بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مرکزی ... مجلس شورای اسلامی
۱۳۸۶۳
... ۱۳۸۲

وقایع السنین

خزائن آبادی

بازدید شد
۸۲ - ۶

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب وقایع السنین
مؤلف هارون البدر
موضوع تألیف
۹۵۲۴
شمارهٔ دفتر
۲۲۰۸۳۸
۱۰۴۳۴

طبق فهرست شد
۹۵۲۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم مجموعه مختصری بدست افتاد و بخاطر رسید که از ابتدای خلقت تا انقضاء و انتشار مختصری راضبط نموده باشد لهذا ابتدا و ضبط نمود و بعبارات آتیا و سمی نزه

در السنه یکنواخت یکصد مقاله

المقالة الاولی فی اسماء الرجال الصحابة رضی الله عنهم و قیدوا ما علی الاسلام

قال الشیخ الصحابی رضی الله عنه و سماهم فی ما علی الاسلام و لو تخللت ردة علی الاصح

قال الاصولیون هو طول المجالسة مع النبی صلی الله علیه و سلم علی الاسلام و احکامه احد ثلاثة

الصحابة کلهم عدول لما ظهر من ملازمتهم الکتاب و السنة و اجماع بعضهم بالشهادة لبعض بالعدالة و لقوله صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و لما شجر بینهم من القتال و غیره

و علی هذا یحمل ما ورد من ذم احدهم بعد الصواب و لم یحرم حرمة اهل التقصیر و الاخطاء فی اجتهاد و لا یلزم من ذلک فسق و لا قتل

کما ذکره علماء الاسلام و لم یحکم بشهادة احد و لا روایته الا ما شاء قلیلا او رآه علیا بعد

المقالة الاولی کل مسلم صحب النبی صلی الله علیه و سلم و لو لحظة او ساعة

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین العالم و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی النبی المختار محمد المرسل و آله الطاهرین الطاهرین و اصحابه اجمعین اما بعد

و بعد این مجموعه ایست مشتمل بر انواع فوائد و منتخب اخبار و آثار و مقتبس از مقالات و اشعار و کار را اسماء اهل حلقه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

نازمان ظهور او نوشته و سمی کرد ما تخر ایجاد و است محتوی بر حد مقصد اول از اول خلقت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

اخوال ما صلی الله علیه و آله مقصد دوم از مولد آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا سال اول هجرت مقصد سوم سال اول هجرت تا سال دهم

و نه هجری و مقصد اول در مبادی مطلب ما باب اول در بدو خلق ارواح انبیای عظام و رسل کرام علیهم السلام

و علی آله السلام مطلب اول در بدو خلق ارواح و ملوک ارواح تا بسال بیست و شش هزار و مقصد دوم سوم سوم از مقصد اول

نوع اول از مبادی حدیث تا مدت زمان بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و سلم و نوع دوم از بعثت تا هجرت

و مقصد دوم در سیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحابه و سلم و فصل اول از اول سال اول هجرت تا آخر سال دوم و فصل دوم

از اول سال سوم تا آخر سال پنجم و فصل سوم از اول سال ششم تا آخر سال هشتم و فصل چهارم از سال نهم تا سال دهم

و مقصد سوم در ذکر ازواج مطهرات و بنات طاهرات و اولاد امجاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فصل اول در ذکر ازواج مطهرات

و فصل دوم در ذکر بنات طاهرات و فصل سوم در ذکر اولاد امجاد و فصل چهارم در ذکر اعمام و اخوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و مقصد چهارم در ذکر وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فصل اول در ذکر مرض و وفات و فصل دوم در ذکر غسل و کفن و دفن

و فصل سوم در ذکر اولاد امجاد و فصل چهارم در ذکر اعمام و اخوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم

خبر رفتن عیسی بآسمان و آوردن حواریان او را بعد از آنکه یاران او را
وفا نمودند و مصلحت بیرون کردن یاران او از دیار خود
ملوک روم که در زمان اسکندر بودند خبر ایشان و ختم شد
خبر حدیث بوستم و جهانیار با غرب
خبر حدیث عمر نامور و ملوک فرزندان عم او را با آن
خبر رفتن قیصر از پارس او عزم روم و ذکر من جنوده
خبر حسان بن تبع ملک یمن و حدیث آن
قصه اصحاب کهف
قصه روس بن عمرو و کوه کمل و ارس قوم
مثل اصحاب الرس و عادا و ثمود و اصحاب المرسلون
خبر سعدون و شداد بن عاد
خبر جرجیس و انواع عذاب بر او
پادشاهی شاپور بن اردشیر
هرمز بن شاپور
خبر بهرام و احوال او تا آن زمان
خبر بهرام بن بهرام
خبر اردشیر بن بهرام
خبر شاپور بن بهرام
خبر بهرام بن شاپور
خبر بهرام گور
خبر یزدجرد بن بهرام
خبر هرمز بن یزدجرد
خبر فیروز بن یزدجرد
خبر بلاش بن فیروز
خبر قباد بن فیروز
خبر جاماسپ و دوازده پسر قباد
قصه اهل خرقه و اصحاب الاخدود
خبر ملک ارمیانوس و اعادی بر ملک حبشه
خبر ابرهه و بخاشی و بنای کعبه و حدیث اصحاب الفیل و مبعث رسول
خبر سیف بن ذی یزن و غلبه حبشیان بر یمن
خبر ماسا و اخبار او و عام الفیل و ملک سال
خبر نوشیروان و حدیث سنباد
قصه بهرام
خبر بهرام چوبین و ملک و منش
خبر خسرو پرویز و حدیث شیرین
خبر بهرام شهریار و ذکر او
خبر شیرویه و ملک او
خبر اردشیر بن شیرویه
خبر بوران دخت
خبر آزرمیدخت
خبر یزدجرد بن شهریار
خبر ملوک طوایف
خبر اردشیر بابکان
خبر شاپور بن اردشیر
خبر هرمز بن شاپور
خبر بهرام بن هرمز
خبر بهرام بن بهرام
خبر نرسی بن بهرام
خبر هرمز بن نرسی
خبر شاپور بن هرمز
خبر شاپور بن شاپور
خبر اردشیر بن شاپور
خبر شاپور بن اردشیر
خبر بهرام بن شاپور
خبر یزدجرد بن بهرام
خبر بهرام گور
خبر یزدجرد بن بهرام

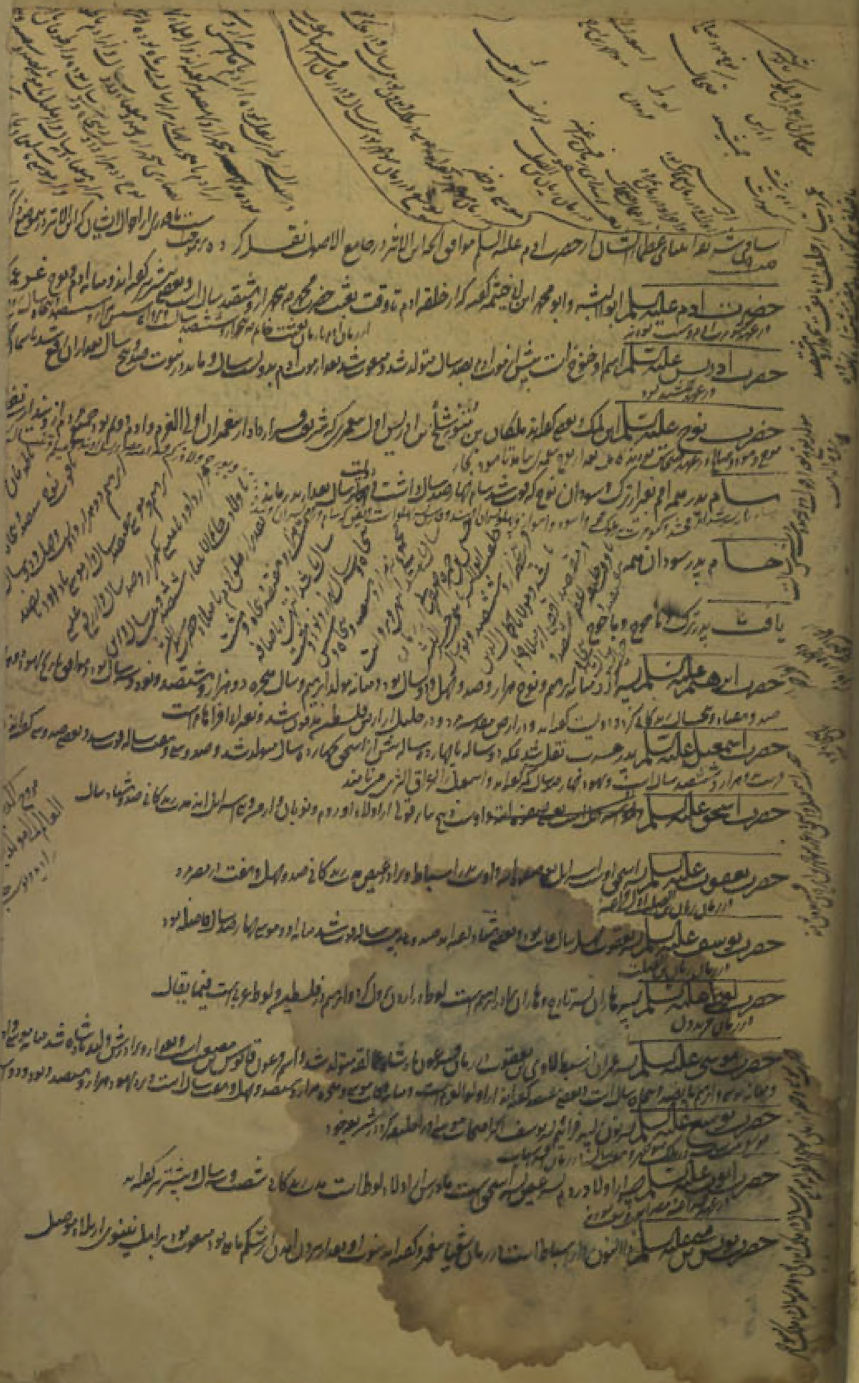

یوسف اسباط لوط شعیب ایوب موسی هرون یوشع ابن نون
میشا خضر ذی القرنین یونس الیاس الیسع ذی الکفل طالوط
داود سلیمان ذکریا یحیی شعیا تورخ متی ارمیا حیقوق دانیال
عزیر عیسی شمعون جرجیس حواریین ولقمان خالد حنظله

واکثر انبیا علیهم السلام احوال ایشان در قرآن مجید مذکور است ایشانند آدم ادریس نوح هود صالح ابرهیم لوط اسمعیل اسحق یعقوب یوسف ایوب شعیب موسی هرون خضر یوشع الیاس الیسع ذوالکفل داود سلیمان زکریا یحیی عیسی

واکثر صاحب روضة الصفا در مجلد اول عمده ایشانند آدم شیث انوش قینان مهلائیل یرد اخنوخ متوشلخ لمک نوح سام حام یافث هود صالح ذوالقرنین اکبر ابرهیم لوط اسمعیل اسحق یعقوب یوسف ایوب شعیب موسی هرون خضر یوشع کالوب بن یونا حزقیل الیاس الیسع اشمویل ذوالکفل داود سلیمان لقمان حکیم یونس بن متی عزیر زکریا یحیی عیسی حنظله اصحاب کهف حزقیل حرجیس خالد بن سنان نبینا صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین وصاحب روضة الصفا اسامی واحوال حکما را مولد نبوت انبیا دانسته بابن دستور آدم شیث ادریس نوح هود صالح ابرهیم لوط اسمعیل اسحق یعقوب یوسف ایوب شعیب موسی هرون یوشع خضر الیاس الیسع ذوالکفل داود سلیمان لقمان حکیم یونس بن متی عزیر زکریا یحیی عیسی حنظله اصحاب کهف حزقیل حرجیس

آدم شیث ادریس نوح هود صالح ابرهیم لوط اسمعیل اسحق یعقوب یوسف ایوب شعیب موسی خضر الیاس الیسع ذوالکفل داود سلیمان لقمان حکیم یونس بن متی عزیر زکریا یحیی عیسی حنظله اصحاب کهف حزقیل حرجیس خالد بن سنان نبینا صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین وصاحب روضة الصفا اسامی واحوال حکما را مولد نبوت انبیا دانسته بابن دستور آدم شیث ادریس نوح هود صالح ابرهیم لوط اسمعیل اسحق یعقوب یوسف ایوب شعیب موسی هرون خضر یوشع الیاس الیسع ذوالکفل داود سلیمان لقمان حکیم یونس بن متی عزیر زکریا یحیی عیسی حنظله اصحاب کهف حزقیل حرجیس

مالیس ملطی انکسانور مرس انکساس بقراطیس اقلیدس صوری بارفرطیس

و در تورية يهود اين كه احوال ايشان و پيش و پس ايشان معتبر است و اين اكثر خداوندند قرار ايشان

مذكور اند نزد ايشان تنزيل و بدانكه تورية عشر مي باشد و تورية بسيط و تورية عتيقه عبارت است از تورية كه از براي پادشاه

مصر نوشتند يعني از يهود كه در حين پادشاه مصر بودند و اين اكثر ايشان كفتند و تورية بسيط تورية است

كه احوال در دست يهود است و ايشان اين را معتبر ميدانند و تورية العهد و محدث تورية است كه در محل

ميراث است كه مجموع سي و سه ميراث باشد و مشتمل است بر محدث اول تورية بر اين سفر و سفر اول را

زمان عبري ميگويند يعني سفر تكوين خلايق و اين سفر مشتمل است بر اخبار اصحاح و بيست و باب

و در اصحاح دوم خلق آدم مذكور است و در اصحاح سوم خلق حضرت عليه السلام و ولادت حام و سام و يافث

و در اصحاح چهارم خلق تاريخ و روح حضرت ادريس عليه السلام و در اصحاح هفتم ولادت اسمعيل و اسحق

و در اصحاح نوزدهم حكايت لوط و عذاب سادوم و عامور و در اصحاح بيست و يكم ولادت اسحق و در اصحاح

بيست و پنجم ولادت يعقوب و عيسو و در اصحاح سي و نهم ساكن شدن يعقوب در مصر كعان و حكايت

حضرت يوسف عليه السلام و صحابه احوال اكثر و تمام احوال حضرت يوسف سفر اول عام ميشود و اين سفر

خروج است و او را بعبراني واله شموت و بعبراني سفر الاخبار است و او را ويقرا كويند و بعبراني سفر عذاب است و او را

ويدبر كويند و بعبراني سفر تشنيه الاشتنا است و در باب كفالين و احكام و عذاب و بعبراني اله هادبريم

كويند و ظاهر حال است كه اين پنج سفر از تورية مختصر باشد زيرا كه در اين كتاب اخبار و احكام

و موعد است كه بزبان يوناني توريه ميكويند و اين كتاب را سفرهاي جلد اول

سفر يشوع بن نون وصي حضرت موسي عليه السلام و بعبراني يهوشع كفته ميشود

سفر القضاة در احوال قاضيان و علماي بني اسرايل و بعبراني شفطيم كويند

سفر راعوث المواهبيه و مواهبيه قبيله مشهور معروف بوده اند

سفر صموئيل الاول و اين سفر اول اسفار ملوك است در احوال پادشاهان

سفر صموئيل الثاني و اين دكر ملوك طبقه ثانيه اند

سفر ملوك الثالث و پيش عرانيين اول ملوكند

سفر الملوك الرابع و پيش عرانيين ثاني ملوكند

سفر اخبار الايام الاول يعني در اخبار و حكايات روزكار اول و بعبراني دبري هيليم كويند

و مجلد اول تورية تمام شد و فهرست اسفار مجلد ثاني برحسب ترتيب و اكثر سفران در اين مجلد مذكورند

سفر اول احوال عزرا كاهن

سفر نحميا و اين ثاني عزرا است

سفر طوبيا

سفر يهوديت

سفر استير و اين دكر اخبار صلحاي مالت حضرت موسي عليه السلام

سفر ايوب صديق عليه السلام و احوال او بالتفصيل مذكور است در اصحاح چهل و دو باب و اشعار بسيار دارد مذكور

سفر المزامير يعني مزامير داود عليه السلام مشتمل بر صد و پنجاه مزمور و در تورية مشهور بتورية داود و عبارت است از اين سفر تورية

و اين سفر اعمال اقوال علماء جليله مي باشد اكر مضامين جلد اول و دوم و مضامين احوال حضرت داود و مصراع مزمور و كتاب

که مجموع ادعیه که در تورية و انجیل و زبور بود جدا کرده در یک مجلد جلد شده بود نظر صحیفه کامله از زبان
ما اهل اسلام اغراقه دولتنا و کثر اهل ملتنا کاه محمد و اله و عترته الطاهرین

الامثال

سفر الجامعة و بعرانه او را مثلی مانند
سفر الجامعة و بعرانه او را قهلت گویند
سفر نشد الاشاد لسلیمن یعنی اشعار حضرت سلیمن علیه السلام و بعرانه هشیریم گویند
حکمة بشوع بن سیراخ القول الفائق
نبوت اشعیا
نبوت ارمیا
بشیرة یعنی مرثیهای ارمیا بعد از انکه بنی اسرائیل اسیر شدند و اورشلیم مسجد زرکهای تخت
شریعه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام خراب شد و قربانها و غیر میکل او رشلیم جایز نبود در آن زمان
لهذا از ان زمان که میکل مزبور خراب شد فرمانها اسود بیرطرف شد
سلوت ارمیا پیغمبر یعنی تعزیه نامه ارمیا پیغمبر
نبوت باروخ
نبوت حزقیال
نبوت دانیال
نبوت هوشع
نبوت یوئیل

نبوت عاموس
نبوت عوبدیا
نبوت یونان یعنی حضرت یونس پیغمبر علی نبینا و علیه السلام
نبوت میخا
نبوت ناحوم
نبوت حبقوق
صلوة حبقوق النبی علی الجهالات
نبوت حجی
نبوت زخریا
نبوت ملاخیا
سفر المقابیر الاول
سفر المقابیر الثانی

و تمام شد مجلد ثانی توریه و ملحص اسامی انبیا که در توریه مذکور است بالفعل مرتب موجب است
آدم نوح حام سام یافث ابرهیم لوط اسحق یعقوب یوسف
یوشع عوذیا نحمیا طوبیا اوب داود بشوع سیراشعیا ارمیا
باروخ حزقیال دانیال هوشع یوئیل عاموس عوبدیا یونان یعنی یونس
میخا ناحوم حبقوق حجی زخریا ملاخیا و آنقدر از احکام یهود را مطالعه نمایند باک

تا ما معلوم تو میشود و هر عاقل منصفی میشود که غرض کتاب خدای علیم قدیر حکیم تعالی شانه و جل قدسه
از این پاک تر و منزه تر است که این قسم حرفهای خنک و بیهوده را که ثبت شده در هیچ یک از کتب
کتاب را که کلام خدا می تواند شمرد در باب حضرت لوط پیغمبر بعد از خراب ساذوم و عامور حکایت نقل نموده
که مرقاطیا حکم کند بسطلان این حکایات و مانند این حکایات را که بسیار است در این کتاب
هر خردمندی واضح است از موضوع آنکه در نظر داریم از این کتاب در اصحاح نوزدهم بعد از خراب ساذوم و عامور
اول که سفر پیدایش است یعنی سفر تکوین الخلایق مذکور است بعد از نقل خراب ساذوم و عامور و حرمان
عمارات آن که چون که رسید ملاک که دست خدا جمیع آن قریه ها را یعنی ساذوم و عامور و ادمه و صبوئیم را
را از نقطه شد تا ما که لوط سکنی میکرد در آنها پس ملاقات لوط از بکوه صاعر و ساکن کوه شد و دو
دختر لوط با او بودند و ترسید از اینکه سکنی کند در صاعر و خود را با دو دختر خود پس
گفت دختر بزرگ تر به دختر کوچک تر که پدر ما پیر شده و در زمین مردی نیست که بیاید
در حق ما چنانکه رسم تمام زمین است پس بیائید به لوط شراب بدهیم و اضطجاع کنیم با او و بدین وسیله
از پدر خود خلفی و عوضی پس بیاشامانیم پدر خود را در آن شب و رفت دختر بزرگتر
و خوابید با پدر و پدر نفهمید در خوابیدن او و نه در برخاستن او و دختر بزرگتر
شد صباح گفت دختر بزرگتر به کوچکتر که اینک دیشب خوابیدم
بیائید او را شراب بیاشامانیم امشب هم داخل شو
پس شراب دادند پدر خود را در آن شب هم
و پدر نداند خوابیدن او و نه برخاستن او و دختر لوط

پسر بزرگ پسری خواند نام او را موآب پس او پدر موآبیان است تا امروز و پسر کوچک تر نیز
پسری خواند اسم او را بن عمی پس او پدر عمونیان است تا امروز و عمر شده حکایت
و فقیر را مع اینحوف در وقتی که تتبع و تفحص مطالب مسئله نبوت کرد از اصول عمده اسرائیل و عنود و بیکار
یا ارمیان و بیکار از صنف قاتولیک که ایمان حق را بتشخیص خود منحصر میدانند در این صنف و مانند آنها
پرسیدم که شما تورات میدانید و حواکفت که نه تورات نه شما با تورات نه یهود چه نسبت دارد در اینکه در تورات یهود آن
چیزها که لایق و هزار بسیار است که نه تورات نه با عمان تورات نه یهودیت و ما اورا خدا میدانیم نه در حکایت لوط را
همچو کسی که مذکور شد مذکور ساختم اولا انکار کرد که در تورات چنین حکایتی هست و فقیر بر آشفتم و تورات را
خواستم خود در خواست و مورخ را در دو اوراق سیخ را پیدا کرد همچنان که نوشته شده بترجمه کرد
بتوجهات ما موجه و اولا انکار نمود لوط نمود و گفت حرف صاعری بود و با کی نیست مثل این کارها و بهتان
پیش ما فرنگان کار فروت بی بیت هستند و مقرر از افترا و بهتان نسبت کفر به سلمان و داود بعمل
کرده و الواقع در حکایت داود و سلمان چیزهای وحشی در تورات مذکور است بعضی جوع حمله نماید کرد
و حکایت و میزه ما را بیاورد [illegible] کفر و از خدای عالمیان خواست که چشم دل او مرا کور نکند
که بچشم [illegible] و خیر نماید و [illegible] اعتقادات فاسد ضایع کاسد که یهود
[illegible] و سنیان آنچه از
[illegible] مثل این حکایات
[illegible] اما آن
[illegible] حکایت

ذكر اسماء العمالقة ملوك العالم الذين بعثهم الطوفان اولهم اليسار بن الياسر بن النبط وكان اولهم ملك رحل العمالقة ثمانية عشر ملكا

ثم ملك ولده اربعة وعشرين ملكا ثم ملك بعده ثلاثة وثلاثون ملكا ثم ملك بعده

ذكر ملوك الموصل

مروج الذهب

ذكر الروم وما قاله الناس في انسابهم وعدد ملوكهم وتواريخ سنيهم روم منسوبة الى بوقيه او كروما وكانوا يسكنون

دلوص وكان روما روم بن اسحق بن عمران بن العيص بن اسحق بن ابراهيم عليه السلام وهو اخو يعقوب بن اسحق

بن ليطن بن يقطان بن يوبيل بن رعوبيل بن روميه بن يوطن بن نوذا بن ديل بن الاصغر بن العيص بن اسحق

عدد ملوک ساسانیان و دیگر ملوک متفرقه و دیگر ملوک القسطنطنیه

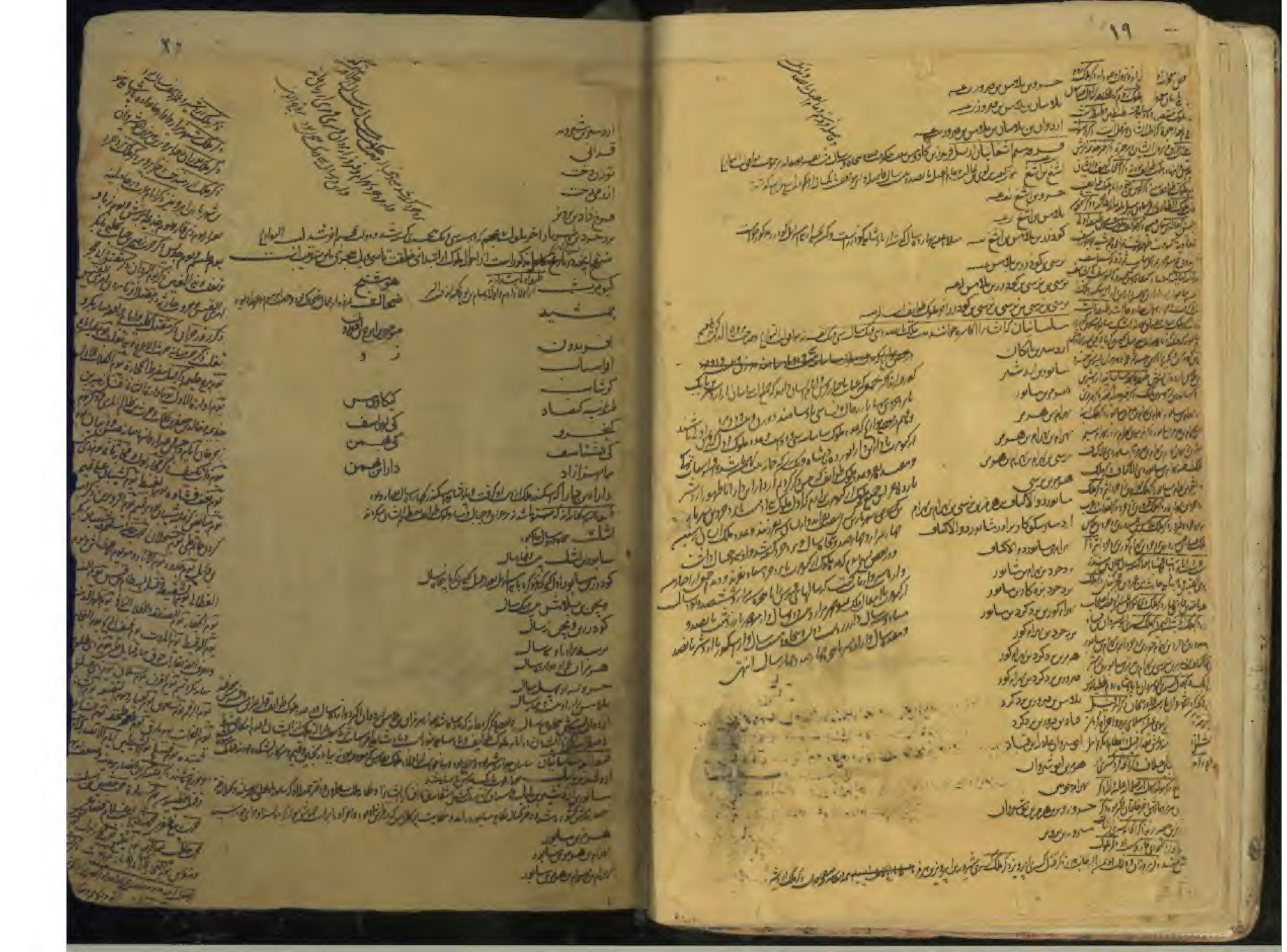

نوسی بن بهرام بن بهرام بن سوار

بهرام بن نرسی

شاپور ذوالاکتاف

اردشیر بابکان

بهرام بن شاپور

بهرام بن بهرام بن شاپور

بهرام گور بن بهرام بن شاپور

یزدجرد بن بهرام گور

هرمز بن یزدجرد بن بهرام

پیروز بن یزدجرد بن بهرام

قباد بن فیروز

انوشیروان عادل

هرمز بن انوشیروان

خسرو پرویز

شیرویه

اردشیر بن شیرویه

پوران دخت

آزرمی دخت

یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز

فرخ هرمز

رستم فرخزاد

گشنسپ

گودرز

بندوی

شهریار بن شهریار

گشنسپ

بهرام چوبین

خسرو پرویز

سرویه

اردشیر سرویه

قباد ثانی

سلطنت فرح آجرد
سلطنت نرجز در خوزستان

آدم علیہ السلام تا الان ... سال

ادریس علیہ السلام تا الان ... سال

نوح علیہ السلام تا الان ... سال

ابراہیم علیہ السلام تا الان ... سال

موسیٰ علیہ السلام تا الان ... سال

داؤد علیہ السلام تا الان ... سال

سلیمان علیہ السلام تا الان ... سال

عیسیٰ علیہ السلام تا الان ... سال

محمد صلی اللہ علیہ وسلم تا الان ... سال

کیومرث ... سال

الیاس کا ... سال

ھوشنگ ... سال

سوراب ... سال

افریدون ... سال

اوایسیاترکے ... سال

کیخسرو ... سال

کیقباد اکبر ... سال

ذکر اسمی ملوک سبا و مدت سلطنت ایشان

اول ایشان ملک سبا بن یشجب بن یعرب قحطان است مدت شش سال ملک ارعا نشسته

پسر او حمیر بن سبا بن یشجب بن یعرب ملک نه سال نشسته

پسر او عوف یا هلال بن سبا ملک یازده سال نشسته و حمال اول است

پسر او ملک الملک الاصغر و ملک الاکبر بن سبا ملک یازده سال نشسته و حمال ثانی است و ملک کهلان الرایش لقب یافت

پسر او ملک صعب الاوهاد و ملک الکتف بن ملک الاکبر بن سبا ملک یازده سال نشسته و حمال ثالث است و ملک الملک الاصغر الرایش بن شداد بن ملک صعب الاوهاد ملک سه سال نشسته

پسر او ملک صعب الرایش بن شداد بن ملک الملک ملک سی و سه سال نشسته

پسر او الزاحر بن الرایش و هو ذوالمنار ملک پانزده سال نشسته

پسر او ملک صعب الاوتاد بن ناعس ملک سی و پنج سال نشسته

پسر او ملک صعب الرایش و هو ذوالاذعار ملک بیست و شش سال نشسته

پسر او ملک صعب الاوتاد بن شداد بن ملک الملک ملک سی و سه سال نشسته

پسر او الهدهاد بن شرحبیل بن عمرو الرایش ملک سی و سه سال نشسته و حمال رابع است مدت ملک او دویست و چهل سال

پسر او ملک تبع الاول ارعا نشسته

پسر او ملک بعد ملعب الهدهاد ملک پانزده سال نشسته و کان اول تبع سلیمانی و حمیر الهدهاد

فملک سلیمان الحمیر یلیا نوزده سال نشسته

پسر او عاد الملک الاصغر و ملک الاکبر بن سبع بن یعفر ملک پنجاه و شش سال نشسته

پسر او سبع بن ذی یقمی بن سبع ملک پانزده سال نشسته

پسر او ملک بن تبع ملک یازده سال نشسته

پسر او حسان بن تبع و سعاه را لام و هو اول ملک بنی قحطان و ملک الملوان و حمیر سی و شش سال نشسته

پسر او عمرو بن تبع و هو الملقب الاحوص ملک [illegible] نشسته

پسر او سبع بن حسان ابو کرب و هو الملک الاسعد و الملقب الاحوص نشسته

پسر او عمرو بن تبع معدیکرب ملک [illegible]

پسر او زید ملک و یقال زید بن [illegible]

پسر او امرء القیس بن [illegible]

پسر او عمرو قحطان ملک [illegible]

پسر او لهیعه ذی سیناء و هو اکبر ملوک الملک و [illegible]

پسر او یوسف ذونواس بن زرعه بن سبع الاعرج حسان بن [illegible]

و کان ملک سبا سبعه و اربعین ملکا و کانت مدته [illegible]

بن سبع ملک حضرموت و امر او بالکوفه و کان [illegible]

واسمه [illegible] ملک [illegible]

[illegible]

پسر او سلوم

داراد الاکبر بن بهمن

داراد بن داراد

سکندر فیلقوس

ملوک طوایف

اشک

ساور بن اشک

حوذرز بن اشکان

ویجن بن اوسر

حوذرز بن ونعص

بزسه بن داراد

هرمان عم او

حمه و پسر او

ملاس برادر اشک بزرگ

ابنه اردوان

اردشیر بابک اول ساسانیان

بهرام شاپور بن نرسی سه سال

هرمز شاپور یکسال

بهرام پسر هرمز هفده سال

بهرام بن بهرام [illegible] چهار سال

نرسی بن بهرام نه سال

هرمز بن نرسی نه سال

ساپور ذوالاکتاف بن هرمز هفتاد و دو سال

اخوه اردشیر

ساپور بن ساپور سی سال

اخوه اردشیر بن ساپور نه سال

یزدجرد بن بهرام سیزده سال

بهرام بن یزدجرد نه سال

یزدجرد بن بهرام سی و یک سال

فیروز بن یزدجرد بیست و شش سال

بلاش بن فیروز چهار سال

مروج الذهب

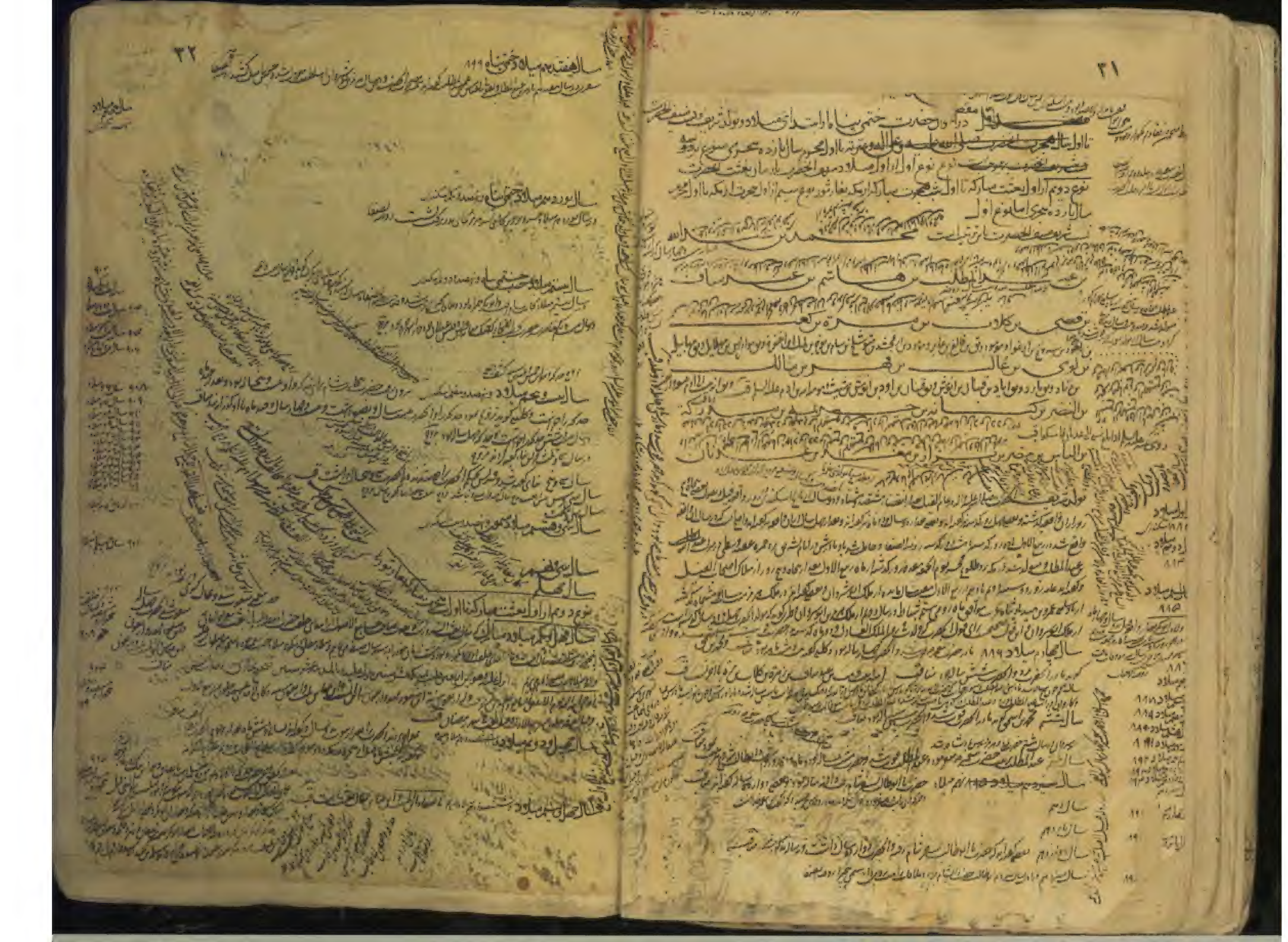

سال هفتم هجرت و سال ابتهاج شنبه یازدهم جمادی الاخر

غزوه بنی سلیم و در این سال واقع شده و غزوه بنی المصطلق بوده و غزوه بنی لحیان و حدیث افک و صلاة الخوف و صلاة الطالبین کما یأتی و در این سال بود و غزوه بنی لحیان و ده ماه جایز نبود قصر در صلاة و در این سال واقع شد

سال هشتم هجرت و سال ابتهاج شنبه یازدهم جمادی الاخر

غزوه خندق در شوال سال پنجم واقع شد و این بخیال اغراب است پس اگر شکر دارد و آنجا هست و چند شب و هفده روز در بنی جنگ زدند و جنگ بر قریظه در این سال بود و در ذی قعده او دخت ماریه بن سیمون علیه السلام رفت و بیت و نهم محاصره افتاد و بر حکم سعد بن معاذ فرود آمدند و غزوه بنی المصطلق هم در این سال بود و در شعبان سال پنجم و در سال پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و هیجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و چهلم و چهل و یکم و چهل و دوم و چهل و سوم و چهل و چهارم و چهل و پنجم و چهل و ششم و چهل و هفتم و چهل و هشتم و چهل و نهم و پنجاهم و پنجاه و یکم و پنجاه و دوم و پنجاه و سوم و پنجاه و چهارم و پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم و پنجاه و هفتم و پنجاه و هشتم و پنجاه و نهم و شصتم و شصت و یکم و شصت و دوم و شصت و سوم و شصت و چهارم و شصت و پنجم و شصت و ششم و شصت و هفتم و شصت و هشتم و شصت و نهم و هفتادم و هفتاد و یکم و هفتاد و دوم و هفتاد و سوم و هفتاد و چهارم و هفتاد و پنجم و هفتاد و ششم و هفتاد و هفتم و هفتاد و هشتم و هفتاد و نهم و هشتادم و هشتاد و یکم و هشتاد و دوم و هشتاد و سوم و هشتاد و چهارم و هشتاد و پنجم و هشتاد و ششم و هشتاد و هفتم و هشتاد و هشتم و هشتاد و نهم و نودم و نود و یکم و نود و دوم و نود و سوم و نود و چهارم و نود و پنجم و نود و ششم و نود و هفتم و نود و هشتم و نود و نهم و صدم و صد و یکم و صد و دوم و صد و سوم و صد و چهارم و صد و پنجم و صد و ششم و صد و هفتم و صد و هشتم و صد و نهم و صد و دهم و صد و یازدهم و صد و دوازدهم و صد و سیزدهم و صد و چهاردهم و صد و پانزدهم و صد و شانزدهم و صد و هفدهم و صد و هیجدهم و صد و نوزدهم و صد و بیستم و صد و بیست و یکم و صد و بیست و دوم و صد و بیست و سوم و صد و بیست و چهارم و صد و بیست و پنجم و صد و بیست و ششم و صد و بیست و هفتم و صد و بیست و هشتم و صد و بیست و نهم و صد و سی ام و صد و سی و یکم و صد و سی و دوم و صد و سی و سوم و صد و سی و چهارم و صد و سی و پنجم و صد و سی و ششم و صد و سی و هفتم و صد و سی و هشتم و صد و سی و نهم و صد و چهلم و صد و چهل و یکم و صد و چهل و دوم و صد و چهل و سوم و صد و چهل و چهارم و صد و چهل و پنجم و صد و چهل و ششم و صد و چهل و هفتم و صد و چهل و هشتم و صد و چهل و نهم و صد و پنجاهم و صد و پنجاه و یکم و صد و پنجاه و دوم و صد و پنجاه و سوم و صد و پنجاه و چهارم و صد و پنجاه و پنجم و صد و پنجاه و ششم و صد و پنجاه و هفتم و صد و پنجاه و هشتم و صد و پنجاه و نهم و صد و شصتم و صد و شصت و یکم و صد و شصت و دوم و صد و شصت و سوم و صد و شصت و چهارم و صد و شصت و پنجم و صد و شصت و ششم و صد و شصت و هفتم و صد و شصت و هشتم و صد و شصت و نهم و صد و هفتادم و صد و هفتاد و یکم و صد و هفتاد و دوم و صد و هفتاد و سوم و صد و هفتاد و چهارم و صد و هفتاد و پنجم و صد و هفتاد و ششم و صد و هفتاد و هفتم و صد و هفتاد و هشتم و صد و هفتاد و نهم و صد و هشتادم و صد و هشتاد و یکم و صد و هشتاد و دوم و صد و هشتاد و سوم و صد و هشتاد و چهارم و صد و هشتاد و پنجم و صد و هشتاد و ششم و صد و هشتاد و هفتم و صد و هشتاد و هشتم و صد و هشتاد و نهم و صد و نودم و صد و نود و یکم و صد و نود و دوم و صد و نود و سوم و صد و نود و چهارم و صد و نود و پنجم و صد و نود و ششم و صد و نود و هفتم و صد و نود و هشتم و صد و نود و نهم و دویستم و دویست و یکم و دویست و دوم و دویست و سوم و دویست و چهارم و دویست و پنجم و دویست و ششم و دویست و هفتم و دویست و هشتم و دویست و نهم و دویست و دهم و دویست و یازدهم و دویست و دوازدهم و دویست و سیزدهم و دویست و چهاردهم و دویست و پانزدهم و دویست و شانزدهم و دویست و هفدهم و دویست و هیجدهم و دویست و نوزدهم و دویست و بیستم و دویست و بیست و یکم و دویست و بیست و دوم و دویست و بیست و سوم و دویست و بیست و چهارم و دویست و بیست و پنجم و دویست و بیست و ششم و دویست و بیست و هفتم و دویست و بیست و هشتم و دویست و بیست و نهم و دویست و سی ام و دویست و سی و یکم و دویست و سی و دوم و دویست و سی و سوم و دویست و سی و چهارم و دویست و سی و پنجم و دویست و سی و ششم و دویست و سی و هفتم و دویست و سی و هشتم و دویست و سی و نهم و دویست و چهلم و دویست و چهل و یکم و دویست و چهل و دوم و دویست و چهل و سوم و دویست و چهل و چهارم و دویست و چهل و پنجم و دویست و چهل و ششم و دویست و چهل و هفتم و دویست و چهل و هشتم و دویست و چهل و نهم و دویست و پنجاهم و دویست و پنجاه و یکم و دویست و پنجاه و دوم و دویست و پنجاه و سوم و دویست و پنجاه و چهارم و دویست و پنجاه و پنجم و دویست و پنجاه و ششم و دویست و پنجاه و هفتم و دویست و پنجاه و هشتم و دویست و پنجاه و نهم و دویست و شصتم و دویست و شصت و یکم و دویست و شصت و دوم و دویست و شصت و سوم و دویست و شصت و چهارم و دویست و شصت و پنجم و دویست و شصت و ششم و دویست و شصت و هفتم و دویست و شصت و هشتم و دویست و شصت و نهم و دویست و هفتادم و دویست و هفتاد و یکم و دویست و هفتاد و دوم و دویست و هفتاد و سوم و دویست و هفتاد و چهارم و دویست و هفتاد و پنجم و دویست و هفتاد و ششم و دویست و هفتاد و هفتم و دویست و هفتاد و هشتم و دویست و هفتاد و نهم و دویست و هشتادم و دویست و هشتاد و یکم و دویست و هشتاد و دوم و دویست و هشتاد و سوم و دویست و هشتاد و چهارم و دویست و هشتاد و پنجم و دویست و هشتاد و ششم و دویست و هشتاد و هفتم و دویست و هشتاد و هشتم و دویست و هشتاد و نهم و دویست و نودم و دویست و نود و یکم و دویست و نود و دوم و دویست و نود و سوم و دویست و نود و چهارم و دویست و نود و پنجم و دویست و نود و ششم و دویست و نود و هفتم و دویست و نود و هشتم و دویست و نود و نهم و سیصدم و سیصد و یکم و سیصد و دوم و سیصد و سوم و سیصد و چهارم و سیصد و پنجم و سیصد و ششم و سیصد و هفتم و سیصد و هشتم و سیصد و نهم و سیصد و دهم و سیصد و یازدهم و سیصد و دوازدهم و سیصد و سیزدهم و سیصد و چهاردهم و سیصد و پانزدهم و سیصد و شانزدهم و سیصد و هفدهم و سیصد و هیجدهم و سیصد و نوزدهم و سیصد و بیستم و سیصد و بیست و یکم و سیصد و بیست و دوم و سیصد و بیست و سوم و سیصد و بیست و چهارم و سیصد و بیست و پنجم و سیصد و بیست و ششم و سیصد و بیست و هفتم و سیصد و بیست و هشتم و سیصد و بیست و نهم و سیصد و سی ام و سیصد و سی و یکم و سیصد و سی و دوم و سیصد و سی و سوم و سیصد و سی و چهارم و سیصد و سی و پنجم و سیصد و سی و ششم و سیصد و سی و هفتم و سیصد و سی و هشتم و سیصد و سی و نهم و سیصد و چهلم و سیصد و چهل و یکم و سیصد و چهل و دوم و سیصد و چهل و سوم و سیصد و چهل و چهارم و سیصد و چهل و پنجم و سیصد و چهل و ششم و سیصد و چهل و هفتم و سیصد و چهل و هشتم و سیصد و چهل و نهم و سیصد و پنجاهم و سیصد و پنجاه و یکم و سیصد و پنجاه و دوم و سیصد و پنجاه و سوم و سیصد و پنجاه و چهارم و سیصد و پنجاه و پنجم و سیصد و پنجاه و ششم و سیصد و پنجاه و هفتم و سیصد و پنجاه و هشتم و سیصد و پنجاه و نهم و سیصد و شصتم و سیصد و شصت و یکم و سیصد و شصت و دوم و سیصد و شصت و سوم و سیصد و شصت و چهارم و سیصد و شصت و پنجم و سیصد و شصت و ششم و سیصد و شصت و هفتم و سیصد و شصت و هشتم و سیصد و شصت و نهم و سیصد و هفتادم و سیصد و هفتاد و یکم و سیصد و هفتاد و دوم و سیصد و هفتاد و سوم و سیصد و هفتاد و چهارم و سیصد و هفتاد و پنجم و سیصد و هفتاد و ششم و سیصد و هفتاد و هفتم و سیصد و هفتاد و هشتم و سیصد و هفتاد و نهم و سیصد و هشتادم و سیصد و هشتاد و یکم و سیصد و هشتاد و دوم و سیصد و هشتاد و سوم و سیصد و هشتاد و چهارم و سیصد و هشتاد و پنجم و سیصد و هشتاد و ششم و سیصد و هشتاد و هفتم و سیصد و هشتاد و هشتم و سیصد و هشتاد و نهم و سیصد و نودم و سیصد و نود و یکم و سیصد و نود و دوم و سیصد و نود و سوم و سیصد و نود و چهارم و سیصد و نود و پنجم و سیصد و نود و ششم و سیصد و نود و هفتم و سیصد و نود و هشتم و سیصد و نود و نهم و چهارصدم و چهارصد و یکم و چهارصد و دوم و چهارصد و سوم و چهارصد و چهارم و چهارصد و پنجم و چهارصد و ششم و چهارصد و هفتم و چهارصد و هشتم و چهارصد و نهم و چهارصد و دهم و چهارصد و یازدهم و چهارصد و دوازدهم و چهارصد و سیزدهم و چهارصد و چهاردهم و چهارصد و پانزدهم و چهارصد و شانزدهم و چهارصد و هفدهم و چهارصد و هیجدهم و چهارصد و نوزدهم و چهارصد و بیستم و چهارصد و بیست و یکم و چهارصد و بیست و دوم و چهارصد و بیست و سوم و چهارصد و بیست و چهارم و چهارصد و بیست و پنجم و چهارصد و بیست و ششم و چهارصد و بیست و هفتم و چهارصد و بیست و هشتم و چهارصد و بیست و نهم و چهارصد و سی ام و چهارصد و سی و یکم و چهارصد و سی و دوم و چهارصد و سی و سوم و چهارصد و سی و چهارم و چهارصد و سی و پنجم و چهارصد و سی و ششم و چهارصد و سی و هفتم و چهارصد و سی و هشتم و چهارصد و سی و نهم و چهارصد و چهلم و چهارصد و چهل و یکم و چهارصد و چهل و دوم و چهارصد و چهل و سوم و چهارصد و چهل و چهارم و چهارصد و چهل و پنجم و چهارصد و چهل و ششم و چهارصد و چهل و هفتم و چهارصد و چهل و هشتم و چهارصد و چهل و نهم و چهارصد و پنجاهم و چهارصد و پنجاه و یکم و چهارصد و پنجاه و دوم و چهارصد و پنجاه و سوم و چهارصد و پنجاه و چهارم و چهارصد و پنجاه و پنجم و چهارصد و پنجاه و ششم و چهارصد و پنجاه و هفتم و چهارصد و پنجاه و هشتم و چهارصد و پنجاه و نهم و چهارصد و شصتم و چهارصد و شصت و یکم و چهارصد و شصت و دوم و چهارصد و شصت و سوم و چهارصد و شصت و چهارم و چهارصد و شصت و پنجم و چهارصد و شصت و ششم و چهارصد و شصت و هفتم و چهارصد و شصت و هشتم و چهارصد و شصت و نهم و چهارصد و هفتادم و چهارصد و هفتاد و یکم و چهارصد و هفتاد و دوم و چهارصد و هفتاد و سوم و چهارصد و هفتاد و چهارم و چهارصد و هفتاد و پنجم و چهارصد و هفتاد و ششم و چهارصد و هفتاد و هفتم و چهارصد و هفتاد و هشتم و چهارصد و هفتاد و نهم و چهارصد و هشتادم و چهارصد و هشتاد و یکم و چهارصد و هشتاد و دوم و چهارصد و هشتاد و سوم و چهارصد و هشتاد و چهارم و چهارصد و هشتاد و پنجم و چهارصد و هشتاد و ششم و چهارصد و هشتاد و هفتم و چهارصد و هشتاد و هشتم و چهارصد و هشتاد و نهم و چهارصد و نودم و چهارصد و نود و یکم و چهارصد و نود و دوم و چهارصد و نود و سوم و چهارصد و نود و چهارم و چهارصد و نود و پنجم و چهارصد و نود و ششم و چهارصد و نود و هفتم و چهارصد و نود و هشتم و چهارصد و نود و نهم و پانصدم و پانصد و یکم و پانصد و دوم و پانصد و سوم و پانصد و چهارم و پانصد و پنجم و پانصد و ششم و پانصد و هفتم و پانصد و هشتم و پانصد و نهم و پانصد و دهم و پانصد و یازدهم و پانصد و دوازدهم و پانصد و سیزدهم و پانصد و چهاردهم و پانصد و پانزدهم و پانصد و شانزدهم و پانصد و هفدهم و پانصد و هیجدهم و پانصد و نوزدهم و پانصد و بیستم و پانصد و بیست و یکم و پانصد و بیست و دوم و پانصد و بیست و سوم و پانصد و بیست و چهارم و پانصد و بیست و پنجم و پانصد و بیست و ششم و پانصد و بیست و هفتم و پانصد و بیست و هشتم و پانصد و بیست و نهم و پانصد و سی ام و پانصد و سی و یکم و پانصد و سی و دوم و پانصد و سی و سوم و پانصد و سی و چهارم و پانصد و سی و پنجم و پانصد و سی و ششم و پانصد و سی و هفتم و پانصد و سی و هشتم و پانصد و سی و نهم و پانصد و چهلم و پانصد و چهل و یکم و پانصد و چهل و دوم و پانصد و چهل و سوم و پانصد و چهل و چهارم و پانصد و چهل و پنجم و پانصد و چهل و ششم و پانصد و چهل و هفتم و پانصد و چهل و هشتم و پانصد و چهل و نهم و پانصد و پنجاهم و پانصد و پنجاه و یکم و پانصد و پنجاه و دوم و پانصد و پنجاه و سوم و پانصد و پنجاه و چهارم و پانصد و پنجاه و پنجم و پانصد و پنجاه و ششم و پانصد و پنجاه و هفتم و پانصد و پنجاه و هشتم و پانصد و پنجاه و نهم و پانصد و شصتم و پانصد و شصت و یکم و پانصد و شصت و دوم و پانصد و شصت و سوم و پانصد و شصت و چهارم و پانصد و شصت و پنجم و پانصد و شصت و ششم و پانصد و شصت و هفتم و پانصد و شصت و هشتم و پانصد و شصت و نهم و پانصد و هفتادم و پانصد و هفتاد و یکم و پانصد و هفتاد و دوم و پانصد و هفتاد و سوم و پانصد و هفتاد و چهارم و پانصد و هفتاد و پنجم و پانصد و هفتاد و ششم و پانصد و هفتاد و هفتم و پانصد و هفتاد و هشتم و پانصد و هفتاد و نهم و پانصد و هشتادم و پانصد و هشتاد و یکم و پانصد و هشتاد و دوم و پانصد و هشتاد و سوم و پانصد و هشتاد و چهارم و پانصد و هشتاد و پنجم و پانصد و هشتاد و ششم و پانصد و هشتاد و هفتم و پانصد و هشتاد و هشتم و پانصد و هشتاد و نهم و پانصد و نودم و پانصد و نود و یکم و پانصد و نود و دوم و پانصد و نود و سوم و پانصد و نود و چهارم و پانصد و نود و پنجم و پانصد و نود و ششم و پانصد و نود و هفتم و پانصد و نود و هشتم و پانصد و نود و نهم و ششصدم و ششصد و یکم و ششصد و دوم و ششصد و سوم و ششصد و چهارم و ششصد و پنجم و ششصد و ششم و ششصد و هفتم و ششصد و هشتم و ششصد و نهم و ششصد و دهم و ششصد و یازدهم و ششصد و دوازدهم و ششصد و سیزدهم و ششصد و چهاردهم و ششصد و پانزدهم و ششصد و شانزدهم و ششصد و هفدهم و ششصد و هیجدهم و ششصد و نوزدهم و ششصد و بیستم و ششصد و بیست و یکم و ششصد و بیست و دوم و ششصد و بیست و سوم و ششصد و بیست و چهارم و ششصد و بیست و پنجم و ششصد و بیست و ششم و ششصد و بیست و هفتم و ششصد و بیست و هشتم و ششصد و بیست و نهم و ششصد و سی ام و ششصد و سی و یکم و ششصد و سی و دوم و ششصد و سی و سوم و ششصد و سی و چهارم و ششصد و سی و پنجم و ششصد و سی و ششم و ششصد و سی و هفتم و ششصد و سی و هشتم و ششصد و سی و نهم و ششصد و چهلم و ششصد و چهل و یکم و ششصد و چهل و دوم و ششصد و چهل و سوم و ششصد و چهل و چهارم و ششصد و چهل و پنجم و ششصد و چهل و ششم و ششصد و چهل و هفتم و ششصد و چهل و هشتم و ششصد و چهل و نهم و ششصد و پنجاهم و ششصد و پنجاه و یکم و ششصد و پنجاه و دوم و ششصد و پنجاه و سوم و ششصد و پنجاه و چهارم و ششصد و پنجاه و پنجم و ششصد و پنجاه و ششم و ششصد و پنجاه و هفتم و ششصد و پنجاه و هشتم و ششصد و پنجاه و نهم و ششصد و شصتم و ششصد و شصت و یکم و ششصد و شصت و دوم و ششصد و شصت و سوم و ششصد و شصت و چهارم و ششصد و شصت و پنجم و ششصد و شصت و ششم و ششصد و شصت و هفتم و ششصد و شصت و هشتم و ششصد و شصت و نهم و ششصد و هفتادم و ششصد و هفتاد و یکم و ششصد و هفتاد و دوم و ششصد و هفتاد و سوم و ششصد و هفتاد و چهارم و ششصد و هفتاد و پنجم و ششصد و هفتاد و ششم و ششصد و هفتاد و هفتم و ششصد و هفتاد و هشتم و ششصد و هفتاد و نهم و ششصد و هشتادم و ششصد و هشتاد و یکم و ششصد و هشتاد و دوم و ششصد و هشتاد و سوم و ششصد و هشتاد و چهارم و ششصد و هشتاد و پنجم و ششصد و هشتاد و ششم و ششصد و هشتاد و هفتم و ششصد و هشتاد و هشتم و ششصد و هشتاد و نهم و ششصد و نودم و ششصد و نود و یکم و ششصد و نود و دوم و ششصد و نود و سوم و ششصد و نود و چهارم و ششصد و نود و پنجم و ششصد و نود و ششم و ششصد و نود و هفتم و ششصد و نود و هشتم و ششصد و نود و نهم و هفتصدم و هفتصد و یکم و هفتصد و دوم و هفتصد و سوم و هفتصد و چهارم و هفتصد و پنجم و هفتصد و ششم و هفتصد و هفتم و هفتصد و هشتم و هفتصد و نهم و هفتصد و دهم و هفتصد و یازدهم و هفتصد و دوازدهم و هفتصد و سیزدهم و هفتصد و چهاردهم و هفتصد و پانزدهم و هفتصد و شانزدهم و هفتصد و هفدهم و هفتصد و هیجدهم و هفتصد و نوزدهم و هفتصد و بیستم و هفتصد و بیست و یکم و هفتصد و بیست و دوم و هفتصد و بیست و سوم و هفتصد و بیست و چهارم و هفتصد و بیست و پنجم و هفتصد و بیست و ششم و هفتصد و بیست و هفتم و هفتصد و بیست و هشتم و هفتصد و بیست و نهم و هفتصد و سی ام و هفتصد و سی و یکم و هفتصد و سی و دوم و هفتصد و سی و سوم و هفتصد و سی و چهارم و هفتصد و سی و پنجم و هفتصد و سی و ششم و هفتصد و سی و هفتم و هفتصد و سی و هشتم و هفتصد و سی و نهم و هفتصد و چهلم و هفتصد و چهل و یکم و هفتصد و چهل و دوم و هفتصد و چهل و سوم و هفتصد و چهل و چهارم و هفتصد و چهل و پنجم و هفتصد و چهل و ششم و هفتصد و چهل و هفتم و هفتصد و چهل و هشتم و هفتصد و چهل و نهم و هفتصد و پنجاهم و هفتصد و پنجاه و یکم و هفتصد و پنجاه و دوم و هفتصد و پنجاه و سوم و هفتصد و پنجاه و چهارم و هفتصد و پنجاه و پنجم و هفتصد و پنجاه و ششم و هفتصد و پنجاه و هفتم و هفتصد و پنجاه و هشتم و هفتصد و پنجاه و نهم و هفتصد و شصتم و هفتصد و شصت و یکم و هفتصد و شصت و دوم و هفتصد و شصت و سوم و هفتصد و شصت و چهارم و هفتصد و شصت و پنجم و هفتصد و شصت و ششم و هفتصد و شصت و هفتم و هفتصد و شصت و هشتم و هفتصد و شصت و نهم و هفتصد و هفتادم و هفتصد و هفتاد و یکم و هفتصد و هفتاد و دوم و هفتصد و هفتاد و سوم و هفتصد و هفتاد و چهارم و هفتصد و هفتاد و پنجم و هفتصد و هفتاد و ششم و هفتصد و هفتاد و هفتم و هفتصد و هفتاد و هشتم و هفتصد و هفتاد و نهم و هفتصد و هشتادم و هفتصد و هشتاد و یکم و هفتصد و هشتاد و دوم و هفتصد و هشتاد و سوم و هفتصد و هشتاد و چهارم و هفتصد و هشتاد و پنجم و هفتصد و هشتاد و ششم و هفتصد و هشتاد و هفتم و هفتصد و هشتاد و هشتم و هفتصد و هشتاد و نهم و هفتصد و نودم و هفتصد و نود و یکم و هفتصد و نود و دوم و هفتصد و نود و سوم و هفتصد و نود و چهارم و هفتصد و نود و پنجم و هفتصد و نود و ششم و هفتصد و نود و هفتم و هفتصد و نود و هشتم و هفتصد و نود و نهم و هشتصدم و هشتصد و یکم و هشتصد و دوم و هشتصد و سوم و هشتصد و چهارم و هشتصد و پنجم و هشتصد و ششم و هشتصد و هفتم و هشتصد و هشتم و هشتصد و نهم و هشتصد و دهم و هشتصد و یازدهم و هشتصد و دوازدهم و هشتصد و سیزدهم و هشتصد و چهاردهم و هشتصد و پانزدهم و هشتصد و شانزدهم و هشتصد و هفدهم و هشتصد و هیجدهم و هشتصد و نوزدهم و هشتصد و بیستم و هشتصد و بیست و یکم و هشتصد و بیست و دوم و هشتصد و بیست و سوم و هشتصد و بیست و چهارم و هشتصد و بیست و پنجم و هشتصد و بیست و ششم و هشتصد و بیست و هفتم و هشتصد و بیست و هشتم و هشتصد و بیست و نهم و هشتصد و سی ام و هشتصد و سی و یکم و هشتصد و سی و دوم و هشتصد و سی و سوم و هشتصد و سی و چهارم و هشتصد و سی و پنجم و هشتصد و سی و ششم و هشتصد و سی و هفتم و هشتصد و سی و هشتم و هشتصد و سی و نهم و هشتصد و چهلم و هشتصد و چهل و یکم و هشتصد و چهل و دوم و هشتصد و چهل و سوم و هشتصد و چهل و چهارم و هشتصد و چهل و پنجم و هشتصد و چهل و ششم و هشتصد و چهل و هفتم و هشتصد و چهل و هشتم و هشتصد و چهل و نهم و هشتصد و پنجاهم و هشتصد و پنجاه و یکم و هشتصد و پنجاه و دوم و هشتصد و پنجاه و سوم و هشتصد و پنجاه و چهارم و هشتصد و پنجاه و پنجم و هشتصد و پنجاه و ششم و هشتصد و پنجاه و هفتم و هشتصد و پنجاه و هشتم و هشتصد و پنجاه و نهم و هشتصد و شصتم و هشتصد و شصت و یکم و هشتصد و شصت و دوم و هشتصد و شصت و سوم و هشتصد و شصت و چهارم و هشتصد و شصت و پنجم و هشتصد و شصت و ششم و هشتصد و شصت و هفتم و هشتصد و شصت و هشتم و هشتصد و شصت و نهم و هشتصد و هفتادم و هشتصد و هفتاد و یکم و هشتصد و هفتاد و دوم و هشتصد و هفتاد و سوم و هشتصد و هفتاد و چهارم و هشتصد و هفتاد و پنجم و هشتصد و هفتاد و ششم و هشتصد و هفتاد و هفتم و هشتصد و هفتاد و هشتم و هشتصد و هفتاد و نهم و هشتصد و هشتادم و هشتصد و هشتاد و یکم و هشتصد و هشتاد و دوم و هشتصد و هشتاد و سوم و هشتصد و هشتاد و چهارم و هشتصد و هشتاد و پنجم و هشتصد و هشتاد و ششم و هشتصد و هشتاد و هفتم و هشتصد و هشتاد و هشتم و هشتصد و هشتاد و نهم و هشتصد و نودم و هشتصد و نود و یکم و هشتصد و نود و دوم و هشتصد و نود و سوم و هشتصد و نود و چهارم و هشتصد و نود و پنجم و هشتصد و نود و ششم و هشتصد و نود و هفتم و هشتصد و نود و هشتم و هشتصد و نود و نهم و نهصدم و نهصد و یکم و نهصد و دوم و نهصد و سوم و نهصد و چهارم و نهصد و پنجم و نهصد و ششم و نهصد و هفتم و نهصد و هشتم و نهصد و نهم و نهصد و دهم و نهصد و یازدهم و نهصد و دوازدهم و نهصد و سیزدهم و نهصد و چهاردهم و نهصد و پانزدهم و نهصد و شانزدهم و نهصد و هفدهم و نهصد و هیجدهم و نهصد و نوزدهم و نهصد و بیستم و نهصد و بیست و یکم و نهصد و بیست و دوم و نهصد و بیست و سوم و نهصد و بیست و چهارم و نهصد و بیست و پنجم و نهصد و بیست و ششم و نهصد و بیست و هفتم و نهصد و بیست و هشتم و نهصد و بیست و نهم و نهصد و سی ام و نهصد و سی و یکم و نهصد و سی و دوم و نهصد و سی و سوم و نهصد و سی و چهارم و نهصد و سی و پنجم و نهصد و سی و ششم و نهصد و سی و هفتم و نهصد و سی و هشتم و نهصد و سی و نهم و نهصد و چهلم و نهصد و چهل و یکم و نهصد و چهل و دوم و نهصد و چهل و سوم و نهصد و چهل و چهارم و نهصد و چهل و پنجم و نهصد و چهل و ششم و نهصد و چهل و هفتم و نهصد و چهل و هشتم و نهصد و چهل و نهم و نهصد و پنجاهم و نهصد و پنجاه و یکم و نهصد و پنجاه و دوم و نهصد و پنجاه و سوم و نهصد و پنجاه و چهارم و نهصد و پنجاه و پنجم و نهصد و پنجاه و ششم و نهصد و پنجاه و هفتم و نهصد و پنجاه و هشتم و نهصد و پنجاه و نهم و نهصد و شصتم و نهصد و شصت و یکم و نهصد و شصت و دوم و نهصد و شصت و سوم و نهصد و شصت و چهارم و نهصد و شصت و پنجم و نهصد و شصت و ششم و نهصد و شصت و هفتم و نهصد و شصت و هشتم و نهصد و شصت و نهم و نهصد و هفتادم و نهصد و هفتاد و یکم و نهصد و هفتاد و دوم و نهصد و هفتاد و سوم و نهصد و هفتاد و چهارم و نهصد و هفتاد و پنجم و نهصد و هفتاد و ششم و نهصد و هفتاد و هفتم و نهصد و هفتاد و هشتم و نهصد و هفتاد و نهم و نهصد و هشتادم و نهصد و هشتاد و یکم و نهصد و هشتاد و دوم و نهصد و هشتاد و سوم و نهصد و هشتاد و چهارم و نهصد و هشتاد و پنجم و نهصد و هشتاد و ششم و نهصد و هشتاد و هفتم و نهصد و هشتاد و هشتم و نهصد و هشتاد و نهم و نهصد و نودم و نهصد و نود و یکم و نهصد و نود و دوم و نهصد و نود و سوم و نهصد و نود و چهارم و نهصد و نود و پنجم و نهصد و نود و ششم و نهصد و نود و هفتم و نهصد و نود و هشتم و نهصد و نود و نهم و هزارم

سال نهم هجرت و سال ابتهاج شنبه یازدهم جمادی الاخر

سال دهم هجرت و سال ابتهاج شنبه یازدهم جمادی الاخر

سال یازدهم هجرت و سال ابتهاج شنبه یازدهم جمادی الاخر

سال هشتم هجری

سال نهم

سال دهم

سال یازدهم هجری

سال دوازدهم هجری ۶۳۱ ۹۵۳ ۵۸۲۳

سال سیزدهم هجری ۶۳۲ ۹۵۵ ۵۸۲۴

سال چهاردهم هجری ۶۳۳ ۹۵۶ ۵۸۲۵

سال پانزدهم هجری ۶۳۴ ۹۵۷ ۵۸۲۶

سال شانزدهم

کونیه اسلام شانزدهم از هجرت فی جلولاء رداد و در سال شانزدهم از هجرت فی جلولاء رداد و در سال شانزدهم از هجرت فی جلولاء رداد و در سال

مطلع سال دوم از خلافت امیر

سنه اثنین وثلاثین فتح مصر در اضافت باین سال شده بدست عمرو بن العاص عاصی و اسکندریه نیز و بعضی فتح اسکندریه را در سال بیست و پنج گفته اند و مصر را در سال شانزدهم نیز گفته اند و جنگ کرده اند و مصر را بخشونه گرفته اند و بعضی گفته اند مقوقس مصالحه نمود با عمرو عاص و درین سال عبدالله بن قیس بموقور روم رفت اول کسی که داخل ارض روم شد او بود کامل

مطلع سال دوم از خلافت امیر علیه السلام

٨٣٢

ابتدای سنه دویم از استقلال قاضی سکوه که عمر محرر مسالک الابصار را استماع او اوصاف هر دو مطلع که در وصف کلواذ المرکز مرقوم

سال بیست و دویم وفات ابان عامر قاری شامی درین سال واقع شده و بخوزستان در هشت هجری منقولست و سالش بود که حضرت رسول صلی الله علیه آله فوت شده و بعد از فتح دمشق نه ساله بوده و دفاتش دمشق عاشورا سال صد و هجده از تابعین بود و امام مسجد کبیر دمشق و خلافت عمر بن عبدالعزیز و عمر بن عبدالعزیز باو افتاد کامل وفات عاصم درین سال واقع شده و او از تابعین بود و امام قرائت در رسال نوزده و سال نوزده نیز گفته اند و این فتح بعد از فتح اهواز بود و بدست ابوموسی واقع شد و بعد از جرجان و بعضی فتح نیشاپور و ولایت بیهق طالقان نیز فتح کرد و فتح جهرم و ماسبذان شد بدست ضبی بن معقرن و منقطع بن عمرو و درین سال شروع شد بفتح کار اعاجم در زمان یزدجرد و در درین سال فتح اصفهان شد بدست عبدالله بن عبدالله بن عتبان حشمی از اشراف صحابه و از وجوه انصار و آمد او با موسی و عدایه با سپاه و عثمان بن معقرن از نهاوند بجانب اصفهان آمد از اصفهان بر قفه تنگ شان بر ستاق اصفهان بجنگ شدند و جنگ سخت شد و شیرویه کبیر بسیار از طلیعه و عدایه بن ورقاء عباد رفت پس آن شیرویه را کشتند و اصفهانیان گریختند و آن رستاق را رستاق الشیخ نامیدند و صلح بین واقع شد و این اول رستاقی بود که از اصفهان گرفته شد بعد ازان آمدند بدینه جی و باد شاه اصفهان الفار رستقان بود پس نزول کردند در جی و جی محاصره شد و صلح واقع شد از جانب الفار و رستقان و عدایه و ابوموسی را فرستادند و فتح او نوشته شد و حاجب نیز راجع رکاب او براه اصفهان حاکم کرد و خود بکرمان رفت و بعضی فتح اصفهان را بدست عثمان بن معقرن گفته اند و صلح آنست که عثمان در نهاوند کشته شد و در درین سال حسن بصری متولد شده و بعضی در شصت و نه درین سال متولد شده و حج نکرد کامل

مستهل سال دوم از خلافت امیر

سنه ثلاث وثلاثین فتح آذربایجان در درین سال واقعه و بعضی در هجده گفته اند بعد از فتح همدان و دری و فتح قزوین و زنجان و قومس و طبرستان و طالقان و مرو و رود و ماسبذان نیز فتح کرد و فتوح ترک و موقان و غل جاربن ماسرنا کرد و ولایت ابوموسی درین سال بود بعضی گفته اند عثمان بن قیس و فتح تخ و فتح اصطخر و جور و فارس ایشان و فتح فساو دارابجرد و فتح سجستان و مکران و صعد او داجواز کامل

مطلع سال دوم از خلافت امیر

سنه اربع وثلاثین درین سال بود زخم خوردن عمر و مدت خلافت او دوازده سال و شش ماه بود و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و بیست و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و بیست و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و بیست و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و بیست و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و بیست و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و بیست و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و بیست و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سی و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهل و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و پنجاه و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و شصت و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هفتاد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و هشتاد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و نود و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و ده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و یازده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و دوازده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سیزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهارده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پانزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شانزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هجده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نوزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و بیست و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و سی و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و چهل و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و پنجاه و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و شصت و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هفتاد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و هشتاد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و صد و نود و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و ده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و یازده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و دوازده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سیزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهارده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پانزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شانزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هجده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نوزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و بیست و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و سی و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و چهل و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و پنجاه و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و شصت و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هفتاد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و هشتاد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و دویست و نود و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و ده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و یازده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و دوازده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سیزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهارده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پانزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شانزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هجده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نوزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و بیست و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و سی و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و چهل و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و پنجاه و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و شصت و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هفتاد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و هشتاد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و سیصد و نود و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و ده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و یازده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و دوازده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سیزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهارده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پانزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و شانزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و هفده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و هجده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و نوزده روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و بیست و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و سی و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و چهل و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه و سه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه و چهار روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه و پنج روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه و شش روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه و هفت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه و هشت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و پنجاه و نه روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و شصت روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و شصت و یک روز و بعضی گفته اند ده سال و شش ماه و چهارصد و شصت و دو روز و بعضی گفته اند ده سال و

سال چهارم

مدت شش ماه این اتحاد حنیف و دین در روزگار خلیفه دوم محرم سال بیست و چهارم هجرت به شکایت غلام مغیره ابولؤلؤ و بعد از شهادت ابولؤلؤ او را بدین رفت و قتل مغیره عقیق شش ماه نگرد و بعد از ابولؤلؤ او را کارد زد چنانکه در تاریخ اعظم مذکور است و در جمیع اصول نیز بعضی از اجتهاد کرده است و باعتبار آنست که در سنه مذکوره از محرم و بعضی گفته اند دقات عربو چهار روز مانده از محرم ذی حجه و قتل او شب آدینه مانده حنیف سنه و اول محرم شنبه کرد که خلافت

عمر بن الخطاب رضی الله عنه

سنه عشرین و اربعمائة عمر شش

تاریخ الحاکم

سال پنجم

اصل عمر دقیقه و شش عمر سال و بیست و پنج روز است که موضع عمل او و مادر بکر و صحابه حضرت رسالت صلوات الله علیه تمام عمر نبود محال است

و مادام سال پنجم فتح اسکندریه نوشته شد و در سال آن سال کرده اند و عمر و بن العاص را عامل مصر کرد و در این سال عمر بن الخطاب رضی الله عنه

ولد عمر را در مکه کرده اند و در سال عمر بن الخطاب رضی الله عنه

سال ششم

در سال ششم عمر بن الخطاب رضی الله عنه

سال هفتم

در سال هفتم عمر بن الخطاب رضی الله عنه

سال هشتم

در سال هشتم عمر بن الخطاب رضی الله عنه

سال نهم

در سال نهم عمر بن الخطاب رضی الله عنه

سال چهل و هفتم در این سال ولید بن عقبه بن ابی معیط را که فاسق و مسخره بود عثمان بر کوفه ولایت داد و در این سال ابو موسی اشعری را عزل کرد و سعید بن العاص را به جای او فرستاد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر بصره ولایت داد و در این سال عثمان حج کرد و مردم را نماز تمام خواند و در این سال عبد الله بن سعد بن ابی سرح را بر مصر ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر فارس ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر خراسان ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر سیستان ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر کرمان ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر مکران ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر هرات ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر بادغیس ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر طوس ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر نیشابور ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ابرشهر ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر قومس ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ری ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر همدان ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر اصفهان ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماسبذان ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر جی ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر دینور ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه نهاوند ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر حلوان ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماسبذان ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه بصره ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه کوفه ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه مدینه ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه مکه ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه یمن ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه یمامه ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه بحرین ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه عمان ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه حضرموت ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه سبا ولایت داد و در این سال عبد الله بن عامر بن کریز را بر ماه حمیر

سال بیست و دوم هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

سال بیست و دوم عباس عموی حضرت پیغمبر در بیست و سال و دو عبد از فتح مکه فوت شد و عبد الله بن مسعود را ابو در و عبد الله بن زبیر عبد الله بن سلام و عبد الرحمن بن سعد بن عبادة بن دلیم فوت شد از ایشان عبد الله بن سلام بمکه و ابو در بربذه و دیگران بمدینه و ابو در را عثمان بن عفان بربذه تبعید کرده بود و ابو در بربذه وفات یافت و عبد الله بن سلام بمکه وفات یافت و عبد الرحمن بن سعد بن عبادة بن دلیم بمدینه وفات یافت و عبد الله بن سلام بمکه وفات یافت و عبد الرحمن بن سعد بن عبادة بن دلیم بمدینه وفات یافت

سال بیست و دوم وفات عقبة بن الاسود [illegible]

سال بیست و دوم وفات ابو طلحه انصاری و عبادة بن الصامت فوت شد و معاویة بن ابی سفیان [illegible]

سال بیست و دوم خلیفه گردید امیر المؤمنین عمر از ابو طالب علیه السلام و دو کشنده عثمان و آن او ضعیه و بعضی گویند در بیست و یک سال بعد از وفات عثمان بن عفان [illegible]

[illegible] سال بیست و دوم وفات عقبة بن الاسود [illegible]

[illegible] سال بیست و دوم وفات عقبة بن الاسود [illegible]

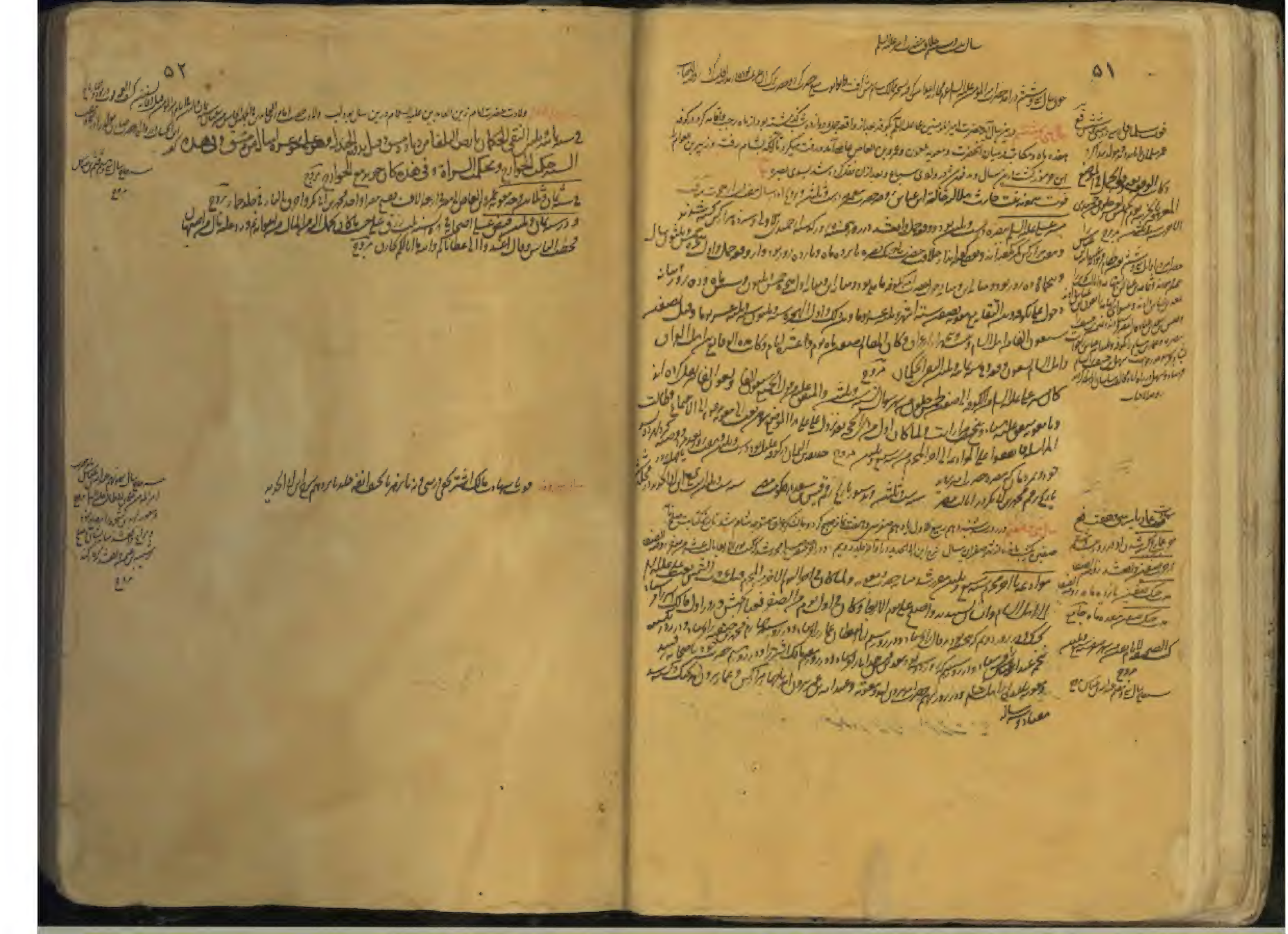

سال چهارم شهادت حضرت امام حسن علیه السلام در این سال ولد شد بنیم فرزند حضرت امیر علیه السلام حسین بن علی علیه السلام در روز پنجشنبه سوم شعبان سنه [illegible]
و بنا بر روایت [illegible]
و ما بین مجموعه تاکنون [illegible] و ابعض شهر بلغه [illegible] و ممالک محروسه [illegible] و حکام [illegible] و اکراد [illegible] و طوایف [illegible] و ما بین حضرت [illegible] و ما بین [illegible] و [illegible] و [illegible] و

سال دوم عبدالله بن قثم ابو سرکه بدار دنیا شتافت و در دیت سال یازده و شصت و کسری از هجرت بود اسلام آورده
بیشتر در مکه و بعد از آن رجوع کرده بعد از بدری ها وفات یافت صحابی
مورخ مسعودی رحمه الله در صحابه و نابعی
مورخ کحله عمر و مسعودی رحمه الله در صحابه و نابعی

حکومت سال چهارم زیاد بن ابیه در کوفه در سال چهارده از هجرت بود صحابی
مالک بن اوس راه را بر دکوفه از شهر که در راه است بسته و او را گرفته و او را حبس نمود مروج
مورخ کحله الزحمن رحمه الله و مسعودی رحمه الله در صحابه و نابعی

سال دوم عبدالله بن عامر در سال سی هجرت خراسان فرستاد و در سال سی و یکم حاکم از جانب حکومت مدینه غازی
فتنه و حکومت طبرستان داد و در سی و سوم سال عبدالله بن عامر در گذشت و در ایام حکومت معاویه رضی الله عنه
در شوال سال سی و دو هجرت مدینه سنه موت رحمه الله در تل جانب اصبح و بقیه اجداد از قدیمان و علما و نجبا و از قرابت معویه اخوان سنه
و بقیه السیف یا نفط سنه موت رحمه الله در سال سی و دو از اتباع و اصحاب
وفات عبدالله بن مالک بن بحینه رضی الله عنه در سال سی و دو هجرت جامع
مورخ سیوطی و ابن اثیر و ابن حجر در صحابه جامع
فوت شارح مواهب اللدنیه علامه زرقانی رحمه الله در سال سی و دو از هجرت صحابی و نابعی

سال چهارم سعید بن عاص در سال سی و چهار از هجرت حاکم کوفه شد و در سال سی و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال سی و شش از جانب حکومت کوفه و در سال سی و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال سی و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال چهل و یک از جانب حکومت مدینه و در سال چهل و دو از جانب حکومت کوفه و در سال چهل و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال چهل و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال چهل و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال چهل و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال چهل و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال چهل و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال چهل و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال پنجاه از جانب حکومت کوفه و در سال پنجاه و یک از جانب حکومت مدینه و در سال پنجاه و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال پنجاه و سه از جانب حکومت مدینه و در سال پنجاه و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال پنجاه و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال پنجاه و شش از جانب حکومت کوفه و در سال پنجاه و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال پنجاه و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال پنجاه و نه از جانب حکومت مدینه و در سال شصت از جانب حکومت کوفه و در سال شصت و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال شصت و دو از جانب حکومت کوفه و در سال شصت و سه از جانب حکومت مدینه و در سال شصت و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال شصت و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال شصت و شش از جانب حکومت کوفه و در سال شصت و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال شصت و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال شصت و نه از جانب حکومت مدینه و در سال هفتاد از جانب حکومت کوفه
و در سال هفتاد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال هفتاد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال هفتاد و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال هفتاد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال هفتاد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال هفتاد و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال هفتاد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال هفتاد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال هفتاد و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال هشتاد از جانب حکومت کوفه و در سال هشتاد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال هشتاد و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال هشتاد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال هشتاد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال هشتاد و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال هشتاد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال هشتاد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال هشتاد و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال هشتاد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال نود از جانب حکومت کوفه و در سال نود و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال نود و دو از جانب حکومت کوفه و در سال نود و سه از جانب حکومت مدینه و در سال نود و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال نود و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال نود و شش از جانب حکومت کوفه و در سال نود و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال نود و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال نود و نه از جانب حکومت مدینه و در سال صد از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال صد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال صد و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال صد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال صد و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال صد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال صد و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و ده از جانب حکومت کوفه و در سال صد و یازده از جانب حکومت مدینه و در سال صد و دوازده از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و سیزده از جانب حکومت مدینه و در سال صد و چهارده از جانب حکومت کوفه و در سال صد و پانزده از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و شانزده از جانب حکومت کوفه و در سال صد و هفده از جانب حکومت مدینه و در سال صد و هجده از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و نوزده از جانب حکومت مدینه و در سال صد و بیست از جانب حکومت کوفه و در سال صد و بیست و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و بیست و دو از جانب حکومت کوفه و در سال صد و بیست و سه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و بیست و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و بیست و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال صد و بیست و شش از جانب حکومت کوفه و در سال صد و بیست و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و بیست و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال صد و بیست و نه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و سی از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و سی و یک از جانب حکومت مدینه و در سال صد و سی و دو از جانب حکومت کوفه و در سال صد و سی و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و سی و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال صد و سی و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال صد و سی و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و سی و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال صد و سی و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال صد و سی و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و چهل از جانب حکومت کوفه و در سال صد و چهل و یک از جانب حکومت مدینه و در سال صد و چهل و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و چهل و سه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و چهل و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال صد و چهل و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و چهل و شش از جانب حکومت کوفه و در سال صد و چهل و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال صد و چهل و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و چهل و نه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و پنجاه از جانب حکومت کوفه و در سال صد و پنجاه و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و پنجاه و دو از جانب حکومت کوفه و در سال صد و پنجاه و سه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و پنجاه و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و پنجاه و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال صد و پنجاه و شش از جانب حکومت کوفه و در سال صد و پنجاه و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و پنجاه و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال صد و پنجاه و نه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و شصت از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و شصت و یک از جانب حکومت مدینه و در سال صد و شصت و دو از جانب حکومت کوفه و در سال صد و شصت و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و شصت و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال صد و شصت و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال صد و شصت و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و شصت و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال صد و شصت و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال صد و شصت و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و هفتاد از جانب حکومت کوفه و در سال صد و هفتاد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال صد و هفتاد و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و هفتاد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و هفتاد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال صد و هفتاد و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و هفتاد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال صد و هفتاد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال صد و هفتاد و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و هفتاد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و هشتاد از جانب حکومت کوفه و در سال صد و هشتاد و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و هشتاد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال صد و هشتاد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و هشتاد و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و هشتاد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال صد و هشتاد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال صد و هشتاد و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و هشتاد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال صد و هشتاد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال صد و نود از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و نود و یک از جانب حکومت مدینه و در سال صد و نود و دو از جانب حکومت کوفه و در سال صد و نود و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال صد و نود و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال صد و نود و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال صد و نود و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال صد و نود و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال صد و نود و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال صد و نود و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و یک از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و سه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و شش از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و نه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و ده از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و یازده از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و دوازده از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و سیزده از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و چهارده از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و پانزده از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و شانزده از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و هفده از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و هجده از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و نوزده از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و بیست از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و بیست و یک از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و بیست و دو از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و بیست و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و بیست و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و بیست و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و بیست و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و بیست و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و بیست و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و بیست و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و سی از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و سی و یک از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و سی و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و سی و سه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و سی و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و سی و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و سی و شش از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و سی و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و سی و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و سی و نه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و چهل از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و چهل و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و چهل و دو از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و چهل و سه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و چهل و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و چهل و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و چهل و شش از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و چهل و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و چهل و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و چهل و نه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و پنجاه از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و پنجاه و یک از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و پنجاه و دو از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و پنجاه و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و پنجاه و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و پنجاه و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و پنجاه و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و پنجاه و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و پنجاه و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و پنجاه و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و شصت از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و شصت و یک از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و شصت و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و شصت و سه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و شصت و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و شصت و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و شصت و شش از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و شصت و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و شصت و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و شصت و نه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و هفتاد از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و هفتاد و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و هفتاد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و هفتاد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و هفتاد و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و هفتاد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و هفتاد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و هفتاد و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و هفتاد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و هفتاد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و هشتاد از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و هشتاد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و هشتاد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و هشتاد و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و هشتاد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و هشتاد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و هشتاد و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و هشتاد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و هشتاد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و هشتاد و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و نود از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و نود و یک از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و نود و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و نود و سه از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و نود و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و نود و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال دویست و نود و شش از جانب حکومت کوفه و در سال دویست و نود و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال دویست و نود و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال دویست و نود و نه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و ده از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و یازده از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و دوازده از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و سیزده از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و چهارده از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و پانزده از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و شانزده از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و هفده از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و هجده از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و نوزده از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و بیست از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و بیست و یک از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و بیست و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و بیست و سه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و بیست و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و بیست و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و بیست و شش از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و بیست و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و بیست و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و بیست و نه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و سی از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و سی و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و سی و دو از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و سی و سه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و سی و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و سی و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و سی و شش از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و سی و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و سی و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و سی و نه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و چهل از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و چهل و یک از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و چهل و دو از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و چهل و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و چهل و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و چهل و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و چهل و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و چهل و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و چهل و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و چهل و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و پنجاه از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و پنجاه و یک از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و پنجاه و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و پنجاه و سه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و پنجاه و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و پنجاه و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و پنجاه و شش از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و پنجاه و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و پنجاه و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و پنجاه و نه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و شصت از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و شصت و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و شصت و دو از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و شصت و سه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و شصت و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و شصت و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و شصت و شش از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و شصت و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و شصت و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و شصت و نه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و هفتاد از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و هفتاد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و هفتاد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و هفتاد و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و هفتاد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و هفتاد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و هفتاد و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و هفتاد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و هفتاد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و هفتاد و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و هشتاد از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و هشتاد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و هشتاد و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و هشتاد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و هشتاد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و هشتاد و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و هشتاد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و هشتاد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و هشتاد و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و هشتاد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و نود از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و نود و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و نود و دو از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و نود و سه از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و نود و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال سیصد و نود و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال سیصد و نود و شش از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و نود و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال سیصد و نود و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال سیصد و نود و نه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و ده از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و یازده از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و دوازده از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و سیزده از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و چهارده از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و پانزده از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و شانزده از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و هفده از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و هجده از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و نوزده از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و بیست از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و بیست و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و بیست و دو از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و بیست و سه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و بیست و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و بیست و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و بیست و شش از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و بیست و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و بیست و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و بیست و نه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و سی از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و سی و یک از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و سی و دو از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و سی و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و سی و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و سی و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و سی و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و سی و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و سی و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و سی و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و چهل از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و چهل و یک از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و چهل و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و چهل و سه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و چهل و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و چهل و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و چهل و شش از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و چهل و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و چهل و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و چهل و نه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و پنجاه از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و پنجاه و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و پنجاه و دو از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و پنجاه و سه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و پنجاه و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و پنجاه و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و پنجاه و شش از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و پنجاه و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و پنجاه و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و پنجاه و نه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و شصت از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و شصت و یک از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و شصت و دو از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و شصت و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و شصت و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و شصت و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و شصت و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و شصت و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و شصت و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و شصت و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و هفتاد از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و هفتاد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و هفتاد و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و هفتاد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و هفتاد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و هفتاد و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و هفتاد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و هفتاد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و هفتاد و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و هفتاد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و هشتاد از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و هشتاد و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و هشتاد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و هشتاد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و هشتاد و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و هشتاد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و هشتاد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و هشتاد و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و هشتاد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و هشتاد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و نود از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و نود و یک از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و نود و دو از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و نود و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال چهارصد و نود و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و نود و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و نود و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال چهارصد و نود و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال چهارصد و نود و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال چهارصد و نود و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و ده از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و یازده از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و دوازده از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و سیزده از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و چهارده از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و پانزده از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و شانزده از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و هفده از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و هجده از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و نوزده از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و بیست از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و بیست و یک از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و بیست و دو از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و بیست و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و بیست و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و بیست و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و بیست و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و بیست و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و بیست و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و بیست و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و سی از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و سی و یک از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و سی و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و سی و سه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و سی و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و سی و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و سی و شش از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و سی و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و سی و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و سی و نه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و چهل از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و چهل و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و چهل و دو از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و چهل و سه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و چهل و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و چهل و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و چهل و شش از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و چهل و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و چهل و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و چهل و نه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و پنجاه از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و پنجاه و یک از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و پنجاه و دو از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و پنجاه و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و پنجاه و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و پنجاه و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و پنجاه و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و پنجاه و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و پنجاه و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و پنجاه و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و شصت از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و شصت و یک از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و شصت و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و شصت و سه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و شصت و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و شصت و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و شصت و شش از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و شصت و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و شصت و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و شصت و نه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و هفتاد از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و هفتاد و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و هفتاد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و هفتاد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و هفتاد و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و هفتاد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و هفتاد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و هفتاد و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و هفتاد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و هفتاد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و هشتاد از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و هشتاد و یک از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و هشتاد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و هشتاد و سه از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و هشتاد و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و هشتاد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و هشتاد و شش از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و هشتاد و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و هشتاد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و هشتاد و نه از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و نود از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و نود و یک از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و نود و دو از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و نود و سه از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و نود و چهار از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و نود و پنج از جانب حکومت مدینه
و در سال پانصد و نود و شش از جانب حکومت کوفه و در سال پانصد و نود و هفت از جانب حکومت مدینه و در سال پانصد و نود و هشت از جانب حکومت کوفه
و در سال پانصد و نود و نه از جانب حکومت مدینه و در سال ششصد از جانب حکومت کوفه و در سال ششصد و یک از جانب حکومت مدینه
و در سال ششصد و دو از جانب حکومت کوفه و در سال ششصد و سه از جانب حکومت مدینه و در سال ششصد و چهار از جانب حکومت کوفه
و در سال ششصد و پنج از جانب حکومت مدینه و در سال ششصد و شش از جانب حکومت کوفه و در سال ششصد و هفت از جانب حکومت مدینه
و در سال ششصد و هشت از جانب حکومت کوفه و در سال ششصد و نه از جانب حکومت مدینه و در سال ششصد و ده از جانب حکومت کوفه
و در سال ششصد و یازده از جانب حکومت مدینه و در سال ششصد و دوازده از جانب حکومت کوفه و در سال ششصد و سیزده از جانب حکومت مدینه
و در سال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سال شصت و یکم ولایت حاکم شد معویه پسر یزید بن معویه در این سال و صاحبت ابدک مرین زبیر طاری این سال واقع شد
یزید پلید در ربیع الاول این سال ولد و مدت عمرش سی و نه سال بود یزید پلید در ربیع الاول این سال مرد و حکومت
و معویه بن یزید معویه که خلیفه سیم است از خلفای بنی امیه بعد از یک چهار روز حکومت کرد و در این سال مرد و ارش خالد
قبول حکومت نکرد ذکر عزم مسلم بن عقبه و سر کرد گی حصین بن نمیر و رفتن بر سر عبد الله بن زبیر و محاصره کردن ایشان او را
و آنچه در این سال واقع شده

معویه بن یزید در اهل دمشق حکومت کرد و مدت حکومتش سه ماه بود و بعد از او مروان بن حکم بر تخت خلافت نشست و
ملقب به ابو عبد الملک شد و عبد الله بن زبیر در مکه معظمه خلافت کرد و مروان بن حکم عبد الله بن زبیر را محاصره کرد
و عبد الله بن زبیر در مکه معظمه خلافت کرد و مروان بن حکم عبد الله بن زبیر را محاصره کرد
و عبد الله بن زبیر در مکه معظمه خلافت کرد و مروان بن حکم عبد الله بن زبیر را محاصره کرد

سال شصت و دوم ولایت حارث بن عوف ابو واقد لیثی صحابه اند مدینی مجاور مکه شد یک سال او در مکه مرد در شصت و پنج یا شصت و شش
او را در حفاد سالگی بود یا هشتاد و پنج سالگی حارث بن عبد الله بن عبد الله از طبقه تابعین بود و مکه مشهور بود نصیحت میکرد عبد الله را طالب میکرد
حارث بن عبد الله بن عبد الله از طبقه تابعین بود و مکه مشهور بود نصیحت میکرد عبد الله را طالب میکرد
حارث بن عبد الله بن عبد الله از طبقه تابعین بود و مکه مشهور بود نصیحت میکرد عبد الله را طالب میکرد

سال شصت و سوم ولایت حارث بن عوف ابو واقد لیثی صحابه اند مدینی مجاور مکه شد یک سال او در مکه مرد در شصت و پنج یا شصت و شش
او را در حفاد سالگی بود یا هشتاد و پنج سالگی حارث بن عبد الله بن عبد الله از طبقه تابعین بود و مکه مشهور بود نصیحت میکرد عبد الله را طالب میکرد
حارث بن عبد الله بن عبد الله از طبقه تابعین بود و مکه مشهور بود نصیحت میکرد عبد الله را طالب میکرد
حارث بن عبد الله بن عبد الله از طبقه تابعین بود و مکه مشهور بود نصیحت میکرد عبد الله را طالب میکرد

سال شصت و ششم فوت جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری و کشته شدن عمرو بن سعید و لشکر کشیدن مختار بن این سال بود کشته شدن
عبید الله بن زیاد و ابراهیم بن مالک اشتر بر لشکر مختار در این سال بود جابر سروق مشهور شصت و ششم هجری
مختار در منتصف ربیع الاول در این سال خروج کرد و ابراهیم مالک اشتر با او یار شد و عراق و دیار بکر را هموار و آرام گردانید
وقائعان الاحسین را کشتند

وفات عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری در این سال واقع شد و عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری در این سال واقع شد
فلما کان ذو عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری در این سال واقع شد و عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری در این سال واقع شد
عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری در این سال واقع شد و عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری در این سال واقع شد

سال شصت و هفتم ولایت حارث بن عوف ابو واقد لیثی صحابه اند مدینی مجاور مکه شد یک سال او در مکه مرد در شصت و پنج یا شصت و شش
او را در حفاد سالگی بود یا هشتاد و پنج سالگی حارث بن عبد الله بن عبد الله از طبقه تابعین بود و مکه مشهور بود نصیحت میکرد عبد الله را طالب میکرد
حارث بن عبد الله بن عبد الله از طبقه تابعین بود و مکه مشهور بود نصیحت میکرد عبد الله را طالب میکرد
حارث بن عبد الله بن عبد الله از طبقه تابعین بود و مکه مشهور بود نصیحت میکرد عبد الله را طالب میکرد

سال سی و هشتم ولایت ابو موسی عبدالله بن قیس بصره و دمان سیستان و خوزستان و فارس و کرمان و بحرین و عمان و یمامه و یمن و حجاز و شام و مملکت عبدالملک مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف در مکه معظمه

و سلطان عبدالملک مادر او عایشه ام الخیر بنت عبدالله بن عباس بن عبد المطلب و سنه ثمان و ثلاثین بالطائف مصاب و ملک سال دوم

و سی و هفت سال استولا داشت و از وحدیه یعلی که از او ناهی سنه و صیا علیه انتهی الخلفه و کوشته و بالکلیه علی ابن عیسی بن ابی طالب الکنیه علیهم السلام مروج

سال سی و هشتم و بصره طاعونه حادث شد و بناحیه و مکه مرض شد و حکم عبدالملک مروان قتل کرده و موالی او را و دیگر

قاصده

سال سی و هشتم عبدالله بن عباس از مکه بطائف رفت و در آنجا مرد و در همان ساعت که با بخارا سید او در بین راه بغداد و چهار سال از

فوت ابن زبیر و ابن الاشتر جامع تاصول گفت او در حدیثه نوشته مولد ابو عمر و فاریکا از استادان سبعه بود خدمت

با جناده با صحبت جمع فراوان بود و فوت سر در سنه صد و چهار و چهار بقول اکثر با صد و بیست و نه شاطر

و شش سال عبدالملک عمرو بن سعید العاص بن عبد شمس بن عبد مناف و سه سال عمرو و خلع عبدالملک گفته

و مکه تاراج رفت مروج و بصره سال بصاد و در مشوهانه عبدالملک مروج

فوت عاصم بن عبوطات عدوی در بصره و عاصم جحدری در عهد عبدالعزیز ناکامل

سال چهل و یکم

حرب مصعب بن الزبیر جهت فتح العراق و قتل المختار جهت اسیر الموصل المعروف بابن حمید احیا الحزیره رزاق

فوت عبدالملک فرمان مصعب خالد بن عبدالله بن خالد بن اسید مرکه الاشتره و عده و عبدالله و عمرو و عثمان و سعید عمال بنی

فرا بعض نواحی البصره و جمعی از ملوک بنی کنانه بصره فوت کنانه خالد فوج کار با حجاج بعد عبدالملک

و ابصره و مصعب احیا الاشتره و سنه ثمان و سبعین و جمع عاد را حجاج الباهلی مروج

و فات محمد بن الحنفیه در ایام عبدالملک عمر و بن حصین

فوت عبدالله بن الحصین و اسلمی در بصره و ملک کامل

فوت شبیب بن شکل الغنوی با صحاب خود ابا طوسه در بصره و ملک کامل

فوت سعید بن مرزبان حمری ساوی در بصره و ملک کامل

سال هشتاد و دوم ابراهیم بن عرابی سال مروان عبدالملک مروان در جمیدی الآخره در این سال بحکم مصعب بن زبیر آمد عراق
و او را بمنبت عراق بتصرف عبدالملک درآمد و بنای مراجعت نمود و حجاج را در ماه رمضان بحکم عبدالله بن زبیر فرستاد
خروج مصعب از اهل العراق بر ایشان بعبدالملک و عمار حرکت شد مصعب توجه دار روز شنبه
سه دهم شهر ربیع الاول یا سه سال و سبعین و فوت مصعب بن الکاتلیق و در دار الاماره کوفه عمر او در نه
سه سال مصعب احسن عبدالله بن عبدالله بن حسان و سر مصعب بن مصعب بن عبدالملک و عبدالملک
مرسوم ماه رمضان شکسته و عبدالملک را در حالتی که او را حمله و اصل کرده بود حرکت دادند و روح
محاصره عبدالله بن زبیر در مکه ربیع الاول سال سه و سبعین و در بقیه مصعب و سیاق ارزاق حجاج الطواف بالبیت
و وقوف الحجاج بالمشاعر و موقف حجاج و روح و معروف مراسا احدی و ثلاثین و محاربه اهل شام حجاج را
و عمار عبدالله بن زبیر مکه را و سیصد کرد تا کشته شدن عبدالله مروج
صلت عبدالله بن زبیر در مکه را [illegible]
عمر سعید بن خالد حجی در حصاد و دو یا نهی
محاربه ربیع ماه رمضان عبدالله بن زبیر را در حصاد و دو یا نهی

سال هشتاد و سیم
کشته شدن عبدالله بن الزبیر رضی الله عنه در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الاولی سال مذکور و مدت حکومتش نه سال و ده ماه
صلت عبدالله بن الزبیر مکه را در سه جمادی الاولی سال سلث و سبعین و اقامت الحج علی مکه و الصلاة بالناس
عمر عروة بن الزبیر و ابو سعید بن عبادة الانصاری و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر و عبدالرحمن بن عبدالله بن
حصاد و سه یا نهی اسیا [illegible] عمر یا نهی

سال هشتاد و چهار عبدالله بن عمر بن سال عمر یا نهی و ابو سعید بن یسار کوچ و محمد بن علی بن حسین و زاهم و عبدالله انصاری و عبدالله
حمد سلمی و مالک بن اوس بن الحدثان و عبدالله بن عبید الله بن عمیر شی در حصاد و اربا و در حد یا نهی

سال هشتاد و پنجم عبدالله بن عمر بن سال عمر یا نهی و ابو سعید بن یسار کوچ و محمد بن علی بن حسین و زاهم و عبدالله انصاری و عبدالله
حمد سلمی و مالک بن اوس بن الحدثان و عبدالله بن عبید الله بن عمیر شی در حصاد و اربا و در حد یا نهی

سال هشتاد و پنجم شریح قاضی کوفه در این سال عمر و یا نهی عبدالملک در این سال حجاج را از عراق عزل کرد و عراقین و خارسش غلاسا
و احمد عبد و او لب
عمر عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم و ابو سلمة بن عبدالرحمن و عبدالله بن عامر بن ربیعة در حصاد و یا نهی

سال هفتاد و شش کشته شدن اره و صعوبت شیعه حاجی دومی

سال هفتاد و هفت موت ضحاک بن قیس شهور باحنف از جلد حلاوه و لاذه عوجی در کوفه در بیغ سال واو هر سه واو از جلد اعلا باشد

و رنگاد

واسلام در زمان حضرت پیغمبر آورد و آنحضرت ملاقات کرده جامع

سال هفتاد و هشتم

مات جابر عبدالله انصاری بالمدینه مات سعود و دهر بصره و اهوان مدت تسعین عوارا اصل کوه در صعوبه

محمد بن ابی بکر شد و حدث رسول الله صلعم کرد هر گاه حاجه فاقه محمد اسم حاجه فاقه صعوبه حدث رسول الله صلعم

کرسلمون بعد ماثره قاصره واحیتره واعلا الکوض وجار سواره سه رکب وصعوبه سماء سماء برای او رسماء فرود و

فور جابر عبدالله سلمی انصاری و رسد حالد حمد لوالمعداء بیع وجا نحلجلی صلی الله علیه وسلم وصعوبه الطالب

در صعاد و هشت باقی

سال هفتاد و نهم طاعون عظیم در شام و قتل قطری حاجی در طرستان دومی

سال هشتاد ولادت حضرت صادق جعفر بن محمد در این سال بود و آن سنه سبع مائة است و بقولی در شهر رمضان سنه ثمان و ثمانین و مائة در حدث تکفرت در صدد و چهل و هشت واقع شد خل ولادت حمزه یا زاد ابن موسی در این سال بود و فوتش در صدد و پنجاه و شش

ولادت عیسی بن عبد الله بن نصر را در سبعمائة و اصل بن عطا در شماره مجرد و فوت عمرو بن عبید در صدد و اصل و اظهار

محمد بن عمر را در سبعمائة ابو محمد جعفر را در سبعمائة و اصل بود یا سنه احدی و عشرین و مائة

ولادت ابو حنیفه کوفی در هشتاد و یا اصل است

فوت محمد

سال هشتاد و دوم

جمیل بن صالح الاسدی از صنادید عرب تیم جمیل کثیر الروایه در هشتاد و دو در گذشت

فقها و اصل الاسدی در شمال اسد و ثمانین مرجوع

ولادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در هشتاد و سه بعضی گفته اند و اقع شد

سال هشتاد و سیم ابو عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در این سال در مدینه متولد شد و در این سال ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی در گذشت و او را در بغداد دفن کردند و مولد او را در هفتاد و سه نوشته اند خل

عبد الملک بن جریج در این سال وفات یافت و او را در مکه دفن کردند و مولد او را در هشتاد و سه نوشته اند خل

سال هشتاد و چهارم ابو عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در این سال در مدینه متولد شد و در این سال ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی در گذشت و او را در بغداد دفن کردند و مولد او را در هشتاد و سه نوشته اند خل

عبد الملک بن جریج در این سال وفات یافت و او را در مکه دفن کردند و مولد او را در هشتاد و سه نوشته اند خل

ولادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در هشتاد و سه بعضی گفته اند و اقع شد

سال هفتاد و چهارم
حوادث اسم چارین بوقال عاصی در هفتاد و چهار مانفی

سال هفتاد و پنجم حوادث شامله بر اصفهتی یکاز دعوا صفهتی هفتاد و پنج مانفی
حوادث دیگر شهر محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الثانی هفتاد و پنج مانفی

سال هفتاد و پنجم عبد الملک مروان در این سال جرو و غزا و حج بنفس خود بجا آورد و سال بعد از کشتن ابن زبیر بجا و حاکم شد ولید بن عبد الملک
سید بن ظهیر حاضر نبود در جنگ خندق و در ایام عبد الملک وفات کرد از زوار فع و مجاهد و حکم کرد بجا عبد الملک بن مروان خلیفه بود در ماه شوال این سنه بحکم وی
بیت و جبال و بکاء حکومت کرد ولید عبد الملک بن مروان بن الحکم بن العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف القرشی الاموی که اوست مکنی بابو الولید
از جمله تابعین مدینه و فقهاء انجا ساکن دمشق بود و دیدعثمان بن عفان را در روایت کرد از ابا هریره و غیر او در این سال و غزا و حج بنفس خود بجا آورد و چهار سال
حاکم بود بعد از کشتن ابن زبیر بجا ولید بن عبد الملک والی امیر شد بعد از مردن پدرش این سال و مرد در دمشق نهصد و شش بجا ابو امامه باهلی مرد و غزا و صدر
سر و شش سال بود یا هفتاد و هفت و عباده بن اباد و آخر خانق بود کی از صحابه که در کوفه مرد و آخر خانق بود کی حاضر بود ند در وقت بیعت رضوان مرد
عبد الله بن جزء الزبیدی آخر جانق از صحابه بعد که مرد ند در مصر بانفی
فضالة بن عبید و عباده بن حارث و جزء الزبیدی از صحابه بودند

سال هفتاد و ششم عتبه بن عبد السلمی صاحب رسول الله صلعم در این سال مرد و فضالة بن عبید کرب کندی صحابه در این سال مرد و بانفی

وفات عبدالله بن صالح در هشتاد و هشت جامع الاصول

سال هشتاد و هشت ولادت عبدالله بن [illegible] در این سال او نوزده بود در این سال او نوزده در صد و هشتاد و هشت حل

[illegible]

سال هشتاد و نه عبدالله بن ثعلبه عدوی در این سال او نوزده

سال نود حصین بن جندب جا ولادت جعفر بن سلیمان یکاز در این عاصم قاری در بیت او در سال بود بعد و فاتش [illegible]
هشتاد عالم الصحیح [illegible]

سال نود و یک سهل بن سعد ساعدی در قریب صد سال بود و او آخر جا تر بود از صحابه که در مدینه بود و گفته اند که او آخر صحابه بود که
مرد در مدینه و در این سال مرد و نقد نوده و نقد او نوزده و سه عمر او نزدیک نوزده کا صد و سال بعد یا صد و یکسال یا صد و دو سال و
نقد نوده و نه و نقد این صحیح ترین اقوال است جامع
در سال [illegible] کرده گذار در ماه صفر شصت سال او در او دک بالغ
[illegible]

سال نود و دوم موت طاوس شوم در این سال بود و ولادتش در روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا فی عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود است ابو عبد الله الزاهد و او پسر برادر عبد الله بن مسعود است در این سال در یازده سنه نود و دو هشت
تولد عمر بن عبد العزیز در سال نود و دو و در صدر و شانزده سنه از هجرت

سال نود و چهار عمر بن الحسین بن عبد الله بن ابی طالب مکنی بابی الحسن با ابو الحسین با ابو محمد الملقب بزین العابدین از عجائب روزگار سادات
اهل بیت و از علماء تابعین و از بزرگان ایشان و عبادت او دائم و ولد بود گفته اند چون پدرش حسین که مقتول بود بغرا در حضرت حسین
رحلت کرد بسته مکرر با نود و دو و عرش پنجاه و هشت بود و مدفون در بقیع در قبری که در آنجا مدفون بود عمش حضرت حسن
امام حسن بن علی و احوال او در عقد ایت که در آنجا عباس بن عبد المطلب است حالت اوست و فرزند او پس از پدر سال فوق
در رحلت حضرت او را در این سال نوشته اند و قول اول اصح است قال الزهری العلماء در مدینه ابن المسیب و شعبی در کوفه و حسن بصری در بصره و
مکحول در شام ابو بکر عبد الرحمن بن هشام بن الحارث بن هشام بن المغیرة المخزومی یکی از فقهاء سبعه ایست که در مدینه بودند در تمیم
و ایشان حضرت شد علم و فتاوی در عالم و مخصوص گردانیدند از اصحاب و در دو بیت پس گفت الاکل فرا یقتدی بالتبع
فقیه حضیر عن الحق عادل سعید سلیمان ابو بکر خارجه قد نهم عبد الله عروة قاسم
و ایشان مختصر شد بنا بر این ایشان با این نام شهرت کردند اگر چه در عصر اتباع تابعین هر یکی از ایشان با جمعی بودند
سالم بن عبد الله بن عمر و امثال او و دیگر فتوی مختصر در این حضرت کس نبود سلفی عجم گفته است و موت ابو بکر عبد الرحمن در این سال بود
و در زمان عمر مشهور شده بود خل و باب با

اختلاف
این گفتگو کردن ائمه اهل سنت از صحابه و تابعین و علماء اعلام ایشان را اگر چه در این سال ذکر کرده اند اما در این سال و در این سال و در این سال
عوض و اظهار اعتقاد ایشان است و در کشف الغمه

سال نود و پنج خارجه بن زید بن ثابت از اعلام فقهای مدینه در این سال مرد با در سال هفتاد و هفت مرد ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم
و در این سال مرد با در سنه شش و ثمانین حجاج بن یوسف لقیه در این سال مرد و در حجاج و عراق حاکم و سلطان بود خل و لادت
ابو بکر شعبه بن عیاش کوفی از دوراول عاصم قاری در این سال بود و فاتش صد و نود و سه خ ل با
منصور او هم در سال نود و پنج سولد شد گمان من یوسف است که در صد و هفتاد و شش مرد مرد؟
رحلت حضرت در صد و سه شنبه

فقهاء سبعه حضرت
قاسم محمد ابو بکر خارجه و طا
صد و یک و دوازده و چهارده
خارجه بن زید بن ثابت فقهای
مدینه که در این سنه مرد
سالم بن عبد الله بن عمر
صد و شش یا هفت
ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم
سعید بن مسیب
نود و سه
عبید الله

سال نود و شش ولید بن عبدالملک بن مروان متولد از حکومت سند بعد از مرگ پدرش در سال نود و سیم در سال صد و چهار و چهار

ابراهیم نخعی مشهور از اعلم در این سال در کوفه متوفی شد و ولید بن عبدالملک خلیفه مشتهر بمسجد در منصف جمادی الاولی سنه مذکور در دمشق وفات یافت و سلیمان بن عبدالملک برادر بخلافت بنشست

مدت حکومت نه سال و هشت ماه و بیست روز

سال نود و هفت موت محمود بن ولید انصاری که بخاری او را صحابی دانسته و ابن سال سعید بن جبیر به دست حجاج کشته شد و همان سال حجاج وفات یافت

سال نود و هشت

اقامت عمر بن عبدالعزیز بر مسند خلافت و بیست سال بر تقوا جامع

سال نود و نه موت ابوالاسود دیلی و وفات سلیمان بن عبدالملک در سنه مذکور و عمر بن عبدالعزیز بخلافت
سلیمان بن عبدالملک خلیفه هفتم در پنجم صفر در این سال در دابق وفات کرد و در این سال مدت خلافت و حکومت او
در زمان او کرکان و طبرستان را گرفت بعد از سلیمان عمر زاده او عمر عبدالعزیز بخلافت نشست و در صدد دیگر
و حاکم شد عمر بن عبدالعزیز در وسط جمادی

فصل دویم در وقایع و وفات اصحاب رسول صلعم تا سال اربعین هجری

سنه ق

سال صد خارجه بن زید بن ثابت انصاری سعد در نزدونه یا صد و نه یا صد و نه بقولی تقی الدین محمد بن محمد بن عبد السلام بن عبد المطلب و اعیان با طراف فرستاد و در سنه مذکور واقع شد و در صد و هفتاد و نه امامه اسعد بن سهل بن حنیف انصاری در این سال در گذشت و بقولی در سنه عشر و مائه و جابر این سال در گذشت و بقولی در سنه اسعد بن سهل بن حنیف الانصاری و متولد شده بود در زمان حیوة رسول الله صلعم و بقولی در سنه عشر و مائه و ابو الطفیل عامر بن واثلة الکنانی در مکه وفات یافت و او آخر صحابی بود که دیده شد حضرت پیغمبر را صلعم

بعضی مورخین محمد بن سیار و اصبغ بن عبد العزیز و دیگر اعیان با طراف فرستاد

سنه قا ١١٩

بقیه سنه مذکور عمر بن عبد العزیز اموی در صد و یکم هجری بخلافت رسید و بعد از پنج سال حکم شد در سنه سبع عشر عمر بن عبد العزیز خلیفه هشتم اموی در سال و سنه حکومت کرد و در عمر بن عبد العزیز بن مروان اموی در سال یکم ابو یحیی ابو موسی اشعری قاضی بصره در زمان عمر بن عبد العزیز ابتدای دعوت بنی عباس بود و اعیان با طراف فرستاد و در سنه مذکور مروان بن محمد آخر خلفای بنی امیه بود و در سنه مذکور بود و کاتب حجاج مکاتبه کرد به او در ایام حجاج و عامل خراج عراق بود و در سنه مذکور عبد الملک بر حال خود گذاشت و سلیمان او را عزل کرد و خواست که او را بر یاسر غلام خود گمارد و عمر بن عبد العزیز او را بر سند و گذاشت و گفت حسان را بر تو امین خواست و معاویه عامل افریقیه بگذارد و یزید بن ابی مسلم در صد و دو کشته شد قاسم بن محمد بن ابی بکر از فقهاء سبعه مدینه و از سادات تابعین در صد و یک یا صد و دو و بعضی صد و دوازده گفته اند معاصر عبد الملک بن مروان بود

سال صد و دو در این سال ابو مسلم خراسانی دعوت مشغول شد لب یزید بن مهلب بن ابی صفره حاکم عراق بود نامزدان عمر عبد العزیز و عمر عبد العزیز او را معزول کرد و در صد و دو کشته شد ابو واثله ایاس بن معویه بن قره بن اساس بن هلال بن مزینه و او شیخی نبود روزبان آورد و بلیغ و هوشمند فهم و مشهور بود بزیادتی شعر و او را هوریی و مقام صفقه ذکر کرد و کانت کسیبان رسول الله و در حجاج موسی صحیح در صد و دو و در وکاسحا بوده و مامور حراج عراق و اسم عبد الملک او حاجی بود کذا ذکر و صاحب او عمر کرد و صواب او اوزکه عمر عبد العزیز یاد شده و امان صدقات و هجران که سطلاد و اسم و عالیه صاحب صد و حدا

سنه ق

سال صد و سه ابو برده پسر ابو موسی اشعری در صد و سه مرد و شیخ نیز در صد و سه مرد و علی محمد بن حنیف بن محمد الخافه المعروف بالباقلانی امام و احد ساکن بغداد شد و او است صاحب مقاله و دران دو اصول معتمد و مرجع اینه بود در آنچه اختیار نمود و رای او بران قرار گرفت مرد در دیقعده سنه صد و سه جا

سال صد و چهار در عهد عبدالملک

سنه قاله

در صد و پنج عطا عمه ارقه نافد جامع

سال صد و پنج مسلمة بن عبدالملک با ابوعبیدالله مصر از جمله تابعین عهد بود در این سال در حلب یزید بن عبدالملک اموی در صد و پنج خلیفه نهم بر امیه او چهار سال و یکماه حکومت کرد در بیت یکم شعبان در این سال مرد حلب و بعد از چند ام بن عبدالملک بن مروان پادشاه شد بعد از او در خراسان نصر سیار را دو عراقین را یوسف بن عمر و ثقفی در یمن اوزعی بن عبدالله الحبس شهید شد و بهشتاد و هفت و پنج مرد طاوس یمانی در صد و پنج مرد در ری جعد قالس کنیز غ اعنق عشاق عرب معاصر عکرمه در این سال مرد عکرمه مولی ابن عباس یکی از فقها و مکثرین از جمله تابعان که در صد و هفت یا صد و پنج مرد و هشتاد سال عمر شیخ یک بن عبدالله کوفی سوم در سال صد و پنج و در صد و هفت و پنج مرد تابعی و محدث جامع الاصول

سنه قر

سال صد و شش هجریه در عهد ولایت ... از فقهای ... از سادات ... بود و در ... صد و شش ... صد و هفت ...
معاصر هشام بن عبدالملک ... در جامع الاصول ... صد و هفت ... مذکور است

سنه قز

سال صد و هفت ... اهرام ... عساکر اسلام ... سنان ... اسلام ... طالعاد ... فتح ...
رود ... مسلمان ... از فقهای ... و کثیر شاه ... الملک ... روی

سنه قز

سال هفت ... سالم ... الله ... عقاد ... داشت ... صد و هفت ... واقع شد

سنه قط

سنه صد و ... حراسد ... خاقان ... اهرام ... عسکر ... روی

۸۹

سنه ق یا

صد و یازده ۱۱۰ صح مصادف دست حسرا و الی ابد بیجان ۱۱۰

صد و دهم ۱۱۰ فوت عبدالله بن عتبة بن مسعود از اولاد هذلی

صد و نهم ۱۰۹ فوت عبدالله بن عتبة بن مسعود از اولاد هذلی

صد و هشتم ۱۰۸ فوت عبدالله بن عتبة بن مسعود از اولاد هذلی

صد و هفتم ۱۰۷ فوت عبدالله بن عتبة بن مسعود از اولاد هذلی

صد و ششم ۱۰۶ فوت عبدالله بن عتبة بن مسعود از اولاد هذلی

صد و پنجم ۱۰۵ فوت عبدالله بن عتبة بن مسعود از اولاد هذلی

صد و چهارم ۱۰۴ فوت عبدالله بن عتبة بن مسعود از اولاد هذلی

صد و سوم ۱۰۳ فوت عبدالله بن عتبة بن مسعود از اولاد هذلی

صد و دوم ۱۰۲ فوت عبدالله بن عتبة بن مسعود از اولاد هذلی

صد و یکم ۱۰۱

۹۱

سنه ق یه

سنه ثمان

صد و هجده ابن عامر قاری در صد و هجده در دولت ولید بن یزید بن عبد الملک وفات کرد است نسبی و از قرائت اهل حجاز ابن عامر کسی دیگر
در بیست و چهار این دو تا مولانا اند نسبی
رحمت خدا بر امام محمد باقر علیه السلام و بر جمله او باد

سنه ثمان

صد و نوزده
موسی جعفر بن ثابت ابو یحیی الاسدی الکوفی ابو جعفر الکوفی در صد و نوزده بن رحمت خدا بر ایشان

سنه ثمان

صد و بیست فوت ابن کثیر قاری در مصر در صد و بیست و نه تا در شش ماه که در جمادی الاخر نسبی مولد قالون صاحب ناقع قاری مدنی
بعینه در صد و بیست و نه تا در دولت بنی امیه

سنه ثمان

صد و بیست و یک شهادت زید بن علی بن الحسین علیهما السلام در زمان هشام در صد و بیست و یک در حکومت هشام بن
عبد الملک یا قبر

سنه ق کب

خروج عبد الواحد بن یزید هوذی در مغرب با جمعی از بربر و متهم شدن او بمیل با ادریسیان و کشته شدن او بدست ابو قره و بازگشت ابو قره با غنائم بسیار و زنگاریان و دیگر اسیران بقیروان

سنه ق کج

حرکت ادریس بن ادریس بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از مدینه بمغرب و قتل او بدست شاکر مغربی و بیرون آوردن ابو سفیان زوجه ادریس پسر خود را از شکم او و بردن او را بقیروان نزد ابراهیم بن اغلب و تربیت کردن ابراهیم او را

سنه ق کد

وفات ابو عبد الله محمد بن سلیم فقیه مالکی مشهور که از اقران ابو محمد عبد الله بن مسعود از فقهای معین بن کرسنا و ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن عبد الحکم مصری صاحب کتاب فتوح مصر و اخبار آن و غیر ایشان بود در سنه مبارکه و مائتین و او را در قیروان دفن کردند

سنه ق کد

حرکت ادریس بن ادریس بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از مدینه بمغرب و قتل او بدست شاکر مغربی و بیرون آوردن ابو سفیان زوجه ادریس پسر خود را از شکم او و بردن او را بقیروان نزد ابراهیم بن اغلب و تربیت کردن ابراهیم او را

سنه ق که

وفات ابو عبد الله محمد بن عبد الحکم فقیه مالکی مشهور که از اقران ابو محمد عبد الله بن مسعود از فقهای معین بن کرسنا و ابو عبد الله محمد بن سلیم فقیه مالکی مشهور بود در سنه مبارکه و مائتین و او را در قیروان دفن کردند

سنه ق که

وفات ابو عبد الله محمد بن عبد الحکم فقیه مالکی مشهور که از اقران ابو محمد عبد الله بن مسعود از فقهای معین بن کرسنا و ابو عبد الله محمد بن سلیم فقیه مالکی مشهور بود در سنه مبارکه و مائتین و او را در قیروان دفن کردند

سنه تکو

صد و بیست و شش هجری ابو هاشم عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام که در حمیمه از ارض شراة بود از تاسیس دولت بنی عباس پنج سال و عمر او چهل و پنج سال بود و در سنه صد و بیست و شش وفات یافت و ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان القرشی الاموی در سنه صد و بیست و شش بعد از پدر خود

کتابخانه مجلس شورای ملی

سنه قل

صد و سی و سه شیبت بن نعمات ابو حماد المهلبی امیر سنه صد و سی و سه منصور بنزلمه ابو مسلم سلم کرد او را و سلطان تبر و الثور و شیبه مراد بعد از سنه صد و سی و نه که جامع فوت مکرر بنیاد صد و سی و نه بود محمد مروان نام بزید مروان نام ز مقام ابن عباس کرد در صد و سی و دو ولد و الدین محمد بن علی الله صاحب عباسی الصدوه ابو العباس الصفاح ابو جعفر و ابو عبد الله و داود و عیسی و یحیی و صالح و اسماعیل و عبد الله و محمد و یوسف و داود و جعفر و اسحاق و موسی

سنه احدی و مائتین ظهر معاصر بازدهمین صد و سی و چهار معاصر المامون در مرو و روح

صد و سی و دو سنه راجعه حادثه مشهوره در صد و سی و یوم دخل سفاح قبر زید را از مسائل مهمه سنه احدی و مائتین
مؤرخ معاصر بعاصر آنست. علامه العصر و یگانه الدهر صحت داشته
امواالفضل العلامه در صد و سی و یوم حرف شیم مواقف

صد و سی و سه سنه ظهر واقعه محمد بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام و مستولی شدن او بمدینه و خروج
ابراهیم برادر محمد در بصره در صد و سی و شش یوم ربیع الاخر ابی عبدالله الاخر ابی الغفیله فقیه ابن مدینه نعلم کرد از و ملک عزالدین
در سنه صد و سی و شش مرد دخل قوت سفاح اول جلیفه عباسیه در صد و سی و شش بدت و دلتش شش سال بود و فوج
و سفاح مصر و شام و مغرب بیم خود عبدالله بن علی را داد و حرمین بیم دیگر داود بن علی را و ابو جعفر پیش برادر آمد و سفاح او را عهد کرده
بخراسان فرستاد و از کار ابو مسلم واقف شود و از وحشت سفاح ابو مسلم با ابو جعفر تواضع و اغاز نیاز نهاد و در عقد نام بیگ
و سفاح و زیر خود ابو سلمه خلال را کشت و وزارت ملک خالد برمکی داد و سفاح در تاریخ سنه که رفیق مرد مدت حکومت چهار سال و نه ماه
و بعد از و منصور دوانیقی حاکم شد بوصیت برادر و در سفاح رو بکعبه کرد سه شب گذشته بود از روی بحرست صد و سی و شش و
و ماه و حاکم شد برادر او ابو جعفر منصور در روزی که موجب سفاح مرد و فاطمه زن برمکی او را با که و زن بود بعد از قتل ابو سلمه خلال
قتل ابو مسلم و اشاعه صاحب دعوت آل عباس از سلمان بن کثیر از یاران ابو مسلم کس نیامد و بکار او نرسید و بکشتن منصور فوج
و محرر سه و یکم از نه دور الی سعاد و ما هاطی کرده و حکم کرده از نه در صد و سی و یکم کس نیامد از نه و بکار او نرسید و او را بقتل فوج

تمام شد رقم مجرمان بنگارش برای ملک یگانه مصور حال صد و شش [illegible]

صد و سی و هفت سنه عبدالله بن علی از جزیره و بصره و احواز غالب بر شام و بعد از احواز و فرار نمود طلب امان
از ابو جعفر و عبدالله بن علی از جزیره و بصره و احواز غالب بر شام و بعد از احواز و فرار نمود طلب امان
از ابو جعفر و عبدالله بن علی از جزیره و بصره و احواز غالب بر شام و بعد از احواز و فرار نمود طلب امان

صد و سی و هفت سنه عبدالله بن علی از جزیره و بصره و احواز غالب بر شام و بعد از احواز و فرار نمود طلب امان
از ابو جعفر و عبدالله بن علی از جزیره و بصره و احواز غالب بر شام و بعد از احواز و فرار نمود طلب امان
از ابو جعفر و عبدالله بن علی از جزیره و بصره و احواز غالب بر شام و بعد از احواز و فرار نمود طلب امان

صد و سی و هشت

دارای مصونیت است مسلمان که نامه را صد سال پیش نوشته، صد و چهل و شش کرده

صد و سی و نه یونس بن عبید که او ابو عبدالله البصری است شنیده از حسن و روایت کرده از او شعبه و سفیان ثوری و صد و چهل و یک

صد و چهل

شنیک عطار را در لیفه، صد و چهار فاش شد که قاضی کوه مزار صله نامه سال

صد و چهل و یک اما تحویل است تقلب را آشکار کرد، صد و چهار کیک فروخت، دکان از صد و هفتاد و صد و چهل و یک بهار نیز با خود

صد و چهل و دو موسی عمر و عبد معوذ [illegible] دوی

صد و چهل و سه یحیی بن سعید انصاری قاضی بود در مدینه رسول صلی الله علیه و آله در زمان بنی امیه و منصور او را بعراق فرستاد و قضا
کرد اینجا و آنجا و دگر در مصر بعد از آنکه قاضی مدینه السلام شد و در سنه صد و چهل و سه یا صد و چهار و چهار یا صد و شش
و دیگر از انجا حدیث و فقه بود و مشهور است نزد و ثقه بود و او برادر عبد ربه و سعد بود جا

مولد حرب بن عیسی ابو عبد الله الکوفی المقری در صد و چهل و سه مال او بعد و نقه خیاد تعالی ربا احمد

[illegible]

صد و چهل و چهار عمرو بن عبید در سال صد و چهل و چهار مرد و او شصت و اند سال بود عمرو در زمان منصور و مهدی و هادی و
منصور در صد و چهل و چهار در کشتن او و اسباب او کوشید و او را بدان سبب کشت و او را بدان سبب کشت و او را بدان سبب کشت

صد و چهل و پنج منصور در اخیر در صد و چهل و پنج بغداد را بنا نهاد [illegible] ابراهیم پسر عبد الله پسر الحسن بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و او را در شش ماه فرو گرفت و ابراهیم را بجهت منصور در اخیر در بصره و نواحی آن کشته شد در سنه صد و چهل و پنج و وزیر ابراهیم یعقوب
بن داود بن طهمان سلمی کاتب بود و یعقوب مذکور در سنه صد و پنجاه و هفت یا صد و پنجاه و دو در گذشت

در صد و چهل و پنج محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در مدینه بر منصور خروج کرد و او را
و برادرش ابراهیم را بکشت و محمد را در سنه صد و چهل و پنج کشته شد و او را مهدی گفتند و او را نفس زکیه گفتند و او را
و اسکر و گویند که محمد را ابراهیم برادر بود و او را در سنه صد و چهل و پنج کشته شد و او را مهدی گفتند و او را نفس زکیه گفتند و او را
و او را ابراهیم را در سنه صد و چهل و پنج کشته شد و او را مهدی گفتند و او را نفس زکیه گفتند و او را

صد و چهل و شش مهدی عباسی در سنه صد و چهل و شش در ماه محرم در گذشت و او را در رصافه بغداد دفن کردند و او را
و او را در سنه صد و چهل و شش در ماه محرم در گذشت و او را در رصافه بغداد دفن کردند و او را

صد و چهل و هفت موسی الهادی در سنه صد و چهل و هفت در ماه ربیع الاول در گذشت و او را در رصافه بغداد دفن کردند و او را
و او را در سنه صد و چهل و هفت در ماه ربیع الاول در گذشت و او را در رصافه بغداد دفن کردند و او را

صد و چهل و هشت هارون الرشید در سنه صد و چهل و هشت در ماه جمادی الاول در گذشت و او را در رصافه بغداد دفن کردند و او را
و او را در سنه صد و چهل و هشت در ماه جمادی الاول در گذشت و او را در رصافه بغداد دفن کردند و او را

سال سی ام امامت

صد و چهل و شش

صد و چهل و هفت

صد و چهل و هشت

صد و چهل و نه

صد و پنجاه و یک

صد و پنجاه و دو

صد و پنجاه و سه

صد و پنجاه و دو قبل استاد سید حجت طاب مضجعه از قاری عسکر اسلام روحی

صد و پنجاه و سه

مسند پنجاه و چهار

در صد و پنجاه و چهار ابو عمرو العلاء امام مشهور مروزی

مسند پنجاه و پنج محمد بن آجرزه نیز از ثقات است و در صد و پنجاه و پنج مقدار نامه حفظ کرده و گفت بسیار آنچه بخوانم از بر خواهم و قصیده سبای معلقات سبع بخواند و گفت که تا وقتی که نابینا نشده بودم هر روز یک قصیده خواندمی از جاهلیت و نیز بر عبد الملک بن مروان نامه بر داشته بود و مسلم بر دیده خلیفه سر فرو آورد و سر بسان برداشتن و بیرون فرآمدن او را طلبید و برای پنج کلمه نیز کتابت ملازم بخط زنیف کرده و در سنه صد و پنجاه و پنج مروزی سنه دویست و دو خلق دان در وقتی با نیز حفظ نقوه و حفظ کرده قرآن کریم را از مصحف

مسند پنجاه و شش وفات حضرت امام رضا علیه السلام در سنه صد و پنجاه و شش در مدینه طیبه علیها السلام

مسند پنجاه و هفت او از اعاظم عبد الله بن عمر بن عروه او از اعاظم ابو مسلم در صد و پنجاه و هفت در مدینه طیبه وفات

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سنه صد و پنجاه و هشت در سامرا

مسند پنجاه و نهم ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی رضی الله تعالی عنه در سنه صد و پنجاه و نه در مصر

صد و پنجاه و هشت منصور دوانیقی عباسی در صد و پنجاه و هشت مدت دولت او هجده سال و اندکی بیش بود

مهدی ابو عبدالله محمد بن منصور خلیفه بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بعد از منصور بخلافت نشست و او را مهدی بن منصور خواند و او مادرش ام موسی بنت منصور بود

بغداد رفت و در صد و پنجاه و هشت بدار السلام رفت

صد و پنجاه و نه محمد بن عبدالعزیز بن الحارث بن الفرج بن عاصم بن ثابت بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک

مردی بود معروف بفضل و علم و امامت و ثقاهت و زهد و گفتند که شیعه بود و شیعه بر او طعن میزدند و او را رافضی میخواندند

او را اعلی الله عبدالعزیز عمار شاه گفتند و او از اصحاب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بود در صد و پنجاه و نه در ایام منصور

ابو الفضل احمد بن عبدالعزیز بن عمار شاه گفتند و او از اصحاب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بود در صد و پنجاه و نه در ایام منصور

صد و شصت شیعه بر خراسان بشورید و بر جبال ایشان رحمة الله اکبر احادیث متواتر است بشناختن او در این صد و شصت و در موقف عظیم و هفتاد و هفت بود جبال محمد بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که او را ابو اسماعیل نیز گفتند و او را ابو الخیر شاعر است اصفهانی که او را بصوری نسب میکند از کورهٔ حمص و او را ابو نصیر و ابو الفضل نیز گفتند و او را صد و پنجاه و نه در صد و شصت جامع

معاویه ابن هشام در صد و شصت گفته و او را صد و شصت و دو در صد و شصت طلحا

صد و شصت و یک فوت سفیان ثوری نام کوفه و پیشوای اصحاب او بود و او را جنازه او را بکاز ابو محمد یزید بن هارون سلمی از مردان سلمی یزید بن هارون بن زاذان سلمی واسطی در سنه صد و شصت و یک در ری فوت

صد و شصت و دو ابو عبدالله محمد بن عمار بن یاسر بن عامر بن مالک بن کنانه بن عوف بن عذره بن زید بن سعد بن عوف بن عذره بن زید بن سعد بن عوف بن عذره بن زید بن سعد

صد و شصت و دو وفات ابا مجر در سنه صد و شصت و دو مرد ابا مجر او هم شهور مخرمت [illegible] دنیا القریه بود مرد در سنه صد و شصت و دو و بعنان شیندن استفاده نامه از [illegible] مادین ابا حنیفه بمذهب پدر بس بود و اسمعیل [illegible] صد و شصت و دو مرد [illegible] در سنه صد و شصت و دو در زمان حکومت مهدی مرد ابو مسلم [illegible] زهیر را بجنگ او فرستاد او را قبا خطه [illegible] بآسمان رفت و این واقعه او در سنه صد و شصت و سه نیز نقل کرده اند

صد و شصت و سه خازن بیت عثمان و قبه او بن عفان داد ابو عمر رجحه [illegible] سنه [illegible] جامع مردان خالد بن [illegible] صد و شصت و سه

صد و شصت و چهار [illegible]

صد و شصت و پنج [illegible] ابو بکر البصری صاحب الکواکب [illegible] صد و شصت و پنج [illegible]

[illegible] صد و شصت و پنج [illegible]

صد و شصت و شش ابراهیم امام از بنای ملوکانه است در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام علوم و معارف را
و ابن بن عباس و سفیان ثوری را دیده در سنه صد و شصت و او با هشتاد و شش سال عمر
والا عمر شش صد صاحب ساعی کسو جامع

صد و شصت و هفت موسی حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

صد و شصت و هفت عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس در صد و شصت و هفت نافع فاضل در صد و شصت و نه
اصداد از اصحابات بلیک شاعر در صد و شصت و نه عمر عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس در صد و شصت و نه
مشهور در صد و شصت و هفت و خلیفه بن زید دوی که عمر در پرش منصور دیگر و ربیع بن یونس متصدی از برای حبت کرفتن از عمر و حبت
و خدا آنکه برای او منازه و بربی غلام او در سنه صد و شصت و نه عمر او چهل و سه سال بود و ایام خلافت او دو سال بود و چند ماه جامع

صد و هفتاد و اول خلیفه عباسی در صد و هفتاد مرد و سی و پنجم خلیفه عباسی بعد از مدعی حاکم شد بر بغداد و
حکومت کرد با خلافت هزار و صد و هفتاد او را در سال مضل خلیفه چهارم عباسی بعد از مدعی حاکم شد بر بغداد و
سنه صد و هفتاد او بر بغداد حاکم منصور دوانیقی در صد و هفتاد و نهم خلیفه بغداد و
مستقر در صد و هفتاد و نهم و نقد صد و هفتاد و نهم
اهوز صبا اسماعیل بن جبل صد و هفتاد متولد شد او را وست خلیفه وست خلیفه و
ولادت آقا علی علیه السلام در صد و هفتاد

صد و هفتاد و دو موسی بن عاشم ارشجاعان ور کار و مورد لطف امام شاهیر دوی

صد و هفتاد و سه او را سید نیچ نفر بود نه در صد و هفتاد و دو و طور نمودند در وارسل ارمغرب و شصد و هفتاد و سال
منقرض شدند و در حکومت سی و سی و سی سال دوی
بنی صد و اده و نفر تقریبا در سجلماسه مغرب حکومت کردند مدت ظهور صد و هفتاد و دو و اعراض در صد و دو و نهت
حکومت صد و سی سال دوی

صد و هفتاد و سه یعقوب بن طغان سلطنت و زیر ابراهیم بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب دو حرف ها و در بغداد
و وزیر مهدی عباسی در صد و هفتاد و سه مرد خل محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب دو حرف ها و در بغداد
و چهار دو و نیچ سال فضیل بن ابی صالح بعد از عزل یعقوب بن طغان وزیر مهدی عباسی نیچ و بیست و نهم خلیفه بغداد و خورشش سلطنت و از
غلامان عبد الله بن المقفع بود در سال صد و هفتاد و سه مرد خل
ربیعه و حرام الحاس سلطنت حمدان کرد سه از ماه سوم و اعراض ماه سوم و سه سر حمدان او فت و محمد بن سلیمان الهاشمی صد و هفتاد و سه
از سال او سه ماه سوم و اعراض او فت و صد و هفتاد و سه مرد و صد و هفتاد و سه مرد و سوار حاج ماه محمد بن سلیمان سلطنت مرد و نیچ

سنه اربعمائة وثلاثين كرد در وقت محاربت ايشان با ايلك خان و ايشان را منهزم گردانيد و بسياري از ايشان را بقتل آورد

سنه اربعمائة وثلاثين فتنه شيخ علي در سنه مذكور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه بايتمش و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه محمد عبد الرحيم بن ابي زيد و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه بوزكون الذي كان عاملا بالغزنين عاصي شد و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو سهل حمدوني و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو نصر مشكان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن عقيلي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كرخي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو سهل زوزني و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن خجندي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سيمجور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن عراق و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن طوسي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن بلخي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن هرات و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن نيشابور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سرخس و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن مرو و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ابيورد و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن نسا و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن فراوه و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن بوشنج و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن هراة و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن بادغيس و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن غور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن غزنين و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كابل و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن زابلستان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سجستان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن مكران و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن هرمز و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كرمان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن فارس و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن اصفهان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ري و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن همدان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن دينور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن نهاوند و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ماسبذان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كلوان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سفالكوه و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ابو طالب مروزي

سنه اربعمائة وثلاثين فتنه شيخ علي در سنه مذكور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه بايتمش و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه محمد عبد الرحيم بن ابي زيد و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه بوزكون الذي كان عاملا بالغزنين عاصي شد و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو سهل حمدوني و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو نصر مشكان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن عقيلي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كرخي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو سهل زوزني و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن خجندي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سيمجور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن عراق و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن طوسي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن بلخي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن هرات و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن نيشابور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سرخس و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن مرو و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ابيورد و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن نسا و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن فراوه و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن بوشنج و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن هراة و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن بادغيس و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن غور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن غزنين و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كابل و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن زابلستان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سجستان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن مكران و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن هرمز و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كرمان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن فارس و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن اصفهان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ري و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن همدان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن دينور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن نهاوند و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ماسبذان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كلوان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سفالكوه و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ابو طالب مروزي

سنه اربعمائة وثلاثين حرب ابو الفتيه و عامه اخوان كاعلوي اصبهاني و هو وضاح الرازي محمد اسعد دهقي

سنه اربعمائة وثلاثين فتنه شيخ علي در سنه مذكور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه بايتمش و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه محمد عبد الرحيم بن ابي زيد و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه بوزكون الذي كان عاملا بالغزنين عاصي شد و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو سهل حمدوني و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو نصر مشكان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن عقيلي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كرخي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو سهل زوزني و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن خجندي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سيمجور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن عراق و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن طوسي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن بلخي و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن هرات و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن نيشابور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سرخس و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن مرو و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ابيورد و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن نسا و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن فراوه و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن بوشنج و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن هراة و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن بادغيس و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن غور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن غزنين و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كابل و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن زابلستان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سجستان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن مكران و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن هرمز و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كرمان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن فارس و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن اصفهان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ري و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن همدان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن دينور و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن نهاوند و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ماسبذان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن كلوان و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن سفالكوه و در سنه اربعمائة و اربعين فتنه ابو الحسن ابو طالب مروزي

صد و هشتاد و دو سنه که مقتن برای مأمون در صد و هشتاد و دو فوت مروان بن ابی حفصه شاعر در صد و هشتاد و دو فوت
ابو یوسف قاضی مشهور شد او حنیفه معاصر رشید در صد و هشتاد و دو ع فوت ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف
اسم ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن خنیس بن سعد صاحب ابو حنیفه کوفی ساکن بغداد موسی الهادی قاضی گردانیده و بعد از و
رشید و امین گی قاضی القضاة بود در اسلام او به و امام و حافظ و کثیر العلم و المنزله و عظیم الشأن بود در حدیث و فقه و
مولد او در سنه صد و سیزده و در سنه صد و هشتاد و دو و سعد از جنس صحابه بود جامع الاثر علیه السلام صد و
فوت فضل عباض صوفی مشهور در صد و هشتاد و دو لقمان طاعاض

همسر هارون الرشید مدل فضل عباض فقیه زاهد است و مقبله دارد سمیه فقه

فوت ابراهیم ابن عبد الله محمد فقیه حافظ

صد و هشتاد و سه رحلت حضرت امام همام موسی بن جعفر علیه السلام در صد و هشتاد و سه فوت ابراهیم بن عبد الرحمن
صوف ابو اسحق الهروی در بغداد سنه صد و هشتاد و سه ولادت او صد و شصت و نزاد و هفت هزار حدیث بود جامع ابو بکر بن ابی
ابن عباس قتیبه عامری ارتی عالم در صد و روایت سیره حضرت رسول کرده از محمد بن اسحق واقدی کرده و صد و فی است و بخاری
از و روایت کرده است و بخاری در نزد خود از و کم نقل کرده که او کذاب است زیاد سر فراز کسی بود که کذاب در و کو بود در حدیث و صد و هشتاد

و سه رحل

ازهر بن محمد بن عبد الله الفقعی ابو عبد الله صاحب و اعنه کوفی الاصل الاصفهانی الدار بها ولد و توفی بها

صد و هشتاد و چهار یونس بن حبیب نحوی متکلم معاصر رشید در صد و هشتاد و چهار رحل احمد بن عبد الله بن
الرشید بن مهدی بن منصور ستیه تارک دنیا در صد و هشتاد و چهار رحل

صد و هشتاد و پنج یزید بن هارون شیبانی زاهد معین بغداد ولادت او از جانب مأمون در صد و هشتاد و پنج رحل

صد و هشتاد و شش وفیها بایع للرشید بالعهد بعد اخیه الامین المأمون کتب اسمائهم علی الکعبه مرویح

و عهد حضرت رضا سنه مائتین علیه السلام بعد از سی و یک سال که از عهد رشید گذشته بود و آخر عهد او سنه مائتین و سه بود مرویح

و در سال صد و نود و یک مادر خلد گفته شد

حاتم بن مسعود بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب الحسینی مادر او ام الولد بود و نام او سلامه بود مرویح

ابو الحسن بن ابی الحسن بن ابی الحسن بن ابی

سنه ونود و یک خبر خالد برکا از زبر بیرون ارسید در سنه صد و نود و دو ... در سنه صد و نود و یک بیرون آمد باهرون و بعد از محاربه صلح کردند بر آنکه قیصر هر سال سیصد هزار دینار بدهد و بعد از نقض عهد هرون در سر بار دوم رفت و بار دیگر صلح نمودند

سنه ونود و یک عبد الرحمن بن حماد عنقر مالوف فقیه مالکیان بود و عالم و سخی کریم در سنه صد و نود و یک در گذشت

سنه ونود و دو تخوص هرثمة نسوی خراسان در صد و نود و دو طبری

سنه ونود و سه فوت ابو بکر شعبه بن عیاش یکی از رواة عاصم قاری در صد و نود و سه ... و فات او نزدیک صد و نود و سه بود و ربیع حاجب فوت هرون را در سنه صد و نود و سه ... و فات کرد رافع بن لیث بن نصر سیار خروج کرد و ... ما وراء النهر مستولی شد و هرون بجهت دفع او عزیمت خراسان کرد و چند طوس بن سید چارسو و مرو و ولایتش در صد و چهل و ... و هرون در پارسی شت مجراهن و مامون ولایت سرخس و طوس با مامون و غیر از عقبه حلوان تا هر جا از عقبه بسام بن تغلب بن داود و م ... و یار بکر و ارجان بپسر دیگر که نام او مذکور نبود داد و در خطبه اول نام امین و دوم نام مامون خوانده میشد و معتصم را بنکر خود او حساب بنا داد و چند امین در بغداد بالشکر عظیم بجنگ مامون فرستاد و مامون طاهر ذو الیمینین را با لشکر گران نام بجنگ مامون فرستاد و مامون طاهر را نشناخت فرستاد و امین گفته سر او را خاص مخدوم صد و نود و دو ... لب گفته سر امین را بمامون در صد و نود و سه چهار سال ... دولتش طبری مطرف فاضی صنعاء در صد و نود و سه در

صد و نود و چهار محمد بن جانم او معروف بسعدی تخمیر در سنه صد و نود و چهار هجری در سنه صد و سی و سه متولد شده و در سنه
ابو بکر شعبه بن عیاش کاز دو راوی عاصم قاری در کوفه در صد و نود و چهار هجری

صد و نود و پنج فوت نمودن ملک زوزنی در صد و نود و پنج هجری

صد و نود و شش فوت اسباط صوفی واز جمله متصدیان صوفیه در صد و نود و شش هجری در نفحات ملاجامی

سال صد و نود و هفت بیرونی خط

صد و نود و هفت فوت ورش عثمان بن سعید مصری ملقب بورسان مشهور بورش کاز دو راوی نافع قاری در صد و
نود و هفت ولادتش در صد و دوازده بود کما مر

صد و نود و شش فوت اسباط صوفی واز جمله متصدیان صوفیه در صد و نود و شش هجری در نفحات ملاجامی

سال صد و نود و هشت بیرونی خط

صد و نود و هشت فوت ورش عثمان بن سعید مصری ملقب بورسان مشهور بورش کاز دو راوی نافع قاری در صد و
نود و هفت ولادتش در صد و دوازده بود کما مر

ظر

صد و نود و هشت ... والد و حاکم شد علیه السلام بعد از کشته شدن برادرش مامون در این سنه صد و نود و هشت جامع
حضرت امام رضا صلوات الله علیه در صد و نود و هشت اتفاق افتاد ... در صد و نود و هشت
امام رضا علیه السلام ...
محمد بن ... در صد و نود و هشت ...
در ماه مهر که در این سال صد و نود و هشت ...
در صد و نود و هشت ...

ظر

صد و نود ... ربیع بن یونس حاجب منصور در این سال صد و نود و نه ... والد طاهر شد شاه ری شیبانی حاکم خراسان
در صد و نود و نه ... امام رضا علیه السلام ...
و سوار طاهر طاهر ...
موسی جعفر ...

فصل ... وقایع و وفات سادات و ... سال ... مصعب مأمور ... کرمان ...

سال دویست و یکم هجری و سال دویست و دوم و سال دویست و سوم ... سال دویست و چهارم ... سال دویست و پنجم ...

... سال دویست و یکم ... طاهر شد ... محمد جعفر ... سال ... موسی جعفر ...
... سال دویست و دوم ... طاهر ... سال ... محمد جعفر ... طاهر ...
... سال دویست و سوم ... طاهر ... سال ... محمد جعفر ... طاهر ...
... سال دویست و چهارم ... طاهر ... سال ... محمد جعفر ... طاهر ...
... سال دویست و پنجم ... طاهر ... سال ... محمد جعفر ... طاهر ...

سال دویست و یکم هجری و سال دویست و دوم و سال دویست و سوم و سال دویست و چهارم و سال دویست و پنجم ...
... سال دویست و یکم ... سال دویست و دوم ... سال دویست و سوم ... سال دویست و چهارم ... سال دویست و پنجم ...

سال دویست و دو هجری

رحلت حضرت امام همام علی موسی الرضا علیه السلام در دویست و سه هجری

قال الراوی ثم ان المأمون ارتحل من مرو الی طوس فی سنة ثلاث و مائتین

و لما وصل الی طوس مرض مرضا شدیدا فمات فیها

و قیل ان المأمون دس الیه السم فمات منه

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه عنبا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رمانا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه سفرجلا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه تفاحا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه خوخا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه اترجا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه موزا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رطبا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه عنبا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رمانا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه سفرجلا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه تفاحا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه خوخا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه اترجا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه موزا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رطبا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه عنبا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رمانا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه سفرجلا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه تفاحا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه خوخا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه اترجا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه موزا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رطبا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه عنبا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رمانا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه سفرجلا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه تفاحا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه خوخا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه اترجا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه موزا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رطبا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه عنبا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رمانا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه سفرجلا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه تفاحا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه خوخا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه اترجا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه موزا فاکل منه فمات

و قیل ان المأمون لما اراد قتله دس الیه رطبا فاکل منه فمات

سال دویست و شصت هجری و سال دویست و شصت سلاد حضرت سلطان ۱۲۶۶ سلاد حضرت سلطان اعلا اسلام السلطنة

اعلا الله و سال اهرار دوستی و اتفاق

هجری مشهور و معروف بوده و الکوفی راوی خبر غدیر و بیم مسعود و بیم مهدی عباسی و رشید در دویست و شصت و شش و دویست و

سال دویست و شصت و هفت و هشت و نهم و دویست و هفتاد و یک و دویست و هفتاد و دو و دویست و هفتاد و سه و دویست و هفتاد و چهار و دویست و هفتاد و پنج و دویست و هفتاد و شش و دویست و هفتاد و هفت و دویست و هفتاد و هشت و دویست و هفتاد و نه و دویست و هشتاد و دویست و هشتاد و یک و دویست و هشتاد و دو و دویست و هشتاد و سه و دویست و هشتاد و چهار و دویست و هشتاد و پنج و دویست و هشتاد و شش و دویست و هشتاد و هفت و دویست و هشتاد و هشت و دویست و هشتاد و نه و دویست و نود و دویست و نود و یک و دویست و نود و دو و دویست و نود و سه و دویست و نود و چهار و دویست و نود و پنج و دویست و نود و شش و دویست و نود و هفت و دویست و نود و هشت و دویست و نود و نه و سیصد و سیصد و یک و سیصد و دو و سیصد و سه و سیصد و چهار و سیصد و پنج و سیصد و شش و سیصد و هفت و سیصد و هشت و سیصد و نه و سیصد و ده و سیصد و یازده و سیصد و دوازده و سیصد و سیزده و سیصد و چهارده و سیصد و پانزده و سیصد و شانزده و سیصد و هفده و سیصد و هجده و سیصد و نوزده و سیصد و بیست و سیصد و بیست و یک و سیصد و بیست و دو و سیصد و بیست و سه و سیصد و بیست و چهار و سیصد و بیست و پنج و سیصد و بیست و شش و سیصد و بیست و هفت و سیصد و بیست و هشت و سیصد و بیست و نه و سیصد و سی و سیصد و سی و یک و سیصد و سی و دو و سیصد و سی و سه و سیصد و سی و چهار و سیصد و سی و پنج و سیصد و سی و شش و سیصد و سی و هفت و سیصد و سی و هشت و سیصد و سی و نه و سیصد و چهل و سیصد و چهل و یک و سیصد و چهل و دو و سیصد و چهل و سه و سیصد و چهل و چهار و سیصد و چهل و پنج و سیصد و چهل و شش و سیصد و چهل و هفت و سیصد و چهل و هشت و سیصد و چهل و نه و سیصد و پنجاه و سیصد و پنجاه و یک و سیصد و پنجاه و دو و سیصد و پنجاه و سه و سیصد و پنجاه و چهار و سیصد و پنجاه و پنج و سیصد و پنجاه و شش و سیصد و پنجاه و هفت و سیصد و پنجاه و هشت و سیصد و پنجاه و نه و سیصد و شصت و سیصد و شصت و یک و سیصد و شصت و دو و سیصد و شصت و سه و سیصد و شصت و چهار و سیصد و شصت و پنج و سیصد و شصت و شش و سیصد و شصت و هفت و سیصد و شصت و هشت و سیصد و شصت و نه و سیصد و هفتاد و سیصد و هفتاد و یک و سیصد و هفتاد و دو و سیصد و هفتاد و سه و سیصد و هفتاد و چهار و سیصد و هفتاد و پنج و سیصد و هفتاد و شش و سیصد و هفتاد و هفت و سیصد و هفتاد و هشت و سیصد و هفتاد و نه و سیصد و هشتاد و سیصد و هشتاد و یک و سیصد و هشتاد و دو و سیصد و هشتاد و سه و سیصد و هشتاد و چهار و سیصد و هشتاد و پنج و سیصد و هشتاد و شش و سیصد و هشتاد و هفت و سیصد و هشتاد و هشت و سیصد و هشتاد و نه و سیصد و نود و سیصد و نود و یک و سیصد و نود و دو و سیصد و نود و سه و سیصد و نود و چهار و سیصد و نود و پنج و سیصد و نود و شش و سیصد و نود و هفت و سیصد و نود و هشت و سیصد و نود و نه و چهارصد و چهارصد و یک و چهارصد و دو و چهارصد و سه و چهارصد و چهار و چهارصد و پنج و چهارصد و شش و چهارصد و هفت و چهارصد و هشت و چهارصد و نه و چهارصد و ده و چهارصد و یازده و چهارصد و دوازده و چهارصد و سیزده و چهارصد و چهارده و چهارصد و پانزده و چهارصد و شانزده و چهارصد و هفده و چهارصد و هجده و چهارصد و نوزده و چهارصد و بیست و چهارصد و بیست و یک و چهارصد و بیست و دو و چهارصد و بیست و سه و چهارصد و بیست و چهار و چهارصد و بیست و پنج و چهارصد و بیست و شش و چهارصد و بیست و هفت و چهارصد و بیست و هشت و چهارصد و بیست و نه و چهارصد و سی و چهارصد و سی و یک و چهارصد و سی و دو و چهارصد و سی و سه و چهارصد و سی و چهار و چهارصد و سی و پنج و چهارصد و سی و شش و چهارصد و سی و هفت و چهارصد و سی و هشت و چهارصد و سی و نه و چهارصد و چهل و چهارصد و چهل و یک و چهارصد و چهل و دو و چهارصد و چهل و سه و چهارصد و چهل و چهار و چهارصد و چهل و پنج و چهارصد و چهل و شش و چهارصد و چهل و هفت و چهارصد و چهل و هشت و چهارصد و چهل و نه و چهارصد و پنجاه و چهارصد و پنجاه و یک و چهارصد و پنجاه و دو و چهارصد و پنجاه و سه و چهارصد و پنجاه و چهار و چهارصد و پنجاه و پنج و چهارصد و پنجاه و شش و چهارصد و پنجاه و هفت و چهارصد و پنجاه و هشت و چهارصد و پنجاه و نه و چهارصد و شصت و چهارصد و شصت و یک و چهارصد و شصت و دو و چهارصد و شصت و سه و چهارصد و شصت و چهار و چهارصد و شصت و پنج و چهارصد و شصت و شش و چهارصد و شصت و هفت و چهارصد و شصت و هشت و چهارصد و شصت و نه و چهارصد و هفتاد و چهارصد و هفتاد و یک و چهارصد و هفتاد و دو و چهارصد و هفتاد و سه و چهارصد و هفتاد و چهار و چهارصد و هفتاد و پنج و چهارصد و هفتاد و شش و چهارصد و هفتاد و هفت و چهارصد و هفتاد و هشت و چهارصد و هفتاد و نه و چهارصد و هشتاد و چهارصد و هشتاد و یک و چهارصد و هشتاد و دو و چهارصد و هشتاد و سه و چهارصد و هشتاد و چهار و چهارصد و هشتاد و پنج و چهارصد و هشتاد و شش و چهارصد و هشتاد و هفت و چهارصد و هشتاد و هشت و چهارصد و هشتاد و نه و چهارصد و نود و چهارصد و نود و یک و چهارصد و نود و دو و چهارصد و نود و سه و چهارصد و نود و چهار و چهارصد و نود و پنج و چهارصد و نود و شش و چهارصد و نود و هفت و چهارصد و نود و هشت و چهارصد و نود و نه و پانصد و پانصد و یک و پانصد و دو و پانصد و سه و پانصد و چهار و پانصد و پنج و پانصد و شش و پانصد و هفت و پانصد و هشت و پانصد و نه و پانصد و ده و پانصد و یازده و پانصد و دوازده و پانصد و سیزده و پانصد و چهارده و پانصد و پانزده و پانصد و شانزده و پانصد و هفده و پانصد و هجده و پانصد و نوزده و پانصد و بیست و پانصد و بیست و یک و پانصد و بیست و دو و پانصد و بیست و سه و پانصد و بیست و چهار و پانصد و بیست و پنج و پانصد و بیست و شش و پانصد و بیست و هفت و پانصد و بیست و هشت و پانصد و بیست و نه و پانصد و سی و پانصد و سی و یک و پانصد و سی و دو و پانصد و سی و سه و پانصد و سی و چهار و پانصد و سی و پنج و پانصد و سی و شش و پانصد و سی و هفت و پانصد و سی و هشت و پانصد و سی و نه و پانصد و چهل و پانصد و چهل و یک و پانصد و چهل و دو و پانصد و چهل و سه و پانصد و چهل و چهار و پانصد و چهل و پنج و پانصد و چهل و شش و پانصد و چهل و هفت و پانصد و چهل و هشت و پانصد و چهل و نه و پانصد و پنجاه و پانصد و پنجاه و یک و پانصد و پنجاه و دو و پانصد و پنجاه و سه و پانصد و پنجاه و چهار و پانصد و پنجاه و پنج و پانصد و پنجاه و شش و پانصد و پنجاه و هفت و پانصد و پنجاه و هشت و پانصد و پنجاه و نه و پانصد و شصت و پانصد و شصت و یک و پانصد و شصت و دو و پانصد و شصت و سه و پانصد و شصت و چهار و پانصد و شصت و پنج و پانصد و شصت و شش و پانصد و شصت و هفت و پانصد و شصت و هشت و پانصد و شصت و نه و پانصد و هفتاد و پانصد و هفتاد و یک و پانصد و هفتاد و دو و پانصد و هفتاد و سه و پانصد و هفتاد و چهار و پانصد و هفتاد و پنج و پانصد و هفتاد و شش و پانصد و هفتاد و هفت و پانصد و هفتاد و هشت و پانصد و هفتاد و نه و پانصد و هشتاد و پانصد و هشتاد و یک و پانصد و هشتاد و دو و پانصد و هشتاد و سه و پانصد و هشتاد و چهار و پانصد و هشتاد و پنج و پانصد و هشتاد و شش و پانصد و هشتاد و هفت و پانصد و هشتاد و هشت و پانصد و هشتاد و نه و پانصد و نود و پانصد و نود و یک و پانصد و نود و دو و پانصد و نود و سه و پانصد و نود و چهار و پانصد و نود و پنج و پانصد و نود و شش و پانصد و نود و هفت و پانصد و نود و هشت و پانصد و نود و نه و ششصد و ششصد و یک و ششصد و دو و ششصد و سه و ششصد و چهار و ششصد و پنج و ششصد و شش و ششصد و هفت و ششصد و هشت و ششصد و نه و ششصد و ده و ششصد و یازده و ششصد و دوازده و ششصد و سیزده و ششصد و چهارده و ششصد و پانزده و ششصد و شانزده و ششصد و هفده و ششصد و هجده و ششصد و نوزده و ششصد و بیست و ششصد و بیست و یک و ششصد و بیست و دو و ششصد و بیست و سه و ششصد و بیست و چهار و ششصد و بیست و پنج و ششصد و بیست و شش و ششصد و بیست و هفت و ششصد و بیست و هشت و ششصد و بیست و نه و ششصد و سی و ششصد و سی و یک و ششصد و سی و دو و ششصد و سی و سه و ششصد و سی و چهار و ششصد و سی و پنج و ششصد و سی و شش و ششصد و سی و هفت و ششصد و سی و هشت و ششصد و سی و نه و ششصد و چهل و ششصد و چهل و یک و ششصد و چهل و دو و ششصد و چهل و سه و ششصد و چهل و چهار و ششصد و چهل و پنج و ششصد و چهل و شش و ششصد و چهل و هفت و ششصد و چهل و هشت و ششصد و چهل و نه و ششصد و پنجاه و ششصد و پنجاه و یک و ششصد و پنجاه و دو و ششصد و پنجاه و سه و ششصد و پنجاه و چهار و ششصد و پنجاه و پنج و ششصد و پنجاه و شش و ششصد و پنجاه و هفت و ششصد و پنجاه و هشت و ششصد و پنجاه و نه و ششصد و شصت و ششصد و شصت و یک و ششصد و شصت و دو و ششصد و شصت و سه و ششصد و شصت و چهار و ششصد و شصت و پنج و ششصد و شصت و شش و ششصد و شصت و هفت و ششصد و شصت و هشت و ششصد و شصت و نه و ششصد و هفتاد و ششصد و هفتاد و یک و ششصد و هفتاد و دو و ششصد و هفتاد و سه و ششصد و هفتاد و چهار و ششصد و هفتاد و پنج و ششصد و هفتاد و شش و ششصد و هفتاد و هفت و ششصد و هفتاد و هشت و ششصد و هفتاد و نه و ششصد و هشتاد و ششصد و هشتاد و یک و ششصد و هشتاد و دو و ششصد و هشتاد و سه و ششصد و هشتاد و چهار و ششصد و هشتاد و پنج و ششصد و هشتاد و شش و ششصد و هشتاد و هفت و ششصد و هشتاد و هشت و ششصد و هشتاد و نه و ششصد و نود و ششصد و نود و یک و ششصد و نود و دو و ششصد و نود و سه و ششصد و نود و چهار و ششصد و نود و پنج و ششصد و نود و شش و ششصد و نود و هفت و ششصد و نود و هشت و ششصد و نود و نه و هفتصد و هفتصد و یک و هفتصد و دو و هفتصد و سه و هفتصد و چهار و هفتصد و پنج و هفتصد و شش و هفتصد و هفت و هفتصد و هشت و هفتصد و نه و هفتصد و ده و هفتصد و یازده و هفتصد و دوازده و هفتصد و سیزده و هفتصد و چهارده و هفتصد و پانزده و هفتصد و شانزده و هفتصد و هفده و هفتصد و هجده و هفتصد و نوزده و هفتصد و بیست و هفتصد و بیست و یک و هفتصد و بیست و دو و هفتصد و بیست و سه و هفتصد و بیست و چهار و هفتصد و بیست و پنج و هفتصد و بیست و شش و هفتصد و بیست و هفت و هفتصد و بیست و هشت و هفتصد و بیست و نه و هفتصد و سی و هفتصد و سی و یک و هفتصد و سی و دو و هفتصد و سی و سه و هفتصد و سی و چهار و هفتصد و سی و پنج و هفتصد و سی و شش و هفتصد و سی و هفت و هفتصد و سی و هشت و هفتصد و سی و نه و هفتصد و چهل و هفتصد و چهل و یک و هفتصد و چهل و دو و هفتصد و چهل و سه و هفتصد و چهل و چهار و هفتصد و چهل و پنج و هفتصد و چهل و شش و هفتصد و چهل و هفت و هفتصد و چهل و هشت و هفتصد و چهل و نه و هفتصد و پنجاه و هفتصد و پنجاه و یک و هفتصد و پنجاه و دو و هفتصد و پنجاه و سه و هفتصد و پنجاه و چهار و هفتصد و پنجاه و پنج و هفتصد و پنجاه و شش و هفتصد و پنجاه و هفت و هفتصد و پنجاه و هشت و هفتصد و پنجاه و نه و هفتصد و شصت و هفتصد و شصت و یک و هفتصد و شصت و دو و هفتصد و شصت و سه و هفتصد و شصت و چهار و هفتصد و شصت و پنج و هفتصد و شصت و شش و هفتصد و شصت و هفت و هفتصد و شصت و هشت و هفتصد و شصت و نه و هفتصد و هفتاد و هفتصد و هفتاد و یک و هفتصد و هفتاد و دو و هفتصد و هفتاد و سه و هفتصد و هفتاد و چهار و هفتصد و هفتاد و پنج و هفتصد و هفتاد و شش و هفتصد و هفتاد و هفت و هفتصد و هفتاد و هشت و هفتصد و هفتاد و نه و هفتصد و هشتاد و هفتصد و هشتاد و یک و هفتصد و هشتاد و دو و هفتصد و هشتاد و سه و هفتصد و هشتاد و چهار و هفتصد و هشتاد و پنج و هفتصد و هشتاد و شش و هفتصد و هشتاد و هفت و هفتصد و هشتاد و هشت و هفتصد و هشتاد و نه و هفتصد و نود و هفتصد و نود و یک و هفتصد و نود و دو و هفتصد و نود و سه و هفتصد و نود و چهار و هفتصد و نود و پنج و هفتصد و نود و شش و هفتصد و نود و هفت و هفتصد و نود و هشت و هفتصد و نود و نه و هشتصد و هشتصد و یک و هشتصد و دو و هشتصد و سه و هشتصد و چهار و هشتصد و پنج و هشتصد و شش و هشتصد و هفت و هشتصد و هشت و هشتصد و نه و هشتصد و ده و هشتصد و یازده و هشتصد و دوازده و هشتصد و سیزده و هشتصد و چهارده و هشتصد و پانزده و هشتصد و شانزده و هشتصد و هفده و هشتصد و هجده و هشتصد و نوزده و هشتصد و بیست و هشتصد و بیست و یک و هشتصد و بیست و دو و هشتصد و بیست و سه و هشتصد و بیست و چهار و هشتصد و بیست و پنج و هشتصد و بیست و شش و هشتصد و بیست و هفت و هشتصد و بیست و هشت و هشتصد و بیست و نه و هشتصد و سی و هشتصد و سی و یک و هشتصد و سی و دو و هشتصد و سی و سه و هشتصد و سی و چهار و هشتصد و سی و پنج و هشتصد و سی و شش و هشتصد و سی و هفت و هشتصد و سی و هشت و هشتصد و سی و نه و هشتصد و چهل و هشتصد و چهل و یک و هشتصد و چهل و دو و هشتصد و چهل و سه و هشتصد و چهل و چهار و هشتصد و چهل و پنج و هشتصد و چهل و شش و هشتصد و چهل و هفت و هشتصد و چهل و هشت و هشتصد و چهل و نه و هشتصد و پنجاه و هشتصد و پنجاه و یک و هشتصد و پنجاه و دو و هشتصد و پنجاه و سه و هشتصد و پنجاه و چهار و هشتصد و پنجاه و پنج و هشتصد و پنجاه و شش و هشتصد و پنجاه و هفت و هشتصد و پنجاه و هشت و هشتصد و پنجاه و نه و هشتصد و شصت و هشتصد و شصت و یک و هشتصد و شصت و دو و هشتصد و شصت و سه و هشتصد و شصت و چهار و هشتصد و شصت و پنج و هشتصد و شصت و شش و هشتصد و شصت و هفت و هشتصد و شصت و هشت و هشتصد و شصت و نه و هشتصد و هفتاد و هشتصد و هفتاد و یک و هشتصد و هفتاد و دو و هشتصد و هفتاد و سه و هشتصد و هفتاد و چهار و هشتصد و هفتاد و پنج و هشتصد و هفتاد و شش و هشتصد و هفتاد و هفت و هشتصد و هفتاد و هشت و هشتصد و هفتاد و نه و هشتصد و هشتاد و هشتصد و هشتاد و یک و هشتصد و هشتاد و دو و هشتصد و هشتاد و سه و هشتصد و هشتاد و چهار و هشتصد و هشتاد و پنج و هشتصد و هشتاد و شش و هشتصد و هشتاد و هفت و هشتصد و هشتاد و هشت و هشتصد و هشتاد و نه و هشتصد و نود و هشتصد و نود و یک و هشتصد و نود و دو و هشتصد و نود و سه و هشتصد و نود و چهار و هشتصد و نود و پنج و هشتصد و نود و شش و هشتصد و نود و هفت و هشتصد و نود و هشت و هشتصد و نود و نه و نهصد و نهصد و یک و نهصد و دو و نهصد و سه و نهصد و چهار و نهصد و پنج و نهصد و شش و نهصد و هفت و نهصد و هشت و نهصد و نه و نهصد و ده و نهصد و یازده و نهصد و دوازده و نهصد و سیزده و نهصد و چهارده و نهصد و پانزده و نهصد و شانزده و نهصد و هفده و نهصد و هجده و نهصد و نوزده و نهصد و بیست و نهصد و بیست و یک و نهصد و بیست و دو و نهصد و بیست و سه و نهصد و بیست و چهار و نهصد و بیست و پنج و نهصد و بیست و شش و نهصد و بیست و هفت و نهصد و بیست و هشت و نهصد و بیست و نه و نهصد و سی و نهصد و سی و یک و نهصد و سی و دو و نهصد و سی و سه و نهصد و سی و چهار و نهصد و سی و پنج و نهصد و سی و شش و نهصد و سی و هفت و نهصد و سی و هشت و نهصد و سی و نه و نهصد و چهل و نهصد و چهل و یک و نهصد و چهل و دو و نهصد و چهل و سه و نهصد و چهل و چهار و نهصد و چهل و پنج و نهصد و چهل و شش و نهصد و چهل و هفت و نهصد و چهل و هشت و نهصد و چهل و نه و نهصد و پنجاه و نهصد و پنجاه و یک و نهصد و پنجاه و دو و نهصد و پنجاه و سه و نهصد و پنجاه و چهار و نهصد و پنجاه و پنج و نهصد و پنجاه و شش و نهصد و پنجاه و هفت و نهصد و پنجاه و هشت و نهصد و پنجاه و نه و نهصد و شصت و نهصد و شصت و یک و نهصد و شصت و دو و نهصد و شصت و سه و نهصد و شصت و چهار و نهصد و شصت و پنج و نهصد و شصت و شش و نهصد و شصت و هفت و نهصد و شصت و هشت و نهصد و شصت و نه و نهصد و هفتاد و نهصد و هفتاد و یک و نهصد و هفتاد و دو و نهصد و هفتاد و سه و نهصد و هفتاد و چهار و نهصد و هفتاد و پنج و نهصد و هفتاد و شش و نهصد و هفتاد و هفت و نهصد و هفتاد و هشت و نهصد و هفتاد و نه و نهصد و هشتاد و نهصد و هشتاد و یک و نهصد و هشتاد و دو و نهصد و هشتاد و سه و نهصد و هشتاد و چهار و نهصد و هشتاد و پنج و نهصد و هشتاد و شش و نهصد و هشتاد و هفت و نهصد و هشتاد و هشت و نهصد و هشتاد و نه و نهصد و نود و نهصد و نود و یک و نهصد و نود و دو و نهصد و نود و سه و نهصد و نود و چهار و نهصد و نود و پنج و نهصد و نود و شش و نهصد و نود و هفت و نهصد و نود و هشت و نهصد و نود و نه و هزار

سال دویست و شصت هجری و سال دویست و شصت سلاد حضرت سلطان ۱۲۶۶ سلاد حضرت سلطان اعلا اسلام السلطنة

اعلا الله و سال اهرار دوستی و اتفاق

هجری مشهور و معروف بوده و الکوفی راوی خبر غدیر و بیم مسعود و بیم مهدی عباسی و رشید در دویست و شصت و شش و دویست و

سال دویست و شصت و هفت و هشت و نهم و دویست و هفتاد و یک و دویست و هفتاد و دو و دویست و هفتاد و سه و دویست و هفتاد و چهار و دویست و هفتاد و پنج و دویست و هفتاد و شش و دویست و هفتاد و هفت و دویست و هفتاد و هشت و دویست و هفتاد و نه و دویست و هشتاد و دویست و هشتاد و یک و دویست و هشتاد و دو و دویست و هشتاد و سه و دویست و هشتاد و چهار و دویست و هشتاد و پنج و دویست و هشتاد و شش و دویست و هشتاد و هفت و دویست و هشتاد و هشت و دویست و هشتاد و نه و دویست و نود و دویست و نود و یک و دویست و نود و دو و دویست و نود و سه و دویست و نود و چهار و دویست و نود و پنج و دویست و نود و شش و دویست و نود و هفت و دویست و نود و هشت و دویست و نود و نه و سیصد و سیصد و یک و سیصد و دو و سیصد و سه و سیصد و چهار و سیصد و پنج و سیصد و شش و سیصد و هفت و سیصد و هشت و سیصد و نه و سیصد و ده و سیصد و یازده و سیصد و دوازده و سیصد و سیزده و سیصد و چهارده و سیصد و پانزده و سیصد و شانزده و سیصد و هفده و سیصد و هجده و سیصد و نوزده و سیصد و بیست و سیصد و بیست و یک و سیصد و بیست و دو و سیصد و بیست و سه و سیصد و بیست و چهار و سیصد و بیست و پنج و سیصد و بیست و شش و سیصد و بیست و هفت و سیصد و بیست و هشت و سیصد و بیست و نه و سیصد و سی و سیصد و سی و یک و سیصد و سی و دو و سیصد و سی و سه و سیصد و سی و چهار و سیصد و سی و پنج و سیصد و سی و شش و سیصد و سی و هفت و سیصد و سی و هشت و سیصد و سی و نه و سیصد و چهل و سیصد و چهل و یک و سیصد و چهل و دو و سیصد و چهل و سه و سیصد و چهل و چهار و سیصد و چهل و پنج و سیصد و چهل و شش و سیصد و چهل و هفت و سیصد و چهل و هشت و سیصد و چهل و نه و سیصد و پنجاه و سیصد و پنجاه و یک و سیصد و پنجاه و دو و سیصد و پنجاه و سه و سیصد و پنجاه و چهار و سیصد و پنجاه و پنج و سیصد و پنجاه و شش و سیصد و پنجاه و هفت و سیصد و پنجاه و هشت و سیصد و پنجاه و نه و سیصد و شصت و سیصد و شصت و یک و سیصد و شصت و دو و سیصد و شصت و سه و سیصد و شصت و چهار و سیصد و شصت و پنج و سیصد و شصت و شش و سیصد و شصت و هفت و سیصد و شصت و هشت و سیصد و شصت و نه و سیصد و هفتاد و سیصد و هفتاد و یک و سیصد و هفتاد و دو و سیصد و هفتاد و سه و سیصد و هفتاد و چهار و سیصد و هفتاد و پنج و سیصد و هفتاد و شش و سیصد و هفتاد و هفت و سیصد و هفتاد و هشت و سیصد و هفتاد و نه و سیصد و هشتاد و سیصد و هشتاد و یک و سیصد و هشتاد و دو و سیصد و هشتاد و سه و سیصد و هشتاد و چهار و سیصد و هشتاد و پنج و سیصد و هشتاد و شش و سیصد و هشتاد و هفت و سیصد و هشتاد و هشت و سیصد و هشتاد و نه و سیصد و نود و سیصد و نود و یک و سیصد و نود و دو و سیصد و نود و سه و سیصد و نود و چهار و سیصد و نود و پنج و سیصد و نود و شش و سیصد و نود و هفت و سیصد و نود و هشت و سیصد و نود و نه و چهارصد و چهارصد و یک و چهارصد و دو و چهارصد و سه و چهارصد و چهار و چهارصد و پنج و چهارصد و شش و چهارصد و هفت و چهارصد و هشت و چهارصد و نه و چهارصد و ده و چهارصد و یازده و چهارصد و دوازده و چهارصد و سیزده و چهارصد و چهارده و چهارصد و پانزده و چهارصد و شانزده و چهارصد و هفده و چهارصد و هجده و چهارصد و نوزده و چهارصد و بیست و چهارصد و بیست و یک و چهارصد و بیست و دو و چهارصد و بیست و سه و چهارصد و بیست و چهار و چهارصد و بیست و پنج و چهارصد و بیست و شش و چهارصد و بیست و هفت و چهارصد و بیست و هشت و چهارصد و بیست و نه و چهارصد و سی و چهارصد و سی و یک و چهارصد و سی و دو و چهارصد و سی و سه و چهارصد و سی و چهار و چهارصد و سی و پنج و چهارصد و سی و شش و چهارصد و سی و هفت و چهارصد و سی و هشت و چهارصد و سی و نه و چهارصد و چهل و چهارصد و چهل و یک و چهارصد و چهل و دو و چهارصد و چهل و سه و چهارصد و چهل و چهار و چهارصد و چهل و پنج و چهارصد و چهل و شش و چهارصد و چهل و هفت و چهارصد و چهل و هشت و چهارصد و چهل و نه و چهارصد و پنجاه و چهارصد و پنجاه و یک و چهارصد و پنجاه و دو و چهارصد و پنجاه و سه و چهارصد و پنجاه و چهار و چهارصد و پنجاه و پنج و چهارصد و پنجاه و شش و چهارصد و پنجاه و هفت و چهارصد و پنجاه و هشت و چهارصد و پنجاه و نه و چهارصد و شصت و چهارصد و شصت و یک و چهارصد و شصت و دو و چهارصد و شصت و سه و چهارصد و شصت و چهار و چهارصد و شصت و پنج و چهارصد و شصت و شش و چهارصد و شصت و هفت و چهارصد و شصت و هشت و چهارصد و شصت و نه و چهارصد و هفتاد و چهارصد و هفتاد و یک و چهارصد و هفتاد و دو و چهارصد و هفتاد و سه و چهارصد و هفتاد و چهار و چهارصد و هفتاد و پنج و چهارصد و هفتاد و شش و چهارصد و هفتاد و هفت و چهارصد و هفتاد و هشت و چهارصد و هفتاد و نه و چهارصد و هشتاد و چهارصد و هشتاد و یک و چهارصد و هشتاد و دو و چهارصد و هشتاد و سه و چهارصد و هشتاد و چهار و چهارصد و هشتاد و پنج و چهارصد و هشتاد و شش و چهارصد و هشتاد و هفت و چهارصد و هشتاد و هشت و چهارصد و هشتاد و نه و چهارصد و نود و چهارصد و نود و یک و چهارصد و نود و دو و چهارصد و نود و سه و چهارصد و نود و چهار و چهارصد و نود و پنج و چهارصد و نود و شش و چهارصد و نود و هفت و چهارصد و نود و هشت و چهارصد و نود و نه و پانصد و پانصد و یک و پانصد و دو و پانصد و سه و پانصد و چهار و پانصد و پنج و پانصد و شش و پانصد و هفت و پانصد و هشت و پانصد و نه و پانصد و ده و پانصد و یازده و پانصد و دوازده و پانصد و سیزده و پانصد و چهارده و پانصد و پانزده و پانصد و شانزده و پانصد و هفده و پانصد و هجده و پانصد و نوزده و پانصد و بیست و پانصد و بیست و یک و پانصد و بیست و دو و پانصد و بیست و سه و پانصد و بیست و چهار و پانصد و بیست و پنج و پانصد و بیست و شش و پانصد و بیست و هفت و پانصد و بیست و هشت و پانصد و بیست و نه و پانصد و سی و پانصد و سی و یک و پانصد و سی و دو و پانصد و سی و سه و پانصد و سی و چهار و پانصد و سی و پنج و پانصد و سی و شش و پانصد و سی و هفت و پانصد و سی و هشت و پانصد و سی و نه و پانصد و چهل و پانصد و چهل و یک و پانصد و چهل و دو و پانصد و چهل و سه و پانصد و چهل و چهار و پانصد و چهل و پنج و پانصد و چهل و شش و پانصد و چهل و هفت و پانصد و چهل و هشت و پانصد و چهل و نه و پانصد و پنجاه و پانصد و پنجاه و یک و پانصد و پنجاه و دو و پانصد و پنجاه و سه و پانصد و پنجاه و چهار و پانصد و پنجاه و پنج و پانصد و پنجاه و شش و پانصد و پنجاه و هفت و پانصد و پنجاه و هشت و پانصد و پنجاه و نه و پانصد و شصت و پانصد و شصت و یک و پانصد و شصت و دو و پانصد و شصت و سه و پانصد و شصت و چهار و پانصد و شصت و پنج و پانصد و شصت و شش و پانصد و شصت و هفت و پانصد و شصت و هشت و پانصد و شصت و نه و پانصد و هفتاد و پانصد و هفتاد و یک و پانصد و هفتاد و دو و پانصد و هفتاد و سه و پانصد و هفتاد و چهار و پانصد و هفتاد و پنج و پانصد و هفتاد و شش و پانصد و هفتاد و هفت و پانصد و هفتاد و هشت و پانصد و هفتاد و نه و پانصد و هشتاد و پانصد و هشتاد و یک و پانصد و هشتاد و دو و پانصد و هشتاد و سه و پانصد و هشتاد و چهار و پانصد و هشتاد و پنج و پانصد و هشتاد و شش و پانصد و هشتاد و هفت و پانصد و هشتاد و هشت و پانصد و هشتاد و نه و پانصد و نود و پانصد و نود و یک و پانصد و نود و دو و پانصد و نود و سه و پانصد و نود و چهار و پانصد و نود و پنج و پانصد و نود و شش و پانصد و نود و هفت و پانصد و نود و هشت و پانصد و نود و نه و ششصد و ششصد و یک و ششصد و دو و ششصد و سه و ششصد و چهار و ششصد و پنج و ششصد و شش و ششصد و هفت و ششصد و هشت و ششصد و نه و ششصد و ده و ششصد و یازده و ششصد و دوازده و ششصد و سیزده و ششصد و چهارده و ششصد و پانزده و ششصد و شانزده و ششصد و هفده و ششصد و هجده و ششصد و نوزده و ششصد و بیست و ششصد و بیست و یک و ششصد و بیست و دو و ششصد و بیست و سه و ششصد و بیست و چهار و ششصد و بیست و پنج و ششصد و بیست و شش و ششصد و بیست و هفت و ششصد و بیست و هشت و ششصد و بیست و نه و ششصد و سی و ششصد و سی و یک و ششصد و سی و دو و ششصد و سی و سه و ششصد و سی و چهار و ششصد و سی و پنج و ششصد و سی و شش و ششصد و سی و هفت و ششصد و سی و هشت و ششصد و سی و نه و ششصد و چهل و ششصد و چهل و یک و ششصد و چهل و دو و ششصد و چهل و سه و ششصد و چهل و چهار و ششصد و چهل و پنج و ششصد و چهل و شش و ششصد و چهل و هفت و ششصد و چهل و هشت و ششصد و چهل و نه و ششصد و پنجاه و ششصد و پنجاه و یک و ششصد و پنجاه و دو و ششصد و پنجاه و سه و ششصد و پنجاه و چهار و ششصد و پنجاه و پنج و ششصد و پنجاه و شش و ششصد و پنجاه و هفت و ششصد و پنجاه و هشت و ششصد و پنجاه و نه و ششصد و شصت و ششصد و شصت و یک و ششصد و شصت و دو و ششصد و شصت و سه و ششصد و شصت و چهار و ششصد و شصت و پنج و ششصد و شصت و شش و ششصد و شصت و هفت و ششصد و شصت و هشت و ششصد و شصت و نه و ششصد و هفتاد و ششصد و هفتاد و یک و ششصد و هفتاد و دو و ششصد و هفتاد و سه و ششصد و هفتاد و چهار و ششصد و هفتاد و پنج و ششصد و هفتاد و شش و ششصد و هفتاد و هفت و ششصد و هفتاد و هشت و ششصد و هفتاد و نه و ششصد و هشتاد و ششصد و هشتاد و یک و ششصد و هشتاد و دو و ششصد و هشتاد و سه و ششصد و هشتاد و چهار و ششصد و هشتاد و پنج و ششصد و هشتاد و شش و ششصد و هشتاد و هفت و ششصد و هشتاد و هشت و ششصد و هشتاد و نه و ششصد و نود و ششصد و نود و یک و ششصد و نود و دو و ششصد و نود و سه و ششصد و نود و چهار و ششصد و نود و پنج و ششصد و نود و شش و ششصد و نود و هفت و ششصد و نود و هشت و ششصد و نود و نه و هفتصد و هفتصد و یک و هفتصد و دو و هفتصد و سه و هفتصد و چهار و هفتصد و پنج و هفتصد و شش و هفتصد و هفت و هفتصد و هشت و هفتصد و نه و هفتصد و ده و هفتصد و یازده و هفتصد و دوازده و هفتصد و سیزده و هفتصد و چهارده و هفتصد و پانزده و هفتصد و شانزده و هفتصد و هفده و هفتصد و هجده و هفتصد و نوزده و هفتصد و بیست و هفتصد و بیست و یک و هفتصد و بیست و دو و هفتصد و بیست و سه و هفتصد و بیست و چهار و هفتصد و بیست و پنج و هفتصد و بیست و شش و هفتصد و بیست و هفت و هفتصد و بیست و هشت و هفتصد و بیست و نه و هفتصد و سی و هفتصد و سی و یک و هفتصد و سی و دو و هفتصد و سی و سه و هفتصد و سی و چهار و هفتصد و سی و پنج و هفتصد و سی و شش و هفتصد و سی و هفت و هفتصد و سی و هشت و هفتصد و سی و نه و هفتصد و چهل و هفتصد و چهل و یک و هفتصد و چهل و دو و هفتصد و چهل و سه و هفتصد و چهل و چهار و هفتصد و چهل و پنج و هفتصد و چهل و شش و هفتصد و چهل و هفت و هفتصد و چهل و هشت و هفتصد و چهل و نه و هفتصد و پنجاه و هفتصد و پنجاه و یک و هفتصد و پنجاه و دو و هفتصد و پنجاه و سه و هفتصد و پنجاه و چهار و هفتصد و پنجاه و پنج و هفتصد و پنجاه و شش و هفتصد و پنجاه و هفت و هفتصد و پنجاه و هشت و هفتصد و پنجاه و نه و هفتصد و شصت و هفتصد و شصت و یک و هفتصد و شصت و دو و هفتصد و شصت و سه و هفتصد و شصت و چهار و هفتصد و شصت و پنج و هفتصد و شصت و شش و هفتصد و شصت و هفت و هفتصد و شصت و هشت و هفتصد و شصت و نه و هفتصد و هفتاد و هفتصد و هفتاد و یک و هفتصد و هفتاد و دو و هفتصد و هفتاد و سه و هفتصد و هفتاد و چهار و هفتصد و هفتاد و پنج و هفتصد و هفتاد و شش و هفتصد و هفتاد و هفت و هفتصد و هفتاد و هشت و هفتصد و هفتاد و نه و هفتصد و هشتاد و هفتصد و هشتاد و یک و هفتصد و هشتاد و دو و هفتصد و هشتاد و سه و هفتصد و هشتاد و چهار و هفتصد و هشتاد و پنج و هفتصد و هشتاد و شش و هفتصد و هشتاد و هفت و هفتصد و هشتاد و هشت و هفتصد و هشتاد و نه و هفتصد و نود و هفتصد و نود و یک و هفتصد و نود و دو و هفتصد و نود و سه و هفتصد و نود و چهار و هفتصد و نود و پنج و هفتصد و نود و شش و هفتصد و نود و هفت و هفتصد و نود و هشت و هفتصد و نود و نه و هشتصد و هشتصد و یک و هشتصد و دو و هشتصد و سه و هشتصد و چهار و هشتصد و پنج و هشتصد و شش و هشتصد و هفت و هشتصد و هشت و هشتصد و نه و هشتصد و ده و هشتصد و یازده و هشتصد و دوازده و هشتصد و سیزده و هشتصد و چهارده و هشتصد و پانزده و هشتصد و شان

وفات یحیی

واما ما سود بن الخلیط بمارا علی عداوته لاهل البیت علیهم السلام وحالفه الاحداث المسلمان فی اواخر شهر سنة عشر ومائتین من الهجرة الغوا ان الامام بالموات کان وارثا لهم وهو علی ما ذکروا علیه السلام وکان ذلک بتقریر الی الخلیفة یومئذ العباسی فاخذ ضیاعه فاستقال الحق منهم صاحبه

وفات یحیی

الا هو من جواد الغیب بات سنه ریا جابع

در سال دوازدهم از مولد سعید او بعد از صد سال از کشته شدن پدر بزرگوارش بدست ظالمان

وفات یحیی

بالا دست حضرت امام علی نقی علیه السلام در دوشنبه دوازدهم ماه ذی قعده سنه مذکور تمام بن یوسف هوا بوعبدالله الذوالی الکن تیساریه من الشام جمع زاده والاجداد فی مات سنة ریب صدوده وازده جابع الاصول وبا تقدار این ملکان در دوشنبه دهم ذی قعده سنه مذکور

سال دوشنبه دهم هجری

مولد ابوطالب

دون طلعه پرطاهر دما لمعسن در دوشنبه دهم ذی قعده سنه مذکور وچون پسر خجسته فال او بعد از صد سال از کشته شدن پدر بزرگوارش بدست ظالمان

کور عبدالله بن طاهر بعد از فوت طلعه وپسرش علی بحکم ما حوف حاکم شد در دوشنبه دهم ذی قعده سنه مذکور

وکانت ولادة الهادی علیه السلام یوم الاحد ثالث عشر رجب وقیل یوم الرفقة سنة اربع وقیل ثلث عشرة وماتین ابن ملکان

کرد یکی از ایشان محمد نام لشکر عسکر ماموں و سپاہ بسیار مجتمع شدہ و ماعدا اسپان عراق حکم قصر دوم

سال دویست و پانزدہم هجری

دولت اللہ للمعاج او اذا ارصوفہ در دویست و پانزدہ نقجا ملاحام

در سنہ خمس عشرہ و مائتین بکار علاقات عبد اللہ طاہر جور ناج عبد اللہ طاہر ابن الحسین بن مصعب را داود کہ ماموں ملتفت شدہ

روضۃ الصفا

در سال دویست و پانزدہ ہجری عصمت کہ یکی از کنیزکان قاضی وکیع الاقاضی بود و او را کشتہ بود او را نزد ماموں بردند و ماموں اکثر

زبیدہ زن ہرون الرشید مادر محمد امین در دویست و شانزدہ وفات یافت

زبان منجم در صد و هفتاد و شش درجہ خل

در سنہ عشر و مائتین عبد اللہ طاہر خوارج عراق را از اصفہان دفع کرد و روضۃ الصفا

سال دویست و هفدہم هجری عصمت کنیز ماموں کشتہ شد و محمد بن عبد اللہ طاہر را بہ خراسان فرستاد

و محمد بن عبد اللہ طاہر در سنہ عشر و مائتین بکار علاقات عبد اللہ طاہر جور ناج عبد اللہ طاہر ابن الحسین بن مصعب را داود کہ ماموں ملتفت شدہ

روضۃ الصفا

در سال دویست و پانزدہ ہجری عصمت کہ یکی از کنیزکان قاضی وکیع الاقاضی بود و او را کشتہ بود او را نزد ماموں بردند و ماموں اکثر

سال دویست و پنجاه و سوم هجری

سال دویست و پنجاه و چهارم هجری

سال دویست و دوم هجری

مروج بامارزاد در طبرستان و سرشدن بابک در دست احشین بعد از تعب بسیاری و عقد مصالحه سابق ذکر و بلغار و نقصر قسم بعد از تسلیم لصاقو و غیره و سوء اهرادی ردمی

وفات این در بلغر و در دولت دویست و سه خلفا

قتل بابک در حصن بلند شاهد سیاتی و اهرام عقل قصر روم و غلطه و دوقا سوسیاس سعید بکار ارکان حدث ادومی

سال دویست و سه هجری

ابو اسحق ابرهیم بن المهدی برادر هرون الرشید ما فرد بغدا و ضرب ملاهی در دویست و پنج مجدا در خلفا

ابو عبید القاسم بن سلام اوقاری بود که تصنیف کرد در قرات کتابی تصنیف کرد مشتمل در دویست و پنج قاری با این سبعه که اکنون مشهورند در سنه دویست و پنجاه و در سنه دویست و پنجاه و هشت و شرح شاطبی

تصنیف نمود در قرات هفت از هر مصر یکی در دویست و پنجاه و هشت و شرح شاطبی

حسن کوچک سادات حسینی فقره صحیفه امام حسن عسکری علیه السلام را از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده و بخط او بوده و بخط او نیز آنچه در مجلس ابی محمد حسن بن فضال سنه اربع و عشرین و مائتین رحمه الله

سال دویست و پنجم هجری مردن اصبغ امام مالکیه و امام مذهب او الف قاسم عجما از اصحاب و اتباعان و ارکان و محمد بن سلام بکر از حفاظ دومی

احمد بن یونس التمیمی الکوفی سمع من الثوری مات بکوفة وله ماية سنة جا

سال دویست و شصت و هفت هجری

احمد بن یونس التمیمی الکوفی سمع من الثوری مات بکوفة وله ماية سنة جا

فوت شد جانی در دویست و شصت و هفت

محمد بن ابی الهذیل العلاف ینسبه سبع وضرار بن عمرو بن خلف

معتصم بر قرون خلیفه ختم میباشد بعد از مامون در دویست و شصت و هفت در ولادتش در تاریخ وفاتش

بود و معتصم را خلیفه متین میخوانند باکه ختم ازاو نقل است و ختم خلیفه و هشت سال و هفت ماه و هشت روز

خلافت کرد و چهل و هشت سال عمر داشت و هشت پسر داشت و هشت دختر و هشت غلام و هشت فیل بزرگ و دو

ملان معتبر داشت و هشت ماه زر دینار کذاشت و بعد از او واثق بالله هرون بن معتصم خلیفه شد لب

واثق عباسی در دویست و شصت و هفت والی شد کاهی بجای پدر و پنج سال و نه ماه پادشاهی کرد لب

شب جانی در دویست و شصت و هفت هجری او چهل کس کرد و ی در مقام سمرقند اسکه مشایخ و علماء و فضلات قاسم عمر و بن مطر شاه تحقیق

در جانی جوب حضرت ما موتی تورد کرد از شرایع راسکه او محل سرا و طاعه شهر و حضرت ارجاعه او کدرت و نعماء

و چهار ملایه مکوش حضرت رسید و حضرت از کرد و رسید که صاحب و قاعه ارادت رسانیده که کوزاد ارادت حضرت شود

اکر ارادت مسعود الطاف اطاعت خود میکرد بشرف اسلام مشرف شده و پای بر مسند و تو نهاد منتهای الکرامه علامه

۴۸۴

احمد بن محمد بن عبد ربه صاحب العقد وده و هفت و شصت و هفت هجری ان

سال دویست و شصت و هفت هجری

فوت شد خلیفه باحد بکوازدو راوی حزه قاری در دویست و شصت و هفت و ولادتش در صد و چهار تشریح شاطبی بنیسر

عبدالله بن طاهر ذوالیمینین در دویست و سی و دو او حاکم چهارم بود و بعد از طاهر بن عبدالله بن طاهر بحکم دانوحاکم
شد در دویست و چهل و هشت و لک خلیفه بن خیاط العروف بشباب صاحب الطبقات معتبر در کتاب التاریخ
عنه البخاری و غیرا در دویست و سی و در خلکان
احمد بن الحواری ما ابو سلیمان دارانی صحبه اشیده در دویست و سی و دو و بعد او را بنحا الشام مسافت
و بتعوذ اتش نشت بنحات در دویست و چهل و شش بر تخت

محمد بن زیاد الاعرابی صاحب اللغة مات سنة ولا تغتر بمن زاد وله ثمانون سنة
یوسف بن یحیی بویطی مصری شاگرد شافعی در دویست و سی و یک

ابو یعقوب بویطی مصری صاحب شافعی که ابو اسحاق المزنی از او روایت میکند

و یحیی دیگر در ایام واثق بالله از مصر بیغداد امد و قول خلق قرآن را شایع کرد و او را بزندان کردند و در حبس در دویست
و سی و یک و بند بویطی که بویطی از صعدا دنی از مصر خلکان

واثق خلیفه عباسی در دویست و سی و دو و بجوار استقرار او خلیفه نماند و بعد از او متوکل جعفر بن معتصم
خلیفه دهم شد بجای برادر در دویست و چهل و هشت و
ابو الولید محمد بن الحارث قاضی مصر شاگرد اشهب و ابن عبد الحکم و حنبل و طبقه او در دویست و سی و دو در مصر خلکان

و او در حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه در دویست و سی و دو و بار دویست و سی و یک اینجا خلکان
یحیی بن مکرم البلخی باشد منصب مالک در دویست و سی و سه در
یحیی بن معین شاگرد شافعی و معاصر احمد بن حنبل در دویست و سی و سه در دمشق الخطیب
ابن زیاد بن زیاد در دویست و سی و سه در
در بغداد بن حماد طاهر

سال دویست و سی و چهارم هجری

وفات علی بن الجهم در جفاجه البصره در وحی

سال دویست و سی و پنجم هجری

دیباج الخزر در ایام متوکل در دویست و سی و پنج در

تعیین رئیس سیاری از تصاری و موت ابی بکر بن شیبه کوفه و موت ابوالوالید عدنی شاعر در وحی

سال دویست و سی و ششم هجری

حوادث دال بر حسن سعد علی موسی الرضا امام متوکل ناصبی خلیفه در وحی

سال دویست و سی و هفتم هجری

وفیه بزوغ ابوشا الفارسی در دویست و سی و هفت در

طاهر و الحسین برادر خود صدیقه را صاحب شرطه بغداد نمود در دویست و سی و هفت در در النصف

کرمس حسین محمد علیهم کبکار سعد ابوالوالید است ابوبکر و عمر وی در حضرت اسلام ابوالوالید است متوکل ارساره محمد بن عبدالله بن کرمس عبدالله بن کرمس احمد ان

مارماردن کرمس در بغداد آوردن او اورا و علما ار محمد بن عبدالله بن کرمس عبدالله بن کرمس در النصف

جنوبی ار سنیان الطانا ار منه ۲ ار سیل و قیام عیاید بنا و موت حاتم اصم در خراسان فظهر با عظیم بسقلان در وحی

حاتم اصم سعد و قیام در بغداد و اسماء ار جمله ابوالوالید در دویست و سی و هفت در نفحات

اسحق بن راهویه محدث فقیه حافظ و رئیس ساکن نیشابور ذو علم و دو مواعید بینه جامع الاصول
استملا بنا علی تعلیق من الحال الکبار و رواة السفر الکفایا اسیاط و موت شریح الولید کذی علی خالد و موت حسین بن علی بن یزید المشیر الرومی

سال دویست و سی و هفت هجری

محمد بن عبدالله بن نمیر و ابو اسحاق الفزاری و ابو معاویه محمد بن خازم و ابن عیینه و وکیع و اسماعیل بن علیه
عبدالله بن ادریس و عبدالله بن نمیر و ابو اسامه و ابو خالد الاحمر و عبدالله بن ادریس و عبدالله بن نمیر
عند الحجاج بن محمد و ابو معاویه و ابو حاتم الرازی و ابن ماجه القزوینی و الدارمی قدم بغداد و حدث بها مات سنة ولطم وقطع
رمط جامع
روی عنه عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی و ابو حاتم الرازی و ابن ماجه القزوینی و الدارمی قدم بغداد و حدث بها مات سنة ولطم وقطع

ابو اسحق ابراهیم الکلبی ابو ثور صاحب شافعی احد الفقهاء توفی فی اربعین و مائتین خلکان
عبدالله بکر اردوادی ابن کثیر قاری در مکه در سنه دویست و چهل خلکان
احمد بن ابی داود ابادی که با مامون و معتصم بود در دویست و چهل در خلکان
سحنون عبدالسلام فقیه مالکی در دویست و چهل در تابع مفتی قیروان
موت ابو جعفر محمد بن عبدالله الانباری در دویست و چهل ابو عباس احمد بن محمد بن مکرم بن عبدالعزیز بن ابی داود ابو الفضل جعفر بن محمد بن الفرات
موت احمد بن حنبل در دویست و چهل ترجمه او در خلکان ابن ماجه
موت محمد بن اسحاق صاحب المغازی
موت مقاتل بن سعد محدث ترجمه او در خلکان

سال دویست و چهل و یک هجری

موت احمد بن حنبل در دویست و چهل و یک خلکان موت ابو الحسن محمد بن عبدالله بن عبدالحکم
ابو العباس محمد بن یعقوب الاصم و ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن منده الحافظ

یحیی بن اکثم قاضی در دویست و چهل و دو و در یا چهل و سه تحاکمان فوت عبدالله برد کوان بکاز در داوری
ابن عمار قاری در دویست و چهل و دو و فاتش در صد و هفتاد و سه شرح شاهنشاهی و تبصیر
طرح الرایطه و اکثر العبره

سال دویست و چهل و پنج هجری

حدیث بن قتیبه بن عبدالله بن حجر بن عمران النخعی و کان اعلم المصریین بصاحب الشافعی الامام و اسمه قیس
وفات سنه ربع جامع

ابراهیم بن العباس الصولی صاحب این شعر ولکن الجواد الهشام وفی العرب عامر الجیب بطی عنان آنا عنیت
وطلاع علیل بن المظفر بن دوست و چهل و سه و ابو العباس سعید بن عبدالله بن سعید بن دوست و چهل و سه
موت محمد بن سحنون القیسی
حارث بن اسد محاسبی از طبقه اولی در این سال در بغداد از اتباع تابعین بنغمات و کتاب تعقیقاتی دارد

یعقوب بن اسحق السکیت لغوی محب اهل البیت علیهم السلام در دویست و چهل و چهار در خلکان
ابو هاشم عبدالسلام بن ابی علی بن محمد بن عبدالوهاب بن سلام المعتزلی در دویست و چهل و چهار متولد شد
ابراهیم بن محمد منصوب بغوی در دویست و چهل و چهار در خلکان
سلاک سبیل عطوی اخذ از استماع صحیح عطوی و جوهر روان از ذکیرة العلوی دوی

سال دویست و چهل و چهار هجری

ابو الحسن احمد بن یحیی بن جابر بلاذری بنکام سامرا صد و چهار تاریخ مصنف اشرف در دویست و چهل و پنج در خلکان
احمد بن یوسف بن نجاهد مقری شیخ قراء عصر خود در دویست و چهل و پنج زاید و در سیصد و بیست و چهار در
عصام بن خالد بن نصیر حاتمی دمشقی بکاز در دوایر اعمار در دمشق در سنه دویست و چهل و پنج
موت ذوالنون مصری در دویست و چهل و پنج و اسم او ثوبان بن ابراهیم و ذوالنون لقب او بود و ذوالنون بخشایش
موت محمد بن حسین بن زیاد اسدی الکوفی تلمیذ حسن بن زیاد اسدی الخراز تلمیذ قرة العین ابی العباس الاثرم
انواع اراجیف ارطسطو و اصحاب او در این سال در دویست و چهل و پنج بود نغمات انوار حاتم طاء انوار انوار در نغمات

ابوعلی عبدالقاهر العراقی الشاعر المعروف المشهور کان حاجبا بدیار المشان معاصر مامون در رویت چهل و شش در

قلعه الموت که دار الملات ملاحده قهستان بود در سال رویت و چهل و شش فرمان داعی کبیر حسن بن زید علوی

که پادشاه ان ولایت بود نباشد نابود لب

فوت در ری ابو عمرو حفص بکی از در راوی بواسطه ابو عمرو قاری در رویت و چهل و شش شرح شاطبی

موشح اهدا الواحوای مرکز الملتقی

احمد بن صالح بن طبری معاصر احمد بن حنبل ماب ریح رادی مائه و سبعین جامع

بن سابقه الزفاقی الکوفی و هو ابو صالح هشام والی القضا بغداد روی عن حفص بن غیاث و عبدالله بن ادریس و ابی بکر بن عیاش روی عنه البخاری و مسلم و فرجها مات ریح جامع

مستنصر عباسی در رویت و چهل و هشت رو

مستصف ربیع الاخر سنه ثمان و اربعین و مائتین بدرس رسام رو و او خلیفه یازدهم بود و خلیفه دوازدهم المستعین بالله

طاهر بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر بحکم و اثق خلیفه شد و مجده سال حکومت کرد در رویت و چهل و هشت رو

و بعد از او عبدالله بن طاهر حاکم شد در رویت و پنجاه و نهم سال شد لب

مکرم بن محمد بن حسب ابو منصور الانصاری الافریقی صاحب لسان العرب و اللغة المتوفی سنة احدی و سبعمائة

حسن بن محمد صاحب روضة

طهور دولت آل صفا بتبریز سال موصل ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل

سال در رویت و چهل و هشت هجری

ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامة المقدسی الحنبلی صاحب المغنی و الکافی و المقنع و غیرها توفی سنة احدی و ستین و ستمائة

وفات عبدالله بن احمد بن حنبل

فوت عمر بن حمید کبشی

حسین بن الضحاک الخلیع الماجن المطبوع باخلیفه فی محرم یوما او ایام مسفور در دویست و پنجاه و دو خلکان
ابو جعفر محمد بن عبد العزیز بن مهیار از دیوی دودیوخوی بکاف اول و یا و راء و قاری بکاف اراستاد سنه دو صد و
بغداد فوت شد در دویست و پنجاه و شش
طمغاج الدولة العلوية الاسفهسالار ابو الحسن علی بن الحسین بن مقاتل العکی صاحب طبرستان و گرگان و جاجارم

حرج حسن بن زید علوی در دویست و پنجاه و سه بطبرستان در رمضان
ظهور دولت بنی الخلیع بمرو شاهجان الماجانه دوی

ستین خلیفه دوازده ماه و چهار روز در دویست و پنجاه و دو و غلامان بر و خروج کردند و او را بخلع و محبوس نمودند
طغاج از دی بار کرخشد تا در دو ایام او الداعی الی الحق حسین بن زید العلوی در سنه ثمان و ثمانین و مائتین در طبرستان خروج
کرد و بصیل او دی بکسر شدند و تا کنار رسید رود کر فتند و تا سه ماه دی در سنه سبعین و مائتین حکومت طبرستان در دست
داعی بود و بعد از ستین سنه زیرین ستین خلیفه لب در دویست و پنجاه و پنج و یلک
حلاوة المورد مل المسعر و شمع القصبة و ملاء الجواء العلاء الغضاء و الناعب عامل رملة الشام دوی

سال دویست و شصت و پنج هجری

موسی مرزی مقفی در دویست و پنجاه و سه مجالس نوس مغفر له موسی بن وقاد در سنه ثلث و ستین و مائتین
بجانب داعی علوی فرستاد دی دزدین و ابرز نجان از تقرب او بر و نا و دند و او منهزم شد بطبرستان و فات یافت
نور در سنه احدی و ستین و مائتین و بر و ایه سبعین و مائتین و فات کرد و بجای او برادرش محمد بن زید باسنه سبع و ثمانین
و مائتین حاکم طبرستان بود و بعد از آن بر دست محمد بن هرون رضی صاحب اسمعیل سامانی کشته شد لک
مبداء دولت صفاریان و اسان سه نفر بودند مدت حکومت هجده سال در دویست و پنجاه و شش بر خراسان استیلا
یافت یعقوب بن لیث و یعقوب از احاکی بود از صفاریان و یعقوب در دویست و شصت و پنج و یلک

در دویست و پنجاه و سه محمد بن طاهر عبد الله بن طاهر بن الحسین بن مصعب بن رزیق بن ماهان در بغداد
ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن طاهر را از کار بر کرد در رمضان
در دویست و پنجاه و پنج یکار صاحب الزنج بغداد رفت و بغداد را غارت کرد و بعد از آن کسف الغمه سوس و بابل
نهروان کفار اسپانیا و ملک محمد بن عبد الرحمن الاموی و مرب و ای سلیمان و ملاک سلمان الغضب الکفار اسپانیا و بعضی الصفاری عیسی خراسان دوی

رحلت حضرت امام علی نقی علیه السلام در روز بیست و چهارم ماه رجب است و چهار روز بعد از آن امامت حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه که در سوره هل اتی مذکور است
عبارت یکی از آنها چنین است
المتقابلون بالقدام المنوه والولایه و نزدنا سبع خصائص الاسلام المتقوی بالهدایه
طلوع و ظهور آن طلوع شمس الشام روحی
حرره و محصوره بن الضعفاء در دولت سعادت و اقبال در خلافت مرتضوی جلوس همایون خدایگان اولاد و معصوم
از دولس و معصوم شصت و دو هجری الاجانب

سالروز دعا بعد از نماز

فرمود حضرت صاحب الامر و الزمان عجل الله فرجه در توقیعی که بجهت شیخ مفید رحمه الله صادر شد
و در روز بیست و چهارم ماه رجب است که حضرت امام علی نقی علیه السلام از دنیا رحلت فرمود
و در روز بیست و چهارم ماه رجب است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام متولد شد
و در روز بیست و چهارم ماه رجب است که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر شد
و در روز بیست و چهارم ماه رجب است که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بیعت گرفت
و در روز بیست و چهارم ماه رجب است که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه غیبت فرمود
و در روز بیست و چهارم ماه رجب است که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظهور فرماید
و در روز بیست و چهارم ماه رجب است که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ...

...

عسکری علیه السلام

نجوم بر حماد زادی واعظ سوی عامه جنید بغداد و در دویت و پنجاه و هشت مرد ابن خلکان در مجالس او را آورده

مترجم

احمد بن جعفر بن حماد کوفی مؤلف کتاب مضیف کبیر در روزات خمسه از مصر یکی و در سنه ثمانمائه حسین و مائتین

و ولد بن جعفر بن محمد قاسم بن سلام بود که در دویت و بیست و چهار مرد و بغداد از جده ما علی اسحاق که صاحب قانون

بود کتابی مضیف امور مشتمل بر بیست کاری با پی سبعه و زینه دویت و هفتاد و دو در شرح شاطبی

یحیی بن معاذ در دویت و پنجاه و هشت من نفحات حلف بن یحیی مالکی صحیح دارد نفحات

سال دویست و شصت و چهارم هجری و سال چهارم از سلطنت معتز عباسی

محمد بن موسی اصحاب الفیل در دویت و پنجاه و نه و خلد احمد بن اسمعیل سهمی بغدادی بخروج افتاده به

بات و نطاح جامع اصول

محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر بعد از بلد عالم شد با وی لعب و مضرت مایل و یعقوب لیث که در سیستان

و حسن بن زید علوی تا بطبرستان بخروج کرد ند و محمد کذا شتند و یعقوب احمد محمد با صد و شصت از اقارب کرده

فیستان بستاد در دویت و پنجاه و نه و دولت طاهر بن ابراهیم ابتدای دولت یعقوب نا بحیث هر بنا تاریخ

و سه کس از صفاریان بحکومت کرد ند مدت حکومت سی و چهار سال است

اول لیث دویم یعقوب سیم عمرو لیث را و مستقل شد و با معتضد ستیزه فاز کرد و با عمال یا مادی امداد او را نشته

بجنات در صبح و ثمانین کرمتار شد و طاهر پسر عمرو کرجیت رسامانیان غالب شدند

در دویت و پنجاه و نه یعقوب لیث تیا ور کرد به اهواز فصل او حرشنه دار کرجی طاهر را اخراج کرد کمد کرا سرا ج

بن صمکر کسی مرا بود که امرا را بصاد ر و دالصفا

حوض نصر را جر سامانی بسر سیو و حسن مازیار را الهرد کرد و یعقوب لیث را بسر سلک سامانیان بعداد صاحب

داود از امرای سامانی سرا بشده و دالصفا

رحلت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه و علی آبائه در دویت و شصت

ولادت مهدی صاحب که نقش را در دویت و دو و هفت نوشته ایم در دویت و شصت یا دویت و پنجاه و نه

بوده خلکان

حنین بن اسحق الطبیب عربی کتاب افلاطن و غلط من ابونا فی الادویه و تابت بن قرة نقحه و هذه در

دویت و شصت و خلکان

الحسن بن محمد بن محمد الصباح الزعفرانی صاحب الشافعی در دویت و شصت خلکان و در بغداد مدفون است مجالس

مجالس نوت سوی مسلم بن زیاد یکی از رواة ابی داود یا واسطه ابوعمرو فارسی در محرم دویت و شصت

و بنا بشرح شاطبی

نوت معروف کرخی در دویت و شصت و بان و در بغداد مدفون است مجالس

نوت مسلم بن حجاج صاحب صحیح در دویت و شصت و بان

سال دویست و شصت و پنجم هجری و سال دوم از سلطنت معتز عباسی و سال اول از امامت حضرت حجة الله صلوات

نوت معروف کرخی در دویت و شصت و بان و در بغداد مدفون است مجالس نوت سوی جاحظ

سی زیاد یکی از رواة ابی داود یا واسطه ابوعمرو فارسی در محرم دویت و شصت و بان شرح شاطبی

نوت مسلم بن حجاج صاحب صحیح در دویت و شصت و بان خلکان

محمد خلیفه عباسی ابن هارون الرشید را سفر ابن سامانی داد و در دویت و شصت و بان و در بغداد و دویت و

هفتاد و نه در

ابو بزید بسطامی طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان در دویت و شصت و بان بوده و رحلت حضرت سادات

علیه السلام در سنه دویست و چهل و هشت و در بعضی روایات تاریخ کرده اند مجالس

بایزید بسطامی سعود آدمی بود در دویت و سه یکی از ابوعلی سندی از اسادان بایزید ابوحفص حداد

و صوا جمع ضوء و بایزید است نفحات و عبد الله بن هارون السامانی ابوحفص حداد است نفحات

ربیع بن سلیمان بن عبد الجبار بن کامل مرادی مؤذن مصر صاحب شافعی معاصر بوطی و مزنی و ابن عبد الحکم شاگرد شافعی در دویست و هفتاد و دو در مصر فلک

احمد بن محمد بن ابی سهل الکاتب صاحب کتاب الخراج در مائتین و سبعین و در آمد فلکان — از ربیع بن سلیمان

الخزیمی صاحب الامام است فقیه در دویست و هفتاد در مصر فلکان

نوشته اورد طاهری در دویست و هفتاد و در دویست و دو شد فلکان

احمد بن عبد الله بن یحیی بن سنه ربع جامع الاصول

احمد بن طولون صاحب مصر و شام و بغور در دویست و هفتاد و دو فلکان و در ایران شهرت حکایت طولانی دارد شوتم

از احمد بن طولون سوال از کتاب روح الذنب فارجع الیه

شاه شجاع کرمانی الطمطراق الاوائل صحیح السیر و مآثر سعید مرد اسعد بخطه نفحات

او بعضی نویسند در دویست و هفتاد مرد نفحات

از اوست و الله اعلم [illegible] کوید اخبرنا ابو القاسم [illegible] محمد بن جعفر خفاف اخبرنا ابو القاسم اسمعیل بن علی الاصبهانی قدس الله روحه ابو الحسن علی بن عیسی الوراق بغداد سنه اربع و ثلثین و مائتین قال قدس سره سمعت من ثلثین سنه و الله سبحانه اعلم

سال دویست و هفتاد و سیم هجری

دوشن ابن ماجه قزوینی صاحب کتاب در دویست و هفتاد و سه فلکان

خفاف از اوست عن محمد بن ابراهیم کوفی انبانی حدثنا محمد بن الحسن [illegible] سنه احدی و ثلثین و مائتین قال قدس سره سمعت من [illegible] الحسن الوراق قدس الله روحه انتهی اما اسمعیل در دویست و هفتاد و سه

فتح موصلی شیخ شاه شجاع کرمانی او را جوید سیر او در دویست و هفتاد و سه نفحات

محمد بن صالح بن عبد الله بن المعروف بکیلجه کان فی الشام بکله سنه ربع و سبعین

حدثنا احمد بن سنان الواسطی حدثنا یزید بن هارون عن شریک عن ابی اسحاق عن عبد الله بن یزید عن البراء قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلاة احب ان یصلی عن یمینه یقبل علینا بوجهه قال فسمعته یقول رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک او تجمع عبادک

اخبرنا محمد بن عبد الله بن عمار الموصلی حدثنا عبد الله بن نمیر عن اسماعیل بن ابی خالد عن عامر عن البراء قال کنا اذا صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه یقبل علینا بوجهه قال فسمعته یقول رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک او تجمع عبادک

۲۱۷۱ حدثنا ابو داود حدثنا فی صلبه صمم ح ودثنا ابو بکر بن ابی شیبة ودثنا ابو کریب قالا حدثنا وکیع عن سفیان عن ابی اسحاق عن عبد الله بن یزید عن البراء قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم رکع فجافی یدیه عن رکبتیه فاستوی حتی لو صب علی ظهره الماء لاستقر

حدثنا عبد الله بن مسلمة بن قعنب حدثنا اصلح المطلق بن زیاد عن ثابت عن عبد الله بن ابی لیلی عن عبد الله بن عمر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع فرج بین یدیه حتی اری ابطیه وهو مجخ

حدثنا عبد الله بن مسلمة بن قعنب حدثنا اصلح المطلق بن زیاد عن ثابت عن عبد الله بن ابی لیلی عن عبد الله بن عمر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع فرج بین یدیه حتی اری ابطیه وهو مجخ

۲۱۷۲ اخبرنا محمد بن عبد الله بن عمار الموصلی حدثنا عبد الله بن نمیر عن اسماعیل بن ابی خالد عن عامر عن البراء قال کنا اذا صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه یقبل علینا بوجهه قال فسمعته یقول رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک او تجمع عبادک

۱۷۳

فی سنة ثمان وسبعون ومائتین فخرج قوم سوادا لکوفة یعرفون بالزامطه وظهر بحلوا اظهروا العباده و
وکان یدعوا الناس الی الامام من اهل البیت فاجتاب له خلق کثیر وجرت له احوال ادت به من الانقیاد ابن ملکان
وراجز ایمن منصورا ذکا مال نقل نموده

فوت موفق عباسی در دویست وهفتاد وشش

کما سوق تقیاس در سامی اسر سوق ابوطلحه المعتضد باسوکا احوا المعتضد وولی عهده توشر وکان یلقب بالامام الصالح
الامام الناصر ابن الامیر طلحه الموفق ابن المتوکل ولد سنة احدی واربعین ومائتین وتوفی سنة احدی وثمانین ومائتین
وهو ابن اربعین سنة وشهرین وثلاثة ایام وصلی علیه ابنه المکتفی وکان ابوه قد استخلفه وجعل اکثر الکتاب من کتابه
کذا فی وفیات الاعیان وشرح مروج الذهب کتاب الغرر

فوت معتمد عباسی وکشاورزی شاکر بخاری در دویست وهفتاد ونه

فوت سرمدی صاحب صحیح در دویست وهفتاد ونه

نقر بن احمد بن سلیمان سامانی که اول ملوک حکومت سامانیان است در دویست ونود ویکم

وی بعد از او اسمعیل بن احمد حاکم شد در دویست ونود وپنجم

معتضد خلیفه بانزدهم است وسیت وسه سال حکم کرد وبرادرزاده را احمد بن متوکل بعد از وهفت سال لب
بعد از او معتضد ابو محمد بن موفق بن متوکل خلیفه شانزدهم شد لب ودر دویست وهشتاد ونه وفات

ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه البخاری الجعفی الحافظ صاحب الصحیح ولد سنة اربع وتسعین ومائة وتوفی سنة ست وخمسین ومائتین

۱۷۴

فوت بوسعید عبدالرحمن عباسی در دویست وهفتاد

از میلاد حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام

نادویست وهفتاد هجری بقصد سال استاد ابن ابی نصیر میلاد حضرت عیسی ویست وشش سال بر میلاد حضرت موسی است

فوت محمد بن سعید شاکر دویست ویکم ودویست وهفتاد

اسمعیل سامانی در دویست وهفتاد ونه کرسی کشید

فوت اسمعیل بن احمد بن اسد سامانی در سیصد ویکم سامانیان ۱۲۵ سال حکومت کردند

سال دویست وهفتاد یکم هجری بقصد سال میلاد حضرت عیسی

میلاد حضرت عیسی از سال ولادت حضرت موسی ویست وشش سال است

قبل فوت عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

هشتاد وهفت نفر

جابر بن عبدالله بن حرام بن عمرو بن حرام بن ثعلبه بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه بن سعد بن حرام

سال دویست و شصت و چهار

۱۷۵

خلیفه ربیع الاول و ربیع الآخر و بقیه ذی الحجه در ولایت معتضد و ابتدای ولایت مکتفی

وفی هذه السنة ظهر رجل من القرامطة یعرف بابی سعید الجنابی بالبحرین واجتمع الیه جماعة الاعراب والقرامطة وغیرهم
وهو فضل من حمله من اهل ملة القرمطی ثم عظم امرهم وغلبوا من نواحی البصرة ثم قصدوا بلاد الخلیفة المعتضد بالله فحاربهم
العتاب بن عزوالعوفی وتواقعوا واتهزم العتابی وامر وکان ذلک فی رمضان سنة سبع وثمانین
البصرة والجزیرة واستولوا علیها وبعث المعتضد بالله جیشا بعد جیش لمحاربتهم فلم یظفر بهم
وفی سنة ثمان وثمانین ظهر بالشام رجل یقال له ابن الشواء فاجتمع الیه خلق کثیر من الاعراب وغیرهم
وقصد دمشق فخرج الیه نائبها فهزمه ابن الشواء واستولی علی دمشق وبلغ المعتضد بالله ذلک
فجهز الیه جیشا فهزمه ابن الشواء ایضا وقتل کثیرا من اصحابه وانهزم الباقون
وفی سنة تسع وثمانین ظهر بالشام رجل یقال له ابن الشواء فاجتمع الیه جماعة الاعراب والقرامطة وغیرهم
وهو فضل من حمله من اهل ملة القرمطی ثم عظم امرهم وغلبوا من نواحی البصرة ثم قصدوا بلاد الخلیفة المعتضد بالله فحاربهم
العتابی بن عزوالعوفی وتواقعوا واتهزم العتابی وامر وکان ذلک فی رمضان سنة سبع وثمانین وبینهما بین
البصرة والجزیرة واستولوا علیها وبعث المعتضد بالله جیشا بعد جیش لمحاربتهم فلم یظفر بهم
وفی سنة ثمان وثمانین ظهر بالشام رجل یقال له ابن الشواء فاجتمع الیه جماعة الاعراب والقرامطة وغیرهم
وهو فضل من حمله من اهل ملة القرمطی ثم عظم امرهم وغلبوا من نواحی البصرة ثم قصدوا بلاد الخلیفة المعتضد بالله فحاربهم
العتابی بن عزوالعوفی وتواقعوا واتهزم العتابی وامر وکان ذلک فی رمضان سنة سبع وثمانین وبینهما بین

سال دویست و هشتاد و هفت هجری

سال دویست و هشتاد و هشت هجری

سال دویست و هشتاد و نه هجری

سال دویست و نود هجری

ابن یاسه قزوینی در دویست و نود

پرامجه حنبل عبدالله بن احمد بن حنبل در بغداد و اخر در دویست و نود و مولدش در دویست و سیزده و نود

و محمد بن علی بن ماجه فقیه شاعر در قزوین در این سال در کامل

قدر عبارت خوارزمی طبع نمودن کار بر دشوار کشتن مشکل شدن محبوب در دویست و نود و نهم

سال ابو العباس احمد بن نصر مخلوع شد و طرسوس را فتح شد کامل

ابو حمزه حوارنی ما ابو را نخشی صحبت داشته بود در دویست و نود و دوم

استیلا مکتفی طلیعه عباسی بر شام و مصر و افریقیه حکومت طولونیه در دویست و نود و دو کامل

سال دویست و نود و سیزدهم

در سال اول دولت و نوزدهم سال خلافت مکتفی که یکی از امرا طاهریه بود و همگی کار بعد از سنه کار طاهریه شرح و مصر و شام بود

سنه پنجاه و سه سال گشت و لیث و لشکر علام عمرو لیث شیراز آمده نزد و سال این دولت کفیکوتاه و واقع شد

ابو حمزه کوفی علویه خلافت بسود و حلقه او را ما طالبان العباس و مردم بعد از ابو طاهر حلقه بیعت سلیمان آل احمد

شش ابو حمزه کوفی است و حلقه حوالی قزوین در سنه دویست و نود و نه سال لشکر و طاهر چون از سنه دویست و نود و یک ای آمده

و طاهر مغلوب شد و لشکر او را امیر موسی اسپرکرد و حصه لصیف و طاهر در سجستان در دویست و نود و دو

و دولت آن سال را خرسنه و حصه او را الاجاب

۱۸۱

ذکر بابن لهیعه ارسا کردای ابهری در دولت و عهد امارت نخجوان

در سال دویست و نود و پنج هجری

نوشتابن ابراهیم بن ابی طالب منبا بوری در دویست و نود و پنج خل

ابراهیم بن سعد الفانی نسف و او بی صحیح بخاری را بمستور خل

فوت اسمعیل سامانی در صفر دویست و نود و شش فوت محمد بن احمد نوشه دی فقیه شافعی دویست و نود و پنج بخبر بخل سال بحکومت کرد بجنب هفت سال بحکومت کرد لب و بعد از او احمد بر تخت حاکم شد و در سمرقند بان

در لب فوت مکتفی عباسی در دویست و نود و پنج بعد از بدیع با ریاست شد در زمان او فرامطه خروج کردند و او را بهزیمت دادند و مکتفی ایشان را بالکلیه شش سال و هفت ماه و بیست و پنج روز کرد و در دویست و نود و پنج در سیزدهم ذی حجه وفات یافت بعد از او مقتدر خلیفه شد بجای او در سمرقند

محمد بن نجد قریدی حنفی شافعی در دویست و نود و پنج در خلکان

موسی ابن اسمعیل او را با دو سه سامانی در دویست و نود و پنج مرد و احوال او و خویشان او حاکم ترکستان و ممالک بعد از او بحکومت

عمرو لیث صفار او کسر بود و مخلص کرد با معاودت بود و بعد از اسمعیل پسر او احمد بن اسمعیل بن احمد سامانی حاکم شد در دویست

۱۸۲

فوشتا بن لغنر در دویست و نود و شش خل

ابو القاسم محمد بن عبد الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام در دویست و نود و شش در مغرب خروج کرد و خود را مهدی خواند و در رسید و در میله طالب که از جانب مقتدر حاکم بود بنشاند و در رسید و بست و در ورد و او را اول وجنه و ولیت از طیفه اسحیلیه از سعید اول ایشان که در مغرب و مصر و بست و شصت سال بادشاهی کرد چهار دهم نفر است

ابتدای خروج اسمعیل و مدت الصفا

احوال اسمعیل و اعوان او بالاجمال

سال دویست و نود و هفت هجری

ابو محمد عبد الله ملقب بمهدی با نهمین در نسب و لختلاف نجیاری صاحب تاریخ قیروان کویدا و ابو عبد الله بن حسین بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و میزا و گفته اند او عبد الله بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام و بعضی گفته اند او عبد الله بن التقی بن ابی القرنین و این سه کس راست گویند فی ذات اما کویند در عنوان مذکور نیز محمد بن اسمعیل است و اسم تقی حسین است و اسم وفی احمد و اسم رفیع عبد الله و سوی رشد اند این سه کس از زیاده خوض بر نفس خود زیرا که ظفاء بنی العباس در طلب این سه نفر بودند تا از جمله ایشکه سبلا نشند که در میان ایشان کسی هست که مقصد خلافت دارد خل و از حرف صاحب تاریخ بن خلکان معلوم میشود که اختلافی در نسب او هست بر گشتیم بکلام ابن خلکان و میکوینکه اسم او سعید است و لقب او عبد الله و زوج مادر او حسین بن احمد بن محمد بن عبد الله من بود و ازاج زیرا که کمال بود و گفته اند که بهد و چون رسید بجلماسیه و حمد او رسید به السبع مالان سجلماسیه و او اخر ملوک بنی مدرار بود و گفته اند او کسی که میخواند و ریم را بیعت او ابو عبد الله شیعی بود از ریشه و ولد او را الیسع و او را در بند کرد چونکه ابو عبد الله شیعی این را شنید جمع کثیری جمع کرد و رفت بجلماسه برای خلاص کردن مهدی چون این خبر با الیسع رسید مهدی را در زندان کشت و چون لشکر او را با الیسع کریخته و ابو عبد الله داخل زندان شد و مهدی را مقتول یافت و در پوست پلنگ پیچیده بود مثل او که مخدوم او بود و از اصحاب او بود و ابو عبد الله ترسید که مبادا مستحق شود و او را و اولاد او را هم بکشد و در گفت مهدی است و اول کسی که دعوی خلافت در مغرب کرد او بود و داعی ابو عبد الله شیعی بود که او را بود و چون امر مهدی مستقیم شد ابو عبد الله و برادرش را کشت و رسای مهدیه مزبور با فرمانیه و در سعید الخیر از بلاد قسطنطنیه و بعد از او قائم خلیفه شد و بعد از او منصور و بعد از قائم بعد از ان معز بن منصور که مالک دیار مصر شد و بنا بر خاهر کرد و دولت آنیان مقرر شد بر پشت سلطان صلاح الدین و اولاد او بودند کوتاه و دولت ایشان در دویست و نود و هفت و هفتاد و در دویست و نود و شش و بعد از ان بمغرب از سنه بن العباس و بنو مدرار بنو سعید

بیت و در خلکان

سال سیصد و دو هجری در سیصد و دو سال هجرت صلی الله علیه و آله و سلم و آن سی و سوم سال از سلطنت المکتفی بالله

و در این سال سید اجل صاحب الامر و اهل و کمال مات کرد و بعد از او کسی بر آن مرتبه علی الاطلاق

محمد بن الفضل النسبی در سیصد و سه در ——— فوت نسابی حافظ صاحب حسن کان یشیع صاحب

کتاب الخصائص فی فضل علی بن ابی طالب در سیصد و پنجاه و در خلکان و در دیباجه جامع الاصول یاقوت

بکه سنة ثلثمائة و ثلث

فوت ابو علی حیانی محمد بن عبدالوهاب در سیصد و سه عمل

بیوت

علامه ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن قاسم کوفی در سیصد و شصت و شش جزوی که او را بر نسق غلب در سیصد و دو و در سیصد و سی و دو در دلب

افغانیون دولتی مدار در سیصد و دو و طبرانی در سیصد و سی و دو روی

طلحه بن محمد بن صباح از کبار اصحاب ابو عیسی جوری در سلیمانیه و اسی و در نفحات

بیوت بن المزرع ابو لهب الجاحظ در سیصد و چهار و در دمشق و گفته اند در سیصد و سه و در بطریه

و بیوت از اولاد حکم بن جبله بود از اعوان حضرت امیر المؤمنین بود علیه السلام و من بن حنیف که حاکم بصره شد

او را خاصه شرطه بصره کرد عمل

ناصر الحق و ناصر الاسلام حسن بن علی بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که در زمان معتمد عباسی

خروج کرد و بود در آمل در سیصد و چهار و در دامغان و در ری و در طبرستان و در جیلان مقتدا و امام شناسد لب

حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عمر بن علی شجری در سیصد و چهار فرمان روا شد و در سیصد و شانزده و فات یافت

موسوف حسنی را آسا کرد و الموسوم بحر بود در سیصد و چهار و فات یافت

سال سیصد و پنج هجری

فوت حسین بن سعید الکوفی در سیصد و چهار یا پنج

فوت احمد بن عمران بن تنیم شافعیه در سیصد و پنج

ابوالعباس محمد بن یزید در سیصد و شصت و دو حال منصور بن اسحاق بن یزید معروف بن ضحاک
شاعر در سیصد و شصت و دو حال
احمد اود دلیل عالم العصر کان یقدم علی الصاحب ابن عباد الجد صحبه الروایه مات بالغزنین فی طریق مکه
وله ما دخلت بین دمشق و بیت المقدس

سال سیصد و هفت هجری
ابتدای جمادی الاول سال سیصد و هفت
آفتاب در دلو ادارسه در فارس مغرب در سیصد و هفت و نه [illegible]

ابتدای جمادی الاول سال سیصد و هفت
سیع انوار الحرم شاهین ارجمند سایر علیا مصر و کنعان و سایر در سیصد و هفت
سیع انوار الحرم در سیصد و شصت و دو حال
حسن بن محمد بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام کان یقال له الطالبی صدوق کان یروی الحدیث ما مات فی
صفر سنه سبع و ثلثمائه و له نیف و ستون سنه رحمه الله

یعقوب بن یوسف بن ابراهیم بن هرون بن داود بن کلس وزیر عزیز ازدی معز عبید بن صاحب مصر در بغداد است
سنه و در سیصد و شصت و دو حال رحمه الله تعالی
ولادت یعقوب در سیصد و هجده بود و با یهودان بحث بسیار کرد و بسبب کم اسم پیغمبر او در بیست و بود
از کار بیفتاد حال
مهدی عبید الله ملقب به مهدی فارغ شد از بنا و مهدیه بنا و بنیه در سیصد و هشت و در دویست و سی و
هشت در رقادا و در آن دامه او از خلافه او بر دند حال
مقدسی بن بشر بن محمد حارثی الزاهد المشهور هو من اعلام البشاریه صحب الجنید و سریا و الناس فیه مختلفون
من یجفاه و من یکذبه و کلمات ناخوش از او غزالی توجیه کرده چون انا الحق و لیس فی الجبه سواه و صاحب دیوان
مقتدر دیوان او کرد او را هزار تازیانه زدند و دست و پای او را ببریدند سرش را جدا کردند و جسدش را بر تخته
در سیصد و نه بغداد کان و بعضی سیصد و هشت گفته اند و در تاریخ مافروخا بن خلکان این بحث
مبسوط است
ابراهیم بن محمد بن سفیان النیسابوری صاحب المسند روی عنه ابو داود و مسلم صاحب صحیح و الترمذی و عنه در سیصد و هشت
مایع

وفات محمد بن جریر الطبری سیصد و نه

ابو جعفر محمد بن جریر طبری بعد از تألیف مواعیظ یا نکی کتابی بنام تهذیب جامع نام نهاد مشتمل بر بیست و چهار هزار ورق
سیصد و ده وفات کرد و نشر از وی خواند احمد بن عروکتابی تصنیف خود در سیصد و بیست و چهار هزار ورق

سال سیصد و ده هجری

خواندن ابو علی سینا بر سیصد و ده

ابو علی حسین بن عبد الله بن سینا بخارا را بعد از سیصد و ده هجری ترک کرد و بجرجان رفت

محمد حسین بیطار کی در صفر کتابی در رد ابن تصنیف خود جامع نام بعد از وفات ابو علی سینا مالکی بیطار کی در سیصد و ده هجری شروع نمود

وفات خواندن کرد تا طبیب نازی در سیصد و یازده وفات کرد

ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه در سلمیه در سیصد و یازده وفات کرد

سال سیصد و یازده هجری استصال قادر بحاج در سال بوطاهر قرمطی فرعاء را بلاد بحرین و کسیل ابن ابی الساج در دوار عساد خاقانی روی

سال سیصد و شانزده هجری اسطلاب رومی بطلیموس واندازه اسماء کواکب عراق رومی

هر درجه عکس حلقه ارض قسمت اسطلاب رومی بطلیموس و کرده عبدالرحمن صوفی بطلیموس را از روی کتاب صور الکواکب او و بالله التوفیق و سوای تصویر داری از حفاظ و احفاد صفی اسماء الکواکب ابوالحسن صوفی رومی

سال سیصد و شانزده هجری

ابوجعفر بن محمد زجاج نحوی در سیصد و شانزده مرد

نوبت ابوعوانه حافظ صاحب صحیح از کتاب صحیح مسلم در سیصد و شانزده مرد

ابن مقله کاتب خلفا سوم در المقتدر قدرت عشر و ثلثمائة و غزا فی سنة عشر و ثلثمائة دخل

دیلمان بن محمد بن جمال الدوله در سیصد و شانزده مرد و کان من القادرین الحق معاصر جنید و سایکان وقت یعنی طبقات

حسن بن قاسم حرانی عکس اسطرلاب کرده ابوالحسن صوفی بطلیموس در سیصد و شانزده مرد مجلس المعتضد

خلیفه در سنه طلوع عشر و ثلثمائة و ملحمه اصطرلاب مرتب شده و در ایام حسن قاسم اخترشناسان کاکه از طرسان اسطرلاب

مای از اسلاف سلم کنده الفاظ اعرابی الموصل طاهر الموصلی کاکه اسطرلاب مرتب شده در حلقه نهر بان سوای نوشته

زده صفحه کواکب و مواضع و صفحه کواکب سیصد و اسماء مرتب شده و بعد از حسن قاسم اخترشناسان کاکه اسطرلاب

استفاده بسیار کرده و در طرسان قصبه وی و قوم و کاشان از کوچک اسطرلاب حلقه بسیار مرتب خوانده و اسطرلاب را طالب السلام بکرد

و اسطرلاب حلقه صفحه صور زندانه و اسماء کواکب ابوالحسن صوفی مرتب الصفا

ابوبکر کتانی از حوتیه در باب شصت و هفتم تذکرة الاولیاء ملا جامی مذکور است در سیصد و سی و یک
ابتدای دولت آل بویه سیصد و سی و یک
ابتدای استیلای علی بن بویه از آل بویه در سیصد و سی و یک
بلاجرم اول پادشاهی بود از آل بویه و در سیصد و سی و شش و لک
محمد بن یوسف بن مطر الفربری قاری صحیح منه جامع الصحاح بسماعه ثلثین الفا فی بیته احد من روی عنه البخاری
علیه اشکر آن در سنه ربع و ثلثین و ثلثمائة و لد سنة ولا وفات در سنه ثلث و اربعین و ثلثمائة و احدی و ثلثین و ثلثمائة و فی هذه السنة قتل ابو جعفر محمد بن علی الشلمغانی المعروف بابن ابی العزاقر و سبب
ذلک انه اخذ مذهبا غالیا فی التشیع و الشاعر یطول الالهیة منه ابو عبد الله الحسین بن روح النوبختی الامامیة الباب وطلب منه التشلمغانی فاستتر بعد ابی الوصل و طوی داده مان سال سیصد و
و ظاهر بدا من الشلمغانی فی ابن مقله او اکثر فحبس بحضوره فطوله ان مکان ارکاما فعل کرده
فوت احمد طحاوی فقیه مشهور اصلا شیخ ربانیه اصحاب ابو حنیفه ازیه در سیصد و سی و یک در مصر
فوت ابو هاشم ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم بمصر
محدث مشهور ولادتش در سیصد و سی و یک اذ شذکرة الحفاظ ذهبی و ابو بکر شافعی و احمد بن جعفر محفظه ابو بکر
خلکان و در جامع الاصول المعتبر تابع من اهل الفضل و العلوم المحمودة ذکر عمره و وصیه و فته
و خاصة فی علوم الحدیث و له فیها المصنفات الکثیرة و کان ثقة و ولد سنة ثلث و اربعین
مهدی عبید الله اول خلفاء مغرب و اول عبیدیین که در دولت بنی و نود و هفت او را خلیفه خوانند در سیصد
سی و دو و در لعوالی و در دولت بود و هفت سال خلکان

سال سیصد و سی و دو هجری

قاهر عباسی ابن مقله را وزیر کرد در سیصد و سی و دو و عزله ثم استوزره الراضی فی اثنین و عشرین و ثلثمائة
و در سیصد و سی و شش دستاوا بریدند و بشیراز مذکور است بن مقره بدا و بود و بعد از ان دست راست را نیز بریدند و در سیصد و سی و شش و هشت در خلکان
قاهر عباسی در سیصد و سی و دو بعد از انکه او را خلع کردند بود بنا میل کشیدند در او اسط جمادی الاولی در سیصد و سی و دو و بعد از او راضی خلیفه شد هشتم شعبان در سیصد و سی و شش و نود و
ابو القاسم محمد بن عبد الله که در دولت او نود و شش خروج کرد بود در سیصد و سی و دو و در سیصد و سی و شش و نود و
حکومت کرده بود و خود را مهدی نام کرد و مهدیه بنا او است و بعد از او قائم بامر الله خلیفه شد در سیصد و
سی و چهار در

ابو بکر کتانی از طبقه رابعه از مکه مذکور است در تذکرة الاولیاء ملا جامی
و کتاب او را مصنف سبع ابواب و رسول بن محمد حصائر نامی کرده بود او را در سیصد و سی و دو در مکه
او را محمد بن الحسین بن احمد بن موسی بن مجاهد ابو بکر مقری شیخ و اقران عصر خود در شکدره و در دویست و چهل و پنج متولد شد
جامع الاصول
محمد بن احمد بن عمرو الجوزقی کتابی در قرآن مصنف نمود و ابو جعفر بن دخل ذاکر و در سنه سیصد و شش
چهار رد و در رعیت و ابا بکر بن مجاهد کتاب سبعه را تصنیف کرده نمود و اول کسی که اقتصار بر سبعه
کرد او بود و در سنه سیصد و شش و چهار رد و در زمان وی و بعد از وی اضافت بسیار در این فن
شد و مصنفان بسیار بهم رسیدند همچون ابو بکر ستذابی و ابو بکر بن مهران که در سیصد و هفتاد و دو شرح شافی
ابو المظفر عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله سلطنت بنا مرکه یکی از پادشاهان بنی امیه بود و در اندلس در چهار
میل از قرطبه عمارتی ساخت موسوم بزهرا که از جمله بناهای عجیب و بنا است طول این عمارت از طرف مغرب هزار و
هشتصد ذراع و عرض او از شمال به جنوب هزار و پانصد ذراع و عرد سواری چهار هزار و سیصد سوار به وعلاوه
دربان پیاده از پنجهزار بود و تا خراج ان بلاد تا سه شصت میکرد ملکی نیم یا میان و ملکی دهیه و ملکی خراج این
عمارتی میکرد خراج اندلس روان وقت پنجهزار و چهار صد هزار و هشتاد هزار دینار بود از بلاد و از سوق و
مستغلات هشتصد هزار و هفتاد و پنجهزار دینار بود حکایت

سال سیصد و سی و سه هجری

الامام الحافظ ابو بکر احمد بن موسی بن العباس بن مجاهد تمیمی مقری صاحب کتاب السبعة فی القراءات
در سیصد و سی و چهار متولد
ولادت عضد الدوله دیلمی ملقب بفنا خسرو در اصفهان در سیصد و سی و چهار و طوس نعوذ در سیصد و سی و دو لب

فوت ابوالفضل بن ابوح در سیصد و شصت و شش محمد بن محمد بن احمد العزیز در سیصد و پنجاه و شش

فوت ولید بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن اسماعیل

سال سیصد و سی هجری

سال سیصد و سی و یک هجری

مستکفی خلیفه بت و دویم عباسی در سصد و سی و چهار مخلوع شد بخلع معز الدوله او را میل کشیدند و در سصد و
چهار و شش و شصت و شش در بغداد در گذشت بعد از مستکفی مطیع خلیفه
شد لب معز الدوله احمد بن بویه بزمان علی برادر و پسر استخلاف کرمان و رفت و مستکره دارا بجا بگذاشت
رفت و کرفت و در سنه اربع و ثلثین و ثلثمائه بغداد رفت و در ضبط آورد و مستکفی خلیفه را میل کشیده
خلافت بطیع داد و در سصد و پنجاه و شش معز الدوله و لب
القائم بامر الله نزار بن محمد بجای ابو القسم محمد نشست در سصد و سی و دو و در دوازده سال حکم کرد و در سصد و سی
و چهار رود و او حاکم و بمرست و بعد از او المنصور بقوة الله حاکم شد و در سصد و چهل و پنج رود لب
ابو کر شبلی الف سصد و سی و نهم هجری خلا ابو کر شبلی الطرد ابو عبد الله جعفر بن یونس الف سصد و سی و پنج رود

احمد بن ابی الخاصر البصری الفقیه در سصد و سی و پنج رود محمد بن طبرزد در سصد و سی و پنج رود
شیخ ابو منصور ماتریدی در سصد و سی و سه رود و قاموس عبد الجبار طلعاس آن منصور جلابی و متکلم بود و سی و نهم
حکیم سمرقندی ابو منصور ماتریدی ناتریدی بود طلعاس
ابو کر شبلی الطرد ابو عبد الله جعفر بن یونس الف سصد و سی و پنج رود محمد بن طبرزد

طهور دولت کلی در هر جمله بعد سصد و سی و شش جاهلوا عراق و ابو کر اسکاف و ارکان حنفیه او می

سال سصد و سی و هفت هجری
فوت حسن المعالی قاوس و سکه در سصد و سی و هفت بود
از مرسوم سلطان زاده آشه قرسنا ر طلعاس ابو سعد و سنه معز محمد عبد الفقر الاصحاب هم جوهر اس طلعاس
الحسن بن احمد بن عبد الصمد الوزان الکرخی روی عن ابی عبد الله المعلمی و مع سنه سبع و ثلثین و ثلثمائة رحمه الله علیهم

احمد بن خاسر بخوب در سصد وسی وشش در عماد الدوله وطبی در سصد وسی وشش در علی بن بویه
اول پادشاه بویه که در سصد وسی وشش پادشاه شد و بود و عراق میراد که جوهر حسن داد و او را دکن
الدوله لقب کرد و میراد کوچک احمد را با خطاب معز الدوله لقب کرد و شیراز دار الملک خود
ساخت و رجا بن خلیفه منغور پادشاهی یافت و شانزده سال و نیم پادشاهی کرد عماد الدوله اوست و در عهد
الاولی سنه ثمان وثلثین وثلثمائه و در میراد زناده خود را عضد الدوله بن رکن الدوله که در سصد وشش
در وی پدر کور و که سادشاه شد در سصد وسی وشش و در سصد وسصت وشش در
عضد الدوله ابو شجاع فناخسرو بن رکن الدوله حسن بن بویه بعداد عم بحکم وصیت کرد و فارس در سنه ثمان و
وثلثمائه بپادشاهی نشست و در سصد وهفتاد و دو بسع مرد لب

سال سصد وسی و نه هجری

فولاد بن معتضد صاحب معاکد در سصد وسی و نه
ابن الشماعة الهمی عز الدین علی بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی الجزری
کرد حان اعلم که او نه متولد شد در موصل در سنه احدی وستین وخمسمائه و در اول عمر او را علی شد بسال الحاء بسال العلم، از جلدی
فولاد بن ابی الکرم در سصد وسی و نه

فولاد بن معتضد در سصد وهمان محمود
فولاد بن ابو نصر فارابی در سصد وهمان محمود
فولاد بن ابو نصر فارابی در سصد وهمان محمود
فولاد بن ابو نصر فارابی در سصد وهمان محمود

وقایع سال سیصد و چهل و دو هجری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سال سیصد و چهل و سه هجری

[illegible]

[illegible]

وقایع سال سیصد و چهل و سه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد بن عبدالله سیمجور در سیصد و چهل و یکم درگذشت

عبدالملک بن نوح بن نصر سامانی در سیصد و چهل و یکم درگذشت

چون کار ناصرالدین سبکتگین و پسرش محمود بالا گرفت و بر سامانیان چیره شدند، عبدالملک بن نوح بن نصر سامانی در سیصد و چهل و یکم درگذشت و برادرش منصور بن نوح به جای او نشست. منصور بن نوح در سیصد و چهل و یکم درگذشت و پسرش نوح بن منصور به جای او نشست. نوح بن منصور در سیصد و چهل و پنج درگذشت و برادرش عبدالملک بن منصور به جای او نشست. عبدالملک بن منصور در سیصد و چهل و نهم درگذشت و برادرش منصور بن نوح به جای او نشست. منصور بن نوح در سیصد و پنجاه و یکم درگذشت و پسرش نوح بن منصور به جای او نشست. نوح بن منصور در سیصد و پنجاه و پنجم درگذشت و پسرش منصور بن نوح به جای او نشست. منصور بن نوح در سیصد و پنجاه و نهم درگذشت و پسرش نوح بن منصور به جای او نشست. نوح بن منصور در سیصد و شصت و سوم درگذشت و پسرش منصور بن نوح به جای او نشست. منصور بن نوح در سیصد و شصت و هفتم درگذشت و پسرش نوح بن منصور به جای او نشست. نوح بن منصور در سیصد و هفتاد و سوم درگذشت و پسرش منصور بن نوح به جای او نشست. منصور بن نوح در سیصد و هفتاد و هفتم درگذشت و پسرش نوح بن منصور به جای او نشست. نوح بن منصور در سیصد و هشتاد و سوم درگذشت و پسرش منصور بن نوح به جای او نشست. منصور بن نوح در سیصد و هشتاد و هفتم درگذشت و پسرش نوح بن منصور به جای او نشست. نوح بن منصور در سیصد و نود و سوم درگذشت و پسرش منصور بن نوح به جای او نشست. منصور بن نوح در سیصد و نود و هفتم درگذشت و پسرش نوح بن منصور به جای او نشست. نوح بن منصور در سیصد و نود و نهم درگذشت و پسرش منصور بن نوح به جای او نشست. منصور بن نوح در سیصد و نود و نه

ابو جوزا ... محمد بن طغج بعد از فوت محمد بن طغج حاکم شد و در عهد او
... بن طغج ابو جوزا حاکم شد ... و در سال سیصد و نوزده او را ابو جوزا ...
ابو جوزا حاکم شد ... سال سیصد و هجده هجری

سال سیصد و هجده هجری

عبدالملک بن فرج بن نصر بن احمد در سیصد و پنجاه و دو منصور بن نوح بعد از او حاکم شد و در سیصد و ...
... و منصور حاکم هفتم است ... و در سیصد و هجده ...
... بعد از ... حسین ...
... محمد ابن الحسن بن ... کما علی ...

ابو شجاع حسین بن منصور در سیصد و هجده در مراد شیراز

سال سیصد و هجده و دو هجری

معز الدوله دیلمی در سیصد و پنجاه و دو پادشاه شد

ابتدای دولت غزنویان سیصد و پنجاه و سه

بنداری الحسین بن محمد صاحب شیرازی سال را شنبه سیصد و پنجاه و سه

امیر نوح بن منصور الملقب بالسدید بعد از پدر بر تخت نشست و ابو علی سیمجور را سپهسالار خود کرد و ابو الحسن عبد الرزاق را حاجب خود گردانید و ابو الحسن محمد بن ابراهیم العتبی را وزارت داد و ابو الحسن سیمجور را لقب سپهسالاری داد و ابو الحسن عبد الرزاق را لقب حاجبی داد و ابو الحسن محمد بن ابراهیم العتبی را لقب وزارت داد

سال سیصد و پنجاه و چهار هجری

وفات احمد متنبی شاعر در سیصد و پنجاه و چهار

احمد بن محمد المتنبی الشاعر از مدایح سیف الدوله ابو جعفر زید المتنبی و ثنا و فاق و معارضات

سبکتگین در سیصد و پنجاه و چهار

وفات حاجب محمد بن ابراهیم بن سیمجور

ولادت سید رضی ذو الحسبین محمد بن سیصد و پنجاه و پنج

حواشی عارض شدن بر دولت سامانیان و ظهور و استیلای آل سبکتگین

ابو الحسن سیمجور را در سیصد و پنجاه و شش سپهسالاری داد

سیمجور در سیصد و پنجاه و شش بر سامانیان خروج کرد

سال سیصد و پنجاه و شش هجری

کاوزر خشدیه مظفر ممدوح متنبی در عهد رضی در سیصد و پنجاه و شش

معز الدوله بویه دیلمی در سیصد و پنجاه و شش

سبکتگین در سیصد و پنجاه و شش

سیمجور در سیصد و پنجاه و شش

فوت الملقب بابه ابو حفص بن منتصر بخلیفه بعهد و بیکه که در سمیصد و سی و سه معزول و وسل گشید
سنه بود در سمیصد و چاه و هفت مرد و قرب چهار سال خلافت کرده بود و بسنگی خلیفه شد در سمیصد
سی و چهار خلوع شد ذلک

شیخ ابو سعید وصل اسه ابو الخیر المیهنی در یکصد و شصت و محرم کلاه سنه ۳۵۷ در وجوداده و در اسرار سنه ۴۴۰
مورخ شد رحمه اسه الابرار

احمد بن محمد بن فقاد الفقیه الشافعی من کبار ائمه الاسحار در سمیصد و هجاه و نه وفات فصل
ابو بکر قاضی سمرقند الاصبهانی در سمیصد و هجاه و نهم در حیدر اباد و در محمد اطوار تعالی هجاه

ملوک حسنویه در دینور و شهرزور و حسنویه بن حسین بن هجاه رکن الدوله بن بویه بملکی بود در کل الملکه ولایت در سمیصد و
هجاه و نه تکریر را فرستاد و صلح شد و در سمیصد و شصت و نه مرد بنهاوند

علی بن داود بن موسی ابو الحسن جوهری و محمد و اصبغ و داود احمد صحت داشته اند سمیصد و هجاه و نه وفات

حاکم نیشابور ابو عبد اسه محمد بن عبد اسه بن محمد بن حمدویه بن نعیم در سمیصد و هجاه و نه
ماضی نیشابور شد و در ماه ربیع الاول سنه ۴۰۵ در بغداد رسالت
و در ماه صفر سنه ۴۰۵ جسد بن موسی الاصم
قاضی جهان شهر نیشابور را خلعت داد و مراجعت
و در سال هفتاد و هشت ملوک دیلم بر ملوک بویه هجاه خلل

سال سیصد و شصت هجری

ابو العید هجاه و دو بدر کن الدوله در سمیصد و شصت و دو هلال ساوی در سمیصد و هجاه و نه کتاب
وزارة ابن العید قبل از صاحب بن عباد و در بیان اینات که بر در خانه ابن العید نوشته شد از صاحب
باشد ذکر تمام

در سنه ثلاث و ستین جلد معز بن مادنس در سمیصد و شصت و دو و پنجه و شش سال حکومت کرد کامل الاثیر

حاکم نیشابور محمد بن عبد اسه که در سال گذشته
در سال اثنتین و ستین جلد از نیشابور گذاشته
خلع

در سوال احمد بن سهل و علما مستصر را در عهد الملک سامانی نامزد یکدیگر شدند و در اسلام افت تعال ار بر اعمال و ستاده و صد و الصنف
و مستصر در ربیع الاول سیصد و نود و یک رسید و الصنف

سال سیصد و شصت و دو هجری

بنای عمارت قاهره مصر بدست المعز لدین الله اسمعیلی در سیصد و شصت و دو ب
ابو بکر بن شاهویه فارسی در سیصد و شصت و دو و حل ابن بقیه محمد و زیب استوزره عز الدوله
در سیصد و شصت و دو ثم اتد قبض علیه لسبب اقتضی ذلک خلکان

مطیع للّٰه خلیفه بیست و سیم ربیع الفهم بن مقتدر بعد از سنگی تبعی معز الدوله خلیفه شد و بیست و نه سال
نیم خلافت کرد و مخلوع شد و خلافت را بپسر خود داد و این صورت در سیصد و شصت و سه رو داد و بعد
از این دو ماه برنشست در محرم سنه اربع و ستین و ثلثمائه و ب
نزار بن معز لدین الله متی در سیصد و شصت و سه مرد خل
حسن بن احمد سطار در سیصد و شصت و سه مرد مرادشاه از

سال سیصد و شصت و سه هجری

مطیع بالله تبعی بعد از مخلوع شدن در سیصد و شصت و چهار رو و بعد از او طایع خلیفه شد بویعت
بدر رو در سیصد و شصت و دو بالله مخلوع شد ب
ابو بکر محمد بن احمد بن حسن بن عبد الله بن مقسم ابو بکر بن مجاهد مقری صاحب السبعة در سیصد و شصت و سه مرد
ابو بکر قطیعی حافظ و امام بغداد و بود تا کرد عبد الله بن احمد بن حنبل احمد را در سنه نود و دو سیصد و شصت و سه مرد

یعقوب بن یوسف بن کاس وزیر معز پدر بعد از سیصد و شصت و پنج درگ

المعز لدین الله ابو تمیم معز بن منصور بن قائم بن محمد بن حبیب بن سلیمان بن داود بن سلیمان بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن مقوم بن ناحور بن تیرح بن یعرب بن یشجب بن نابت بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله علیهما السلام پدرش منصور

ابو سعد ابراهیم بن احمد صابونی اشتر در سیصد و شصت و نهم هجری وفات یافت رحمه الله

ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن صابونی در سیصد و شصت و نهم هجری وفات یافت رحمه الله

ابو سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن نوبخت در سیصد و شصت و نهم هجری وفات یافت رحمه الله

محمود حسن معاضد الدوله و علماء و شیخ و تنبر مرد در علماء و دهاء سیاست شد مجالس و مجامع در سیصد و شصت و نهم هجری وفات یافت رحمه الله

از آن اولاد

حسنویه حسن از ملوک کرد بود و عاضد الدوله او را بر همدان و دینور و ماسبذان و شهرزور و حلوان و صامغان و ماسبذان و ماسبذان و ماسبذ

تالیف عیون المحاسن شیخ مفید در سیصد و هفتاد و سه فصول سیصد و نه

مؤید الدوله ابو منصور بویه بن رکن الدوله در سیصد و هفتاد و سه در ری

وصاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله بویه و مملکت فخر الدوله در عراق و مملکت ماوسر و سکه در طبرستان بنام

مؤید الدوله در آمد و بنیاد دولت آل فخر الدوله و بنیان ناموس و سکه نزاع شد در آخر مملکت ایشان بنام

مؤید الدوله در آمد و فخر الدوله علی بن رکن الدوله بقضای حکم بود در همدان می بود و در سیصد و هشتاد و هفت

در ری صاحب بن عباد در سیصد و هشتاد و نه در ری

محمد بن الحسن الصباح سیناد در شیخ امد ار سنه بوجود در شصا کرد که جا بلوم در نکن کرد اجهان بیاد ود

بالنکه جدا باد سن در سیصد و شصا و سه مرد و با دس بن مصور صلطان بود ند و در ایام شصد و شش داخل

در نیاد کرد بنا

اعوام و تخت الطبقه بجم ساکر ا اموال بس صاحب سور ا در ایلمان و ملک سیصد مرد نفحات

ابو القاسم عبد العزیز داکویشا فعی در سیصد و هفتاد و نه در رود او

سلاجقه از بلاد ترکستان از دهه تنکم ایکا ه در حدود سیصد و نه تا ۳۸۰ با ورا النهر آمدند و در حدود بخارا

و سرقند مقام ساختند در ب و سلطان رکن الدین بوطالب طغرل بیک محمد بن میکائیل در نیشابور در دنیا

صد و بیست و نه بر تخت نشست در ب

سال سیصد و شصت و شش هجری هم در ایام ابو نصر کندری و ابو العلا سعید بن ابو الکرم شاه ان صوفه در وحی

شرف الدوله ابو الفوارس شیرزیل بن عضد الدوله در کرمان بعد از پدر در سیصد و هفتاد و دو حاکم شد چهار سال

نیم بزید بعد از او پدرش صمصام الدوله که با ستقبال او آمده بود گرفت و میل کشید و در قلعه کنوشه

محبوس نمود و از آنجا بقلعه در سیصد و هفتاد و شش و بقولی در سنه ۳۷۹ صمصام الدوله او را بقلعه دزی

شد و در سیصد و هشتاد و هشت در ب

٢٢٣

فصل محمد بن علی بن سلیمان بن حمزه بن ابراهیم التمیمی فی اخباره و اشعاره و ما ورد من اخباره

٢٢٨

حدثنا محمد بن علی بن سلیمان بن حمزه بن ابراهیم التمیمی فی اخباره و اشعاره و ما ورد من اخباره
املاء علیه المجد الاکرم ابو بکر محمد بن العباس بن عبد الوهاب الخوارزمی
ابو بکر و ذات یوم و نحن عنده
ابو الفضل سأل ابو عطا محمد بن لیث الخوارزمی و نحن عنده

٢٢٤

ابو العباس صمام الدوله تمیم حول ابر موکب حسنی محمود روی گردان شده بود خان فخر الدوله ابو اسحاق
ابراهیم ماوکه داشت و خود کامه بر سر ملک ماکان سماء بست ابر سماء ابو العباس ابکر ابا داود سماء و عجاج بسمان
ماوکه داشت فاصد گرداند صمام الدوله تمیم که صاحب این خبر ماکان طلوعه محمد الدوله را ماسر اوشت داد و محمود
صاحب کعبه گرداند ابر سماء ابراهیم سر ابی محمود ماوکه ابو العباس سماء بود ماکان طلوعه محمد الدوله را ماسر اوشت داد و محمود
در خان ابر سماء ابو العباس سماء بود ماکان طلوعه محمد الدوله را ماسر اوشت داد و محمود

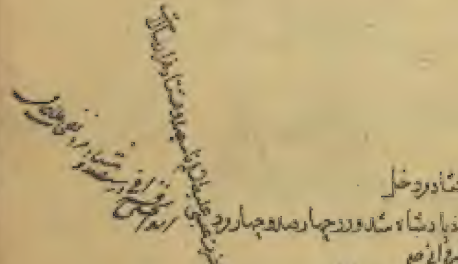

محمد بن احمد حصری شافعی ابو الحسن بن ابو منصور شافعی در سیصد و هشتاد و دو خل
بهاء الدوله بن عضد الدوله نجد از بغداد در صفر سیصد و هشتاد با دشاه شاد و در جمادی الاولی سیصد و هشتاد و چهار در صاد و چهار در
دیفار بن لیث
ابو طالب رکنی و باز در سیصد و شتاد و دو مکی در جمادی الاولی سیصد و هشتاد و دو خل
فاکوس سکر ابر سیصد و شتاد و سند ملک دارا سمکر کشت و سال فاکوس در یا لمه محمد ارا ماصاد و فاکوس محمد الدوله
ما فاکوس صلح نمود در ٤ سود فاکوس ما ولا ملک سلطان ما وحان صلح نمود و سود سوار ک سوی سلطان محمود سند و سکایکا سکایکا
سعدات شد تا محمود ملاد طرسان و دیلم ما یاب حل در ما ر کند بصره و حانیوکرد را مد و سعدات سوی خوزه و سفاکه امرا ما او شورند
و سود محمود ترشان را الفصه ما ما ر سود و عراق در و ما رشد فاکوس را علاء الدوله و ما را ملطوعه محمود و سود محمود ترشان را اجا آرند
و فاکوس اجا
و فاکوس ما ر سعادت و ما ر سعادت
و فاکوس اجا
و فاکوس اجا
و فاکوس اجا

٢٢٥

الطایع باللّٰه خلیفه سیزدهمین عبّاسی در سیصد و هفتاد و دو ماه خلافت کرد و در ماه شعبان سنه سیصد و هفتاد و یک بالزام معزّ الدوله خود را خلع کرد و در سیصد و سی و هشت در بغداد وفات یافت

محمد بن علی بن عبد الله بن مقسم در سیصد و هفتاد و یک در گذشت

ابو بکر بن مهران از جمله مصنفان در قرائات در سیصد و هفتاد و یک در بغداد وفات یافت

ابو الفتح محمد بن عبّاد در سیصد و سی و یک حاکم شد و در چهار صد و یک و سی سال حکومت کرد و او را کواد خوانند

سال سیصد و هفتاد و دو هجری قتل ابو الحسن کوکبی وزیر بهاء الدوله را حاطر اطباع او شهر اهواز عسکری صاحب الامثال را

٢٢٦

سال سیصد و هفتاد و سه هجری

ابو اسحق ابراهیم بن سابی در سیصد و هفتاد و چهار وفات یافت

حسن شوخی در سیصد و هفتاد و چهار در گذشت

سکنکین در ستایع و ثمانین و ثلثمائة در حوالی مارافت در حوالی وسج قاسم و سلمان مرد

ابو سعد بن ابی عمرو در سیصد و هفتاد و پنج در گذشت

قوت الدوله ابو منصور فولاد بن بویه در سیصد و هفتاد و پنج در گذشت و در سیصد و هفتاد و شش در شعبان سنه سیصد و هفتاد و شش در بغداد وفات یافت و ابو القاسم عزیز بعد از وی بر تخت نشست و در سیصد و هفتاد و شش در گذشت

قوت الدوله بختیار در سیصد و هفتاد و پنج در گذشت

یوسف بن حسن میرانی در سیصد و هفتاد و پنج در نیشابور تولی و تخا و پنج سال داشت و در سیصد و سی و نه در گذشت

میرانی کوفی ادیب و لغوی و فاضل بود و اتمام کتاب ناتمام را خطیب بدیش بانمام کرد و تصنیف

از میرانی هشت و یکتاب عین علیل اضافات خود و اصلاح الخطا ابن الکیت برو خوانند

سال سیصد و هفتاد و پنج هجری

العزیز بالله ابو منصور نزار بن معز بن مهدی بن قایم بن محمد بن عبید الله بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق در سیصد و هفتاد و پنج

و المکنی بمعز لدین الله از قبل طایع خلیفه حاکم شام بود یکسب و بیست و یک سال حکومت کرد و در سیصد و

هشتاد و پنج هفتاد و شش در گذشت و بعد از وی حاکم بامر الله پادشاه شد و در چهار صد و یازده در گذشت

نزار بن معد کحل در خام در سیصد و هفتاد و شش در گذشت

محمد بن الحسن المعروف بابن الختن در سیصد و هفتاد و شش در گذشت

در کتاب ابن السراج بطور سهو ابو العباس صفر حاجب الحجابه محمد بن حفص مذکور است

سال سیصد و هفتاد و شش هجری

ابو بکر سوسنی مسند خوان در سیصد و هفتاد و شش در گذشت

ابو الطیب محمد بن عبد الله بن سهل بن بشیر بن بکار

ابو العلی و احمد ابو الاحوص

سالم بوده و در سیصد و هفتاد و شش در گذشته

سال سیصد و شانزده هجری

سال سیصد و هفده هجری

سال سیصد و هجده هجری

سال سیصد و نوزده هجری

سال سیصد و بیست هجری

ملوک دولت سوار در دیار مکه و موسم حج شیخ عزیت روی

سال سیصد و نود و سه هجری ابراهیم کرانی سلطان مکه بملک یمن از اخلاف ابوالمواهب طرزی ابوالمکارم حاجی صاحب حاجی صاحب حاجی صاحب

مؤلف جوهری صاحب صحاح در سیصد و نود و سه

۲۳۰

سال سیصد و نود و نهم هجری

در سیصد و نود و نهم مستعلی ابوالقاسم احمد بن ابوالقاسم ابراهیم بن نزار بن معد بن اسمعیل بن نوح سامانی کشته شد در دست اخلاف غرب در وقتی که در میان او و طاطاخان در نصر بن ناصرالدین شوریش بود و در مقابوس بر فابوس بن شمس المعالی ولایت قابوس بن وشمگیر را بجای او دشمنان بدند ملقب بفلک المعالی و خزینه و ماخوذ الملک شد

محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابی صالح الشابشتی صاحب الدیباج

مرو در سنه سیصد و نود و نهم هجری جامع

سال سیصد و بود و نه هجری

سال چهارصد هجری

فوت بلد سید و فتنی چهارصد فراغ سیدة منی از جمع کردن تمام السلاقة در سنه چهارصد بوده
چنانکه در آخر نسخه سبتی بنظر مولف رسید وفات سید رضی در چهارصد و شش بوده
حسین بن احمد بن الطاهر ابو عبد الله الشجری الملقب بذی الشرفین الحسنی النسابة صاحب کتاب الشجرة المبارکة
امیر چغانیان در آخر سنه چهارصد و اربع بوده

سال چهارصد و یک هجری ابو عبد الله احمد بن محمد بن الحسن بن عبد الله بن سعید بن کرام الزاهد در چهارصد و یک داخل

ابو میمون بن محمد بن عبد الله بن موهب التجیبی الحافظ معاصر ابو محمد اسد الجنی در تاریخ در بغداد جامع
ابو عبد الله قضیلی از اولاد سعد بن عاص در چهارصد و چهار و یک داخل احمد بن محمد بن مروان قاسانی از جمله
علماء الکابر در چهارصد و یک داخل احمد بن بکر عبد الله بن احمد در چهارصد و یک داخل

در چهارصد و یک طاهر ولد خلف متوجه کرمان شده و سال چهارده و سیصد طاهر بر آمده و طاهر معلوم شده و در کرمان بماند
و از چهارصد و یک تا الدولة عصمة الدولة ملقب گردید و طاهر موقوف شده و کرمان بسلطان مسعود مستقر شد و حکایات در قسم الصفا
و احوال سلطان محمود شده و از العلماء و رسالة و مانند نامه و اهل خلف عضد و ماریخ مود که بدید که خلف از اکابر ملوک جهان
بود و علما عصر او را بسیار مال محمد بسیار سود و کرد و مسعود را و مال بسیار و مال بسیار از او ماند و از ماریخ مسعود
که بسیار مال بسیار بسیار از مولفان مورخ بسیار و مال بسیار و مال بسیار و مال بسیار و مال بسیار و مال بسیار
بود و امور را بسیار و مال بسیار و مال بسیار و مال بسیار و مال بسیار و مال بسیار و مال بسیار و مال بسیار
سید المرتضی ابو طالب در بغداد در چهارصد و یک وفات یافت عمر چهل و سه سال مدت امارت بغداد و عراق و ری و بلاد و جبل
و دیلم و فارس الدولة بهاء الدولة علی بن عضد الدولة بعد از پدر بنشست و دو سال و نیم حکومت کرد و شش ماه
ابو الفتح محمد بن عبد الله الکرابادی در چهارصد و یک بر دست سالار حکومت کرده شش ماه

سال چهارصد و دو هجری

در چهارصد و دو حسن ابو طاهر الحسن بن عبد الله بن سهلان در سال سیصد و هشتاد و چهار صد و شش سال از عمر حکومت کرد

بهاء الدوله بن عضد الدوله که در صفر سنه چهارصد و شش پادشاه شده بود در چهارصد و چهار رود و خلیفه القادر بالله او را شهنشاه فرمان الدین لقب داد و سیزده سال حکومت کرده و در آخر بازدهم بود از آل بویه و با محمود غزنوی صلح کرد و او را دختر خواست و سلطان الدوله در برش در چهارصد و نوزده وفات یافت و بعد از پادشاهی لقب

ابو الطیب ابو سهل صعلوک که در چهارصد و چهار بود و در این سال صعلوک او سعد شهنشاه نخواهد بود

سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله بعد از پدر در چهارصد و چهار پادشاه شد و در چهارصد و بیست و دو از دنیا

سال چهارصد و پنج هجری

این بنا به شاعر که مدح ابن العمید و زین بهاء الدوله دیلمی کرد و چیزی بنا داد و حکایت مشهور است در چهارصد و پنج وفات یافت خل

یوسف بن یحیی الزینوی مصری در چهارصد و شش نزدیک وفات یافت و در عهد او پادشاهی لقب یحیی کشته شد خل

در این سنه اراکوا که در چهارصد و سه سلطنت داشت و در سنه چهارصد و نوزده قلعه کوسجرفت و صاریطال و در که در سنه چهارصد و نوزده صفا را تسخیر نمود و سال چهارصد و بیست و دو از دنیا رحلت نمود و در این سال صاریطال در

نوت سید رضی نقیب سید مسند ذو المجدین سید و قمقمی و جامع نهج البلاغه در چهارصد و شش نوت مقرر

در این چهارصد و شش پادشاهی بن منصور سامانی از یتیمه از بخارا بن نصر در چهارصد و شش و در آخر

ملکه ملکه بن بود که در چهارصد و سه در خل نوت نعمان بن بشر چهارصد و شش ابو محمد اسرائیلی

چهارصد و شش اسم او حسین بن ابو طاهر وزیر شاه فنی خل

سال چهارصد و هفت هجری

نوت فخر الملک در چهارصد و هفت خل

و فخر الملک وزیر بهاء الدوله بود بعد از بهاء الدوله او را

و سلطان الدوله

۲۳۷

ابوالفضل خزاعی کتاب مشهور او در قرات تصنیف نموده در چهارصد و هشت و شرح شاطبی

[illegible] سال [illegible] عمر سلطان محمود سبکتگین [illegible] و [illegible] سلطان [illegible]
و ابوسعید و سلطان را [illegible] خواجه کجا [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

۲۲۹

ابو عبد الله سلیمان بن سعد الدوله الخیر در ۴۱۲ در ۴۱۳ در ۴۱۴ در ۴۱۵ در ۴۱۶ در ۴۱۷ در ۴۱۸ در ۴۱۹ در ۴۲۰ در ۴۲۱ در ۴۲۲ در ۴۲۳ در ۴۲۴ در ۴۲۵ در ۴۲۶ در ۴۲۷ در ۴۲۸ در ۴۲۹ در ۴۳۰ در ۴۳۱ در ۴۳۲ در ۴۳۳ در ۴۳۴ در ۴۳۵ در ۴۳۶ در ۴۳۷ در ۴۳۸ در ۴۳۹ در ۴۴۰ در ۴۴۱ در ۴۴۲ در ۴۴۳ در ۴۴۴ در ۴۴۵ در ۴۴۶ در ۴۴۷ در ۴۴۸ در ۴۴۹ در ۴۵۰ در ۴۵۱ در ۴۵۲ در ۴۵۳ در ۴۵۴ در ۴۵۵ در ۴۵۶ در ۴۵۷ در ۴۵۸ در ۴۵۹ در ۴۶۰ در ۴۶۱ در ۴۶۲ در ۴۶۳ در ۴۶۴ در ۴۶۵ در ۴۶۶ در ۴۶۷ در ۴۶۸ در ۴۶۹ در ۴۷۰ در ۴۷۱ در ۴۷۲ در ۴۷۳ در ۴۷۴ در ۴۷۵ در ۴۷۶ در ۴۷۷ در ۴۷۸ در ۴۷۹ در ۴۸۰ در ۴۸۱ در ۴۸۲ در ۴۸۳ در ۴۸۴ در ۴۸۵ در ۴۸۶ در ۴۸۷ در ۴۸۸ در ۴۸۹ در ۴۹۰ در ۴۹۱ در ۴۹۲ در ۴۹۳ در ۴۹۴ در ۴۹۵ در ۴۹۶ در ۴۹۷ در ۴۹۸ در ۴۹۹ در ۵۰۰ در ۵۰۱ در ۵۰۲ در ۵۰۳ در ۵۰۴ در ۵۰۵ در ۵۰۶ در ۵۰۷ در ۵۰۸ در ۵۰۹ در ۵۱۰ در ۵۱۱ در ۵۱۲ در ۵۱۳ در ۵۱۴ در ۵۱۵ در ۵۱۶ در ۵۱۷ در ۵۱۸ در ۵۱۹ در ۵۲۰ در ۵۲۱ در ۵۲۲ در ۵۲۳ در ۵۲۴ در ۵۲۵ در ۵۲۶ در ۵۲۷ در ۵۲۸ در ۵۲۹ در ۵۳۰ در ۵۳۱ در ۵۳۲ در ۵۳۳ در ۵۳۴ در ۵۳۵ در ۵۳۶ در ۵۳۷ در ۵۳۸ در ۵۳۹ در ۵۴۰ در ۵۴۱ در ۵۴۲ در ۵۴۳ در ۵۴۴ در ۵۴۵ در ۵۴۶ در ۵۴۷ در ۵۴۸ در ۵۴۹ در ۵۵۰ در ۵۵۱ در ۵۵۲ در ۵۵۳ در ۵۵۴ در ۵۵۵ در ۵۵۶ در ۵۵۷ در ۵۵۸ در ۵۵۹ در ۵۶۰ در ۵۶۱ در ۵۶۲ در ۵۶۳ در ۵۶۴ در ۵۶۵ در ۵۶۶ در ۵۶۷ در ۵۶۸ در ۵۶۹ در ۵۷۰ در ۵۷۱ در ۵۷۲ در ۵۷۳ در ۵۷۴ در ۵۷۵ در ۵۷۶ در ۵۷۷ در ۵۷۸ در ۵۷۹ در ۵۸۰ در ۵۸۱ در ۵۸۲ در ۵۸۳ در ۵۸۴ در ۵۸۵ در ۵۸۶ در ۵۸۷ در ۵۸۸ در ۵۸۹ در ۵۹۰ در ۵۹۱ در ۵۹۲ در ۵۹۳ در ۵۹۴ در ۵۹۵ در ۵۹۶ در ۵۹۷ در ۵۹۸ در ۵۹۹ در ۶۰۰ در ۶۰۱ در ۶۰۲ در ۶۰۳ در ۶۰۴ در ۶۰۵ در ۶۰۶ در ۶۰۷ در ۶۰۸ در ۶۰۹ در ۶۱۰ در ۶۱۱ در ۶۱۲ در ۶۱۳ در ۶۱۴ در ۶۱۵ در ۶۱۶ در ۶۱۷ در ۶۱۸ در ۶۱۹ در ۶۲۰ در ۶۲۱ در ۶۲۲ در ۶۲۳ در ۶۲۴ در ۶۲۵ در ۶۲۶ در ۶۲۷ در ۶۲۸ در ۶۲۹ در ۶۳۰ در ۶۳۱ در ۶۳۲ در ۶۳۳ در ۶۳۴ در ۶۳۵ در ۶۳۶ در ۶۳۷ در ۶۳۸ در ۶۳۹ در ۶۴۰ در ۶۴۱ در ۶۴۲ در ۶۴۳ در ۶۴۴ در ۶۴۵ در ۶۴۶ در ۶۴۷ در ۶۴۸ در ۶۴۹ در ۶۵۰ در ۶۵۱ در ۶۵۲ در ۶۵۳ در ۶۵۴ در ۶۵۵ در ۶۵۶ در ۶۵۷ در ۶۵۸ در ۶۵۹ در ۶۶۰ در ۶۶۱ در ۶۶۲ در ۶۶۳ در ۶۶۴ در ۶۶۵ در ۶۶۶ در ۶۶۷ در ۶۶۸ در ۶۶۹ در ۶۷۰ در ۶۷۱ در ۶۷۲ در ۶۷۳ در ۶۷۴ در ۶۷۵ در ۶۷۶ در ۶۷۷ در ۶۷۸ در ۶۷۹ در ۶۸۰ در ۶۸۱ در ۶۸۲ در ۶۸۳ در ۶۸۴ در ۶۸۵ در ۶۸۶ در ۶۸۷ در ۶۸۸ در ۶۸۹ در ۶۹۰ در ۶۹۱ در ۶۹۲ در ۶۹۳ در ۶۹۴ در ۶۹۵ در ۶۹۶ در ۶۹۷ در ۶۹۸ در ۶۹۹ در ۷۰۰ در ۷۰۱ در ۷۰۲ در ۷۰۳ در ۷۰۴ در ۷۰۵ در ۷۰۶ در ۷۰۷ در ۷۰۸ در ۷۰۹ در ۷۱۰ در ۷۱۱ در ۷۱۲ در ۷۱۳ در ۷۱۴ در ۷۱۵ در ۷۱۶ در ۷۱۷ در ۷۱۸ در ۷۱۹ در ۷۲۰ در ۷۲۱ در ۷۲۲ در ۷۲۳ در ۷۲۴ در ۷۲۵ در ۷۲۶ در ۷۲۷ در ۷۲۸ در ۷۲۹ در ۷۳۰ در ۷۳۱ در ۷۳۲ در ۷۳۳ در ۷۳۴ در ۷۳۵ در ۷۳۶ در ۷۳۷ در ۷۳۸ در ۷۳۹ در ۷۴۰ در ۷۴۱ در ۷۴۲ در ۷۴۳ در ۷۴۴ در ۷۴۵ در ۷۴۶ در ۷۴۷ در ۷۴۸ در ۷۴۹ در ۷۵۰ در ۷۵۱ در ۷۵۲ در ۷۵۳ در ۷۵۴ در ۷۵۵ در ۷۵۶ در ۷۵۷ در ۷۵۸ در ۷۵۹ در ۷۶۰ در ۷۶۱ در ۷۶۲ در ۷۶۳ در ۷۶۴ در ۷۶۵ در ۷۶۶ در ۷۶۷ در ۷۶۸ در ۷۶۹ در ۷۷۰ در ۷۷۱ در ۷۷۲ در ۷۷۳ در ۷۷۴ در ۷۷۵ در ۷۷۶ در ۷۷۷ در ۷۷۸ در ۷۷۹ در ۷۸۰ در ۷۸۱ در ۷۸۲ در ۷۸۳ در ۷۸۴ در ۷۸۵ در ۷۸۶ در ۷۸۷ در ۷۸۸ در ۷۸۹ در ۷۹۰ در ۷۹۱ در ۷۹۲ در ۷۹۳ در ۷۹۴ در ۷۹۵ در ۷۹۶ در ۷۹۷ در ۷۹۸ در ۷۹۹ در ۸۰۰ در ۸۰۱ در ۸۰۲ در ۸۰۳ در ۸۰۴ در ۸۰۵ در ۸۰۶ در ۸۰۷ در ۸۰۸ در ۸۰۹ در ۸۱۰ در ۸۱۱ در ۸۱۲ در ۸۱۳ در ۸۱۴ در ۸۱۵ در ۸۱۶ در ۸۱۷ در ۸۱۸ در ۸۱۹ در ۸۲۰ در ۸۲۱ در ۸۲۲ در ۸۲۳ در ۸۲۴ در ۸۲۵ در ۸۲۶ در ۸۲۷ در ۸۲۸ در ۸۲۹ در ۸۳۰ در ۸۳۱ در ۸۳۲ در ۸۳۳ در ۸۳۴ در ۸۳۵ در ۸۳۶ در ۸۳۷ در ۸۳۸ در ۸۳۹ در ۸۴۰ در ۸۴۱ در ۸۴۲ در ۸۴۳ در ۸۴۴ در ۸۴۵ در ۸۴۶ در ۸۴۷ در ۸۴۸ در ۸۴۹ در ۸۵۰ در ۸۵۱ در ۸۵۲ در ۸۵۳ در ۸۵۴ در ۸۵۵ در ۸۵۶ در ۸۵۷ در ۸۵۸ در ۸۵۹ در ۸۶۰ در ۸۶۱ در ۸۶۲ در ۸۶۳ در ۸۶۴ در ۸۶۵ در ۸۶۶ در ۸۶۷ در ۸۶۸ در ۸۶۹ در ۸۷۰ در ۸۷۱ در ۸۷۲ در ۸۷۳ در ۸۷۴ در ۸۷۵ در ۸۷۶ در ۸۷۷ در ۸۷۸ در ۸۷۹ در ۸۸۰ در ۸۸۱ در ۸۸۲ در ۸۸۳ در ۸۸۴ در ۸۸۵ در ۸۸۶ در ۸۸۷ در ۸۸۸ در ۸۸۹ در ۸۹۰ در ۸۹۱ در ۸۹۲ در ۸۹۳ در ۸۹۴ در ۸۹۵ در ۸۹۶ در ۸۹۷ در ۸۹۸ در ۸۹۹ در ۹۰۰ در ۹۰۱ در ۹۰۲ در ۹۰۳ در ۹۰۴ در ۹۰۵ در ۹۰۶ در ۹۰۷ در ۹۰۸ در ۹۰۹ در ۹۱۰ در ۹۱۱ در ۹۱۲ در ۹۱۳ در ۹۱۴ در ۹۱۵ در ۹۱۶ در ۹۱۷ در ۹۱۸ در ۹۱۹ در ۹۲۰ در ۹۲۱ در ۹۲۲ در ۹۲۳ در ۹۲۴ در ۹۲۵ در ۹۲۶ در ۹۲۷ در ۹۲۸ در ۹۲۹ در ۹۳۰ در ۹۳۱ در ۹۳۲ در ۹۳۳ در ۹۳۴ در ۹۳۵ در ۹۳۶ در ۹۳۷ در ۹۳۸ در ۹۳۹ در ۹۴۰ در ۹۴۱ در ۹۴۲ در ۹۴۳ در ۹۴۴ در ۹۴۵ در ۹۴۶ در ۹۴۷ در ۹۴۸ در ۹۴۹ در ۹۵۰ در ۹۵۱ در ۹۵۲ در ۹۵۳ در ۹۵۴ در ۹۵۵ در ۹۵۶ در ۹۵۷ در ۹۵۸ در ۹۵۹ در ۹۶۰ در ۹۶۱ در ۹۶۲ در ۹۶۳ در ۹۶۴ در ۹۶۵ در ۹۶۶ در ۹۶۷ در ۹۶۸ در ۹۶۹ در ۹۷۰ در ۹۷۱ در ۹۷۲ در ۹۷۳ در ۹۷۴ در ۹۷۵ در ۹۷۶ در ۹۷۷ در ۹۷۸ در ۹۷۹ در ۹۸۰ در ۹۸۱ در ۹۸۲ در ۹۸۳ در ۹۸۴ در ۹۸۵ در ۹۸۶ در ۹۸۷ در ۹۸۸ در ۹۸۹ در ۹۹۰ در ۹۹۱ در ۹۹۲ در ۹۹۳ در ۹۹۴ در ۹۹۵ در ۹۹۶ در ۹۹۷ در ۹۹۸ در ۹۹۹ در ۱۰۰۰

در همان سال سلطان او را بسوی ولایت خود فرستاد که بجای پدرش سلطان او را بنشاند و او آنجا رفت

۴۱۳ فوت شیخ سعید محمد بن محمد بن احمد در ۴۱۳ فوت ابو ابراهیم بن علی العروضی الشاعر در ۴۱۴

در همان سال ابو علی الحسن بن علی بن محمد بن احمد بن علی بن احمد بن علی بن احمد بن علی

سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن بویه چهار صد و چهار پادشاه بود و دوازده سال و چهار ماه پادشاهی
کرد برادرش قوام الدین بر و خروج بر سلطان الدوله غالب شده بود و در شعبان چهار صد و شانزده در
فارس لب
ابو کالنجار مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله در فارس در چهار صد و شانزده پادشاه
شد و در چهار صد و چهل و یک

و موجبات شرایع متبع طوسی کوه را خواجه ابو محمد حسن بن الواعظ و حسن بن محمد بن حسن در سنه

در چهار صد و شانزده پسر سلطان الدوله امیر عمر بن سلار ماه مدت یک سال حکم

ابو منصور بن خلف اسفزاری بنا نهاد در چهار صد و هیجده در حدود

در چهار صد و هفده ماه مکرم بن علاء الدوله بن بویه در صفر سال آینده در بصره و بغداد و در اصفهان
حرام نافته بود و کوچ عزیمت زدند و رفتند

در چهار صد و نوزده علاء الدوله بن کاکویه در دینور و بروجرد علیه فارس لشکر کشید و سوار طراز اشته و چهار ماه را نعمار و اخ دند و آنجا
سوا الصوار بن فها الدوله در چهار صد و نوزده لشکر و اد چهار ده موصر فار بشته و در راه میان او و سید تو حزاده و یکی شد
و اتفاقا شعار یکی او نشست و رفتند

۲۴۲

محمود غزنوی در اربعانه و عشرین و اربعمائه متوفی شد و ابو الفتح سیم بن غزنین الدوله داد بخواند و زمام کوفته خطبه
بگشت و بعد از دو سه سال حکومت کرد و عراق بهرامزه مسعود داد و هم بگرکشی کرد کشت چهار فرزند کرد اند
اصبهان نامهان نگشت بلند و دم تر و بن تر مخالفی شیده اینها را کوشمال داد و محمود از دقاب بری معاودت
نمود در سنه احدی و عشرین و اربعمائه

ابو القاسم صاعد الخیار بن احمد بن محمد بن صاعد صاحب کتاب ذخیره در قزوین در چهار صد و پنجاه و نهم
حمید بن صاعد صاحب کتاب المحیط محمد بن احمد بن الفضل الاسفزاری در چهار صد و پنجاه و نهم
در چهار صد و پنجاه و نهم در مصر در مطر الولوالجی صاعد و ساوه و خاوار و مطر اصفهان و کوسها ماده می بخارشد

السلطان رکن الدوله ابو الفتح محمود بن سبکتکین ماوردی مقرر نمیزاد بود او را بابا کویند خواندم
در بخارا بود در سیصد و نود و هفت با ایلک خان پادشاه ماوراء النهر جنگ کرده غالب شد و قدر تبغان
ایلک خان و تبغان دیگر در اربعمائه و عشر در دو روز تبغان سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و عشرین و اربعمائه
در جنگ علدنا او نکشته شد شصت و یکسال عمر سی و یک سال حکومت و بعد از و مسعود بر تخت حاکم شد
و در چهار صد و سی و سه در آب در چهار صد و بیست و یک ابو سلیمان سلجوقی متولد شد

عون الدوله و فارسا قوسرش محمد بود در صد و بیست و سه شد و مسعود را بر تخت حاکم او عجم و جون خبر
رکن الدوله بمسعد ابن محمد ان عازم خراسان شد و ملک شد محمد و اصفهان مسعود را بر لشکر او را داده عمال او را بیرون
کرده در اصفهان اعده مازم اصفهان مسعود شد و عاطفه بر جوزکان بر نشست و عامه بر او بر شوریدند و التماس
نصر بها در حمله نمود و محمد حلوشت و مسعود بر او شد و چون بسکان که بر اصفهان اعده نمود از حلوان محمد الدوله
اعده و محمد را در محرس اسیر کشت روضة الصفا

ابو الشوک محمد بن بیا بقش حاکم الموصل در اربعمائه و بیست و چهار حاکم قوات شد و در اربعمائه و ثلاثین و مسبع مره شرقنامه
در چهار صد و بیست و یک ابو کالنجار مرزبان مطلال الدوله و ابو شوک کرد ابو کالنجار بر هم شد روضة الصفا

۲۴۳

السلطان رکن الدوله ابو الفتح محمود بن سبکتکین ماوردی مقرر نمیزاد بود او را بابا کویند خواندم
در بخارا بود در سیصد و نود و هفت با ایلک خان پادشاه ماوراء النهر جنگ کرده غالب شد و قدر تبغان
ایلک خان و تبغان دیگر در اربعمائه و عشر در دو روز تبغان سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و عشرین و اربعمائه
در جنگ علدنا او نکشته شد شصت و یکسال عمر سی و یک سال حکومت و بعد از و مسعود بر تخت حاکم شد
و در چهار صد و سی و سه در آب در چهار صد و بیست و یک ابو سلیمان سلجوقی متولد شد

عون الدوله و فارسا قوسرش محمد بود در صد و بیست و سه شد و مسعود را بر تخت حاکم او عجم و جون خبر
رکن الدوله بمسعد ابن محمد ان عازم خراسان شد و ملک شد محمد و اصفهان مسعود را بر لشکر او را داده عمال او را بیرون
کرده در اصفهان اعده مازم اصفهان مسعود شد و عاطفه بر جوزکان بر نشست و عامه بر او بر شوریدند و التماس
نصر بها در حمله نمود و محمد حلوشت و مسعود بر او شد و چون بسکان که بر اصفهان اعده نمود از حلوان محمد الدوله
اعده و محمد را در محرس اسیر کشت روضة الصفا

ابو الشوک محمد بن بیا بقش حاکم الموصل در اربعمائه و بیست و چهار حاکم قوات شد و در اربعمائه و ثلاثین و مسبع مره شرقنامه
در چهار صد و بیست و یک ابو کالنجار مرزبان مطلال الدوله و ابو شوک کرد ابو کالنجار بر هم شد روضة الصفا

در احدی اربعمائة هجری ابو کالیجار ملک الملوک ابو منصور بن بهاء الدوله ملک الملوک ابو نصر بن عضد الدوله فناخسرو بن رکن الدوله حسن بن بویه بن فنا خسرو بن رستم بن شاپور بن سابور بن اردشیر بن بابک بن ساسان پادشاه پارس و عراق و خوزستان و کرمان و بحرین و عمان و موصل و دیار بکر و دیار ربیعه و دیار مضر و حجاز و یمن و مکران و طبرستان و جرجان و دیلم و قزوین و ری و اصفهان و همدان و دینور و ماسبذان و کرخ و نهاوند و شهرزور و سامغان و سابور خوره و اردشیر خوره و فارس و کرمان و اهواز و واسط و بغداد و سیمرم و طیلسان و بادوریا و بطائح و حلوان و شاپور خوره و جندیسابور و سوس و نهر تیری و جبل

سعد دوم نسابه حکام کرمان و اتابکان فارس

سعود پسر محمد غزنوی حاکم دویم بامیم را بعد از اینکه محمد برادرش را میل کشیده بود کوفته مبش محمد افرد ندارد
ست سعود را قلعه فرزود و در راه لشکریان او را کشته در چهار صد و سی و سه سیزده سال حکومت کرد و محمد
بن محمود شش یکن حاکم شد در چهار صد سی و چهار برادر زاده کشته شد لقب محمد قاضی سیله
و رطبه و حوالی و ما والاها از جزیره اندلس که تحفه و اسفه برسند بعطای نحوی از اولاد نعمان بن سنان انصار
ماوان جزیره و ابن محمد اول بار قاضی شد در قرطبه و اشبیله و غوتی سلوکیه کرده یحیی بن علی بن حمود که سعوت
بود بعلی حاکم قرطبه بود او نشلوک او بنا نامه رد و فتی که محمد بن یحیی ست بود برادر و فته او را کشتند
و بعقد الرئاسه کردند و سلم اختیار شد و دیری پیدا شد که او را طفحه بر میکشتند دعوی کرد که من هشام
بن الحکم و ابن هشام بن الحکم و دی بود از زنی نمیه که در اندلس حاکم شده بود و آخر ملوک امیه در اندلس و فرزند
سالوکری مفقود الخبر بود گفتند که هشام در سجلماسه در قلعه دیباج او را و پسرانش را و نوه و او را پادشاه کرد
اینکه خود صاحب اختیار و پادشاه بود و زیرا نزد مجهول شد و بیت و چند سال هشام نامستعین حکومت کرد
تا وزیر بود که قاضی باشد و در چهار صد سی و سه و بیرقاضی ابو عروه بجایه قاضی نشست و او را فخر
الدوله نام نهاد و بعد از او خود را معتضد لقب داد و در چهار صد شصت و یک در گذشت

۴۲۳

محمد بن محمود پسر بنکین در عهد حیات برادر چهار سال در غزنه حکومت کرد و حکم برادر شش سال محمود را بود
و بعد از مثل سعود یکسال دیگر حکومت کرد و در سنه اتنی و ثلاثین و اربعمائه مسعود پسر برادر زاده کشته شد
و مسعود پسر محمود بن محمود خروج کرده در چهار صد و چهل و یک در شهر یکه بعد از این مذکور خواهد شد

سال اربعمائه و سی و شش هجری

جلال الدوله من بعد از ناصر الدوله بغداد حاکم شد و بود بعد از آنکه نزدیک بغداد امارت یافت کارش رونق
نداشت بیست و پنج سال حکومت کرد و در چهار صد و سی و پنج در گذشت

وفات ابو اسحاق ابراهیم الصمری شیخ حنفیه بغداد و تمام عالم بغوی و شیخ السلام مرتضی بغدادی و ابو الحسن
بصری از کبار معتزله بصره و سید العلماء دومی

سال اربعمائه و سی و شش هجری

فوت مکی بن ابی طالب در چهار صد سی و هفت خل اما ابی استاد ابو محمد مکی بن ابی طالب بن محمد بن مختار مقری مصری از قبیله
قیسی قرطبانی ثم الاندلسی صاحب کتاب تبصره در قرآءات در چهار صد سی و هفت در نشر
بعد از ابو عمرو طلمنکی که در چهار صد بیست و نه فوت شد ابو محمد مکی بن ابی طالب قیسی مؤلف کتاب تبصره
و کشف و ابانه بعد از تالیف این کتب در چهار صد سی و هفت فوت شد و بعد از او ابو العلاء همدانی مقری
در چهار صد و چهل و شش فوت شد شرح شاطبی و پیش ابو طالب مکی در مصر و شام مرد خل

ابو الکرام ابو الشکر بن محمد بن عبد الکریم حسام الدوله در دیار بکر سی و یک حاکم بود در چهار صد سی و یک گذشت

۲۵۱

احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی مفسر مشهور و تفسیر جزء الفعل و دیعة آنات در چهارصد و سی و هشت در خل

عمادالدین زنگی خزانه‌دار ابوالمظفر اسپهبد اتابک اصفهان

امام استاد ابوعلی حسن بن محمد بن ابراهیم بغدادی مالکی صاحب کتاب ایضاح در فضیلت در دوازده جزء ما قرأه علیّ

که قرآن را حدیث جزء باشد در چهارصد و سی و هشت فوت شد نزدیک

۴۳۹

منتقد بن نصر بن منتقد برادر معلی بن نصر بن منتقد صاحب شیراز در چهارصد و سی و نه مرو خل

سرخاب بن محمد دیلمی اکراد منتقد طغرل بیک سلجوقی شد او را در حدود آن محکوم ما هکرد و در اربعماء و ملک شد تسع

ابوهیم بقال اینک جثه او را کور کرد ترقفاه

۲۵۲

فاخرالدین ابوالمظفر ابکا تجار وزیر بان که در چهارصد و شانزده پادشاه شد در فارس سیانطاور عش

جلال الدوله ملکه در بغداد بر پور محارات تخت بر صلیب کردند و بعد از جلال الدوله بغداد را متصرف گردید

تاکار بزرگ استقامتی نداشت و او را تمکین نکرد مدار خوف ترکان بیرار رفت اسمعیل شبانکاره بر او خروج کرد

و در کار آل بویه خلل آورد و بعد از دین الله در چهارصد و چهل و دو و در چهارصد و چهل و سه نیز بغداد را غارت

کرد در چهارصد و چهل که فنا رخلوز سلجوقی شد و او را بکرفت و بقلعه طبرک فرستاد و در آنجا محبوس ماند

تا او و دو پسر او را الملک الرحیم بکشتند و هفت سال حکومت کرد رحمه الله

موسی ابوسعد فضل بن ابی الخیر مهنه و سرخس در چهارصد و چهل فوت شد مسافر و در سال او را ماه محرم سنه ۴۴۱

در دولاب در مسجد و بخاه و بعضی رو صد آورده الاجاب

۴۴۱

سعود و دو سعود بن محمود برعم خروج کرد و بقصاص خون پدر او را با تمام اولاد و یاران همه را بکشتند در

هر جفر بیلی را بخواست و از وی پیرعیاد زد و مسعود را علم کرد و مدت هفت سال پادشاهی کرد و در رجب سنه احدی

واربعین واربعماء بدست جغربیک و فات کرد و در راه بخوانین رود و پسر پسر مسعود طفل بود چند روزی بر تخت

مجوس کردند و آخر برعم رجوع کرد اعلی بن مسعود بن مودود را پادشاه کردند و در چهارصد و چهل و سه مقتول

شد چنانکه خواهد آمد رحمه الله

شیخ سعید ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر میهنی صاحب اسرار التوحید و صوفی و از اعاظم مشایخ صوفیه در

چهارصد و چهل و چهار در میهنه فوت شد رحمه الله

ابوعلی اهوازی معاصر او تصنیف وجیز او ایجاز و ایضاح و ایضاح نمود و در چهار صد و چهل و شش
سوفی شد و ابوالقاسم هزلی او را بسیار و در چهار صد و شصت فوت شد خراج شاطبی
ابوالقاسم عبدالرحمن بن الحسن بن سعید قرطبی خزرجی صاحب کتاب الفاصله و مؤلفات در چهار صد و چهل
شش در گذشت

سماء ابوالحسن علی بن الحسن بن سلیم بن زاهر اهوازی رئیس شوشتر صاحب کتاب الوسیله در چهار صد و چهل و شش
طغرل بیک محمد بن میکائیل

۴۴۰ طغرل بیک سلجوقی در چهار صد و هفت ببغداد رسیده ملک رحیم دیلمی را گرفته او را مسموم کرد
مدت حکومت ملک رحیم در بغداد شش ماه و ده روز و در این ایام ابوالعلاء صاعد بن منصور حطینی طبیب امیر و وزیر مصنف
ابوعبدالله بن سلمه محمد بن سلمه در چهار صد و چهل و هفت، خرابات شیراز

هلال بن محسن صابی کاتب در چهار صد و چهل و هشت در خلق — فوت حمید بن محمد بن احمد کاتب
جمع بین الصحیحین در چهار صد و چهل و هشت معمار بن عبدالرحیم صاحب استجاب در بغداد در چهل
الملک المنصور بن عماد الدین الله بعد از پدر در حلب حکم بود فضلویه بن شبانکاره بر او خروج کرد و در سنه چهار
صد و چهل و هشت او را گرفته محبوس کرد و در هما غدار گذشت و قاریخ تصنیف فضلویه در امد و مرد ان
چندگاه سلجوقیان در ضبط او بودند و باتا و علی چندگاه ماند در چهار صد و هشتاد و هفت در

۴۴۹ فوت احمد بن عبدالله ابوالعلاء المعری الشاعر اللغوی المشهور در ربیع الاول در چهار صد و چهل و خلق
سلطان ملکشاه سلجوقی در چهار صد و چهل و نه بحج رفت و خزانه صیادکرده و جاها و رباطها ساخت و
در چهار صد و هشتاد و نهم در لنب
و لاده سنجر سلجوقی در ربیع الاول سنه اربعین و اربعمائه و فات یافت ابوالمظفر

ملوک محلی الیدی لصاحب
معظم حکام شام ۴۵۴

مقلد بن مقرب در چهارصد و پنجاه و دو خطبه نام خود نمود
فراج زاد بن مسعود بن محمود بعد از فرخ زاد بادشاه شد و در چهارصد و پنجاه و دو وفات یافت

الامام ابو عبد الله محمد بن علی فارسی حافظ بغدادی صاحب کتاب جامع در قراءات وفات یافت

در سنه چهارصد و پنجاه و سه بنیاد ابو دلف طرابلس را طرابلس الشام گذارده اعیان سوریه و مصر و بغداد شدند احوال بعضی از ایشان

وطواد در سنه مذکور در حلب بادشاه شد و در سنه مذکور وفات یافت و ملک حلب بعد از او به پسرش رسید و او هشت

در سنه مذکور در جامع منصور خطبه بنام المستنصر بالله علوی خواندند و سکه بنام او کردند

ثمال بن صالح بن مرداس بادشاه شد و طول عهد او را ایام سال بعد از سی سال نام او از خطبه ساقط کردند و صفات

احمد بن علی بن احمد بن العباس کتاب سماع را از شیخ خود ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن الاشناسی و او سماعه

و سوار در صفر سنه اثنین و سبعین و اربعمائة وفات یافت

سنه چهارصد و پنجاه و پنج

چغربیک محمد بن میکائیل بن سلجوق در ری بادشاه شد و در سنه مذکور وفات یافت خراسان به چغربیک رسید و طغربیک جای او را گرفت

ارسلان بن چغربیک تخت نشین شد

والیا ارسلان در چهارصد و پنجاه و شش بادشاه شد و در چهارصد و پنجاه و هفت وفات یافت

احمد بن محمد بن احمد بن عبد الله ابو نصر الخطیب الدینوری در سنه مذکور وفات یافت

سنه چهارصد و پنجاه و شش

سلیمان بن قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق بادشاه شد و در چهارصد و پنجاه و هفت وفات یافت

طغرل‌بیک روز جمعه نهم شهر رمضان سنه اربع وخمسین واربعمائه در ری وفات یافت و شش سال حکومت کرد و هفتاد سال عمر یافت و بعد از او الب ارسلان در چهارصد و شصت و چهار در ری

در سال چهارصد و پنجاه و چهار یوسف بن باشتین مقدم لشکر ابوبکر بن عمر همنها جی شد و پیروزی بعد از پنجاه و ابوبکر بن عمر امارت بود بسجلماسه در چهارصد و پنجاه و سه و سبب مالکه بود با اهل سجلماسه اشد قتالی کرد

سجلماسه را بیوسف بن باشتین واگذاشت و خود عزم فاس کرد و اصل این حکایت اینست که برمغاریه جوف بر این قبیله بودند که ایشان را ابرار میگفتند پس خروج کردند بر ایشان ملثمون و مقدم ایشان ابوبکر بن عمر همنها جی و با ابوبکر

در ساده لوحی بود و طباع بود و مایل بر فراغت و زراعت خود و وکالة مغرب طاقة مقاومة ملثمین نداشتند

و ابوبکر بن عمر بتقریبی که در تاریخ ابن خلکان در ترجمه یوسف مذکور است کار و بار حکومت را بدست یوسف بن باشتین واگذاشت خود بفاس رفت و وجه تسمیه ملثمین چنین است که در تاریخ ابن الاثیر

عزالدین کامل و در تاریخ ابن خلکان مذکور است خلق یوسف در بادیه صنهاجه بر پیش در بادیه سوس و هنت و اسحق در بادیه صنهاجه و در نواحی متعدد بعرف شدند

در چهارصد و پنجاه و نه طغرل‌بیک دار الخلافه را از تصرف بساسیری بگرفت و بساسیری را بکشت و سر او را بر سر نیزه کرده در بغداد بگردانید و خلیفه القائم بامر الله عباسی را بر تخت خلافت بنشاند

و در چهارصد و پنجاه و نه طغرل‌بیک دار الخلافه را از تصرف بساسیری بگرفت و بساسیری را بکشت و سر او را بر سر نیزه کرده در بغداد بگردانید و خلیفه القائم بامر الله عباسی را بر تخت خلافت بنشاند

امام ابو الطاهر اسمعیل بن خلف بن سعید بن عوان انصاری اندلسی الاصل مصری بخوی مقری در چهارصد و پنجاه و پنج فوت شد و کتاب العنوان تالیف اوست نثر

احمد بن الحسین الحافظ البیهقی المتوفی سنه ۴۵۸ وجزوی از اصحاب حاکم ابو عبد الله بن البیع واول کسی است که مناقب شافعی
ومناقب احمد حنبل را جمع کرد در چهار صد و پنجاه و هشت وخلق

در عاشر محرم سنه چهار صد و پنجاه و هشت سلطان ملکشاه بخوارزم رسید و در آمد و در سنه تسع و خمسین و اربعمائه
و در چهار صد و پنجاه و هشت سلطان ملکشاه بمرو رسید و ملوک اطراف مثل صاحب دمار و بیعه و صاحب دمار بکر
و والی حلب و عمار و والی بحرین و عمان و یمن و ملکشاه جمع شدند و دویست هزار سوار سلطان
العالم ابو الفتح جلال الدوله والدین ملکشاه بن السلطان العادل المجاهد المظفر المؤید المنصور داود جغربک محمد بن میکائیل بن سلجوق
و پنجاه و پنج سنه صباحا علی الاعداء و الکفار و الملحدین و الفجار و الباغین و الظالمین و المعاندین
و هفت و شصت و چهار سال و هشت ماه و روز عمر او ذی الاعمار

و مدت ایام او بقی و عمان سیصد و شش سال و نه ماه و سی و سه روز و این جمله مدت عمر سلاطین سلجوقیه و اولاد او الی الوقت حاله ذکر

بناء مدرسه نظامیه در بغداد و مدرس ابو اسحق شیرازی رومی

و چهار دکر منبر کذاشته و گفت بر بالای منبر در حضور امام و تکلیف از جهانیان بر داشتم و او شرف
اظاهر مرفوع کردم و از منبر فرو دامن را فشار کردم و این صورت در هفتم ذی حجه سنه ثمان بوده
و در پانصد و شصت و یک کشته شد اب

قدس سره قدس الله روحه چهار صد و شصت ابو الفتح هزلی در حدود و اندلس تصنیف کتاب
کرد و از مغرب متوجه رحلت نمود و بلاد را طوف نمود و کتاب شامل در بیشتر مدت سه چهار و هزار و صد و
چهار و نه روایه و طریق و سیصد و شصت و شش در بادیه از آخر جمع مغرب با مات و عامه مسافرین و شام
و جبلا و بحرا و در سنه چهار صد و شصت فوت شد و ابو معشر طبری هم رسید و در سنه چهار صد و
هفتاد و هشت فوت شد شرح شاطبی

کتاب جامع در قرات عشر در چهار صد و شصت و یک تالیف صاحبش ورد است نشر بحری

معضدا بو مروعباد که او را خود دا قرا ذوله لقب کرده بود بر ظاهر و بیدا به ابی الغنم محمد که مولی قاضی
قرطبه بود و استیله بود و پادشاه شد در چهار صد و سی و سه احوالش را نوشتیم در این تاریخ عباد
مزبور بجای پدر نشست و روی بساخت بد باکش کلاتا راسته و کفایت شعار بود در امور ملک دارای و دیده
سخاوت ید طولی داشت و کبر انای دیو بعلت ولع در جماع و میت پیر است و بیست خرد است و صاحب
نسبار در مدح او گفتند و اجتماع عظیمی بر او شده بود در چهار صد و شصت و یک مرو در دار استیله و بعد
از فوت معتضد پسرش محمد ملقب بمعتمد علی الله حاکم شد و استقلال زیادی بهم رسانید که بر همه ملوک اندلس
امتیاز بهم رسانید در چهار صد و هفتاد و چهار امیر یوسف بن تاشفین بر سر او آمد و او را مقید و محبوس
ساخت الخ

احمد بن علی الخطیب بغدادی صاحب تاریخ بغداد از جملهٔ حفاظ متقنین معاصر ابواسحق شیرازی در چهارصد و شصت و سه درگذشت
و ثابت بن احمد ابن صاحب استیعاب در چهارصد و شصت و سه

شیخ الشیوخ صدرالدین ابراهیم بن ابی سعد صوفی در چهارصد و شصت و چهار زنده بود و در پانصد و چهل
یا شصت و نه در شیراز منصب شیخی داشت کامل
مراد عبدالله بن علی برنجانی ابو محمد مقری نحوی مفسر شیخ ابی منصور در چهارصد و شصت و چهار و در پانصد و چهل
یا شصت و نه کامل

و در چهارصد و شصت و پنج یوسف بن تاشفین مراکش را بنا نهاد و اساس ساخت و اکثر در بنا و اجرای آن اعانت نمود و مغرب
اقصی و در زمین مراکش بر او مجتمع بودند و در آنجا این شهر را بنا کرد و او را و ذریت او را بر مغرب و فی و اقصی هر دو
مستولی شدند و یوسف معظم اهل علم بود و سنا و در ایشان و محقق الاسلام ابو حامد غزالی چون شنید خوش سیرتی
یوسف را روم نمود بر وجه تبرع او نیز رسید بالمریه و در فکر کوچ بود که خبر وفات یوسف رسید و خطبه
بخواندند بنام پسر او علی و امیرالمسلمین نامید و چون از او بازگشتند و در محرم سال پانصد و یوسف بن
تاشفین در گذشت

سلطان عضدالدین ابو شجاع السید سلان زعفریل بن میکائیل بن سلجوق مردی بغایت مهیب و کریم و نادر
از فضایل بی نیاز گشته و ما فوق ستاده و روم و در دیار بکر کوفت نظام الملک وزیر او بود ده سال
حکومت کرد چهار سال و سه ماه و شش روز یوسف کوتوال خود را نزد او فرستاد و روم داد سلطان را بکشند
او را میکردند و او را بکشتند و او کار دکشید و شوهر سلطان شد و سلطان بزنی او رفع او شد و
چربه تر بر او انگشت و خطا شد یوسف سلطان را بسیار زخم زد و او از آن زخم سلطان شد و در سلخ ربیع
الاول چهارصد و شصت و پنج و کار دش در چهارصد و بیست و یک بود و حاکم روم بود و بعد از او ملکشاه بن
السید سلان پادشاه شد در چهارصد و هشتاد و پنج در دیار بکر

شیخ ابوالحسن علی بن ابی سعد صوفی در چهارصد و شصت و چهار زنده بود و در پانصد و چهل

یوسف بن عبدالبر النمری ابو عمر محدث صاحب کتاب استیعاب در چهارصد و شصت و شش در خلا

القایم بامرالله ابوجعفر عبدالله بن قادر بن اسحاق بن المقتدر بالله خلیفه بیست و ششم بعد از پیغمبر خلیفه شد در ایام او طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق عراق را فرو گرفت و قایم خلعتش داد و او را کفل الدوله لقب نهاد و دیالمه که سر سلسله دولت ایشان عضدالدوله قایم کرد و قایم را گرفته محبوس کرد و قایم طغرل را ستانت حسنه طول بساری سال در میان واسط و کوفه و قایم را آورده در قایم بغداد قایم جمال و چهار سال و هشت ماه خلیفه بود در اواسط شعبان سنه سبع و ثلثین و اربعمائه مرد و بعد از او بقتدی خلیفه شد در چهارصد و هشتاد و

هفت مرد ملک

در زمان سلطان جمال الدین ملکشاه سلجوقی در سال چهارصد و شصت و هفت هجری که مورخان شصت و سال رمان ابوکالیجار مرزبان بن سلطان بهاءالدوله دیلمی را بر تخت پادشاهی بنشاندند و او اصفهان را مدت سه سال و نه ماه و بیست روز داشت و در آخر سال چهارصد و شصت و هفت هجری سلطان ملکشاه با لشکر گران بر سر او رفت و او را از اصفهان بیرون کرد و اصفهان را مدت یک

۲۶۷

۲۶۸

وفات یوسف سلمان معروف بابن عسال تمیری از نحویان رومی

سال ابتدا صد و هفتاد و شش هجری

ابو اسحاق ابراهیم بیزاری مشهور معروف بمجدد مذهب اهل سنه در ماه رابعه در چهار صد و هفتاد و شش
در خلا و در ماه آتا لئه مجدد مذهب انیان ابو الفتوح اسقف است یوسف بن سلیمان اعلم
نحوی در چهار صد و هفتاد و شش در خلان امام استاد ابو عبد الله محمد بن شریح بن احمد بن محمد بن شریح
رعینی اشبیلی در چهار صد و هفتاد و شش فوت شد و کتاب کافی از تصنیف و جزوی در هفتصد و شصت
نه این کتاب را از استاد خود ابو المعالی محمد بن احمد شقی خواند و جزوی نحو

وصل و الا یا حمار و صار و کان جاء طرح و مع احسوا اعلم العلما بعلة العلة العلة الع

ابو یعقوب یوسف بن ایماق قتلوا اندکی بلند و مدتی معتمد از جهاد و از فتوح و یکی از اسباب کردند طاعون در چهار صد و هفتاد و نه و آنچه از آن جنات از غنایم بدست آمد یوسف صاحب شد و نگاه بردم اندلس آب

سال چهار صد و شصت و هفت هجری

احجام در چهار صد و هشتاد و دو در چهل سالگی متوجه جام شد و این قصیده از وست

هر لحظه ماند دل صفات — از پی صد جمن مارا امام رضا ست مجانس
از سال ده حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام تا چهار صد و هشتاد و هجری هزار و صد سال است

داود پسر سلیمان سرسلسلهٔ سلاطین سلجوقی
سلیمان از خوارزم

اق سنقر در چهار صد و هشتاد و یک حاکم شد بجکم سلطان ملکشاه و ده سال والی انجا بود و در چهار صد و نود و یک وفات یافت و سلیمان نهصد و نود و هفت سال حکومت کردند و سلیمان از جمله اق سنقر است سلطان ملکشاه سلجوقی اندو این اول حاکمی بود از آن سلیمان و رسم عادل دین زنگی است که در ایام او صد و سی و یک ملک او را گشتند لب

ابو الحسن کلبار در چهار صد و شصت و یک یا شصت و سه در اردبیل
من حواجه عبد الله انصاری چهار صد و شصت و یک محجه

در چهار صد و سی و دو در عهد سلطان ملکشاه سلجوقی ۴۸۲

فوت خواجه الدوله مذبوح بفرمان الدوله احمد بن بویه در اکوی صاحب ماقارتین و در بار بکر معاد تایم باد و ابقه فاعتبروا
و در زمان و پسرش مقتدی در چهار صد و هشتاد و سه رود و در سیصد و نود و هشت متولد شده بود

لب در ذکر ملوک قوهستان که ایشان را ملاحده خوانند مدت دولتشان صد و هشتاد و یکسال

هشت فرامذا اول حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد حمیری به قم حسن از ین بود بکوفه اند و نقم
رفت و مرو و حسن انجا متولد شد در رجب سال چهار صد و هشتاد و سه نقاعه الوت رفت و کار اسماعیلیان
فوت گرفت و در چهار صد و نود و نهم قلعه لمسه نیز متصرف او شد لب

ولادت محمد بن تورت سبادی در چهار صد و هشتاد و نهم متولد شد و در باصفد و بیست و چهار در دامغان
در باصفد و چهار بود هکل

فوت سلطان ملکشاه سلجوقی در شوال چهار صد و هشتاد و نهم و او سیم پادشاه از سلاجقه و او بجای
پدر تبویض نظام الملک پادشاه شد در بکر او با براوات و توران و روم و شام جاری شد اصفهان از دار الملک ساقط
در چهار صد و چهل و نه بچه رفت و نظام الملک را در نهروان کرد و جای او تاج الدین ابو الغنایم داد
وفات سلطان چهار صد و چهل و نهم بود و بعد از و برکیارق پسرش حاکم شد در چهار صد و نود و نه
وزارت

خواجه نظام الملک وزیر سلطان ملکشاه را قدایان حسن کارد زدند و کشتند خواجه نظام الملک بود در النصف
و هشتاد الخاص اوار خروج و محاربت حسن بسیم و او بسیار و اعدا و اضداد او سست اصل است و علت اساس اساف سلطان شاه
در او اخر چهار صد و نهم امیر سلمان تاش را صلح و خلع حسن مقرر کرد در صفر النصف

در چهار صد و شصت و چهار بار دیگر سلطان ملکشاه بصفاهان رفت و در آنجا بتشویش کارها مشغول بود و افضل امیر الجیوش

فوت خواجه ابو الفضائل محمد بن حسین بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن حمدان معروف بابن ماکولا در رمضان
سنه اثنی و ثمانین و اربعمائة بقریة البردان من اعمال بغداد و دفن بها و کان مولده سنة ثلاث و تسعین و ثلاثمائة
و کان ثقة حافظا للحدیث و الاخبار و الانساب و الرجال و کان یسکن بدرب الزعفران بالجانب الشرقی من بغداد
و کان یتولی الحکم بالکرخ و غیره و کان یتولی الحکم بالکرخ و غیره و کان یتولی الحکم بالکرخ و غیره

ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

ابوعلی بن ماداربن الله بعد از برادر قریب بچهل سال بر قبهٔ آل بویه بعد از الملک المنصور و سه سال فارس
و کرمان شاهان انقطاع او بود در شهر سال اطبن عزیز و محرم بود در چهار صد و هشتاد و هفت و دولت
آخر شد لب

انتهای دولت در چهار صد و هفتاد و هفت

المقتدی بالله ابوالقاسم عبدالله بن ذخیره بن قایم بعد از جد خلیفه شد از ده سال و پنجاه خلافت کرد در سنه
چهار صد و هشتاد و هفت فجاءة در لب و بعد از او مستظهر خلیفه شد و در بیست و دوازده در لب
و بقدری خلیفه بیست و هفت بود ۴

المستنصر بالله ابوتمیم معز بن ظاهر بن حاکم نزار بن منصور بن قایم بن محمد در هفت سالگی بپادشاهی رسید
و شصت سال پادشاهی کرد و سه پسر داشت نزار و احمد و عبدالحمید نزار را ولیعهد کرد و از و نسخید و وقتی
عهد را مستعلی داد که احمد نام داشت و طایفه بهرسیدند مستعلی و را می گویند صباح نزار را استاد
تابع او بند و مستنصر پادشاه سیم است در چهار صد و هشتاد و هفت در و بعد از او مستعلی پادشاه شد
در چهار صد و نود و پنج در گذشت لب

محمد بن بوقتدی عباسی در چهار صد و هشتاد و هفت ۴ محمد بن الحسن وزیر بقتدی بعد از اینکه عبدالرحیم
معزول شد در چهار صد و هشتاد و هفت در ملتب بنظر او را در آورد و بی کامل بوده در وزارت
فوت مستنصر عبدالله در چهار صد و هشتاد و هفت خل

معد بن علی الله محمد بن قایم بن محمد که در چهار صد و چهار مغلوب بوسعید تا نقوین شده بود محبوس شد
در اخبات در چهار صد و هشتاد و هفت در خل

حسن بن صباح شیعی اسمعیلی متوطن از چهار صد و هشتاد و شش در دو چهار صد و نود و یک سر کشی از خل

طاهر بن یادگار ملوک سنه در دست اسمعیلیان کشته شد در چهار صد و شش و در ظاهر بن طالب در سنه ثمان و چهار صد
فوت شد و سنه کرد در شرفنامه

ابوسعد عبدالکریم بن ابوبکر سمعانی مروزی فقیه شافعی صاحب کتاب انساب در چهار صد و هفتاد و نه مرد خل

برکیاروق در چهار صد و هشتاد و نه ایالت خراسان بعد از مرحوم سنجر داد و در چهار صد و نود و هشت مرد لب

والدت متقفی از الله محمد بن مستظهر عباسی در دوازدهم ربیع الاول سال چهار صد و هشتاد و نه هجری کامل

کامل منصور بن نصر بعد از سعید بن احمد کرد حاکم شد در اسماعیلیه در چهار صد و شصت و پنج در چهار صد و شصت و نه مرد و دولت صلیبیان اول

اخر شد شرفنامه

ولادت عبدالمؤمن قایم بامرالله تورت در یانصد و نود و پنج در چهار صد و نود و نه زیر کت ماند خل

۴۹۰

در چهار صد و نود و دو در عهد ... علی فرنگ را ... بیت المقدس ... و مدتها بفرار ... آمد
افتح کشند لب ... و عبد الدوله ... فخر الملک ... بضیر الدوله ... نامه کامل بود و نظام الملک هیبته ... وصف
او میکرد و نظام الملک زیرده ... بود و در چهار صد و نود و دو محبوس شد در ... .
ابو منصور بن ... محمود بن سبکتکین ... بعد از فرخ زاد پادشاه شد چهل و دو سال حکومت کرد و ... ات
و بنا ... و عمارات و نفع جزو نهایت ... و فراکوشید و چهل ... و بادات و علما داد و در ... سه ... پادشاه
داشتی و در خاص ... سنه اثنی و ... چهار ... و سعود پسرش بعد از او پادشاه شد و در ... بود
در دلت

... جوی ... از جمله طبیب صاحب معالج سلمان شد بعد از ... و در قوت اسلام جزو ... و در چهار صد و نود و
سه در ... گذشت
... کنار دجله در ... لشکر ... او در ... لشکر ... سلطان محمد ... و در ... سال ... چهار صد و نود و سه ... حرکت کرد ... کنار دجله ... شد و الله اعلم

المستعلی بالله ابوالقاسم احمد بن المستنصر بالله ظاهر بن الحاکم بامرالله منصور بن العزیز بالله نزار بن المعز بالله معد بن المنصور بالله اسماعیل بن القائم بالله محمد بن المهدی بالله عبیدالله بن محمد الحبیب بن علی بن الحسین بن احمد بن عبدالله بن میمون القداح بن دیصان بن قرمط بن اشعث

سلطان رکن الدین ابو المظفر برکیارق بن ملکشاه چهارم پادشاهان سلاجقه بعد از پدر پادشاه شد
سخن و خوشخوی و فایع بسیار در زمان او روی داد و با برادران و اعمام محاربات روی داد و در چهار صد و
هفتاد و نه ایالت بیرد خوارزم و در پانصد و سال و هشت پادشاه کرد و در چهار صد و نود و هشت
وفات یافت و مجدا زده محمد بر ملکشاه محکم شد و در پانصد و یازده وفات

سلطان محمد در چهار صد و نود و نه ملک سام را بکشمیر فرستاد و او بعد از مدتی بهر را از آن قلعه و حصن
المعدی عصایر برد و چون سلطان را المعدی بعد از چهار سال و نه ماه از پادشاهی بر افتاد و او بعد از چند گاه
رفت و صد الصفا

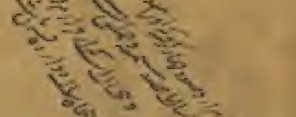

فصل شصت و دوم در وفات سلطان محمد و احوال او و ذکر سال پانصد و شش و ذکر کلمات

سال پانصد و یک

ولادت جلال الدین حسن بن محمد بن حاکم شصت و دوم در پانصد و یک

ولادت محمد خوش پادشاه بود در وقت که بعد از وفات پدر حکم مستقل شد در مغرب در پانصد و چهل و نه بعضی
در چهار صد و نود و شش افتاده اند و اصفهان شش در پانصد و چهل و نه سال حکم داشت و پنجاه سال پادشاهی کرد
و پانصد و یک دیده و پنج در پانصد و پنجاه و هشت حل

ابو المظفر احمد بن محمد خوانی فقیه شافعی بود در بخارا مدرس غزالی در پانصد و نه وفات یافت و نصیحت
ابو محمد ابو یعقوب یوسف بن باشتکین بن ایوب ناصر المسلمین و سلطان الملوک بن ایوب ملک مصر و شام و
یمن و نیز و فوت یوسف در پانصد بود و نود سال عمر داشت و پنجاه سال پادشاهی کرد و او بن ایوب است
کامل در سال پانصد و نوزده یوسف را بن ایوب بن و ملک العزیز بن الملک الناصر یوسف را ذکر کرده و حکایتی عجیب
دینار و دیگری قتی منصور و دیگری ابو محمد یوسف را وفات و بعد از آنکه ابها یوسف رسیده زر دینار داد و بازو
و منصب داد و بازو دیگر و ارزم بیکه قتی ذات یوسف کرده بود و او را خیمه نگاه داشت و هر روز طعامی با یاران
و در هر سه روز یک ختم طعام بار داد و روز سیم گفت که زنان همه مکیان طعام دارند و بعد از یوسف پسرش ابا
یوسف پادشاه شد و در پانصد و سی و هفت در سوادش در چهار صد و هفتاد و شش بود حل

تمیم معزین بادیس در پانصد و یازده حل دارین تمیم پدر یحیی است که ملک مهدیه از وی بستد در پانصد و نوزده حل

ابتدای دولت غوریان تا پانصد و یک

کشش سعد الدوله صدقه امیر عرب از روی سلطان محمد سلجوقی و والی بشهر موصل و حصار و آن دیار

استیلا یافتن یار رحیم والی ارسلان ملک قسماه از روی حاجی یاغی شدن خانور دوان از محاسن
دوبان سیع ساقصه و امور کرا موافق کتب تاریخ رومی

شیخ زین‌الدین عطار در سال پانصد و سه در نیشابور بوده بیست و نه سال در شهر شاه بوده
پنج سال در سمنه و بیست و هفت در بیت شهادت چشید مجالس

المسطور بالله ابو العباس احمد بن المقتدی بامر الله عباسی در سنه ثلاث عشر مستظهر در اصفهان
در سنه ثمان مسطور در سنه دو در بغداد بخلافت مدت خلافت او هفت سال و نه ماه و سه روز
و در سنه ثلاث عشر در بغداد رفت رحمة الله الاحیاء

صمام الدین ابو سعد عباس ملک الملوک در سنه دو سه در شیراز

کرد فرزند کهتر پدر تو با یاسیف و علو صدر امامان و استعانت اسلام ملک عالم زمن

ابو حامد محمد بن محمد غزالی پسر شهر طابران طوس شاگرد امام الحرمین

محمد فورک ابو بکر بن فورک منسوب است بفورک که منسوب است بفورد که موضعی است در
علی در مغرب وادی فورک منسوب است بحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام نامش منتصف محسوش محمد فورک
الاعصار رکن نار رسال جمادی الاخر و پنج دید بهدیه یکی از مدت او بیست و در سال دقت بحسن بن یتیم بن مزین نامی
الشهابی مالک مهدیه او بیست و نیم بلد بجی در سنه پانصد و بیست و هفت

از مصر بدان دقت در صورت فقراء و رسید به عابد و چون ابن فورک بدانجا رسید در محله بنو زناتة
کرد ناگاه سگی دید بی و را طلبید و گفت ای کریم او خود و این فورک در بابند و بست و چهار در دولا فتوری
چهار صد و هفتاد و پنج و اول ظهور او در سال پانصد و چهارده بود حال

و حال اطام ابو بکر بن محمد شاشی از کبار شافعیه روحی

محمد طاهر ابوالفضل بن طاهر معروف بابن القرابی صاحب مصنفات در بابضه وفات در بابضه

ولادت خواجه نصیر طوسی در بابضه

قاضی حمید الدین احمد بن عبدالله بلخی در بابضه وفات یافت

سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی پادشاه فارس

عتبه بنت ابی الفرج الزاهد در بابضه وفات یافت

شرف بن سعد بن بکر پادشاه شد و یکسال ملک کرمان از سلاجقه بیرون آورد و ایلکت خوصه نتوانست و خسمانه لشکر بعد از ان سلاجقه حاکم شدند خسمانه در اندک مدتی هلاک شد

ابو شعاع محمد بن سعد بن علی المقرائی در بابضه بها مرد مدرسه شیراز

سلطان محمد بن ملکشاه احمد بن نظام الملک را لشکر داد تا بطوس رود و با برکیارق جنگ کند

محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی در بامضد و یازده در سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملکشاه بعد از و
در چهل و سه سالگی بپادشاه شد و بالقاب و نعت کرده و در بامضد و دوازده در گذشت و از او پنج پسر ماند
بعد از او سنجر پادشاه شد و در بامضد و پنجاه و دو در گذشت

سلطان محمد بن ملکشاه غیاث الدنیا و الدین ابو الفتح محمد بن ملکشاه بعد از برادر خود محمود در بامضد و یازده
در اول ربیع الاول بپادشاه نشست و در بامضد و سیزده بسلطانی رسید و در بامضد و بیست و چهار در گذشت

سلطان محمد بن ملکشاه غیاث الدنیا و الدین ابو الفتح محمد بن ملکشاه بعد از برادر خود محمود در بامضد و یازده
در اول ربیع الاول بپادشاه نشست و در بامضد و بیست و چهار در گذشت

سلطان معز الدنیا و الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه در بامضد و سیزده با سلطان محمود و محمد و سلیمان شاه جنگ کرد و سنجر ظفر یافت
و سیف الدین محمود بن محمد بن ملکشاه در بامضد و شانزده در گذشت و سلطان محمد بعد از او بپادشاه نشست و سلیمان شاه بعد از
کرد و سنجر با او صاف شد و ملک عراق با او داد و دوم و اصفهان بپسرش داد و شام بپسرش داد و در بامضد و بیست و پنج در گذشت

محمد بن تورمش اول ظهور او در بامضد و چهارده شد و در بامضد و بیست و چهار در گذشت

امام مقتدا ابو علی حسن بن علی بن عبد الله طبرسی صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان در قرآن در بامضد و
چهارده در گذشت

یوسف بن حمدون شیخ ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن سفیان نیشابوری ابو محمد بن عبد الله بن منیه ابو عبد الله محمد بن اسحق بن خزیمه

واردبغداد شده و در ۳۰۰ در ۳۰۰ در گذشت رحمه الله

احمد بن محمد بن حنبل امام اهل سنت و جماعت در ۲۴۱ در بغداد در گذشت رحمه الله

شیخ احمد غزالی از اصحاب شیخ ابو بکر شاحات است در ۵۲۰ در طوس وفات یافت رحمه الله

[illegible]

احمد بن محمد خازن شاه در ۳۰۰ در بغداد وفات یافت رحمه الله

[illegible]

عبد الله بن محمد بن یوسف بن عبد الله بن منیه در ۳۰۰ در بغداد وفات یافت رحمه الله

استاد استاد ابو القاسم عبد الرحمن بن مندة صاحب کتاب التوحید در ۳۹۵ در اصفهان وفات یافت رحمه الله

محمد بن محمد بن شاه خاتون خزانه دولت امیر طغرل بن سلجوق در اول سال ۴۵۰ در بغداد وفات یافت رحمه الله

از او شنیدم آنچه در رساله صحیفه کامله مذکور است

مقهور شدن رعیت از دست سنجر دوم

۵۲۳

الحسن بن ابو جعفر ان ذی الشهامه الشافعی شاکر ابا سنجی بزاد ذی ناحی واسطه در یانصد و بیست و هشت

حل

محمد بن الافضل فراوی حدث سنجر و معاصر امام الحرمین وفرد در یانصد و سی و دو

۵۳۰

۵۳۱ اسامه بن زید بن حارثه الکنانی الشرابی الملقب مویه الدوله اصحابی فاطمه خیزرانه حضانیه صدیه در دمشق

با سلطنت صلاح الدین اقامت کرده در یانصد و سی و نه رحلت

سال ثلاثمائة وسبع وتسعون

سال اربعمائة وسبع وتسعون

سال اربعمائة وثمان وتسعون

سال اربعمائة وتسع وتسعون

سال اربعمائة وخمسمائة

احمد بن ابوبکر بن ابی‌الفضائل بن ابوالبرکات در یاصد و سی و شش و در گذشت

محمد بن علی بن ابی‌الفضائل بن ابوالبرکات در یاصد و سی و شش و در گذشت

سلطان سنجر بن ملکشاه در یاصد و سی و شش در ماه ربیع‌الآخر با کوبنان جنگ کرد و شکست فاحش بر ایشان افتاد و در یاصد و سیزده یکی گفته شد در یاصد و چهل و سه یا اصح چنین است

[illegible] در یاصد و سیزده و در یاصد و چهل و یک گفته شد

[illegible] در یاصد و سی و شش

در یاصد و سی و سه سلطان سلیمان
سلیمان نام برادر او سلیمان
قلش بن سلیمان بن سلیمان
ا اهل الکوه سنه ۷۰۰ و در اصل
در سی و سه و نام برادر
سلیمان بود و نام برادر
سلیمان بود و نام برادر

عماد الدین بن بهروز خوانند و این که نگارنده گوید که تکوب انقطاع او بود از جانب سلطان محمود سعود بن غیاث الدین محمد بن ملکشاه سلجوقی و اسد الدین شرکوه معروف بسلطان صلاح الدین و ایوب پسر شادی بود سلطان صلاح الدین و شرکوه و ایوب هر دو نوکر عماد الدین بودند عماد الدین چون دانی و عملی، را یوب دید و زر از نکوب باو گذاشت و عماد الدین رد یاصد و چهل و دو حل کامل

فوت شیخ ظهیر یاصد و چهل

عبد الوهاب مادر امنورت در یاصد و چهل و نه صلحا شدند ما نقتین بر پسر علی بن یوسف بن تاشفین چنانکه نوشتیم
و در یاصد و چهل و شش سال یاصد و چهل و یک سال یاصد و چهل و دو سال یاصد و چهل و سه سال یاصد و چهل و چهار سال
و اکثر او محط افتاد و اهل مغرب بر علی بن یوسف اکثر فتنه و شر زشت یاد کنند و اسوی او عبد
المؤمن در سال یاصد و چهار و دو در قصد او اکثر و در آمد حل وفات شیخ نجم الدین کبری در یاصد و چهل و دو شش
در ستاره و ده مجالس

در یاصد و چهل نور الدین محمود بن زنگی خوابی دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با وزیر او گفتند یا محمد یا
خلاص کن از دو شخص یا او نبود و در یک شب سه مرتبه جواب دید و وزیر خود موفق را طلبید و با او گفت و حمل
مدینه فیه و دو نفر از عبد و بود که صید مبارک خضر را بیرون آورده با الداس تقل یافته و چهار کرا با خود
که نوحه فیه مبارک بسند آنها شناخته گرفته و کشت و سوخت در یاصد و چهار و هشت نزدیک احصار
بر دور حدیبه ساخته سر کاری جمال الدین جواد اصفهانی

۵۴۱ در یاصد و چهل و یک سلطان
را در سلطان محمود سلطان
با را بین صاحب و ای الا
حسن بن سلیمان
کشتن بن سلیمان
و در اصل سلطان
در یاصد و سی و

آنکه این دولت بنی عادل در یاصد و چهل و یک حل

عماد الدین زنگی آق صنقر که در سنه یاصد و بیست و یک حاکم شده بود بعد حکم سلطان محمود و محمد بن ملکشاه و
و بعد از یکسال حاکم موصل شد و طلبیه بکویت و در سنه یاصد و بیست و چهار داخل بغداد شد و غالب
شد و دو نوبت تمام را محاصره کرد و در یاصد و بیست و سه آکوت و در یاصد و چهل و یک صوان را غلبه ان اقاد و
اورا در بند کشتند و کوچیدند فیاضه حجر را اهل قلعه ندا کردند و ملائم نور الدین محمود بارشاه شد و در یاصد و شصت و نه در لب
سی و سال حکومت کرد و بعد از او نور الدین محمود بارشاه شد و در یاصد و شصت و نه در لب و عماد حاکم

دوم است از امکان شعبه دوم

و در سی و سال سلطان سعود برادر خود را سلیمان شاه در قلعه نکوسه حبس نمود و فوت شد و امر جاولی الحاجب
صاحب اسد و بعض از بچان را قتل و صدر شیخ الشیوخ

سبط الخیاط الامام الکبیر ابو محمد عبد الله بن علی بن احمد بن عبد الله بن حسین بن حیاط صاحب کتاب السیوف العوالی الشجاع و وارثه
و الاعلی و وارث محمد بن الحسن و احیاء خلف الحسین بن کتاب الکفایه و وارث کتاب الکفایه و وارث کتاب

۵۴۲

۲۰۲

خوند صد و نه صد و چهل و دو حل اسمعیل بن ابو سعید صوفی در سی و سه و دو سال او چهار صد و
شصت و چهار است و پدر بن ابو سعید بن عبد الله بن حلف نحو بود و پدر شاه ابو الغازی عماد الدین
و در حال او در یاصد و چهل و دو حل

یوسف بن تاشفین سلطان مغرب اکثر و اخبار او در اطراف مغرب و اندلس مشهور است و در یاصد و چهل و دو حل
در ضاها و نشسته اند در یاصد و چهل و دو حل

چنانکه در تاریخ نوشته بعد از نشستن شدن عباس حاکم شد در موضع ما طلبا را سر بفرستگان
فرود فرج و از کین بر سیاه و بعد از جنگ سعب نوشته را بعد از سی و نه پدر و نعمت اهل کوشتند
سلطان سعود بر دو کشت و کشت کامل

این تحریر خدا داد عزیز سنه اثنتین و سعد و صاحب کتاب در یاصد و چهل و دو حل
استدلال عبد الونس از عهد و نورت در سعب در یاصد و چهل و دو سنه در یاصد و چهار و هشت و
در سنه یاصد و چهل و دو و دکر سلطان خوانسار بر جواد صاحب و امور و حاکم کار سلطان محمود و
سوی حکومت و سعود سلطان و اکثر سلطان سعود اسوی کار و در یاصد و چهل و دو
و مالک سعود و اسد و عماد و نشسته و حاکم و اسد و عماد و نشسته

۵۴۳

آنکه این دولت امکان یاصد و چهل و سه و اول اثبات امامت عضد الدین سعد که در یاصد و چهار و شش و لب
سلطان سعود سلجوقی سه نوشته مزبور اخر خوارزمشاه که نکر و نکر زاده و در یاصد و چهل و دو حل شد و بخارا و نورت و در و
لعزر و در و از هم محرم سنه یاصد و چهل و سه اشرف اتابک و در و صلح کرد و در یاصد و چهل و هشت سعود ان شد
لب

بعد از ارسلان شاه پسر طغان شاه
قام شد در پانصد و سی و دو
و در سال حکومت کرد چهار
در پانصد و چهل و شش
بعد از وفات ارسلان شاه
بهرام شاه و در زمان شاه بسال
تا که کرسا مرد و بعد از شان
محمد شاه بن ارسلان حاکم شد و در ایام او
سار کرسا لاحق و ما حاصل بعد از سلطان ای
عروج کرد و الحق ملک سلطان ظهیر الدین
محمود شاه را شکست داد و مقهور گردانید
و سار کرشاه را بحکومت کرمان و گشت
و این احوال بعد از آنکه کاوالی
کرد در پانصد و سی و چهار کرمان و خوزستان
محمد شاه کرمان را بعد از کاوس گرفت

ملک دینار بن محمد بن ساوجی و ملک غرتاق در پانصد و چهل و نه
در پانصد و چهل و نه قوراندین محمود بن بعد از آنکه ذکر که در پانصد و چهل و یک حاکم شده بود و ملک قراقوش
و ملک مشرف بجای او گرفتند چنانکه بعد از ضد خلیفه که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود در مصر جمله دفع ذیاک از قلعه
نور الدین شهید شد و بعد از این حالات صلاح الدین یوسف بن ایوب بمصر نشاد دفع ذیاک کرده بعد از ان مملکت حلب از اصفهان صلاح
الدین منتقل شد الخ و بعد از این حالات صلاح پادشاه شد و در پانصد و هفتاد و هفت در وفات نور الدین محمود
پادشاه و میر بود از عبدالقاهر کان
الظاهر بالله ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر در پانصد و چهل و چهار حاکم شد و در پانصد و چهل و نه
متولی شد و در سنه سی و پنج تیم خاوراکت در پانصد و چهل و نه و بعد از او الفایز بالله پادشاه شد و در
پانصد و چهار و نه فوت شد

فوت شد الظاهر بالله در پانصد و چهار و نه فوت شد و در پانصد و چهار و نه
در سنه سی و چهار و نه فوت شد سلطان ابو یاقوت الدین برادر زاده ملک الدین حسن از ملوک موروثی شاه ارمناه
محمود را کرده بود و کشتار او قلعه میبر و بود در پانصد و چهار و در پانصد و شصت و پنج در قلعه میبر و شاه
وفات کرد

ملک الدین حسین بن ساوجی و ملک غرتاق در پانصد و پنجاه و یک
در سنه سی و پنج حسین و خسانه در کرکت و بعد از نصب الدوله محمود بن ملک الدین حسین پادشاه شد
در پانصد و شصت و یک سلطان الدین قلج ارسلان بن مسعود بن سلطان سنجر بن ملک شاه سلجوقی شد و مدت
پادشاهی کرد در بغداد و عراق عجم و در بلاد جزیره و دیار بکر و دیار مضر و شام و در پانصد و شصت و پنج و بعد
از سلطان ایل ارسلان پادشاه شد و در پانصد و هفتاد و نه فوت شد

٢١١

ولادت شیخ یحیی الدین محمد بن علی عربی صاحب فتوحات در ریاضیه شصت و دو و نوشته در شمامه و سی و شش مجالس
احمد بن الخطیب المراغی میرساید اصلها و نعیانه در ریاضیه شصت و شش و خلا
مقتدر و خلا
و در این سال اسمعیلیه میانه صدرالدین عبدالطیف بن محمد بن سیاوخش نخامنی و میانداران اصحاب مذاهب تعصب
مذهب و شصت و شش قتال و جدال کثیر و قتل و حرق و هرم بسیار دیوانه شد و بر پشت بام خود افتاد و بمرد
و در این سال اسمعیلیه قلعه دز رزین بناکردند در جوالی آن و خسرو الدین ایلکز نتوانست ماقع شدن او سبب
از قلعه الموت و قزوین را محاصره کردند و صعب عظیم روی داد و قزوین را نگرفتند کامل

قال ابو سعید حسن بن [illegible] محمد عبدالصمد اصبهانی السپهبد الاسپهبد طغرائی در سنه خمسه و ثلاثین و ستمائه صفدری

٢١٢

یحیی بن محمد صابونی قزوینی در ریاضیه شصت و دو و خلا
و در این سال امیر عبدالکریم خلا

سیف الدین ابو الحسن علی بن الحسن بن سالم الآمدی در ریاضیه شصت و سه و خلا

سیف الدین ابو الحسن عبدالقادر السپهردی در ریاضیه شصت و سه و خلا

فوت شاه دقیقتر کائی با صد و شصت و چهار متدم قوم خود بود در ظاهر جلب و پدر ارسلان نام داشت قلع
در با صد و شصت و چهار شد قوم خود بود در ظاهر جلب فرنکان قصد مصر کردند و با صد با پادشاه چهار
اسمعیلی ساه صاحب سام سلطان خوارزم الدین محمود بن خارد کی مده و ملک نام صلاح الدین یوسف از ۳
و ناکوزنک کو جنده و صلاح الدین در بیا صد سا و در اکشته و خود در پیشدلب و ستند حاکم مصر و دیگر
بلاد شد و در با صد و شصت و در مرد کلک کامل

مستنجد بالله ابو المظفر یوسف المقتفی بعد از پدر حاکم شد و با ب و مرو بود صاحب کمالات بارد سال حکم
کرد در ربیع الاول سنه ست و ستین و ستمائه در لب و خلیفه سی و دو بعد از او مستنجی خلیفه شد و در
با صد و هفتاد و پنج در لب

ابو محمد عبد الله الملقب بالعاضد بن یوسف بن الحافظ بن محمد بن المستنصر بن الظاهر بن الحاکم بن العزیز بن المعز بن المنصور
بن القایم امیر المؤمنین بن المهدی بن سعید بن سند بن الحلب بود در نسیج و سعالی بود در شب حصار به و بعد از سی
حلال میانات در با صد و شصت و هفت و در روز عاشورا خلل

در با صد و شصت و شش سلطان با سپاهی چرا از شکار الحاش با آخر رسید سکندر سد و لشکر طغاشاه
سلطان پسر سنجر و با صد و سیاه ملک طغاش و مر ... و کرد

فوت حاکم خود لی در با صد و شصت و شش و مرو بن سنجر محمود

فوت قطب الدین مودود با صد و شصت و پنج انها و ملان مختر بات با صد و شصت و پنج با صد
قطب الدین مودود بن عماد الدین زنکی بعد از پدر سیف الدین غازی جای او نشست و مدتها با پادشاه کرد و در با صد و
هفتاد و شش رو لشکر قطب الدین با پادشاه نهم بود از امکان فارس

خسرو شاه بن بهرام شاه بعد از ده پادشاه شد ملک الدین حسین جنبا و ابو بکر بحث و بیا صد و هفتاد و
الدین حسین فرید شاه کرد و برادر زاده خود غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام را به نیابت در غزنه کرد
ملک غیاث الدین خسرو شاه را بوحید بخواند بن کرد و بعد از آن آورا گرفت قلعه دوستاد در سنه با صد و
بخاه و پنج و به سالد قلعه محبوس بود و در با صد و شصت و پنج بود و دولت غزنویان از ستد و غوریان مستقل
شد ذلک

فوت حاکم خوارزم در با صد و شصت و شش و مرو بن سنجر محمود

نصر بن علاء الدین حسن شاه در با صد و شصت و هفت در غل محمد بن سعد که معروف بود با بن در سنه ۵۶۷
شرف الناس بود در با صد و شصت و هفت در بعلبک بدو ظفر و فرو را از با بر داد سلطان او مستقل
شد پسر عبد النبی ما از با قوت و با و تخت محمد بن سعد در با صد و هشتاد و پنج بود
ابن الخشاب احمد بن عبد الله ادیب نحوی بغدادی محدث شاعر در با صد و شصت و هفت در گذشت

شیخ عبد القاهر بن عبد الله صاحب شرح کتاب الحاوی صغیر و صاحب رساله در اسرار حروف در با صد و شصت و پنج
در گذشت و مطول او کتابی بسیار مفید و مبسوط است و در ۵۶۷ و فات یافت و ۵۶۷ و ما با ما کتاب او را می خواندند
در صد و هم بود با صد و شصت و شش سلطان ایلدگز صاحب مراغه در گذشت و در عاشورا سال ۵۶۷ سعد الدین شیر کوه را به الحاق
لیس کرد از حله و بعد از سعد الدین سعید الدین شیر کوه را به الحاق
و کتاب الحاوی را بهاء الدین ابو الحسن علی بن حامد بن ابی الفرج طبری شافعی معروف به ابن الدخوار در با صد و شصت و شش

سلطان تکش بن ایل ارسلان پادشاه چهارم خوارزم شاهیان در یاضده و شصت پادشاه شد و در یاضده
نود و شش مرد لب
ملک النحاة والحسن بن ما فی من الفضلاء المبرزین وله مصنفات کثیرة فی الفقه والاصول والنحو در یاضده و شصت
هشت مرد خلب
الملک الافضل نجم الدین ایوب بن شاذی بن مروان والد سلطان صلاح الدین در یاضده و شصت و هفت مرد خل
خلکی
نائب ایلدگز اول شعبه سیم اتابکان فارس در یاضده و شصت و هشت و بعد از و جهان پهلوان نائب
محمد پادشاه شد و در یاضده و هفتاد و دو مرد
ابو المؤید الموفق احمد بن محمد المکی الخطیب خوارزم در یاضده و شصت و هشت مرد و شاگرد ش ناصر بن عبد السید المطرزی الخوارزمی صنفی
در ستانه و هفتاد و دو مرد خلد نم خل و ولادت مطرزی را یکصد و سی و شش و خل
موت ظهیر فاریابی در یکهزار و یکصد و

ابو هیم بن یوسف من ذی القول در یاضده و شصت و نه مرد خلکی صاحب کتاب مطالع الانوار در سقاریا رساند
الانوار فا مرد میاض خل
العاضد لدین الله ابو محمد عبد الله محمد بن الظاهر بن حافظ و بعد از پدر در یاضده و چهار پادشاه شد و بعد از دولت
سلطان صلاح الدین که در یاضده و شصت و چهار مذکور شد صلاح الدین بوی خطبه بنام منصور خلیفه
عباسی خواند در محرم یاضده و هفت شصت و نه دوم محرم جهان مذکور عاضد مرد و دولت بنو طبقه در انجا خاتمه
شد و سلطان صلاح الدین حاکم مستقل شد لب در یاضده و شصت و نه دوم محرم مذکور عاضد مرد
و دولت بنو طبقه در انجا انقراض شد و سلطان صلاح الدین حاکم مستقل شد لب در یاضده و هفتاد و یک
شام لب
صوب حکیم سوزنی ناصر و صفت محمود
امام کبیر حافظ کبیر ابو العلا اکمل بن احمد بن محمد عطار صدای کبیر الاصفهانی در ثلاث و ناصد و شصت و نه مرد اکمل

اتابک مظفر الدین زنگی بن مودود در یکهزار و یکصد و بعد از پدر پادشاه شد و در عهد سلطان ارسلان بن
طغرل سلجوقی ولایت موصل داشت و چهار ده سال پادشاهی کرد و در سالها صد و هفتاد و
دو مرد و بعد از و اتابک مظفر الدین نکاه پادشاه شد و در یاضده و هشتاد و دو مرد

موت کمال الدین موسی در یاضده و هفتاد و دو مرد
در یاضده و هفتاد و یک شام اما قلعان موصل بعد از سلطان صلاح الدین در یاضده و شصت و هفت
خوارزمشاه تکش بن ایل ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه پادشاه شد و نوزده سال و هفت ماه
پادشاهی کرد و در یاضده و هفتاد و یک مرد و ولایت خوارزم بر ایل ارسلان در یاضده و نود و شش شد لب
اتابک محمد بن قسیم الدوله ایلدگز بن آقسنقر و صفت
اتابک مظفر الدین کوکبوری بن زین الدین علی کوچک بن بکتکین بن محمد بن ایلدگز و صفت

واصلت بابه الدين در مصر بان مطرح عالی و ابهت شاه
مصاحبه اصیل و سوانح عهد اکرم بن محمد سعادت ارخطا دوی

از جنگ و حکمی شدن شاه و ضبط

اموال اشکر اسلام و حکم عزل و عزل سلطان شاه و رشید الدین محمود و ضبط اجناس و کتب و اسباب و اموال

عزل اکبر شهزاده دوی

املاک اشخاص مطوالدین سعدون بکار و مصادره اموال اشکر و دوم سلطنت شاه ره دوم الصفا

٥٧٥

نامه بسیاس پانصد و هفتاد و پنج و فات شد چهل و شش سال و پانزده ماه و حکومت کرد لب

المستغنی بود الله ابو محمد حسن بن مستنجد بعد از پدر حاکم شد بسیار عطا بود این عطا وکیل در خانه او و چنین
بود که کار دو هزار پیاده که نفقه بستحقانه بدهد و فرار دهد بنا در امر رعیت طالبه نه سال و هشت حکومت
کرد در پانصد و هفتاد و پنج رفت و بعد از او نامزد خلیفه شد و رستقه و بیست و دو رلب

در حکم سنه پانصد و هفتاد و شش مجیه

املاک نکلدن بکار سهوه محمد بن سعدون و حساب انواحات حکم املاک اسلام محمد بن ایلدگز کرکشکر بسر اکشه بواسط
بزرگ معزول کردانیدن و حواله مدرسه املاک مملکت قسام بوده مع رحیمی دار کرده بدر دوم ره روضه

احد بن محمد ابو ظاهر الساني الاصبهاني احد الحفاظ در ٤٠٠ صد و هفتاد و نهش در خلف

سيف الدين عادي بن قطب الدين مودود بن عماد الدين زنكي بن رسالار شاه كرد و در ٧٠٠ صد و هفتاد و نهش رود

صفتم پادشاه بود اتابكان فارس از شعبه دويم و عز الدين مسعود بعد از او حاكم شد و در ٧٠٠ صد و هفتاد و

نه در دولت

يوسف بن منعتا الاربلي موصلي در ٧٠٠ صد و هفتاد و شش خلف

دويس نظامي شاعر با صد و هفتاد و شش محروم هروي در بخارست محروم

دويس مكتبي شاد با صد و هفتاد و شش هروي در فوشنج است محروم

ملك صالح بن نور الدين محمود بعد از فوت پدر با ١٢ ساله بود و ايمان شام با او بيعت نمود و صلاح الدين يوسف

نيز در مصر خطبه بنام او خواند هشت سال پادشاهي كرد و در ٧٠٠ صد و هفتاد و هشت وفات و بعد از و سيف الدين

عادي بن عماد الدين زنكي پادشاه شد و در ٧٠٠ صد و چهار و در ٧٠٠ صد و چهل و ملك صالح بن نور الدين پادشاه شد

از اتابكان شب

حواله بحور عوامه سود و چهل و در ٧٠٠ صد و هفتاد و شش خواجه شهاب الدين محمود حواله بحور عوامه سود و چهل و در ٧٠٠ صد و هفتاد و شش خواجه شهاب الدين محمود

اسمعيل بن ابو الرضا عربي شافعي المذهب در ٧٠٠ صد و هفتاد و هشت در خلف

نور قطب الدين ظريفي در ٧٠٠ صد و هفتاد و هشت خلف

دويس رشيد و طواط با صد و هفتاد و هشت محروم هروي در خوارست محروم

تاج الملوك بوري بن ايوب مجاهد الدين بهرام و ساطان صلاح الدين در ٧٠٠ صد و هفتاد و نه در خلف

در ٧٠٠ صد و هفتاد و نه در دري كتابي نوشته بود در احوال ملوك مغرب ابن خلكان مينويسد كه مولف اين كتاب را تا تمام

كيت و نوشته است كه فارغ شد مولف از تاليف اين كتاب روز دهم بعد در ٧٠٠ صد و هفتاد و نه در موصل و ابن خلكان

احوال اين كتاب را نقل نموده خلل

يوسف جب الشعير در الرحبه

در تاريخ گرديزي مسطور است كه از سبع و سبعين و سمانه ملك اكبر قصده دار اسلام كرد سلطان بهرام شاه رحمه الله عليه

سحاب او صاف و ذكر پادشاه خورشيد مآثر و اكمه ان اعدات فاطمه صلاح الدوله و الدين ابو الفتح ايوب رحمه الله عليه

از میلاد بعصر تعیین علیه السلام تا پانصد و هشتاد و هجری هزار و دویست سال است نزد فرنگان و موافق جدول کلیین
یوسف بن عبدالمؤمن صاحب مغرب بعد از خلع برادرش محمد حاکم شد و وجه خلع محمد این بود که بعد از حکومت و
و خطبه مشغول شد بر لعب و قمار و بطالت یوسف او را خلع کرد و برادر دیگر داشت ابو یعقوب او یعقوب را داد و او پدر
امد لشکر برند و یوسف همه حافظ قرآن بود و حکمت و فلسفه میدانست و نامبر یوسف نه و بلند مرتبه منصور
بارست و در سال پانصد و شصت و شش از خلع پدر امد لس شد و صد هزار سوار همراه او بود از غرب مغرب حاکم
اشبیله بعلت زهر ناخیر دکرد و نام امد لس برکشت یوسف و حاکم اشبیله محمد بن سعد معروف بابن مردنیش بود
و او در پانصد و شصت و هفت در دولاتش در پانصد و هجده بود و یوسف شروع نمود در استرجاع ملک سلمانان
از نصاری و سرایا در سید بلاد ظلیطله که کرسی بلاد ایشان بود و زنان برا و جمع شدند و قحطی در لشکر او
بهم رسید و در پانصد و هفتاد و نهم قصد بلاد ازنیته نمود و فتح مدینه قصبه نمود و بخلع پدر امد لس شد و در
پانصد و هفتاد و نه بعد از او یعقوب خبر یوسف حاکم شد در روز فوت یوسف خلع محمد در پانصد و هفتاد و

شد خلع
المستضیء بامر الله ابو محمد الحسن بن مستنجد سی و چهارم خلفای بنی عباس و در عهد او ملک غوری مرند و غزنه و هندوستان
و عراق عرب را تا کنار فرات و عراق عجم را تا همدان و مازندران و طبرستان و دیلمان و قسمتی از کرمان و خوزستان
و فارس و اصفهان و ری و قزوین و زنجان و ابهر و قم و کاشان و ساوه و آوه و دینور و شهرزور و صامغان و دامغان
و بسطام و جرجان و استراباد و ابیورد و طوس و نیشاپور و بیهق و سرخس و مرو و بلخ و ترمذ و بلاد ماوراء النهر
و بلاد ترکستان و بلاد کاشغر و ختن و خوارزم و بلاد قبچاق و بلاد غزنین و بلاد غور و بلاد هند و سند و بلاد
کرمان و مکران و بلاد فارس و بلاد خوزستان و بلاد عراق عرب و بلاد عراق عجم و بلاد آذربایجان و بلاد ارمنستان
و بلاد گرجستان و بلاد شروان و بلاد لان و بلاد قفچاق و بلاد ابخاز و بلاد سرکس و بلاد لزکیه و بلاد قسطمونیه
و بلاد روم و بلاد شام و بلاد یمن و بلاد حجاز و بلاد مصر و بلاد مغرب و بلاد نوبه و بلاد حبشه و بلاد زنگبار
و بلاد مکران و بلاد کیچ و بلاد مکران و بلاد کیچ و بلاد مکران و بلاد کیچ و بلاد مکران و بلاد کیچ و بلاد مکران

۵۸۱

جهان پهلوان اتابک محمد بن اتابک ایلدگز بعد از فوت سلطان در عراق پادشاه شد و سلطان طغرل بن سلطان
ارسلان را با در جهان فرستاد و در سال سلطنت بروجه اتم اکمل کرد و در سال پانصد و هفتاد و دو وفات کرد و بعد از او
اتابک قزل ارسلان پادشاه شد و در پانصد و هفتاد و هفت کشته شد لب و جهان بلوای پادشاه و بیم بود
فوت خاقانی شاعر در پانصد و هفتاد و دو
فراغ از تصنیف و تالیف کتاب المقدمة التقلیدیة تالیف شیخ سدید الدین محمود از شکمان شیده امامیه کرم الله
در جمیدی الاولی سنه پانصد و هفتاد و یک هجری بعنایت الله تعالی و تقدیس آلاصل مغنی مصر یا امام شود و رجوع نخواهد و رفت

۵۸۲

مرجا و اردو با اصفهان شاه و دو
جهان پهلوان محمد

طغانشاه پسر سلطان ارسلان پادشاه
معه و سلطان ارسلان از سلطان

ابو محمد عبدالله بن ابو نصر بن عبدالله الخبازی متقدم آلاصل مغنی مصر یا امام شود و رجوع نخواهد و رفت

و در اینه و علامه عصر در پانصد و هفتاد و دو در حل

فوت خاقانی شاعر در پانصد و هفتاد و دو

سلطان شاه بن ایل ارسلان بن انوشتکین محمد بعد از

محکوم و صیت پادشاه شد و او پادشاه جهانی است از نوادر شاهان سلطان تکش که بلاد و مملکت

کرد و قامت ده سال میان تکش برادر و سلطان تکش برو غالب شد در پانصد و هفتاد و

سلطان شاه چند بکبار دیگر نوبت در رسلخ رمضان سنه پانصد و هفتاد و نه در ولایت

در ماه در پانصد و نود و شش مرد سلطان شاه پادشاه جهانی بود

سلطان صلاح الدین یوسف

ایوب صاحب دیار مصر به و الاصل تبیه و نوبه و سنه در پانصد و هفتاد و دو کرت در پانصد و نود و هفت

۵۸۰ ذکر فتح شاه باذ و حصار بکتش جان و سلطان شاه با سلطان ارسلان و برادر و جنگ چهارم
مدت چهار سال سلطان تکش بادر دکن بطار شاه باذ و او خود و محاصره کرد و مدت نامعلوم بکار ایل محمد
سلطان ارسلان در سنه ... و سلطان شاه ... و ... و ... و

فوت قاضی ابوطالب باصد و هشتاد و پنج

در باصد و هشتاد و پنج هبة المعین از تعرض ارکان تصرف سلطان صلاح الدین در اندوستر که بترسخوکه

در باصد و هشتاد و نه وفات یافت لب

ابن الاثیر صاحب جامع الاصول کتابا بیرون داد در باصد و هشتاد و پنج غیر جامع و جمع بین الصحیحین

صحیحین را بدستور در بین تاریخ محارشده

شهاب الدین محمود الشهروزی بقتل در باصد و هشتاد و هفت کشته شد و بعضی ملحد زیادتی و بعضی خویش

خل

بجری بن عبد الجلیل بن عبد الرحمن بن محمد الدهیری شاعر بود در مدح یعقوب بن یوسف بن عبد المؤمن

قصیده دارد در تاریخ باصد و هشتاد و هفت در خل

ابن الاثیر صاحب جامع الاصول صحیح مسلم را از عبد الحق به در باصد و هشتاد و هفت سنه جامع

اتابک قزل ارسلان تاملک ایلدگز بادشاه جبال از اتابکان عراق اند جهان و بعد از مدت سلطان طغرل قصد قزل

ارسلان از ان واقف شده او را گرفت و محبوس کرد و در همان شب او را کشته یا مسند بخاه زهر کار در خورده و بنا بر

بعضی از نسبت داران اند امیر بن در شوال سنه باصد و هشتاد و هفت در بلد و بعد از او اتابک ابو بکر

بن اتابک محمد بادشاه شد در سنه و سبع و ثلث در باصد و هشتاد و هفت سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب شاد

بنزد یعقوب بن یوسف بن عبد المؤمن که در باصد و نود و سه فوت شد خل

عماد الدین احمد بن المشطوب الملقب عماد الدین معاصر سلطان صلاح الدین در باصد و هشتاد و هشت در خل

فوت شهر وردی باصد و هشتاد و هشت مقول شد

فوت شمس منصور شاعر در باصد و هشتاد و هشت شاعر بود و معدن عدنان موسه و حنبلی بود

فوت انوری شاعر در باصد و هشتاد و هشت شاعر

ابن الاثیر صاحب جامع الاصول صحیح بخاری را بر محمد بن محمد بن سراج در موصل در باصد و هشتاد و هشت خواند

و موطا را نیز در بین تاریخ از یکی بن ریان صاحب الدین شیخ جامع

ابن الاثیر صاحب جامع الاصول صحیح بخاری را بر محمد بن محمد بن سرایا در موصل در ربیع سنه ٦٠٨ خوانده

و وطواط بنده این تاریخ را از کتاب عون الدین بن هبیرة الدیوانی شنید جامع

فوت مسعود بن مودود بن زنگی در ربیع سنه ٦٠٨ و او حاکم هشتم بود از اتابکان فارس از سعیدیم و میانه او و میانه

صلاح الدین ملک ناصر محاربات رود داد و بعد از او نور الدین ارسلان شاه پادشاه شد و در دستماله در ربیع نزد

ابن الاثیر ذکر کتاب عبد بن عبدی دارد در سنه ٦٠٨ و نه محاسنه جامع

سلطان صلاح الدین یوسف ابن ایوب بن شادی صاحب مصر و شام و جزیره و عراقین را در سنه ٦٠٨ و نه

فوت شد در دمشق و بجای او نه سال کرسی مصر در تصرف ایوب بود و هشت کس از ایشان حکومت کردند تا بعد

مصر بغلامان رسید و از غلامی بغلامی تا در اخر سنه ٦٠٨ و سیت و سه سال است و در سلیمان پادشاه روم بر شام

و مصر سلطنت شد و غلامان را از آنکه نامند و بجای او هشت سال مصر در تصرف آل ایوب بود لب

سلطان معین الدین ملقب بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از او پادشاه شد و او سیزدهم پادشاه بود

نظامی گنجوی شیرین نام او نوشته فریب به بیست سال پادشاهی کرد و در سنه ٦٠٨ و نه سلطان نکش از خوارزمشاهیان

بهر بهانه گرفت صلاح الدین یوسف غوری الدین علی بود جوانمرد و در نور الدین ما لک شد در دمشق و ساحل و بنا الغدر بن بعلبک

و صرخد و بصری با او روم و ملک عزیز عثمان پسر دیگر سلطان شد در مصر و پسر دیگرش ملک ظاهر عادل در حلب پادشاه

شد با او در هیچ احوال او نبود و در سنه ٦٠٨ محمد بن تقی الدین بن شرکوه او را مسموم کرد نور الدین علی در قصر شرکوه

بن محمد بن شرکوه بود اطاعه ملک افضل کرد و ملک عادل دکرک بود و ملک افضل او را و او را طالب شد و بعد

کرد و نیامد کامل در سنه ٦٠٨ و نه

نوت شاطبی با صد و نوزده و در سنه خامسه ابو القاسم شاطبی قصیده لامیه را نظم کرد در روایات سبعه که نظم

نهایت خوب شهرت تمام یافته که ظاهر و صحیح بلاد ان بلاد اسلام هست که از اطراف باشد و قصاید بدیع سبعه

و ضرة بتتبع وی نظم کردند شرح شاطبی و جزری در سنه صد و چهل و نهم رصید پادشاه کرد

سلطان نکش بن ایه پادشاه چهارم خوارزمشاهیان در بایصد و نوزده سلطان نکش از خوارزمشاهیان اول

ری متملک کرد طغرل صاحب ری را کشت مملکت او را بتصرف گرفت و کالا سمعیل در ری او قصیده گفت و در بایصد

و شش رود بعد از او سلطان معتب الدین محمد پادشاه شد و در سنه صد و هفده در لب

اتابک مظفر الدین نکله بن زنگی بعد از دمشق بزمرد و پادشاه شد در بایصد و چهار و شش و بیست سال اتابک

کرد خواجه یمین الدین کازرونی حاتم عصر بزرگ او بود در بایصد و نود و در پادشاه سیم بود از اتابکان دفارس

بعد از او معتب الدین طغرل حاکم شد در بایصد و نود و نه در لب

سلطان نکش خوارزمشاهیان در ری جنگ کرد با سلطان محمد الب طغرل بن ارسلان بن محمود بن محمد بن ملکشاه و در سنه ٦٠٨ و نود و او را گرفت

و در آنکه خوارزمشاهیان رسید لب

سلطان محمد بن تکش پادشاه پنجم خوارزمشاهیان در سنه ٦١٧ و هفده بعد از پدر پادشاه شد و در سنه ٦٢٠ و بیست

ابن الاثیر ذکر کتاب عبد بن عبدی دارد در سنه ٦٠٨ و نه محاسنه جامع

سلطان صلاح الدین یوسف ابن ایوب بن شادی صاحب مصر و شام و جزیره و عراقین را در سنه ٦٠٨ و نه

فوت شد در دمشق و بجای او نه سال کرسی مصر در تصرف ایوب بود و هشت کس از ایشان حکومت کردند تا بعد

مصر بغلامان رسید و از غلامی بغلامی تا در اخر سنه ٦٠٨ و سیت و سه سال است و در سلیمان پادشاه روم بر شام

و مصر سلطنت شد و غلامان را از آنکه نامند و بجای او هشت سال مصر در تصرف آل ایوب بود لب

سلطان معین الدین ملقب بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از او پادشاه شد و او سیزدهم پادشاه بود

نظامی گنجوی شیرین نام او نوشته فریب به بیست سال پادشاهی کرد و در سنه ٦٠٨ و نه سلطان نکش از خوارزمشاهیان

بهر بهانه گرفت صلاح الدین یوسف غوری الدین علی بود جوانمرد و در نور الدین ما لک شد در دمشق و ساحل و بنا الغدر بن بعلبک

و صرخد و بصری با او روم و ملک عزیز عثمان پسر دیگر سلطان شد در مصر و پسر دیگرش ملک ظاهر عادل در حلب پادشاه

شد با او در هیچ احوال او نبود و در سنه ٦٠٨ محمد بن تقی الدین بن شرکوه او را مسموم کرد نور الدین علی در قصر شرکوه

بن محمد بن شرکوه بود اطاعه ملک افضل کرد و ملک عادل دکرک بود و ملک افضل او را و او را طالب شد و بعد

کرد و نیامد کامل در سنه ٦٠٨ و نه

ابن الاثیر صاحب جامع الاصول صحیح بخاری را بر محمد بن محمد بن سرایا در موصل در ربیع سنه ٦٠٨ خوانده

و وطواط بنده این تاریخ را از کتاب عون الدین بن هبیرة الدیوانی شنید جامع

فوت مسعود بن مودود بن زنگی در ربیع سنه ٦٠٨ و او حاکم هشتم بود از اتابکان فارس از سعیدیم و میانه او و میانه

صلاح الدین ملک ناصر محاربات رود داد و بعد از او نور الدین ارسلان شاه پادشاه شد و در دستماله در ربیع نزد

ابن الاثیر ذکر کتاب عبد بن عبدی دارد در سنه ٦٠٨ و نه محاسنه جامع

سلطان صلاح الدین یوسف ابن ایوب بن شادی صاحب مصر و شام و جزیره و عراقین را در سنه ٦٠٨ و نه

فوت شد در دمشق و بجای او نه سال کرسی مصر در تصرف ایوب بود و هشت کس از ایشان حکومت کردند تا بعد

مصر بغلامان رسید و از غلامی بغلامی تا در اخر سنه ٦٠٨ و سیت و سه سال است و در سلیمان پادشاه روم بر شام

و مصر سلطنت شد و غلامان را از آنکه نامند و بجای او هشت سال مصر در تصرف آل ایوب بود لب

سلطان معین الدین ملقب بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از او پادشاه شد و او سیزدهم پادشاه بود

نظامی گنجوی شیرین نام او نوشته فریب به بیست سال پادشاهی کرد و در سنه ٦٠٨ و نه سلطان نکش از خوارزمشاهیان

بهر بهانه گرفت صلاح الدین یوسف غوری الدین علی بود جوانمرد و در نور الدین ما لک شد در دمشق و ساحل و بنا الغدر بن بعلبک

و صرخد و بصری با او روم و ملک عزیز عثمان پسر دیگر سلطان شد در مصر و پسر دیگرش ملک ظاهر عادل در حلب پادشاه

شد با او در هیچ احوال او نبود و در سنه ٦٠٨ محمد بن تقی الدین بن شرکوه او را مسموم کرد نور الدین علی در قصر شرکوه

بن محمد بن شرکوه بود اطاعه ملک افضل کرد و ملک عادل دکرک بود و ملک افضل او را و او را طالب شد و بعد

کرد و نیامد کامل در سنه ٦٠٨ و نه

در ربیع الاول سنه ثلاث عشر و ستمائة ملک عادل ابو بکر آیوب حاکم شد و در ربیع الاول سنه اثنی عشر و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث عشر و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع عشر و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس عشر و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست عشر و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع عشر و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان عشر و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع عشر و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و الف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و الفین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثلاثة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و اربعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و خمسة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ستة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و سبعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثمانة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و تسعة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و عشرة آلاف و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و عشرین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثلاثین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و اربعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و خمسین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ستین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و سبعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و تسعین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و مائتین و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثلثمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و اربعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و خمسمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ستمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و سبعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ست و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثمان و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه احدی و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اثنتین و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه ثلاث و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه اربع و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سنه خمس و تسعمائة و ستمائة بدیار مصر رسید و در ربیع الاول سن

ابوطاهر الخشوعی بگذشت بر احفاد او من رد بها لا اجازه من صاحب المقامات الحریری در بیاض دو هشت ورق خل

غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام بن حسین بن جهاذ عم زاده سیف الدوله محمد بن علاء الدین حسین در بیاض دو هشت ورق خل

غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام بن حسین بن جهاذ عم زاده سیف الدوله محمد بن علاء الدین حسین در بیاض دو هشت ورق خل

ملک یارشاه متدیانا غزان نبیات کرد و بسیار ری آن کشت و بامان امد فراج پذیرفتند و سلطان برآمد و خود را سلطان شهاب الدین ابوالمظفر داد و هرات مایب کرد و خود غزنین را دارالملک ساخت و چهل سال پادشاه بود در بیاض دو هشت ورق و هشت در کاغذ است و سجده هرات از شاهاوست و در بیاض دو چهار بیاشیر تعبیر نمود و بعد از غیاث الدین شهاب الدین ابوالمظفر پادشاه شد و در ستامه مذکور و در بیاض غیاث الدین سیم دولت

فصل در بیاض دیباچی ما نصد و نود و هشت مجموعه فردوسی در بخارا و هرات مجموعه

[illegible]

سال استیلای هجری

از بلاد ما زمان علیه السلام تا ستمه

شمس الدوله ابوالحرث عبدالرحمن بن نجم الدوله بن عبدالله محمد بن رشد از بنی مقدم کاملی ستد از جانب سلطان صلاح الدین میر بیچی بن یوسف بن عبدالمؤمن با داد بن فورت و در بیاض دو هشت و هشتاد و هفت و بر سال ستمانه در قاهره مرد و ولادتش در بیاض دو بست و سه بود خل

شیخ الدین اسعد بن محمود انجلی فقیه شافعی واعظ از فضلای عجم که موصوف اند بالعلم و از فضلا مهنی در بیاض ستمانه مرد در اصفهان خل

خوارزمشاه محمد در سال هفتصد و پنجاه و پنج ما نصد و پنجاه و پنج در هراة السعازی بود و خواهرزاده شهاب الدین غوری و از اول تا سلخ شعبان سال دیم بود و گفتند لشکر بدو شتافته قلعه را بدیم و چون لشکر فرستاده را نفرهه را کشتند و فرستاده سوی ایلغازی که پروفاد از شهر و خدمت کند او را خدمت پادشاهانه تا او کوچ کند بس بتوانین کرد و صلح کرد او هدیه جلیله فرستاد و از شهر بیرون امد تا خدمتا و کند چون آگاه امیار نزمین رود و کسی و چه این نداشت و خوارزمشاه برگشت کامل

ابوالفضل عراقی بن نجم عراقی قزوینی کوفی الدین معروف بطاوسی فاضل و افشنده مناظر الحجاج و در بغداد آخرت شد در سال ستمانه خل

سال استیلای هجری

در هفتصد و یک خیر و بن فیلم ارسلان بلاد روم را از قهر برادر خود کرفت و سپاهان بود که رکن الدوله کرفته بود قونیه را که از فیات الدین بود و سپس غیاث الدین کریخته بود و قصد تمام کرد بود سپس ملک ظاهر غازی بن صلاح الدین صاحب حلب و او با او خوب برخورد بود و از انجا غیاث الدین را بقسطنطنیه و پادشاه روم با او خوب خورد و چیز بسیار از بطارقه کماد او داد و بعد از واقعه چند مدد و زر رکن الدین قونیه را کرفت و قلعه ملاذ رکن الدین ماوبرکشت در یک سانه کامل

ناظم الفقیه مشهور بالفقیه ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن مالک الطائی جیانی اندلسی ناظم عمدة الصدر در سمامة ناظم متولد شد و اصل او بود و سماع حدیث کرد و در بلاد و کرد دمشق ساکن شد و در سمامة و فصاد و در دمشق فوت شد و او کسی کبار و روایتی و امام شهاب الدین ابوشامه بود کتاب عمدة الصدر را عرضا و در سمامة عرض کرد بر و او کتاب عمدة الصدر را و اجازه عرضا داد

ناظم الصدر

چنگیز خان را در سمنانه ودو پسر چنگیز خان خواندند و نام او را اول تموجین بود چون سه سال از سلطنتش گذشت
در سمنانه ورویداد پسر چنگیز خان خواندند ازان رو که سعو چنگیز خان نوه خان خانان بتورجز بان لب
شهاب الدین ابو المظفر بن سلم بن محمد بن غوری بعد از برادر بخود میان الدین ابو الفتح محمد در بامیان
پادشاه شد و چهار سال پادشاهی کرد و وفات یافت و وقت نماز کنند در سمنانه و روز بعد از او
محمد پادشاه شد و در سمنانه دو نوبت
در شعصد و دو فتنه عظیمی واقع شد در هرات میانه و روم بازار او نهب و غارت صبیار واقع شد و حاکم نیز در سمنانه
سکه بنام خود زد و خطبه بنام او خواند و بر نفس شد تا ساکن شدن فتنه کامل
شیخ محیی الدین ابن عربی در بعضی از مصنفات خود گوید که در سنه سمنانه و اثنین شیخ اوحد الدین حامد کرمانی
در قونیه در مصر امیر بود وی گفت که در رمله دیا حوا حواریون یوسف را دیده که زیاده از صد سال زیسته
مسیحی و اسپاد شده و کرامات معروفه از او ظاهر شده

ملک امین بن زین الدین ابو بکر بن ایوب در سمنانه و اعلا الدین خشاب در سمنانه و ملک اوحد
الملک ابو الفتح اسطفان الدین سعد زنگی بعد از سی و شش سال که بعد از پدر بر کار کرده بود در احدی الخمسین
ثلث سبعمائه مرد در رمضان

ابو الحسن بن حروف یکی از علمای شاعر جلیه در سمنانه وجهار ودو خل وفات مولانا جلال الدین رومی رحمه الله بود مولوی صاحب مثنوی
در شنم ربیع الاول سمنانه وجهار مجالس و در سمنانه وجهل وپنج گشته شد مجالس
دو طفل در بغداد مانده کودی یکی را کشته و طفل دیگر را زنده گذشتند ان الطفل دعا و گفت طلبه الله
شورانوشت قومت علی الکبیر بغیر زاد من الاهوال والقلب السلیم وسوا القول ان نغتذا اذا کان القدم
علی الصراط کامل در سمنانه وسه
ملانا وحید الدین ابوب پسر ملانا جلال الدین ابو بکر بن ایوب در سمنانه وجهار مدینه اخلاط مالان شد و شعر طالب
افضل که مولانا جلال الدین ابو بکر و صاحبدتا نفر ناظر است بهین ابی بکر مولانا جلال الدین ابو بکر و صاحبه عثمن قدیصیا انا نیف
حزن علی وما در کان قدوة والد علیها ما ستقام الاوجین وفی مخالفاه وبلا عقد جنته والا رینها والنفس
بنده بنی فانظر الحفظ هذا الاسم کیف تلقی من الاخرها الا فی اول وجوابا مامنا مراین است واقی کتاب
یا بن یوسف معلنا مالوند تجدان اصل الظاهر غصبوا طب احقه اذم بکن دعوا الشوله بغیر بنا صر فاصر
عزا علیه صاحبهم وابن فنا رک الامام الناصر مل

در دوم محرم شصد و پنج ابو الحسن ورام بن ابی فراس راهد حلوا صائم فوت شد و در صفر این سال شیخ صدقی
بن شهریب مخزومی واسطی فوت شد و در شعبان این سال قاضی محمد بن احمد سدادی واسطی فوت شد و بوسیار زاهد
کشنده حدیث و راوی اسناد بیاسته ابی ذر کبی بود که حدیث میکرد و مسند احمد بن حنبل و در این سال زلزله عظیمی
در نیشابور و بعضی از بلاد شد بلیغ بود و در نیشابور هفت تا شش شد کامل
شیخ معد الدین محمد بن سعد بن علی در سمنانه و پنج مرد و در شصت و سه سال بود مجالس
ابو الثناء حماد بن المبارک بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی المعروف بابن الاثیر المفتی مجد
الدین صاحب جامع الاصول و نهایه در غریب حدیث در موصل در دو و پنج نبه سلخ ذی حجه در سال شصد و شش
خل دو برادر دارد عز الدین علی و ضیاء الدین رضی الله
فخر رازی در سمنانه و شش و ابو الفضل عبد الله محمد بن عمر بن الحسین بن الحسن بن علی التیمی البکری طبرستانی
الاصل و رازی المولد ملقب بفخر الدین المعروف بابن الخطیب الفقیه الشافعی در عید فطر در هرات در سمنانه و شش
و خل

فخر رازی در سنه ثمان عشر و ستمائه ابو الفضل عبد الله محمد بن عمر بن الحسین بن الحسن بن علی التیمی البکری طبرستانی
الاصل رازی المولد ملقب بفخر الدین المعروف بابن الخطیب الفقیه الشافعی در عید فطر در هراة در سنه ثمان عشر و

ذیل

اسعد بن خطیر المهانی شاعر صاحب کلیله و دمنه منظوم در سنه ثمان و ستمائه

در سنه ثمان و ستمائه ترکمانان قتلغ خان و ایلچی خان و ایلجی آسیان

رفتن زواد الخلیفه کامل

ابو السعادات المبارک بن علی الکرم محمود بن محمد بن عبد الکریم الشیبانی الجزری صاحب جامع الاصول و غیره در سنه ثمان و ستمائه

ملک نجم الدین ایوب بن شاذی بن مروان بن ایوب بن شادی در سنه ثمان و ستمائه

وفات شیخ اوحد الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی در سنه ثمان و ستمائه

٦٠٩

در سنه ثمان و ستمائه عاصی شد چنغز غلام خلیفه الناصر لدین الله عباسی و حاکم خوزستان بود و در سنه ثمان و ستمائه

امارت یکی از سنجریان یافته بود و بعد از رفتن لشکر خجسته پاه صاحب تیراذ بر رود و بعد از این تقاضا

شد و سنجری مغلوب ببغداد آورند خلیفه از تقصیر او گذشت کامل ابن اثیر

الملک العادل سلطان بن ایوب الملقب بالملک العادل انتقال الی مذهب اثنا عشری در سنه ثمان و ستمائه و حمل او بار

سیم از اتابکان شعبه دویم از غرالدین مسعود بن نورالدین ارسلان حاکم شد در سنه ثمان و ستین در دیار

اما بکر بن اتابک محمد پادشاه چهارم از شعبه سیم اتابکان فارس بعد از قتل قراارسلان و یا بصد و شصت

و هفت حاکم شد جای او در بیست و سیوم سال پادشاه کرد و در سال شصد و شصت و هشت و بعد از فنای اخلاج

از غور پادشاه شد و در بیست و نوزدهم کشته شد لب

خواند محمد بن حسن بن محمد بن خرداذ امید حاکم نهم ملقب بعماد الدین در سنه شصد و شصت و یک حاکم شد و تا آن وقت

کشته و کار الحاد در زمان او قوت تمام کرفت و در سنه شصد و هفت و نه پسر او از زهر داد و بعد از او خواجه جلال الدین

حسن حاکم شد و در سنه شصد و نهم

٦١٠

دارا بن انجان سلجوقی اخو سنجر خطبه بنام خود در بلخ کرد و بعد از مدت قلیل ارسلان خان حاکم بلخ او را بگرفت و بکشت

برادر کشته قایم مقام شد و مدت پانزده سال سلطنت رانده در سنه اثنی و ستین بر حق پیوست سلطان جلال الدین

خوارزمشاه بر مملکت آذربایجان استیلا یافت او از فرط اندوه در قلعه النجق فرمان یافت روضة الصفا

وفات همه این سنه در سنه ثمان و ستمائه

ابو المنصور جهار کس الصالحی از اولاد دولت صلاحیه بود در سنه ثمان و ستمائه وفات یافت

السعید بصری شاعر در سنه ثمان و ستمائه وفات یافت

در این سال سنه ثمان و ستمائه لشکر تاتار داخل بلاد اسلام شده کردند آنچه کردند و این الاثیر در کامل در ذکر این

سال و این فتنه در تحویل و در شدن این فتنه داد سخن داده و این فتنه را از فتنه بخت نصر و فتنه یاجوج و

ماجوج و جمیع فتنها میزاند و این فتنه حرکت ناسایت خوارزمشاه است و قتل تجار چنگیز خان و ایلچیان او

و تراشیدن ریش محمود یا ایلچی و بکویند این بلا نه اکر تایلی کویند که ازان روزیکه الله تعالی عالم را خلق نموده تا حال

چنین حالتی کاری واقع نشده هرانچه صادق خاهد بود در دین قول پیغمبر که در تواریخ مثل این و آنچه نزدیک

باشد باین فتنه نیست و کلام را طویل داده و بکوید من نمیخواستم این را نقل کنم اما نقل کردم و بعد ازان فضیلت

نقل میکند انتهی

انتها بطلان خوارزمیان سنه ثمان و نه و تفصیلش اینکه محمود بن محمود بن سام بعد از عمش شهاب الدین بالاستقلال

سنه ثمان و نه و یا پادشاه شد و هفت سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان و نه و یا مملکت خوارزمیان بجوار نشانیان

منتقل شد مدت ملک خوارزمیان شصت و چهار سال اصل ایشان از پادشاه خوارزم بود که لشکر سلطان محمود غزنوی

او را برانداختند بشیراز و سویه فرستاد کرفت و او نیز پسری بود سام نام سلطان شد و تجارت میکرد و او را پسری

حسین نام کالات آراسته از زاد و دریا از اراد خود یکرد نکو کشتی شکست و خلاص شد و سر در شهر یعسوب نهاد

کرفت و حبس انداخت هفت سال و پادشاه انسال باطلاق زندانیان از خود او را بیرون کردند و خوارزم

شد و جمعی از قطاع الطریق او را اسب و سلاح دادند و طایفه لشکر سلطان ابراهیم غزنوی که متوفی در طلب قفچاق

از طریقان بودند خبر یافتند و عهد را کشتند بعد از اطلاع بر احوال حسین او را بجستند و حکایت و سلطان ابراهیم

نصیحت نوا رسیده بود در وهله عجاب او را و داد آزادی خوارزم داد و چون سلطنت محمود بن ابراهیم رسید او را

امارت عزداد و کارش بلند شد و بعد از او حسین برادر بزرگتر بجای او نشست لب

محمد بن یعقوب بن یوسف بن عبد المؤمن رفیق محمد بن تومرت بعد از وفات یعقوب بدستور بجای پدر نشست و ملقب شد بناصر دولت با فریقیه مغرب و با سوق و مدینه راه اکثر کردستان اسان مسوق بدست

که یعقوب سنه احدی و ثمانمائه بدینه راه صاحب شده بود بعد از ان محمد بن یعقوب رفته بجای پدر نشست و واقع شد

العقاب در سال ستمائه و نه در دین سال یا در ستمائه و ده و مغار بکوید که از مذکور عسران فرار داده بود

هر کس را در سر به پسند کوشش برای امتحان رفت و کرفتند غلامان عسر و او کشتند و هر چند کفت من خلیفه ام

و بعد از عهد یوسف بن عبد المؤمن پادشاه شد و در سنه ثمان و عشرین در کذشت

۲۳۵

۲۳۶

فوت صلاح الدین در رستمانه و بازگرد خل

چنگیزخان در رستمانه بقصد و بازگرد بقصد قلع و قمع محمد خوارزمشاه بجانب ماوراء النهر حرکت کرد و در طلب محمد خوارزمشاه غالب شد از ماوراء النهر بخراسان کوچید ب

و در سجاس و ستمائه بماوراء النهر بخارا شد ب

و این آیة در کامل در ششصد و هشت ذکر فته تا اردشیر بلان نقل کرده فارجع الیه

فوت تاج الدین یحیی بسی در زیاده مژده در ستمانه و شانزده خل

چنگیزخان در رستمانه و شانزده بماوراء النهر آمد و غارت و قتل عام کرد ب

سلطان قطب الدین محمد بن تکش خان بن ارسلان بجای پدر پادشاه شد او پادشاه بخراسان زمین شاه بود مدت سلطنت بیست و یکسال در ششصد و هفده در وجون بیست سال از مدت دولتش گذشت بسکه چنگیزخان بر وی خروج کرد سلطان کرجستان و معقول معول از عقب او شدند او کرجستان از دربند بکیلان و از انجا مازندران و از انجا ابهر تکرد و در انجا بود سلطان جلال الدین پدر پادشاه شد در ششصد و بیست و هفت سلطنت بیست و هفت سال شد ب

ابو البقا عبد الله بن ابی عبد الله الحسین بن ابی البقا عبد الله بن الحسین العکبری الاصل البغدادی المولد والدار صاحب کتاب شرح الایضاح لابی علی الفارسی و دیوان المتنبی و کتاب اعراب الحماسة و کتاب اعراب الجمل و کتاب اعراب الشعر و کتاب شرح اللمع لابن جنی و کتاب اللباب فی علل النحو و کتاب اعراب الحماسة و شرح المفصل للخوارزمی و هو کتاب کبیر اسمه عشرة و الامل و ذکر فی هذا المفصل و نهو مئة خل

فوت تاج الدین کرد در رستمانه و هفده

چنگیزخان در رستمانه و هفده از چین عبور کرده بسلخ نزول کرد و از آنجا از راه ساخت و سی هزار کس بطلب محمد خوارزمشاه بایران فرستاد و محمد خوارزمشاه بخزر یا ابهر بگریخت آمد و فات کرد و لشکر مغول در ایران قتل و غارت تمام کردند

شیخ نجم الدین دایه در آن زمان بود و در کتاب مرصاد العباد او در ده که در شهر رمضان هفصد هزار کس کشته شدند بعد از آن کیا لشکر مغول از راه دربند دشت قبچاق بماوراء النهر راجعت نمودند و ایران هر دو بقبضه اقتدار چنگیز رسید

و سلطان جلال الدین منکبرنی پسر سلطان محمد خوارزمشاه در کنار آب سند در رجب ستمانه و هجده از اردو هزیمت شده بهندوستان گریخت و چنگیز در رستمانه و بستد بی خطر بگذشت ب

٢٢٩

٢٤٠

مدا حکومت سلاطین ترابطا و کربان که هشتاد و شش سال حکومت کردند نوزده تن بودند و از ایشان جلال الدین
ازابای کورخان قراختایی بود بر سالتم و سلطان محمد خوارزمشاه اندوجارت برگشتن تافت و در ششصد و
بیست و یک ستوفی شد بر کرمان و ملک شد بقتلغ خان و در ششصد و سی و دو در دولت چنگیزخان در آمد
ستمائه و بیست و یک بما الخطای معاودت نمود و در سیصد و بیست و چهار در دولت
ابن الاثیر مجدالدین صاحب تاریخ کامل تاریخ خود را از ابتدای خلقت دنیا تا ستمائه و بیست و یک هجری بنوشته چنانکه
از آخر کامل معلوم است و استیلاء غیاث الدین بر تراز در دو سال استکمال
از کتابهای اسیر از هوسم سنه ست سبعین و ستمائه صحیح عالم حکم بود و سیمای خانه برای شده اتراک و ملل
سه جوار بساه کرد جمال اسعد از اعلی ملک سعد در ربع الاول سنه بیست و یک

۶۲۲ صاحب ابو سعد ابو سعد ابو سعد

۲۴۳

اوکتای قاآن پادشاه دویم مغول در شصد و پنجاه و پنج بوده بتخت بر پادشاه شده و چهار سال و دو ماه و نیم بعضی یازده سال پادشاه بود و بتوالی هشت دیم و دو دانگ و دو دانگ یا میرجز بعضی دوازده سال

نجم الدین

قوت یا قوت حوی در سنه ثمانیه وستین وستمایه وفات کرده

یعقوب بحضرت شاعر در سنه ثمان وستین وستمایه وفات کرده

در کتاب تاریخ وصاف در سنه سبع وستین وستمایه وفات کرده

سنه ثمان وستین وستمایه

۲۴۴

احمد بن عبد الغنی الفرغانی در سنه ثمان وستین وستمایه وفات کرده

سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش پادشاه خوارزمشاهیان اول پادشاه مغول را مغلوب گردانید و در شش جنگ غالب آمد و بتوالی مغلوبا فنا و سه بار رفت و نام هندوکوه بردند و بعد از آنکه از جنگ دویم بگشت و کنایة الان پرچنگیزخان خروج نمود تومن دامیر او و ستاده و در سنه ست وثلثین وستمایه تومن دامیر او و ستاده و در سنه ست وثلثین وستمایه شوال ثمان وعشرین وستمایه شیخون بر سر او زده شود و دست کرد از کنده شد و رکن الدین بر دست مغول کشته شد و فیاض الدین وافق ماجیکشت و دکرمان و بعد از سلطان جلال الدین ملک خرو مغول اند و در ولایت غزنه شد و مالک ایران سوی عراق عرب که در تصرف سلطنه طایفه عباسی بود مغول اصاف شد و ایران خبیث را زد یاران مغول حکومت ایران بعد و بعد از او در سنه ثمانیه وستین وستمایه بر دست ایلخان بجای او فوت شد لب

تولی پرچنگیز که همیشه ملازم بد بود و پادشاهان نسل او بند در سیصد و هشت وافت لب

یوسف بن یعقوب معروف بالمؤمن شعار در سنه ست وستین وستمایه وفات کرده

الظاهر بامر الله محمد بن الناصر لدین الله العباسی تمام بلاد خلافت العباسی را مسخر گردانید و از سوء اکرام مسلمین و معظم ایشان همه را الوداع و در عهد او سلطان هلاکو الی بغداد آمده آن بلاد را مسخر شد و نه ماه خلافت او در سنه ست وستین وستمایه جلوس نمود و در سنه سبع وستین وستمایه وفات یافت الاجابه

۲۴۵

فوت عطار در سنه ثمانیه وستین وستمایه وفات یافت بعضی بیست و بعضی بیست و شش گفته اند و صدر جهان داشته و قبر عطار در نیشابور است مجالس

وملاجلال الدین رومی در روز دوشنبه پنجم جمادی الآخر سنه ثلثه وسبعین وستمایه وفات کرده

نصیحتی در حال گریستن رسید است مجالس

فوت شهاب الدین سهروردی در سنه ثمانیه وستین وستمایه وفات کرده

اتابک مظفر الدین ابو سعید بن زین الدین علی بن بکتگین در بلاد بصره و نواحی آن پادشاه شد کامل و در دولت او کرمانیان کرفت و فارس در عهد او آباد شد و سی سال پادشاهی کرد و در سال ثمان وستین وستمایه وفات یافت

ابو بکر بن سعد اتابک آباد شد و در سنه ثمانیه وستین وستمایه وفات یافت

ناصر لدین الله خلیفه عباسی در حدود چهار خلیفه معاصر و چهار سال و سه ماه عمر کرد و جلوس او در سنه ثمان وستین وستمایه و در سنه ست وسبعین وستمایه و چهار ماه و سه روز ظاهر جلوس شد و حکایت استداد عیال ملک الفضل در ناصر بود در کتاب مشهور است مولای ابابکر و صاحبه عثمان و غصبا السیف حتی عاد فاطر الاحظ الاسم کسوتی حوالا و ما لای والاول روضة الاجابه و ظاهر در سنه ست وستین وستمایه

۲۴۶

در سنه ثمانیه وستین قاضی بهاء الدین یوسف بن شداد از دنیا رفت که در ملک کامل پسر ملک عادل سیف الدین ابو بکر بن ایوب را بپایه ملک عزیز صاحب حلب پسر ملک الظاهر بن سلطان صلاح الدین پادشاه و در دولت او ترقی و وقتی از دست او در رفت و در سنه ثمانیه وستین وستمایه وفات یافت

ابو القسم میمون بن عبد العزیز اسکندری در قرات کتابی بتصنیف نود و چهار اکرد بجز از خرائم نهاد و شش و بر هفت عدد روایه و طریق و در سنه ثمانیه وستین وستمایه فوت شد و ابو القسم مذکور زیادتی کرد بر ابو القسم هذلی و ابو عشر طری و ابو القسم فرغلی در سیصد و شصت فوت شد و ابو معشر در چهار صد و هفتاد و هشت

نفراسه بن محمد بن محمد بن عبد الكريم معروف بابن الأثير جزري صاحب كتاب كه اين در رباط ضد و بجاه و هشت سوار شد و بحريره در رسنامه و سي و دو بلد و ديگر دارد مجد الدين ابو السعادات المبارك كه در رسنه

و ابي الحسن علي ملقب عز الدين معروف بابن الأثير صاحب تاريخ كامل

احمد بن عبد السيد صلاح الدين الاربلي صاحب اربل در رسنه ماية و سي و يك وارد خل — در رسنامه رباط

بهاء الدين يوسف ملكور در سال بعد مدرسه ساخت مشهور بمدرسه نور الدين محمود بن زنكي در حلب باذن

خود در اربس ماية خل

عدد بن ابي بكر معروف بابن الحناز كه ابن خلكان در حلب ديده و در سن بجوانده در رسنامه در سي و يك در ربا

ضد و بجاه و هفت بوده خل

بهاء الدين يوسف بن شداد الربح در رسنه و سي و دو مرد — و ترجمه او اينست قيل

بهاء الدين بن شداد قاضي حلب ابو المحاسن يوسف بن رافع بن تميم بن عتبه بن محمد بن عنان الدين اسد بن معروف

بابن شداد ملقب ببهاء الدين فقيه بود و شافعي در موصل متولد شد در ربا ضد و سي و نه و با خط تران شد در سنه

سن بعد از ان رفت بموصل و پيش بجي بن سعد بن تميم طي هفت قرا را خواند باز در سال در ربا ضد و نود و

يك بخدمت ملك ظاهر پسر سلطان صلاح الدين رسيد و قضاي حلب و موقوفات حلب باو رجوع كرد و ملك ظاهر

مقربي و اقطاع مرا بهاء الدين قرار داد و مدرسه در نزديكي مدرسه محمود برا كي ساخت براي شافعيه در شنه

و يك و يا نه پدر ابن خلكان وفات بود و پادشاهي شهر ابن خلكان دران وقت كوكبري من علي بكتكين بود و ملك

در حلب صاحب حل و عقد امور بود بشيخ قاضي بهاء الدين بود و ملك العزيز ابا المظفر محمود پسر ملك ظاهر كوچك بود و اتابك

او شهاب الدين ابو سعيد طغريل بود بشيخ قاضي بهاء الدين و صيار پر شده بود و او را فرستاد كه دختر ملك كامل

پسر ملك عادل سيف الدين ابي بكر بن ايوب را براي درجه ملك عزيز صاحب حلب پسر ملك ظاهر پسر صلاح الدين يوسف

در اول سال سيمانه و بيست و نه سفر كرد و او دختر را در دو جوان زدم جوان با ملك عزيز صاحب شد ند و قاضي

بهاء الدين مشاوره شد و مدتي بر اين حال ماند يمان شد تا در سال سيمانه و سي و دو مرد و كتب صنفه ازينا ند و ابن

خلكان كويد من در سال سيمانه و سي و پنج از حلب بر ودم و اين اخبار را از استاد من بعوز ابن خلكان در رسنامه و سي و يك

در دمشق خواندم ابو بكر بن علي است كه معروف بابن الحناز است و ولادت اين اخبار در ربا ضد و پنجاه و هفت بوده و اتابك

شهاب الدين طغريل در سيمانه و سي و يك مرد و ابو الحسن بن خروف در سيمانه و سي و دو در حلب در رسنامه و حج پيادة و خل

فرنت فتاح خادم پادشاهان زنجيان كه در رسنه شصد و سي و دو كه نامش مرا فراموش بود و سداد و اكثر رسنه شصد و

و پانزده بود او را در مدرسه كه خود بنا كرده بود دفن كردند مرا فراموش بود خود را در زاده خود سلطان قطب الدين

حيدر و زي در كردستان حكومت كرد و ولايت كوي و بجكا و نواحي آن و حكومت سرداران صاحب دكن الدين مار تن رسيد

و در رسيد و پنجاه كشته شد لب — اين الفاظ من از ابو حفص حوي الدلي مغربي المصري در رسنامه و سي و دو فوت

شد تجالس — هلاكو خان در رسنامه و سي و دو مرد لب — شيخ شهاب الدين سهروردي از افاضل محمد ان بكر

در رسنامه و سي و دو مرد و بقول ابن ساداست تجالس — الملك الظاهر را در بين صلاح الدين در رسنه شصد و

دو مرد خل و در ربا ضد و هفتاد و سه متولد رسنه كامل و داود حاكم بيره و كتاب وفات بود كامل

فوت شيخ شهاب الدين سهروردي رسنه شصد و سي و شش

در رسنه شصد و سي و سه ايرنوسان بجا يابير خبتور كه از نجابت اولكتاي قاآن در تمام كرا ايران بود تا رو شد انا

اختيار در دست نايب او كتاي تورخان بايران آمد همان حكومت بنام او مقرر بود ايران را فتوحات فا متحقق مدار اسپند

اطوار بود در رسنامه و هفتاد و سه مرد و اوكتاي قاآن در رسنه و سي و سه مرد لب

علي بن اسحق بيوقي مرد در ربا ضد و هشتاد و ان پيرا دهار پير ماندكي از انها حي بود و او كتاي با ضد و هشتاد از سود

مرد ضد و سي و نه بلاد بسيار بود و شجاع و مقدم بود در اول خبر شهود رسنه سيمانه و سي و سه در بريه از نظر

بلسان و خارج كرد يحيي برادر عبد المؤمن و عبد الله برادر كوچك يحيي كه عبد الله را سيد ما المؤمنه شد و ما مدتي

با ضد و نود و يكم خل

۲۴۹

۹۳۹

۹۴۰

۹۴۱

۲۵۰

۹۴۲

سوانح الدین یعیش بن علی بن حسن الحلبی معروف بابن الصایغ در سنه وچهل وسه در فاضل وماهر بود در نحو
وتصریف ودر مدرسه رواحیه حلب مدرس بود ودر سنه وبهت وشش ودو هزار وفات کرد که مولد او در سنه
وچهل وزیادتی بامه از سنه دویست وچهل بود وحال این را که هلاکو ما را می بیند باو گفتند که پس یکهزار وسنه
وچهل گفت آوا این را بکوبید و بدیم می بینند ودلالت بانصد وچهار وسه بود وشرح مفصل زمخشری نوشته بود وحل
ابوالحسن علی بن محمد حفاوی صاحب شرح شاطبی در سنه وچهل وسه در زمخشری ابن ابی الدنیا شیخ عبداللطیف
صاحب شرح شاطبی در سنه وچهل وسه در زمخشری

کیوک خان پسر اوکیای قوم چنگیز خان لعنهم الله بعد از پدر بچهار سال در سیصد وچهل وسه تباطنت ظالمه نشست
وقبل از جلوس او بر تخت مادرش قوراکینا خان حکم کرد بنا بر آنکه این معمول چنان است که چون پادشاه فوت شود
تا زمان منصوبی کردن زنان ملان حاتونی که مادر فرزندان مهین باشد حکم کند کیوک خان غیبت او بود چون بدرش
بکبار حکومت کرد ودر سیصد وچهل وچهار در رمضان بعد از سه سال حکومت سرقند وسکونا از دست داد

فوت علاء الدین صاحب دستوری در سنه وچهل وپنج در دست علاء الدین محمد که زن ناطف او بود کشته شد
بحالش

ذکر ملوک ماردین از سنه سیصد وسی وسه که ابتدای حکومت ایشان است تا سنه ثمان وستین وستمائه که انتهای دولت ایشان است

ذکر ملوک ماردین از سنه سیصد وسی وسه که ابتدای حکومت ایشان است تا سنه ثمان وستین وستمائه که انتهای دولت ایشان است

در سنه سال ششصد وچهل وچهار مؤید الدین محمد طغرائی اصفهانی شرح اشارات فارغ شد در محرم
وهفتاد ودر فوت شد

فوت صدر الدین شیخ ابوالمعالی بیانه او وخواهرزاده نصیر الدین محمد طوسی اسوله وتعریه واقع است ومولانا قطب الدین
علامه شیرازی در خلافت او دست وا بجلوس او در روی اختصاص داشت وتمام بر مولود او کرد بحالش

غیاث الدین کیخسرو ابن سلجوق شاه در سنه سیصد وهم که در سنه اثنتین وعشرین وستمائه بحالت او اشاره رفت در سنه سبع وثلاثین وستمائه
وهفتاد وسه سر بر سلطنت روم نهاد وبعد از جلوس بر تخت سلطنت روم ملک جواهر معین الدین پروانه کاشی سلطان کیخسرو را بجود علاء الدین قیصاد
را سلطان وکیخسرو را اتابک فرستاد وکیخسرو بعد از دو سال در سنه ثلاث وثلاثین وستمائه بحالت او اشاره رفت در ملک بین کیخسرو
او سوم شد معاودت کرد تخت لشکر بر کنار او واقع شد بعد از چند روز بحالت او اشاره رفت در سنه ثلاث وثلاثین وستمائه
هفده سال در تخت حکومت روم بود در سنه ثمان وستین وستمائه بحالت او اشاره رفت

حکومت کرد هادم الدار او را بر تخت سلطنت روم نشاند وبعد از چند روز بحالت او اشاره رفت در سنه ثمان وستین وستمائه
سید علاء الدین کیخسرو را بر تخت سلطنت روم نشاند وبعد از سه سال او را بحالت او اشاره رفت در سنه احدی وسبعین وستمائه
بعد از چهار سال دولت او منقرض گشت والله اعلم بالصواب

۲۵۲

فراغ از تصنیف جلد هفتم شرح ابن ابی الحدید در ستمانه و چهل و هفت

فصل نوزدهم در احوال حضرت امام موسی علیه السلام

۶۴۸

ذکر ملاحدهٔ الموت و اسماء ملوک ایشان علیهم اللعنة

و کتاب مزبور را بسطور بست شیخ عبدالله یافعی از عبدالله بن الخشاب روایت کرده و اسماء ملاحدهٔ الموت از صحیح الصحیح یا شیخ صفاء الدین عبدالوهاب حماده نوه و خواهرزادهٔ او شیخ ابوالحارث بن رزق الله سنه سبع و ثمانمائة و یک مرتبه در حضرت ما بیان کرده بود شنیده

اسماء امرای دولت ایشان موسی و اسمعیل الاراک معرب سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم یا شیخ صفاء الدین عبدالوهاب حماده نوه و خواهرزادهٔ او شیخ ابوالحارث بن رزق الله سنه سبع و ثمانمائة و یک مرتبه در حضرت ما بیان کرده بود شنیده

۶۵۲

۶۵۳

هولاکو بدوران سکونت شصد و نهاد و سه از جیحون عبور کرده باران آمد و قلاع و جمع ملاحده را داخل و خارج نمود و توابع ان که مشاطا یذه اسمعیلیه بود قتل عام نمود و بعد از ان بعراق آمده با الموت رفت و خواند رکن الدین را آورده بعد از سه سید و نهاد و چهار از قلعه معصوم و بیرون آورد و قلاع ایشان جراحت کرد و بجانب بغداد رفت الخ

خواند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد که بعد از پدر خواند علاء الدین و شصد و سی و چهار حاکم شده بود تمرد نمود و سه سال ابا کرد و سر الحاد رفت و سی و پنج سال دیگر ماند و در سلخ شوال سال شصد و نهاد و چهار هولاکو خان بموت الخ

یوسف تخ یا تاخ ایسی در سنه اربعمائة بسلطنت خلفاء

سنه اربعمائة آوه بلد و سلطنه مسیر الامیر و هو بنه عسکر و تنبیه علی الموحدی و محمره فاس و سلطنه الخلفاء شریده الراکس و سلطنه برکجاق الخلفاء سنه ثمان و اربعمائة و دولایتیه بر کاسان و راست قیجاق دومی

۶۵۴

هولاکو کرکن را در روز ذیقعده سنه شصد و نهاد و چهار از قلعه میمون دز بیرون آورد و قلاع را خراب کرده و شصد و نهاد و شش بغداد رسول شد الخ

خواند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد که بعد از پدر خواند علاء الدین و شصد و سی حاکم شده بود حسن را زنده از اقصا مکنت و چون یکسال در پادشاهی ماند هولاکو خان بجنگ او رفت و خورشاه دانست که با او مقاومت نمی تواند کرد از قلعه میمون دز بیرون آمده بجانب هولاکو خان بموقف رسید شوال شصد و نهاد و چهار و هولاکو خان قلاع ملاحده را خراب کرد و هولاکو خواند رکن الدین را بجانب منکوقاان فرستاد بطرف خطای و چون بمادرا النهر رسید از جانب منکوقاان خبر رسید و او را نکشتند و دولت ملاحده بهستان را خربنده قلعه الموت در روز چهار و شش پنج شنبه بود الخ فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و در نسخه صحیح ذکر امرای دولت شیخ عماد الدین عبدالسلام بن محمد العزنوی الاصل الشهرزوری المولد و مسکنا الرابوی الصحیح العجلی روی الحدیث بشهرزور و محسن سمایه بملطیه جلوس کرده العلماء و در سمایه و ستین و اربعمائة

ضیاء الدین ابوالحسن سعود رحمه الله شعراء معاصر را از سیستان و مدح او

سلطان قطب الدین محمد بن سعید تا سکوت برادرزاده مراقب جانب بدان سکوتا ان ضبط سلطنت رسید و او هم
چهارم بود از سلاطین ترکمانی و شش سال حکومت کرد در دو رضا و شصد و چهار و بیچ رد و بعد از او سلطان
حجاج بن قطب الدین حاکم شد و در ستمانه شصد و شصت و نه رحلت نمود

ابوبکر بن محمد بن الحسن الفاریابی صاحب شرح شاطبی در ستمانه و چهار و شش

نظام الدین الاتیه الجزری ضیاء الدین صاحب کتاب المثل السائر فی ادب الکاتب در ستمانه و چهار و بیچ در مصر

خلل

عز الدین ابو حامد عبد الحمید بن هبة الله بن الحسین بن ابی الحدید مدائنی کاتب و ادیب فاضل و عالم و شنود و هفت
در ستمانه و چهار و بیچ

فواخای کرمان بزرگ شد و سال که سک در آن سال بحدود اما کوه خال و اجای بود
شش سال حکومت کرد و در سمامه و چهار و بیچ نماند و بعد او سلطان حجاج بن قطب الدین بجای او حاکم شد و در سمامه و سیصد و
و نه مهلب سلم رفت و در راه عود و ملک ری بدست سلطان ارسلان خلجی افتاد و در همان سال حکومت در سمامه و سیصد و یک لب

مادیان استان شیخ سعدی هشتصد و دو و چهار و بیچ که در هرمشدان نام دارد که نوه سعد زنگی و مادر کلمات
در مادیان نوشته است

در سمامه و چهار و بیچ رکن الدین محمود و شاه ایلدار سکوها کوه در دامن دو راه نهاد و در طاهر صار کرد کوه فرو شد
در بیابان در سمامه کوهای بسیار بلند و سیاه و ابلق پیدا شد و بعضی گفتند که در سمامه و چهار و بیچ بود و بعضی
گفتند که در سمامه و سیصد و بیست و هفت بود و بعضی گفتند که در سمامه و سیصد و سی و یک بود و بعضی گفتند که
در سمامه و سیصد و سی و دو بود و الله اعلم بالصواب

مولد شیخ سعدی در سمامه و چهار و شش صد و سال عربش بود و معاصر ابوالفرج هرون بود و مجالس شیخ
صفی الدین مرا سحق بحضرت شیخ سعدی در سمامه و سیصد و مجالس
هلاکو در شصد و چهار و شش بعضم عباس را بجای پدر در سمامه و سیصد و مستعصم عباسی در سمامه و سیصد و پنجاه و شش
دو و کشته شد و در سمامه و چهار و هفت ملک ارکوفت لب

المستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن مستنصر بعد از پدر در ستمانه و بیست و سه خلیفه شد و او خلیفه سی و هفتم
عباسیان بود و دولت ایشان مدتی شد و پانزده سال و هفت ماه حکومت کرد و هلاکو خان لشکر بغداد و او را و اهل
مدرسه ستمانه و چهار و شش شاهل و کشته شد و دولت عباسیان در بغداد و شغل بر [illegible] شد و
لب و بعد از این هلاکو خانات

ذهبی بن محمد بن عثمان شمس الدین کاتب فضلاء عصر بود خوش نظم و نثر و حفظ در ده هزار بیت سال سالم ابو سعید
کامل بود در دیار مصر بود و وفات در مصر بهم رسید در ستمانه و چهار و شش و بهاء الدین در آن دیار در حلب

مادیان کرمان بود و خوش [illegible] شصد و سه [illegible] شصد و شش [illegible]

فوت کاتبی قزوینی در ستمانه و چهار و هفت و لاناجم الدین علی کاتبی قزوینی حکیم متبحر بود و در حکمت شاگرد اثیر الدین
ابهری است شرح مطلع و شرح محصل و شرح کشف و حکمة العین و رساله شمسیه و جامع الدقایق از مصنفات
اوست در شصد و چهار و هفت در قزوین لب معاصر هلاکو خان

شکوفا ان شهر ولی نیز چنین گفته در ستمانه و چهل و هشت حلاکو شاه بود بقول صاحب تاریخ گزیده در سیصد و
چهار و هفت در و صاحب و صنا اضافا سیصد و چهار و بیچ گفته و او بصفت عدل و داد موصوف بود و فتوت
اهل اسلام میکرد و ایشان از بر و بحر دیگر بادیان می نمود و سادات و علما و تجار نگاهبانیات و دیوانی معاف بودند
و را نشمندان مصادره و دیوان و اوقات میکرد اما از بود کسی را سوء فعال نداد و سنکوفا ان فیلانی تا ان
بطرف شرق و هلاکو را بطرف غرب بجهانگیری فرستاد و هلاکو در ستمانه و چهار و سعادت جیحون عبور کرد و با یزان
امد لب

[illegible]

اتابک مظفر الدین ابوبکر قتلوغان بن سعد بن زنگی بعد از پدر در شصد و بیست و هفت بادشاه شد
کامل پدر و بجزایت و شاخان خونجا و شیخ سعدی کلستان بنام او نوشت و او بادشاه ششم بود از اتابکان
فارس بی سال بادشاهی کرد و در شصد و چهل و هفت در و بعد از و سعد بن ابوبکر بن سعد بن ابوبکر بادشاه شد
و دوازده و نیم بادشاهی کرد و بعد از او اتابک محمد بن سعد بادشاه شد و در شصد و شصت و دو لب
خواجه سیف الدین باخرزی ارجاعی بهم الدین کرمانی در شعر در سمامه و چهار و هشت نفحات الانس
[illegible] مطرزات سعد الدین ابو سعد محمد بن مؤید الدین ابو سعد محمد بن محمد بن حمویه و من ما ما کار و نامه وه
اصل حمویه [illegible] الطائی السلک طول السلف [illegible] مصنفات [illegible] الجاری [illegible] کبیر
المؤمن [illegible] سعد [illegible] سعد [illegible] محمد [illegible] سعد [illegible] شصد و هشت مرا انهت

بدرالدین لولو مدبر ملک عزالدین مسعود بن نورالدین ارسلان بود و صلاح را وزارت داد و در سنه ثمان و ستمائه وفات یافت و بعد از او

۶۶۰

اتابک محمد بن سعد چون بالید شرور کودک بود پادشاهی بنام او مقرر شد مادرش مرکان خاتون مدبر ملک بود و در سال و هفتاد و پادشاهی کرد و در سال پانصد و شصت و دو او هشتم بود از اتابکان و اتابک محمد پادشاه شد و در تشهید و تصنیف بلیغ و لب

انتهای دولت سعدیان اتابکان فارس

غزالدین بن مسعود بن نورالدین ارسلان شاه بعد از پدر حاکم شد و او در هم ستان شعبه و دیهم اتابکان فارس الدین لولو مدبر ملک بود و بعد از اندک مدتی وفات یافت و ایالت موصل بدرالدین لولو قرار گرفت و در سنه تسع و خمسین و ستمائه وفات یافت و بعد از بدرالدین پسرش ملک صالح عجایب ارتشت و در ستمائه و ستین در یکجون دیوان معزول قرار گرفت و دولتشاهین طایفه آخر شد

اتابک محمد شاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی بعد از اتابک محمد پادشاه شد هشت ماه حکم کرد و غافل از آنکه کار بعد از برکان خاتون با او عناد کرد و او را در دهم رمضان سنه سبع و ستمائه بکشت و بیک اشاره فرمود از او سلجوقشاه پادشاه شد و پنج ماه حکم کرد و ترکان خاتون را خواست و کشت و برادر ترکان خاتون شاه و خان بیده لشکر آمد و او بکار زدند گرفت و او را کرفته و کشتند و بعد از او اتابک دختر سعد بن ابوبکر بعد از سلجوقشاه پادشاه شد و او را جهته شاه زاده سنکوتر بن هولاکو خان بخواستند و فارس بتصرف مغول درآمد و قریب به بیست سال حکومت بنام او بود پس نام سلغریان از عالم برافتاد و شعبه اول اتابکان آخر شد

[illegible] مولانای رومی در سنه ستمائه و شصت و یک هجری در قونیه است تحریر
و کمال ایشان بر مسطورات بسیع عماد الدین محمد اسلم بن محمود اعرفی الاصل شاعر المولد در سنه سبعمائه و مخالفه بهمدان
روایت حدیث کرد و در سنه ستمائه و شصت و یک هجری

مصنف جلد ششم مشتمل بر دستانه و شصت بود و بوده و هو هذا [illegible]

ذکر از تاریخ بنی خلکان که مشتمل است بر وفیات اعیان و ابناء ابناء الزمان در دو رکیشنبه بیست جمادی الآخره
سال ایمانه و شصت و دو

ذکر از تاریخ بنی خلکان که مشتمل است بر وفیات اعیان و ابناء ابناء الزمان در دو رکیشنبه بیست جمادی الآخره
سال ستمائه و شصت و دو

و هو هذا

مولانای رومی در سنه ستمائه و شصت و دو

[illegible] کمال ایشان بر مسطورات بسیع عماد الدین محمد اسلم بن محمود اعرفی الاصل شاعر المولد در سنه سبعمائه و مخالفه بهمدان
روایت حدیث کرد و در سنه ستمائه و شصت و یک هجری

ولا کوخان بن تولی خان بن چنگیز که بعد از پدر بر جای او بطرف و بلاد او بود و در ششصد و پنجاه و سه از
جیحون عبور نمود و قلاع ملاحده را در ششصد و پنجاه و چهار خراب نموده بود و معتصم را در ششصد و پنجاه و شش
هجرت که فتح بود در روز دهم ربیع الاول ششصد و پنجاه و سه ورد لعنه الله خرج کرده بیاورد و عراق
و مازندران و خراسان و پسر خود ابقا خان داد و او را در جهان نیز زیاده یکدیگر تربیت داد و دیار بکر و دیار ربیعه را
با پسر خود داد و خواجه سالار جلایر را بر بغداد گماشت و مازندران و دماوند را بعین الدین مروانه کاشر سپرد و وزیر اول
خواجه یوسف الدین تنکی بود او را اکتفا نه زارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود از اماهی که رجوع
حد داشت که خواجه با نقاق مولانا نجم الدین کاتبی دبیران توجه بین نشت و خواجه معاصر او بود و کاتبی با صد و نود و
هفت و فوتی شیصد و هفتاد و دو و لیکن بعد از فوت خواجه کوتاه خان در ششصد و شصت و سه نام او بر عنوان احکام
نوشتند و در زمان پدرش نام مسکوکات او نوشتند و در سنه سبعمائه و شصت و هشت مبانغا و وسانده مراقبات
واقعه دلب

۶۶۴ مهر شدن القاخان ابن کرکخان در حکک نشت و استرداد کردن ملک طارحصار صفد و حرالبلس از ایوبیان و قبل سلیمان کفسلوتا
حکم القاخان دوم

ابوالقاسم عبدالرحمن دشتی معروف بابن بنامه صاحب شرح شاطبی در ستمائه و شصت و چهار نشکوزی
ذکر ما رآه اشرف اسطورت سیع کوالدی عبدالحریر بحرانی اجر سعاد از دنیا کمر بگل نوازه رحمت آمد اعلام سنه ست و ستین و ستمائه

۶۶۶ بیرس سلطان مصر حصار انطاکیه و مامارا بشمشیر گرفت و واقعه تسخیر امامای مصر شد و در سال کفصاد سلطان در دوار کمار حصه امام
حسد الدین عسا فرزند دوم

در اصل کتاب نوشته رسیده اما مصنف بود کرمانی سخن ترشیز تجمع النوذ قرن مرجمه و الحور سنه ثمان وستمایه و الحق فیها تعود دال و الحرر و اخطاء المنسخ سلطان المسلمان اسهی و مارخ مراد از کتاب مذکور در نسخه بخط مادر و بود

سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر در ترشیز و بخارا و بیخ بزبان سنکوفا ان پادشاه کرمان نامزد او شد و سنکوجه اش مدبر املان شد قتلغ برکان دختر براق حاجب چون سلطان حجاج کوچک بود و بعد از ان که رشید شد خود مستقل شد قتلغ برکان از او برمید و بدرگاه ابقا خان رفته سلطان حجاج از خوف در سنه ثمان و ستمائه بریلی رفت و قتلغ برکان دوازده سال حکومت کرد و قتلغ برکان در ترشیز و هشتاد و یک در ترشیز کتاب تاریخ بخط کان در سال ثمان و ستمائه شروع شده امید و منی که نوشته شد است بدست ولشتر تمام شد در شهور سنه ثمان و ستمائه و بعد چنانکه از آخر تاریخ مزبور معلوم میشود و بعد عبارته تمام الکتاب الذی بمنیته و غیابات الامیان و ابناء ابناء الزمان بحمد الله و منه و ذلک فی یوم الاحد العشرین من جمادی الاخرة سنه اثنین و سبعین و ستمائه و اسم او احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان است

و کار در سلطان خازان بن ارغون بن ابقا بن هولاکو در ترشیز هفتاد و نوزده در هفتصد و سه لب

در کرمان سلطان شاه ارغون بن سعید سلطان سعد الدین بن سلطان صدر الدین ابو المعالی اسطور محمد بن سلطان ارسلان در سنه اثنین و ثلاثین و ستمائه

صاحب کشف الغوامض در کرمان نیکو کرد رسالت سنه اثنین و ثلاثین و ستمائه و در سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه

یا نه ابقا خان بن هولاکو و میان براق خان از نسل چغتای خان با پادشاه ماوراء النهر و خراسان در سال ثمان و ستمائه و هشتاد و یک واقعه ابقا غالب و براق منهزم شد و انقامدت هفت سال حکومت کرد و در ایران در ترشیز هفتاد و نه لب

ملاوت با دشاه شیعه اثنا عشریه الجایتو خدا بنده محمد خدابنده در دوازدهم ذی حجه سنه ثمانیه و هشتاد لب

اسهاء خوارزمشاه سلطان محمد در عرض محاصره بیره جک و اسماء مجموع قلاع مأخوذه بر عساکر او الی وصول الی محروسه اسکی شهر و موضع علم الدین قاسم زاقی دوی

۶۷۲ سال سعد و حوادث

ابن مالک صاحب الفتح بن خود رستمانه وهشتاد و دو

اتمام تاریخ ابن فلکات در رستمانه وهشتاد و دو

قوت مؤلف در رستمانه وهشتاد و هفت

قوت خواجه نصیر الدین در رستمانه وهشتاد و دو

دو شنبه دوم شهر مذکور است

ابو جعفر خواجه نصیر الدین محمد بن حسن طوسی از جرد ساوه است و طوس بر او دو است

ملاهیت اسماء ابار کرد ای که

و عرض کرد بر اجداد خود

این سیر را در دو اجتماع

و اجتماع الامر رای شوراء نظم کرد

نام کرد الی بر عرض کرد

سعادت خواجه نصیر الدین

اسم خواجه نصیر الدین را مطلوب

مطلوب از اسمی نام کرد الی

عمل تمام نظر نامکشف

۶۷۳

۲۶۶

امیر ارغوز قاقا و کتابغا قاآن در شنبه وهشتاد و سه بجهنم رفتند و ارغوز بدکران عاد و پشته

اطوار بود لب

احمد بن محمد حسین محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن

سرهنگ صلاح الدین صفوان ملک ظاهر در حرب بستان و کرکنس و هم در حرب ابغا و منوتمان تعلق ارشوا و اسلاهوری دوحی

وفات محقق صاحب خلایق در تمانه و هفتاد و شش قدس الله روحه العزیز

ظهور شیخ اوحدی در روزگار و در غوث خان بوده که در هفتصد و بیست و دو وفات شده و وفات او حدی در اصفهان بوده در عهد سلطان محمود غازان و در شهور سنه ثمانمائه و هفتاد و هفت وفات شده محاسن و این تاریخ محل نظر است و هفتصد و بیست و هشت تاریخ تمام جامع بوده محاسن

صاحب کبیر الغ مکتوبه در سمرقند و مصاحب خطبا کرد حضرت امیر اسلام اجرا الله سنه ثمان و ثمانمائه

رکن الدین صالح بن عبد الله در سمرقند و مصاحب خطبا کرد حضرت امیر اسلام اجرا الله سنه ثمان و ثمانمائه

ذکر ملک مراد ابن غیاث شیراز مسطور است شیخ رویم الدین عبد الله بن محمد حلیمه پیش بود و تاریخ بطرافه صحیح کرد رحمة الله علیهم اجمعین

استمار و مصاحب خطبا کرد حضرت امیر اسلام اجرا الله سنه ثمان و ثمانمائه

بدانکه الدوله رکن الدین عبد الله بن محمد حلیمه پیش بود و تاریخ بطرافه صحیح کرد رحمة الله علیهم اجمعین

قاضی القضاة احمد بن خلکان صاحب تاریخ در سنه هشتاد و دخل — در سنه هشتاد و تاریخ را تمام کرد دخل

در الدر نضید علی البیان اسم سنه هشتاد و نمرد مرا ز شیراز

قاضی القضاة احمد بن خلکان صاحب تاریخ در سنه هشتاد و دخل — در سنه هشتاد و تاریخ را تمام کرد دخل

قاضی صفی الدین عبد الرحمن بن قاضی رکن الدین احمد بن برهان الدین احمد بن برهان الدین عبد الغفار احمد صدیقی
بگردیز از دنیا محی تا قاضی وصاحب عقاید در سنه هشتاد و هشتاد سوگند شد
آبقا خان بر هولاکو خان که بعد از پدر بفرمان عم قتلغا آن در سیصد و شصت و سه حاکم شد بود در سیصد
هشتاد و سه و لب

در شصد و هشتاد و یک مرو قتلغ نوکان مدبره ملک سلطان خواجه که در سال شصد و شصت و نه از پس
ابقا خان رحلت رفت دوازده سال حکومت کرد در شصد و هشتاد و یک مرد و بعد از او سلطان جلال الدین
سور غقش بن قطب الدین حاکم شد در شصد و نود و یک معزول شد الب
تاریخ خزائن مصنف مراح الفقه در سنه هشتاد و بیان حریان کاشغر

در سنه هشتاد و هفت بکجور و دامان تا بلی سیدیران احمد خان داد ریحان مقتول گشت و حوالی عمور جان حاکم شد
ملک رکن الدین مسعود بن کیکاوس بن کیکاوس که در ایران او را ابو سعید و در سیستان و هندوستان و در ادرار ناصب
کنند در سنه هشتاد و هفت بحکم ما ما جان نامزد سلطنت گشته و در سنه هشتاد و هشت عصیان آن لشکر کشاد و در سنه هشتاد و نه

احمدخان بن هولاکو کمتر شصت و هشتاد و یک حاکم شد اول نام او نکودار اوغلی بود و بترک اسلام مشرف شد و نام او سلطان احمد شد وزارت با خواجه شمس الدین بود در سال دوم از حکومت کرد در شصت و هشتاد و سه ارغون خان بر او خروج کرد و او را کشت و ارغون ابقاخان بن هولاکو در شصت و هشتاد و سه حاکم شد و در شصت و نود و یک

۶۸۴ خواجه شمس الدین صاحب دیوان بیست و نه سال وزارت پادشاهان مغول کرده بود در شصت و هفتاد و سه ارغون او را بتهمت اینکه با قاخان زهر داده بکشت در عصر دوشنبه چهارم شعبان سنه شصت و هفتاد و سه در یوم نوروز لحاف دوخته بود و یکی از پسران خود را بر استوا و اولاد خواجه یحیی و فرج الله و مسعود و ابابکر و اسیاست و سید هندو بدفن در چرنداب تبریز

وفات ناصر الدین عبد الله بن عمر بن محمد قاضی بیضاوی در سال دوم

۶۸۵ ۶۸۶ فراغ شیخ رضی از شرح کافیه در سنه ثمانیه و هشتاد و شش و کشکول او در شصت و هشتاد و نه نوشته شد و کشکول شیخ بهاء الدین محمد عاملی احمدخان برادر هلاکو خان در سنه ثمانیه و هشتاد و شش نوشته شد

سمع عبد ربه ... الدین ابو محمد الدین ... بسماعه فی ... سنة ... علی ... ذاره

صاحب ... صاحب ... سنة ... و ... سنة ... و ... سنة ... و

۶۸۷ شیخ علاء الدوله سمنانی در سمنان و هفتاد و هفت و بغداد شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی رسید عوارف

۶۸۸ فراغ از جزو سادس متمم المطلب علامه محلی در سمنان و هفتاد و هفت حاکم اهواز و شوستر را بنوازید

۶۸۹ اول ولایت عثمن پاک پسر ارطغرل جد پادشاهان روم در سمنه و هشتاد و نه بود و از طول ایام گویند سلطان علاء الدین بن کیقباد بن کیخسرو که یک شعبه از پادشاهان سلجوقی که در سمت روم پادشاه بوده اند و از ملک محسن ترتیب در مقام برحسن بدایت در موکب امرای پدا کرد و ستد پیش عثمن پاک پسر ترکوت تا باینجا رسیدند که وی بنی نوته شش پانصد و هفتصد و بیست و هفت حسن مک

فوت شیخ ابوعلی صاحب شرح کافیه در رشید و هشتاد و نه شیخ علاء الدوله سمنانی رحمت الله یافت در واقعه بیست و هفتاد و شکایه شانزده سال داشت و در هفتصد و سی و شش در محاسن

۶۹۰ فوت یحیی بن سعید خویش محقق در تفتازان و نود

فوت ارغون خان در سمنان و نود و در بعد از اینکه هفت سال پادشاهی کرد در ربیع الاول و بعد از وی گیخاتو قاآن بن ابقاخان هولاکو بعد وی بیخ ما سلک شد و در خشید و یزد و چهار دهم رفت لت

فوت شیخ سعدی در سال ششصد و نود و شش

فوت شیخ صدرالدین سعدی در سنه ۶۷۳ شوال سنه ثمانین وستمایه و ولد او یک پوته در حلقه درس ابوالفرج حریری در نظامیه
بغداد و نشسته و شیخ صفی الدین ابراهیم بصحبت او رسیده صد و ده سال عمر او را سنه تسع تسعین علوه کرده
و بسی سال سیادت و سی سال نشسته مجالس
باجازه عزیز میر او را یک کتاب بکشتن الفه را یعنی بزخود و بعضی بسماع و بعضی باجازه در بیع عشر شهر رمضان سنه احدی
وثلثین وستمایه و در مجلد دویم کشتن الفه اجازه خود را نقل نموده از برای یک کتاب دعا و در کتاب الذریعة الطاهرة
در عشر وستمایه و در رابع وعشرین وستمایه و در سبعمایه و سبعین وست
سلطان جلال الدین سوره عثمن بن قطب الدین حاکم بنج سلاطین قراختای کرمان بعد از قتل برکان که در سنه تسع عشر
هذا و دیاربکر را بحکم ارغون خان بسلطنت نشست نه سال پادشاهی کرد و چون خاتون دختر سکوتر نویون کرمان را
در نکاح داشت در سنه ثمنمایه و نود و یک بدرجان کهاوجان معزول شد و بعد از و پادشاه خاتون پادشاهی کرد
و در شش صد و نود و چهار بقضا حق پیوست

نوت قاضی بیضاوی در سنه ثمانین وستمایه و در روم می رسد و صاحب ترجمه است

فراغ از تصنیف قدری از شرح المطلب علامه در سنه ثمانین وستمایه و نود و سه

سلطنت کتغا صد و سی ملک نامحمود اشرف ظهیر الدولة آتابکان لر کوچک از ارسنان
وظهور در یم و نار و بعضی امکنه از اوراق مزبور ای صدره اسراف کنده و از ایران و موجب خدا
از کنار شاهجیه رومی

کهاوجان در سنه ثمانین وستمایه در چهار در دیار بکر بود فاسق با انواع فسوق لعنه الله مدت سلطنت سه سال
و هفت ماه و بعد از و عازان پادشاه شد در سنه تسعین وستمایه در رسید و نود و شش و وزارت با صاحب
سلطان قطب الدین که در حبالة کهاوجان بود بعد از عزل سوره عثمن بحکم کهاوجان پادشاهی کرمان
رسید و برادر سوره عثمن را بقتل آورد بعد از آن در سنه شصد و نود و چهار کرد و چون خاتون منکوحه
برادر پسر سوره عثمن و دختر پسر شاه عالم خاتون بنت سوره عثمن که در حبالة ما بدوجان بود پادشاه خاتون را
بحکم ما بدوجان بعصار ریاسیدو این خاتون شاعره فصیحه مؤدبه مورخه وزیبا طلعت مصاحف و کتب نوشتی
و در ریاجرا و مشهور است و بعد از او سلطان مظفر الدین محمد شاه بن سلطان نجاح در شصد و نود و پنج حکم
غازان خان بسلطنت رسید و در هفتصد و سه در لب

در سال غلای مذکور در مصر و شام ابر سیو فرو رشاه پادشاه هند رسلا اکرکسی شد و سراجالدین و را ای مصر ارسال کرد
و او بملاحت عسکری زاد با مرد دومی

۶۹۶ عازان خان بن ارغون خان بن ابغا خان بن هولاکو در سلخ ذیحجه ششصد و نود و چهار حاکم شد و بنیاد عدله
داد نهاد و در تزویج اسلام کوشید و در ششصد و نود و شش وزارت را بخواجه صدرالدین خالدی داد بعد
از اینکه وزیر صاحب خواجه جمالالدین را کشته بود و بعد از یکسال و نیم صدرالدین وزیر را با برادرش شرکت در حمام
و نوزده ماه

ششصد

در ششصد و نود و هفت غازان وزیر خود صدرالدین را با برادرش قطبالدین کشت و وزارت بخواجه رشید
الدین فضل الله طبیب همدانی و خواجه سعدالدین ساوجی را دو دو ششصد و نود و نه با صرار ایشان کرد لت

عبدالله بن مسعود بن کمانه وس قوت شد در سنه تسعین و ستمائه احوال او را در سنه سبع و ثمانین ذکر کرده ام
بن قوام بن کمانه وس بحکم عادان باشد و الطف دل شد و بعد از مدتی شوه غزان اسکوی بحمار او در ساوند
و او را کشته و دولت ایلخانان دور بانحوت شد بحوجوار ساله مالک ملوک و دولت سعادت ارسان ماسان
احوال او را در ساله در دول اصحاب ایلخانان می نویسم ان شاء الله

سنه سبع و ثمانین و ستمائه و نود و هفت هجری در اسم محمد

۶۹۸ سلطان ملک ناصر محمد بعد از کشتن سیصد لاجین و کرکس کفار در واقعه سوریه و فرنگ حصار
و صورت آن را در سال کتاب و این نفت المصدور و مطرح سرور اخبار سلطان حماه و ما فوق مسعود در کتاب
در کنوس دومی

عاران خان در بیت سیم ربیع الاول سنه ثمانمائه و فرود آمد در هفتصد و شش بامر یارخان جنگ کرد و منهزم شد
و بدمشق رفت و از آنجا راجعت کرده بایران آمد و در هفتصد و سه وفات
سلطان محمد بن سلطان الدین صاحب بعلبک و حاکم کرک بدشت در سنه احدی و سبعمائه و در بعلبک وفات یافت و در سفح کوه شد

فصل شتم در وقایع و فیات سال هفتصد و هجری از اول سال

سال هفتصد و هجری

فوت شیخ زاهد گیلانی در هفتصد اتفاق افتاد در استارا و گیلان و شیخ بزرگ صفی بود و شیخ جمال الدین
بود و شیخ جمال الدین برادر شیخ شهاب الدین امری بود و شیخ شهاب الدین بهفت واسطه بجنید بغدادی میرسد و او
از سری سقطی دارد و او از معروف کرخی و شیخ صفی در هفتصد و سی و پنج فوت شد

نجم الدین خباز در هفتصد فوت شد مزار در شیراز

سعد بن قاضی واعظ در هفتصد و شش فوت شد مزار در شماخی

مقصد و یک وضع بنای الخانه و ایوان جمعه در دمشق عمارت غازان را ابطال نمود و فوت کرد مقول در حیاط علما، ابراهیم
الدین سلطان بن مهرم سوی کفار عثمان غازی در حدود اصوص رسید و مردن حاکم کماخ را مدد عباسیان و مردن
ابونمی ایشقار حجاز دوی

مقصد و دو صدر الدین محمد کازرانی در هفتصد و دو فوت مزار در شیراز
ابراهیم غازان از سلطان مصر ملک نامه در حرب دمشق و فتح حرره عورت در حیاط طرسوس و از آنجا عطف بمصر و فتح
قلعه کسته بر دست عثمان غازی و مردن تقی الدین بن تیمیه کفار ثغیه دوی

غازان خان بزارغون را با امرا کو بعد از آنکه از دمشق با مصر باز خبان کرد در سیصد و نود و نه با ایران
آمد در ربیع الاول سنه ثلثمائة در قشلاق دره نوجه قزوین در هفت سال و نه ماه پادشاهی کرد و سی و سه سال عمر
داشت در شب عاران مدفون شد و لاد تشرد ... و هفتاد و دو را تکون ماندران و بعد از آن الجایتو
در هفتصد و سه پادشاه شد و در هفتصد و شانزده فوت شد لب

سلطان معز الدنیا و الدین محمد شاه بن سلطان حاج که در ششصد و نود و پنج پادشاه شده بود هفت سال حکومت
کرد و او حاکم هفتم بود از دودمان سلاطین و القصه در هفتصد و سه در عنفوان سی و سالگی و بعد از او سلطان
قطب الدنیا و الدین شاه جهان حاکم شده دو سال و چند ماه حکومت کرد الجایتو سلطان او را عزل کرده نام سلطنت
از کوهبان برافتاد و بعد از این حکام مغول در کرمان حکومت کردند و سلطان مذکور کوشک گرفته ... زیرا
و بضاعت ساخت و مال از او ان داشت و با او مقرر داشتند او را محدوم شاه میگفتند و چنان تفاق موسوم بود
اسپهسالار الدنیا و الدین مظفر او را بخواست جلال الدنیا و الدین شاه شجاع و قطب الدنیا و الدین شاه محمود عماد الدنیا و الدین او را و تولیه
شده اند لب

سلطان ابو سعید بهادر خان بن الجایتو سلطان در شب چهاردهم ذیقعده سنه هفتصد و چهار متولد شد

در سال علم الدین سراج مصر و سواد بن عبد الله سلطان ارغون مقرر شد

الجایتو سلطان خدابنده محمد بن ارغون در هفتصد و شش کیلان موسوم کرد و سلطانیه پادشاه شیعه امامیه اثنا عشریه رحمه الله
در هفتصد و نهم شهر سلطانیه بنا کرد لب او الجایتو اول حنفی بود و ساطر اکثر شهر صدر جهان جمال
الملوکی نظام الدین عبد الملک مراغی شافعی و چون بطلان مذهب و مذاهب معلوم او الجایتو شد علامه حلی را احضار
رساله باطل ساز نظر کرد و کتاب نهج الحق و کشف الصدق او نوشته ... قطب شیرازی و عزیزی و حمد بن محمد
گفته و کرد الدین دشتیدی و صدر الدین و مولانا نظام الدین مراغی دران وقت معاصر علامه بودند محمد اس
ابو عبد الله محمد بن احمد بن علی باهلی ابدلسی مالقی صاحب شرح تلخیص ابو یعقوب در هفتصد و نهم در دمشق
ناصر الدین ابو حامد محمود محمد بن مسعود در هفتصد و هم رطریز مقرر است شد

الجایتو سلطان خدابنده محمد بن ارغون در هفتصد و شش کیلان موسوم کرد و سلطانیه پادشاه شیعه امامیه اثنا عشریه رحمه الله
ابو تغلقشاه که وزیر اعظم بود با چند امیر دیگر در دولت قوس در سجان کشته شد لب

سلطان محمد خواجه شاه با لشکر ایران در ولایت خراسان پادشاه اسلامی کرمان شاه و سیستان را کوهبان مقرر کرد
و در راسال سوم سلطان سکونرا در حدود سرادره با قبچاق نام کوهبان فرستاد و سیستان شاه ملوشد

در کرامات اسرار دوم مطلوبیت علامه بن الدین علیه السلام از زبان مبارک مخبر صادق علیه السلام نقل فرموده اند
مصنف در صدد بیان اصناف مدح بر آمده و خواهد ایراد کلمات مصنف را از آن است و صنف سیم و سه چهار در
اظهار نمودن حد آمده و مجرا و الجانیوت تشیع را ما فضلات علامه ابن المطهر و فیه مرحوم مرتضی جنت عازی و
خوشنویسان الدین جامع عسکر دشق اخضبه دوی

مهم شدن ایشان از حضرت مجمر در حوزه عتبات و سلطنت ملک زاده بعد از جلوس بر سریر و طرح کردن بساط سلطانیه
نام صاحبه و مجرا و الجانیوت و مرد دیاه الدین اهر سر عطا صاحب اکرم و موسوم شیخ و الدین عتبه ایه دوی

موسی علامه و طب الدین محمود شیرازی در تحریر دستور الوزراء العباسی و احمد سر دوی صاحب کتاب الغایه نکم الدین اهر ابن الفوطی از کبار شاعره دوی

فوت علامه بن الدین محمود شیرازی در تحریر دستور الوزراء العباسی و احمد سر دوی صاحب کتاب الغایه نکم الدین اهر ابن الفوطی از کبار شاعره دوی

تاریخ کتیبه سنه جزوی سوم بیتی نیمانه مقصود ست
مستولی شدن اوغنی بر خزره روس و انقطاع ولایت مکفور از السنه اوا دیار و وقوع سهو کفه و اقع حصار
روس عثمان جوغازی و سلطنت مطلقه سر سر بعد از جلوس نام محمد دوی

نزاع علامه از جمعت جعاله متذکر در هفتصد و یازده

الجایتو سلطان محمد خدابنده در شوال هفتصد و یازده خواجه سعد الدین ساوجی فصب کرده او را بکشت

و خواجه علیشاه تبریزی را در وزارت بخواجه رشید شریک کرد لب

در کنار ارس اردوی معسکر سپاه جمال الدین حسن محمد فرستاده ارباب دیوان محمد رشید و قاضی صاعد را و وصاف صاحب دیوان را

در میانه معسکر سلطانی بر کنار آب ارس سنه سبع و ثلاثمائة

الجایتو سلطان خدابنده محمد در شوال سنه هفتصد و دوازده بتمام رفته بصلح و اجتماع خود و در هفتصد

شانزده وفات یافت

در کنار ارس اردوی معسکر سپاه جمال الدین حسن محمد فرستاده ارباب دیوان محمد رشید و قاضی صاعد را و وصاف صاحب دیوان را

در کنار ارس اردوی معسکر سپاه جمال الدین حسن محمد فرستاده ارباب دیوان محمد رشید و قاضی صاعد را و وصاف صاحب دیوان را

و در میانه معسکر سلطانی بر کنار آب ارس سنه سبع و ثلاثمائة

قتل امیر چوپان و غارت لشکر او بعد از مراجعت از تبریز

عمارت بارگاه و مطلعیه و حمام شدن بنا، قیصاریه و مهم شدن گنجینه دار شریف مکی در حرم ایشان رسیدن ترنجا مکه
و وفات سعد رکن الدین صاحب متوسط دوم

الجایتو سلطان محمد ابن ارغون خان بن ابغا خان در تبریز بر تخت نشست سی و سه سال بود که
از پادشاهان معدل مثل او پادشاهی نجد عدل و داد و رعایت داشت و جزیه بر یهود و نصارا تعیین فرمود که
تا در جمیع ممالک ایران خطبه بنام نامی و اسمی سامی حضرات دوازده امام علیهم السلام خوانند و سبب این
الامر الهی بر ضمیر منکشف شده بود مقرر ساخت و صاحب اعظم خواجه رشید الدین و سدر اکرم خواجه رشید الدین
و سدر اکرم خواجه سعد الدین را در منصب سابق و مکان ساخت در هفتصد و پنج شهر سلطانیه بنا کرد و در هفتصد
و دوازده بتمام رفت و بصلح رجعت کرد و دوازده سال و نه ماه پادشاه کرد و در شب عید رضوان هفتصد و شانزده
وفات یافت و او را در سلطانیه در مقبره که ساخته بود دفن کردند و بعد از و سلطان ابو سعید در هفتصد و سی و شش بر تخت
سلطنت جلوس کرد و سلطنت سلطان ابو سعید بها در بعد از موت جد اسد محمد او لجایتو و طاهر شدن ملوک طوایف ارزام
و وفات نجم الدین سلیمان طرغای از اکابر خانیه در مصر دوم

مستولی شدن مغانجو جداد شاه ماندای رام در حصار بورسه و بنا کردن حصار ارزای جا جو کردن کفار و مهم شدن کفار غرناطه
و کشته شدن خواجه رشید الدین فضل الله وزیر و امیر شاه ولی لشکر خراسان و خواستوق و لهراسب مرکاب و سیف علاء
الدین کیقباد و بعضی وقایعات دوم

امیر جوبان در ایام سلطنت ابو سعید بهادر خان که صاحب اختیار بود خواجه رشید وزیر را در هفتصد و
هیجده کشته بعد از این که او را عزل کرده بود در حدود دامغان و وزارت را بخواجه غیاث الدین محمد مفوض داشتند
در هفتصد و بیست و هشت لب

فصل سلطان محمد جاسده ای سود در عصد و مورد و بگیرد مرزی در سلطانیه مجدد
فوت حسین ساوجی رسالت مصر در ۷۳۰ و مرثی او در عزت مجدد

۷۲۰

فوت امیر خضر دهلوی در مقتصد و بست
جلوس ابن تیمور در حصار مشق و قتله عمر فرد در روز جمعه دوی

فوت قاضی جمال الدین ابهری یکی از کبار علمای عصر دوی

۷۲۱

۷۲۲

مقتصد و بست دوی
ارغونخان بن ابغا مقتصد و بست و درد و ظهور سنج او مدید در نهاد طرغونخان بوده و در ستمانه
وفات و مقبره او بمراغه

فتح نوکریه واق یازی وفات کمال الدین قوطی وصدالوزاء مورخ الافاق رومی

۲۲۳

خواجه علیشاه که دوازده سال دیم وزارت کرده در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان در همین مقصد و بیت جزا
رود در همان معول جزا وزیر مدرت خود میرد لب

فوت عطارد در هفتصد و بیست و هفت

اول سلاطین روم عثمان بک در سنه ثمانمائه و هفتاد و نه حاکم شد در هفتصد و بیست و هفت و مدت کونیه
هفتاد و سه و هشت سال و او را حصار بلده اونک و شهر بورسا مسخر کرد و او زمان تیرش در روز فوت پادشاه
حاکم شد فوتش در هفتصد و پنجاه و نه حسن بیک

در وفات سید اولاد رسول صدر الدین محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن المظفر شمس الدین ابو عبد الله
سلطان روم اسلطان روم
حاکم کونیه را در سنه
تسعه و اربعین

۷۲۹

امام علامه ابو العباس احمد بن محمد بن عبد الله بن حسام مقدم بن شادی شرح جمع بزنالی در هفتصد و بیست و
هشت در ملک نشر

نصیر کتوه جیش عثمانی در صفر سنه وفات علاء الدین قونوی و العلم علاء الدین عبد العزیز بن محمد بن احمد بخاری و صاحب کشف
و بحور و صفات الدرکوت و سلطنت جمال الدین کونیه ادوی

در کرمان سید اولاد رسول صدر الدین محمد بن عبد الله بن المظفر شمس الدین محمد بن المظفر غنوی کان عالما عاد اجداده و سید سلطنت عالم

۷۳۰

مکارم اخلاق بفضائله کمال الصلوات در سنه ثمانین و سبعمائه در جوار رحمت رب العالمین فرستاده

وصول الهر صاحب الطلب و فتح ازنیق علی ید سلطان اورخان و طغیان اتباع الشریف و قتل امیر الحاج
و جمع کثیر من الحجاج و موت فی الدرعمل الوکا المختفی شارح جامع الکبیر رحمه الله

سال هفتصد و سی و دوم هجری

امام ابو اسحق ابو هیم بن عمر جعبری صاحب شرح شاطبی در هفتصد و سی و دو وفات یافت که در معرفت
بود شرحی جعبری نوشته نشر خوب
ذکر مادات اسرار اسطرلاب تا تاریخ هشتصد و سی و دو محمد در اسماء مادات را الی هفتصد و سی و دو بعینه از اسطرلاب

ولادت تیمور در هفتصد و سی و سه در نظام فرخطه کش از بلاد ماوراء النهر بیست و پنجم شعبان مذکور مقارن
زمان پادشاهی قزان سلطان و قزان سلطان از نسل چغای جان پادشاه ماوراء النهر بود و بسبب ظلم و ستمگری
دانشمندی رؤس بر و خروج کرد و او را در هفتصد و چهل و هفت از میان برداشت
ذکر مادات اسرار اسطرلاب تا تاریخ هشتصد و سی و دو محمد در اسماء مادات را الی هفتصد و سی و دو بعینه از اسطرلاب

سال هفتصد و سی و سوم هجری فتح کلیک و ظهور ارسید سید الناس من الحفاظ و سید اعظم المدینه رومی

فوت شیخ صفی الدین بن زاهد بن صالح بن قطب الدین بن سید محمد حافظ بن سید محمد بن سید یوسف بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسماعیل بن سید محمد اعرابی بن سید محمد بن سید قاسم بن سید ابوالقاسم حمزه که رضا لقب او ست بن امام موسی بن امام کاظم علیه السلام در عهد تبر اولجایتو در هفتصد و سه و پنج واقعه دار رسید دفن شد عمارت بقعه از شیخ صدرالدین موسی است پسر شیخ صفی لب شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی موسوب در زمان پادشاهی ابوسعید خان غیاث الدنیا والدین سلطان در هفتصد و سی و پنج رحلت نمود رحمه الله

ابوبکر اتابک مظفر الدوله احمد بن محمد بن ایلدگز از ملوک سمنان است در خدمت سلطان محمد خوارزمشاه از پسر بزرگ او سمنان و دشت و دهستان بعد از شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی رسید و در سنه ثمان و ثمانمائة و هشتاد و نه از دنیا رفت یافت و در هفتصد و بیست و نه انقراض سلاجقه که در مملکت شانزده صد و چهل و اربعین بر او و در هفتاد و هفت واقعه هفتصد و سی و شش در برج اسد رصوفی بادرد رحمه الله

سال سبعمائة وسی و شش هجری

سلطان ابوسعید بهادر خان بن الجایتو سلطان بعد از پدر در هفتصد و شانزده پادشاه شد و او نه ساله بود زمام امور سلطنت در دست امیر جوبان بماند و سلطان را پیش او راهی نبود و امیر جوبان او را در پس پرده خود نشانید و خواجه رشید او را عزیز میداشت و در هفتصد و هیجده وزیر او گشت و چون دوازده سال از سلطنت ابوسعید گذشت با امیر جوبان متغیر شد و دختر او ستی را در نکاح گرفت و بعد از آن دختر او را در حباله امیر شیخ حسن ایلکانی بود و او را از تحت نکاح او بیرون آورد و نکاح کرد و سبب آن شد که شد و خواند کار دولت یافت و وزارت بعد از قتل امیر جوبان در هفتصد و بیست و هشت بخواجه غیاث الدین محمد رشید رسید و ابوسعید شاگرد صدر خویش بزرگ بود و اول او لقب خواجه در باب یافت و در سال هفتصد و شش و شش رود مدت سلطنتش نوزده سال خواجه علیشاه در زمان او دوازده سال وزیر و وزارت کرد و در هفتصد و بیست و چهار رود بعد از او ابوسعید سلطان معزالدین معتدل معتولی یافتند در مخاویا را بهزند و در ایران طوایف شد و باقی با ایشان نبود و بعد از ابوسعید ارپاخان از نسل ابغو بوکاء تولی بسعی خواجه غیاث الدین رسید که وزیر بجای او نشست و علی پادشاه خال ابوسعید در عراق عرب جزو لقا تا ابوسعید نشنید و با اقوام موسی خان که از نسل بادو خان بود و سلطنت بروانشته و صنادید عرب را با خود متفق ساخت در باب خان خاد و او با سر متوجه ایشان شد در حدود دیجتو در چهارشنبه هفدهم رمضان هفتصد و شش بهم رسیدند و او از اردو بحاجت برگشته و از ناگرفته و بعد از چند روز در ولایت سحاب سر بدستان در روز عید فطر کشته شد و بخواهر کوچک او ستی کرد و وزیر خواجه غیاث الدین محمد رشید در او اسط ماه رمضان کشته شد و لا قطبا الدین را در شیخ مطالع بنام این وزیر نوشته بود و سلطان سابق قصیده مصرع در مدح او گفته بود و او حدیقه اصفهان فی کتاب جامع

محمد خان ست بتر پادشاه بعد از کشته شدن علی پادشاه و محمویه سلطان ابوسعید را گرفت و طغا تیمور خان از ماندران خروج کرد و محمد خان و امیر شیخ حسن از اینغو جزیا فتند لشکر جمع کرده در صحرای کرور و جنان شد و سوسیجان را بدست آورد کشتند در بعید سنه سبع و هفتصد و سی و هشت و طغا تیمور خان خراسان را بکرخت و در هفتصد و سی و هشت کشته شد و محمد خان در هفتصد و بیچاه و چهار کشته شد

شمس الدین محمد صاحبقران در سنه سبع و ثلثین و سبعمائة وزارت اختیار

سال سبعمائة وسی و هشت هجری

فوت او در هفتصد و سی و هشت امیر شیخ حسن کوچک بزاوه نامزد جوبان در روم بود لشکر جمع کرده بقصد امد و در حدود بجوان با محمد خان و شیخ حسن بزرگ جنگ کرد و محمد خان بقتل امد و شیخ حسن بزرگ خلیفه و این واقعه در هفتصد و سی و هشت واقع شد و محمد خان در بلاد سال حاکم بود

و ساقی بیک خاتون دختر سلطان غیاث الدین بعد از قتل غیاث پادشاه شد و بعد از چند گاه بتزویج چند
معزول شد و در هفتصد و سی و نه سلیمان خان بن منکی بن تیمور بن هولاکو ساقی ملک را نکاح کرد بعد
از اینکه سلطنت شسته بود بعد از آن امیر شیخ حسن اغا در هواسان اندیشید بر اه بغداد رفت و خان
تیمور خان را بادشاه کرد
بهاء الدین علی ابن بکر یدلی در هفصد و سی و نه در عراق شیراز

جهان تیمور خان بنیاد از نیاک بر کنجا و جان من انقاخان باد تمام شیخ حسن بزرگ با سم سلطنت موسوم شد
و در ممالکی که در تصرف شیخ بزرگ بود بنام او خواندند و دادوا و در نجه سنه هفتصد و چهل بجای
سلیمان خان امیر شیخ حسن بزرگ باسم سلطنت و سوم گشت و سکه بنام او زدند و با این سبب امیر شیخ
حسن بزرگ جهان تیمور خان را معزول کرد و امیر شیخ حسن کوچک بزرگ شد و بنیابت سلطنت در حکومت
مستقل شد و عادت کرد امیر شیخ حسن کوچک و امیر شیخ حسن بزرگ مذکور خواهد شد و اقتدار خان ملک
اشرف در زمان حکومت خود او و چند دوز بعد از فوت او تا زمان ظهور تمور که سوء مثل
اعلی را حجابی بر داشته بود در مکر کسی در ایشان نبود تا

در کتاب [illegible] که در سنه [illegible] سعد الدین محمد بن سعد بن [illegible] سعد الدین الوزاء الموالی مظفر کاشی عازم دار الکتاب طبع
و صاحب الصواعق علی الرواعد الکواشی کان ذکره الصعد السریع الوزاء در سنه هفصد و چهل در بعضی از نسخه کتاب مذکور
مذکور است موسوم بکتاب الدر المنضود فی محاسن سعد بن مظفر والده علیه کتاب است اشتمال بر اصول و فروع علم اجماع و اصول و علوم مذکوره و در سنه هزار
و صاحب اجماع عشرین علوم و صاحب سنه هفصد و چهل و دو در کتاب کتاب سه روزه مذکور را مسمی و در سنه هفصد و چهل و دو
در این عهد بوده شد

موسوم است کلام خواجوی کرمانی و سال الشعراء و سال الصدر و سال الفضلاء و سال الکمال و سال
الصغیر و ناصر احمد انتهی

سال هفصد و چهل و دو هجری موسوم خواجوی کرمانی هفصد و چهل و دو مجموعه محمود عسکر محمود
سعود خواجوی کرمانی علاء الدوله سمنانی را در سنه هفصد و چهل و دو در عراق هفصد و چهل و دو مراد عالی المنبر
سماع الدین عتیق بن محمد مرادی در هفصد و چهل و دو در بوزه اول خراسان شیراز
مولانا فرید الدین محمد قاسانی در اول هفصد و چهل و دو در عراق شیراز

قران سلطان پیر چغتای پسر چنگیز در بلاد ماوراء النهر پادشاه بود و ولایت خود در زمان پادشاهی او بود
و ظلم و ستم بسیار بکرد امیر تزغن که یکی از امراء عاقل پسندیده اخلاق بود بر وی خروج کرد و در هفتصد و چهل
و هفت او را از میان برداشت و دولت جانان چنگیزی ضعیف شد و مغلوب و اکشتند بعد از ایشان موسی
و پسر جانان منصوب شد و امیر قزغن دانشمند چه اعلان اسمای و نصب خود و بعد از دو سال او را شوفا
کرد و سالان او فاریاب از نسل جغتای خان کرد و هلاکت بمن بعد سلطان امیر قزغن معزول شد و چون دوازده سال و
کرد حکومت کرد و در سنه هفتصد و پنجاه و نه در شکار گاه بمقصد یکی از نزدیکان خود از نزدیکان خود کشته
شد

سال سصد و سی و شش هجری

در شمس الدین محمد شاه منهاج سپهر و طوایع در هفتصد و چهل و هشت جلوس یافتی

و باد عظیم در ممالک مصر و شام و دیار اضف شهاب الدین فضل الله امام بسم الدین محمد فی الفضل فی اشارع الطوالع و شهاب الدین
احمد ابیک صالحی و الحفاظ و صالح الدین احمد بن مکتوم بدر الدین حسن بن امام تاج صاحب اللغات و صوم الدین احمد اسکاف دمشقی

سال سصد و سی و هفت هجری ظهور وبا در حلب و دیار و حما و سراقب و ادلب و بلاد شمالی و موت علاء الدین ایدکار دمشقی
المشاهر و مظفر الدین عمر بن وردی دمشقی

سال هفصد و هشتاد و یکی

سیع عمال الدین محمد بالطخار هفصد و هشتاد و یکی بوقوع شد سلطان فیروز بر کرات
و کمانهای استوار بدو جهار هفکوب سه لانه سیما یالله حس سیع ایکه عمال الدین محمد سلطان عمال الدین سیما یالله حس شد
و سلاطین ملوک و حصاه و علما و سیده و حس عمال الدین محمد و جوان دات سیع هفصد و هشتاد و یک

سال هفصد و هشتاد و دوی شنجوه

امیر تیمور گورگان بدیار ما وراء النهر آمده در سال سلطنت هفتاد و هفت پیچکر سه لیرا ذرهم و ضبط و نسق
مسکوکات بدو معوض فرمود و در سنه هفتصد و نود و دو فوت شد و هفتاد و نه سال عمر داشت

سال هفصد و هشتاد و سه‌ی شنب

بنای فیروزاباد فی قرب دهلی نام فیروز شاه تغلق

سال هفصد و هشتاد و چهار جوی شنا

طغا تمور خان بلیتم سلاطین مغول را سر بداران سبزوار که در خدمتش بوده اظهار انقیاد میکردند فرمان داده
بر سر سلاطین و اکثر بلاد هفتصد و بخاه و چهار
و کمانهای استوار بدو جهار هفکوب سه لانه سیما یالله حس سیع ایکه عمال الدین محمد سلطان عمال الدین سیما یالله حس شد
که سلطان تغلق شاه در چهار جهای بهادر الخان در سنه هفصد و بخاه و چهار

سال سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

در کنار اسپاره دوده بزرگ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در سصد و شصت و شش هجری

سال سصد و شصت و هشتم هجری

حلوس سلطان ملکه الغازی بن سلطان ارضار و سوء صلاح الدین لعلامه محمد الحفاظ و شیخ الخانات عماد الدین عبد الله صاحب غرة اللبیب و دیگر

سال سصد و شصت و هشتم هجری

در کنار اسپاره آسیاب مولانا سعید الدین سعد محمد بن مسعود بن محمد بن بابای کازرونی قدس الله اهل

حدیث علو الاطلاق **فیسلک** طریق السلف له مصنفات **ومما** اسمع البخاری علی

سدید الشریعة **محیض** المؤذن **سموه** یکتبون سوی من یسمعون **او یسمعون** من حاذی

الاولاد **هفتصد** پنجاه هشت مرده **ابشیخی** سعید الدین محمد عالم محمد بن مسعود سارابیان

مدرس مدرسه کبیره در سعد و شصت و هشتم

اورخان دیم پادشاهان روم که در هفتصد و بیست و هفت پادشاه نشانده بود در هفتصد و چهار و نه فوت شد مدت حکومت سی و دو سال و بعد از او پسرخان سلطان مراد پادشاه شد که در هفتصد و نود و یک در

متن

امر زمین که بسال هفتصد و چهل و هفت از سلطان را از میان برداشت و صاحب اختیار شد دوازده سال دگر پادشاه نشان بود و هفتصد و چهار و نه بقصد یکی از نزدیکان خود در تخت کار کشته شد و پسرش بایزید الله بکسر الحاکم بود در هفتصد و شصت او را از میان برداشتند لب

سال سنه ثمان وستمائة هجری شمسی

فراغ از تصنیف اعراب بن قواد الاعراب صاحب بغداد الذئب بن هشام در هفتصد و شصت

بر جداله بر ابر قرعن در هفتصد و چهار و نه بجای پدر نشست و بکسر الحاکم بود میان قراجار که پدرش بپادشاهی نصب کرده بود سبب بزرگ فساد و که صاحب او داشت بقتل آورده و خود پادشاه اوغلان را پادشاه کرد و از ماوراء النهر با او باشندگان در شهور سنه هفتصد و شصت او را از میان برداشتند و بعد از این در بلاد ماوراء النهر هرج و مرج شد و هر سری بسر خود حاکمی بود و کسی دیگر را حساب نمیکرد و مقابله و مقاتله باهم داشتند و روم در عرصه تلف در می آمدند تا آنکه بعلیخان خان از نسل چغتای خان در ربیع الثانی هفتصد و شصت و یک در ماوراء النهر ظاهر و از بخارا متوجه سمرقند و بلخ شد بتوره دین سال وارد بود او در تقریب سلاجوس امیر او در دین سال بنکاح خود در آورده بود و سن او به بیست و پنج سال رسیده بود بعلیخان رسید و او با ایلخانه تقلمش و کش و توابع که اقوام او بودند با و تفویض شد و ابتدای پادشاهی تیمور از دین وقت است و بعد از این ذکر بعلیخان و جانبخته برکشت و امیر حسین بن امیر بلاکه امیر او در دین بتیمور بود و شرح قرین حکومت ماوراء النهر رسید و تیمور بحکم خویش در زمان او ترقی کرد و امیر بزرگ شد و تیمور و امیر حسین مدتها در دولت و نکبت با هم میبودند و در میانه مخالفت هم رسیدا و را ماوراء النهر جانب تیمور کرفته بر حسین را در شهر بلخ کشتند و روز چهارشنبه دوازدهم رمضان سنه هفتصد و شصت و نه امیر تیمور حاکم جمیع ماوراء النهر شد لب

دوم جلوس سلطان مراد غازی بعد از هوا و خان و فوت صلاح الدین علاوه از اجداد حفاظ قرآن فوت شیخ النحات جمال الدین عبد الرحمن صاحب تصنیف اللبیب انتهر

سال سنه ثمان وستمائة هجری شمسی

مشهور شد که اما سال از حرم سلطان مراد غازی اول و مطیع اهل قسطنطنیه ایشان از کوه و جبل کرد نال صرب سلطان مراد بعد از حفظ صنارة و مقدس و سلطنت پادشاه محصور و محرر و اسلامبول احرس اراه الاد بر غازی ماوراء النهر فوت

سلطان مراد غازی اول و مطیع اهل قسطنطنیه ایشان از کوه و جبل کرد نال صرب سلطان مراد بعد از حفظ صنارة و مقدس و سلطنت پادشاه محصور و محرر و اسلامبول احرس اراه الاد بر غازی ماوراء النهر فوت

معلطان مراد سلیم بکا از اجداد حفاظ حدیث و موصل الشیخ جمال الدین عبد الرحمن صاحب تصنیف اللبیب انتهر

فتح جزیره دوبده و فسخ و اخراج کفار از آن بدست غازی اورنوس سلطان اشرف و مهزم ساختن احزاب او جزو تفویض و مشمول تقدیر کارساز جل و علا و اضبط الناس جواد خان ماوراء النهر رومی

سال هفصد و شصت و چهارم هجری شما

فتح کوبلکه و اوده لاسد غازی اورنوس سلطان اشرف و رشحات هوا خلع منصور و موحد ملاذ الانس سکاو و صلای الدین محمد بن سالار کریم رومی

فتح جلد و نفره و رسیدن اشاهین و اسلامی و انتزاع ماوراء النهر از تصرف ایلکان و اتفاق تقویر جمعی بعوارض علاء الدین رومی

سال هفصد و شصت و شتم هجری شلط

قاضی جمال الدین صاحب عنایه مضدی و صاحب شرح مختصر و صاحب مواقف مدرس که در دستاویز نوشته
در مورد بش و غیم و مقتضد و بخاری و شش و ربعا و بخوانند جناب الدین محمد مضید

فتح سبغا و مهزم سپاه کفار استیجون حاکی و بیکا و اخراج سالاری رای و اهل اسلام از شهر و صندوق غزو و اعلام قطب الدین محمود زاری شاه جامع رومی

زین الدین بن ابو بکر بن الحسین العثمانی المرانی تالیف خود کتاب تحقیق النصر بتلخیص معالم دار الهجره داده بنام
و او شافعی مذهب و مجاور مدینه طیبه بود

سال هفصد و شصت و سه هجری شمسی

فتح جرمن و بیتو [illegible] تیمور و پیشروی‌ها و سایر کارهای او در زمان محاصره تیمور با حصر و موقعیت او در آن محل
و مدارک از حفاظ حدیث رومی

سال هفصد و شصت و سه هجری شمسی

فرانقشا را فی خانه شرح مقایسه سنی در هفتصد و شصت و شش هجری در نظم بود چنانکه در آخر شرح نوشته
مصاحبه احمد با امیر و بعد از شهریار رومی

سال هفصد و شصت و سه هجری شمسی

شیخ خود یکتاب کافی محمد بن یعقوب بن اسحاق رضی ابو ابو المعالی محمد بن احمد در هفتصد و شصت و شش
نه جزو به دانشگر

مولانا سادی در هفتصد و شصت و شش محمود

مسمایا الجبر مکلوم به جلال الدین شاه شهرت شاه جلال الدین اکبر شاه سنی هفتصد و شصت و شش هجری در ماه جمادی الاول
و اسم ایام اکبر مشتمل بر هجا الف و سیصد و شصت و شش هجری گرشته اسم سلطان محمد بن ابراهیم بن شاه
عضد الدین عبد الکریم بن مسعود بن داری در هفتصد و شصت و شش هجری در شیراز

سال هفصد و شصت و شش هجری شمسی

فصل بیست و شصت و یک در چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و شصت و یک
فقیه شمس الدین محمد در هفتصد و شصت و شش هجری در شیراز

ابتدای دولت غزن

تفصیل هفتصد و شصت و یک در چهار شنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یک متوجه بدستور امیر
قرغن حاکم جمیع بلاد ساوه الی نهر شد و سوره عشر جاری از نسل چغتای خان عاقی نصیب کرد و خود روز دوم
در تزاید و اقبال بود در وهیج معرکه مغلوب نشد تا مدت سی و شش سال که مدت حکومتش بود اکثر بلاد
ابوبکر تا بیاری در هفتصد و هفتاد و یک در حل داخل غور در هفتصد و هفتاد و نه سال عالم فنا
زیر و زبر شد

شیخ جزری مقری در تقریب حدیث سائر الی تمام جملة القرآن در دیباچه کتاب خود گوید اخبرنا الشیخ الامام العالم
ابو العباس احمد بن عبد الرحیم بن عبد الخالق بزاری بخلیه سنه ثلاث و ستین طاهر بشق الحرسه فی اوایل سنه احدی و سبعین
و سبعمائه و روایت را آورده تا اینجا از ابن عباس حدیث نقل نموده
جزری در اسناد کتب قرات را تا اینجا نقل نموده قریب به پنجاه و شش جلد و در اول این سه جزو شیخ و مورخ
در رساله خود نیز نقل کرده

سال هفتصد و هفتاد و دو هجری شد

فوت خواجه عماد کرمانی هفتصد و هفتاد و سه محمود

سال هفتصد و هفتاد و سه هجری شد

افتخار الدین محمد رضی الله عنه امقاد در هفصد و هفتاد و هشت خوارزم شیراز

سال هفصد و هفتاد و نهم هجری شکل

ایرینیات الذین چنانکه یکی انجهار تیمور در هفصد و هفتاد و شش ورود در سمرقند و از او دو پسر ماند
اول خود سلطان که بتصاد و اولی عهد کرد ۲ بعد از تخت رفتن و در هفده هم شعبان سیصد و نهم ورود سوی
حصار دوم دوم پسر محمد در سیصد و نه کشته شد لب
میرزا عمر شیخ یکی از چهار پسر تیمور که حکومت فارس داشت در زمان پدر در هفصد و هفتاد و شش و با قلعه
خرما تومری خورده و ورد و بعد از او میر تیمور جایا و را به پسر شیخ محمد پسر عمر شیخ دارلب
خارا را بارکی الوکرات الطاهره [illegible]
سه علی عهد از هفصد و هفتاد و شش [illegible]

سلطان سارجی شاه معاصر شیخ حسن سلطان اویس به هفصد و هفتاد و شش قصیدا کنده مدح شیخ
حسن اویس بال هفصد و هفتاد و هشت او رجبه مدح سلطان بر شیخ حسن

سال هفصد و هفتاد و نهم هجری سلطنه ملک منصور قتل اثر و شعبان و وصول تیمور الطوخیاتی انها کرستاد و فرار قرا قدس
مزار سید موسی مرا بر تیمور و لا تقوتمش نصفان مرحا تیمور در سرخاب الدین محمد الجیش محمد الحلی دوی شکر

روز دوشنبه دوم جمادی سنه هفتصد و هفتاد و نه در صفهان بسبب خلافی که کردند و بعضی از لشکریان را
بقتل آوردند بفرمان قضا جریان و هفتاد و هفت کس از ایشان بدار آویختند و بقیه‌شان جان پادشاه ثابت
قدم را فدای خود کردند و بعضی بکوه‌ها گریختند و بعضی بکرمستان رفت و در هفتصد
و سی و سه عنان پادشاه دریافت

سال سیصد و هشتاد و یکم هجری شکه

از میلاد حضرت عیسی علیه السلام نهصد و هفتاد و چهار و صد و هفتاد و سه نوزدهم نامی متولد شد نزد
زنگان
طهور دولت القدرة در عشر دوم الی رضا و اذن ما بر ابراهیم عسکر ملک حرب الکتائب و سفر تیمور لاجله
نسخ جواز رسم الوصلة الرابعة و موت شاه محمود المظفری رحمه

تاج الدین ابراهیم و حصه شاه و ملک دولت شاه و ملک مبارز الدین محمد

سیاسی شهر کش مسعود را سیمرغ دامن و سوسن دعوام الدین محمد
ملک مازندران مجلس مرزوق النشاء دعی

ولد سید جلیل بهاء الحق والدین حسن کرات رحمهما الله تعالی
خلیفه سلطان معروف از جمله ایشان بهم دعا خواه
دی معروف بنفاذ و مملکت و ثروت بهره مند شد ع
و نسبت هوام الدین محمد نیز بملک معروف منتهی میشود
روان سید الجلیل بهم زاکنام ع

٧٨٢ شکه

برادم خواجه قرا یوسف بن قرا محمد بن قرا بیش بن برادم خواجه بعد از وفات سلطان اویس که بر موصل و بغداد
و از جنس حاکم بود در هفتصد و هفتاد و دو و رلب
متن لمعه شیخ شهید اول در هفتصد و هفتاد و دو تصنیف شده برای شمس الدین محمد اوی که در هفتصد
و نود و پنج وفات شد شرح لمعه
و کمال الدین اسماعیل بن علی الدین موسی عمر بن مظفر دام الوضوء و الذاکر الصلاة الصدقة و صوم و کرد و اسی ماه رمضان سنه سبع

هفصد و شتاد و سیوم

واقعهٔ اشاهیلا جلاردو بیلردم خان با قسدامار و تسلیم الکونا هیپطر بالحصار و اعراض دول الاتراک من قرابتداء دولة المجر اکه بحلوس برقوق و استیلاء تمور علی اسفراین روی

هفصد و شتاد و چهار فتح سلستره و برداشت قاره ایلی عساکر تمور تاش و هروج احمد جلاوی علی حسین و عود تمور الی خراسان و مارپردان و بناء حصار قهقهه روی

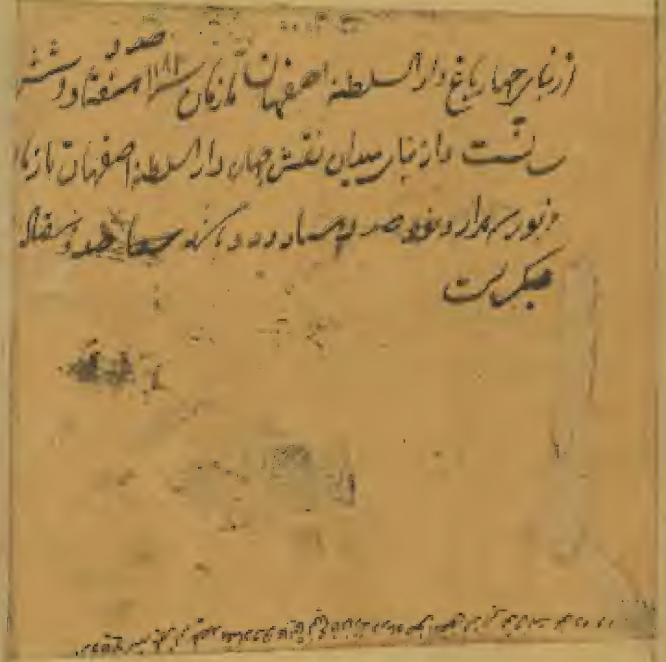

سلطان واله ولد اوزبک خان و او ملک ممالک در هفتصد و نود و نه در هفتصد و نود و دو در هفتصد و نه شاه عالم شده بود سی سال حکومت کرد و بعد از و ابلدرم بایزید پادشاه شد در سیصد و نه خروج کرد و حسن زین الدین بیلا پادشاه در مجلس او بتیوا استفتا حال حسن از و شد و او فوت شد و او و سران لشکر که علی و نفی بخون او فتوی داد در هفتصد و نود و نه فوت شد بحال

خواجه بهاء الدین نقشبند نام ایشان محمد بن محمد بخاری است فوتش در هفتصد و نود و نه است

انجار سلطانی و خواجه بهاء الدین محمد از سادات کلال اند اصحی و سهر کوک اد کرفته و خواجه محمد پارسا سماسی مبطور بطر خواجه بهاء الدین نقشبند بوده و خواجه عارف ریوکروی خواجه عبد الخالق راسته حلقه بود و خواجه انجیر صدیق بود و خواجه عارف ریوکروی و خواجه اولیا کلان سلسله بسلسله ارادت خواجه بهاء الدین نقشبند در جامه خواجه عارف میرسد و خواجه علاء الدین عطار هروی محمود بخاری از کلام صحابه خواجه پارسا الدین بعضی کتب خواجه عطار است و بعضی از اسمای که خواجه عطار است که خواجه عبد الخالق غجدوانی الشیخ ابو علی فارمدی الشیخ یوسف همدانی الشیخ ابو الحسن خرقانی الشیخ ابو یزید بسطامی الشیخ جعفر صادق الشیخ قاسم بن محمد بن ابی بکر الشیخ سالم مولی ابی حذیفه الشیخ حذیفه المرعشی الشیخ ابراهیم ادهم الشیخ فضیل بن عیاض الشیخ عبد الواحد بن زید الشیخ حسن بصری الشیخ علی بن زید الشیخ انس بن مالک رضی الله عنهم اجمعین و خواجه محمد پارسا در قلعه سمرقند مدفون شده و خواجه محمد پارسا در بامیان بسمرقند در سنه ۸۰۲ در کذشته

ارکان سلسله نقشبندیه سبع مرشد الورى عبد الخالق غجدوانی بن عبد الجمیل بن عبد الله بن ابی بکر بن عبد الله بن ابی بکر بن عبد الله بن ابی بکر

سید محمد نوربخش در سبعانه و تسعمایه در قارس متولد شد و بدخواجه اخوی متلاقی است که در دیه سید
علی مدار است معاصر میرزا شاهرخ بود در هشتصد و چهل بدان ولایت میرفتند مجالس
شمس الدین محمد داودی در سنه هشتصد و نود و پنج فوت شد و او از اصحاب سلطان علی بن سلطان بایسنغر
خراسان و ماوراء النهر و تمور در بلاد و متولی شد و میانه شمس الدین محمد و شیخ شهید کی نخبه و صداقت بوده
و متن لمعه را شیخ شهید برای او نوشته و شیخ شهید بعد از فوت شمس الدین محمد داودی بنه سال فوت
شد و متن مذکور در هفتصد و شناد و دو تصنیف شده

ولادت میرزا الغ بیک در هفتصد و نود و شش بلدت حکومت جهل و یکسال و فوت در هشتصد و
عاس کنت تاریخ است
ولادت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان پسر دوم میرزا شاهرخ در سنه تسع و تسعین و سبعمایه و فوت در هشتصد و

٤٢٨

ولادت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان پسر دوم میرزا شاهرخ در سنه هشتصد و نود و شش و فوت هشتصد
و هفت بسبب قول خواجه حافظ شیرازی معصد و نود و هفت محمود فیروزی در مصلی شیراز است محمد

هشتصد و نود و هفت فی بلاد موده و ترجمه و عارت و جلا عاشی رحمه الله المحراث سنه ٧٩٧ هـ عند اهل العلم
و مثل قیمت عارو ابد کو و عارت مورد بلاد الحرس الاقدس اولی

٤٢٩

[illegible]

میرزا شاه رخ بلی از جهار پسر تیموربود در هفتصد و نود و نه حکومت خراسان با و تفویض شد و در هشتصد و
هفت عزم تسخیر بلاد روم نمود چون بسیواس رسید لب
میرزا ابوبکر پسر میرزا شاه رخ در هفتصد و نود و نه متوجه شد و در هشتصد و سی و هشت و لب
[illegible]

فصل نهم در وقایع سال هشتصد تا سال نهصد و دوازده هجری

سال هشتصد هجری

در بعض قلاع الطولی و توقیعه تیمور الملک ضد طاس بن سیاه پوشان و وصال الامام ابوبکر الحارثی شارح القدوری و علاء الدین علی
اسود شارح الهدایه رومی

٤٣٠

میرزا ابوبکر پسر میرزا شاه رخ در هشتصد و نود و نه حکومت خراسان با و تفویض شد و در هشتصد و سی و
فراغ ابو بکر قد واله و هذا ترتیب عزاة الداعی و فراغ الساعی و سادس عشر جمادی الاولی سنة احدی و ثلاثین و ثمانمائة
حامله الهوی فتح الله تیمور رسید

٨٠٢

[illegible] در هشتصد و نود و نه [illegible]
[illegible] و ثمانمائة و [illegible] و [illegible] و [illegible]

در ذکر سلطنت سلطان محمود بن سبکتکین

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن محمود

در ذکر سلطنت سلطان مسعود بن محمود

در ذکر سلطنت سلطان مودود بن مسعود

در ذکر سلطنت سلطان علی بن مسعود

در ذکر سلطنت سلطان عبدالرشید بن محمود

در ذکر سلطنت سلطان فرخزاد بن مسعود

در ذکر سلطنت سلطان ابراهیم بن مسعود

در ذکر سلطنت سلطان مسعود بن ابراهیم

در ذکر سلطنت سلطان ارسلان بن مسعود

در ذکر سلطنت سلطان طغرل بن محمد

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن محمد

در ذکر سلطنت سلطان محمود بن محمد

در ذکر سلطنت سلطان مسعود بن محمد

در ذکر سلطنت سلطان ملکشاه بن محمد

در ذکر سلطنت سلطان برکیارق بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان سنجر بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان طغرل بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان ارسلان بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان محمد بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان ارسلان بن سلیمان شاه بن طغرل بن ارسلان بن سلیمان شاه بن ارسلان بن سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه

در ذکر سلطنت سلطان طغرل

تیمور را واسطه شهور سنه هفتصد و پنج بار در سجاس معاودت نمود و ترتیب پکسال و نیم در اردبیجان و عراق
بود و سلاطین اطراف از کیلان و ریشت و دیگر محال بخدمتش آمدند و پادشاه مصر نیز بسیار فرستاد و سکه بنام
او کرد و در حرمین خطبه بنام تیمور خواندند و در نهم ذیقعده هفتصد و شش بغزنه رفت و در یکروز فتح
آن قلعه کرد و بطالب اسکندر شیخی که در آن حدود یاغی بود بسمنان رفت و در حدود قلعه هریر از توابع
نکابن نزول نمود و در غرهٔ محرم هفتصد و هفت از طبرستان گذشته ماوراء النهر شتافت و در غرار کنار کل از حدود
سمرقند طوی بزرگ داد و چهار سال یکدیگر نزدیک زمستان در آنجا بخیر قشلاق خطای بایزار باران رفت و در
آنجا بود و در شب هفدهم شعبان هفتصد و هفت روایدیم ابن بیدخ سلطانزاده بزرگ تمان بزرگ که
پادشاه چهارم استاد سلاطین روم معاصر او بود

و غیر چهار پسران اولاد امیر مینات الذین چهانگیر در هفتصد و هفتاد و شش وفات یافتند و امیر ماشاد و یکی از هفتصد
و پنج و دیگری در هفتصد و نه وفات یافتند دوم معزالدین عمر شیخ که در هفتصد و هفتاد و شش ترجمه و در سیم جلال الدین
میرانشاه و در هفتصد و پنج و دیگری در هفتصد و نه وفات یافتند رکنالدین چهارم شاهرخ سلطان که در هفتصد و
سی و نهم در هفتصد و هفت پادشاه شد و در هشتصد و چهار وفات یافت و از میرزا شاهرخ پسر ارشد او امیر
الغ بیک و دوم میرزا ابوالقاسم بابر سلطان در هفتصد و سی و هشت و سیم میرزا بایسنغر در هفتصد و
هفتاد و چهارم میرزا سرمعشر در هفتصد و سی و پنج میرزا محمد جوکی در هفتصد و چهل و هفت وفات

ذکر تیمور کوکان در هفتصد و هفت هجری

در هفتصد و هفت خبر فوت تیمور شاه بخسید در خراسان و بلاد ترکستان و ماوراء النهر و در مقام مخالفت در آمدند
و آخر بقیه ممالک ایران و توران مستولی شدند و سه نوبت ماوراء النهر بتاخت و در هفتصد و چهار و در
میرزا خلیل سلطان ابن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور در هشتصد و هفت بفوت تیمور ماوراء النهر رسید و در سمرقند بر تخت
نشست و تمام ماوراء النهر و ترکستان در ضبط آورد و در هفتصد و چهار و دو لک

میرزا عمر شیخ میرزا میرانشاه ابن امیر تیمور در هفتصد و هشتاد و یک سال بعد از فوت پدر

حکام دیار بکر که از جانب آن اولاد میرزا بودند که در نهصد و نود و صد و یکسال حکومت کردند در هفتصد و نه بود
قرا یوسف اول پادشاهان قراقوینلو بعد از فوت پدر خود قرا محمد در هفتصد و هشتاد و دو با امیر تیمور یاغی میگردد
و نخست که امیر تیمور بدو روی آورد بسوی شد و سلطان احمد ایلکانی که منتظر قرا محمد بود قرا یوسف را خانه او بود
قرا محمد گذارد بود از عراق عرب بیرون کرد و چون تیمور از روم باز بسجاس آمد قرا یوسف بدیار بکر آمد و با
دو هزار سوار بسغداد و شتافت و حکم کرد که فرزندان دیگر شیخ میرزا ستم بن عمر شیخ را بحدود دیار بکر و
و اثیان در رسیدند قرا یوسف رسیده و برادر قرا یوسف را بر علی را در جنگ کشته قرا یوسف کرت بیرون پادشاه
مصر و آبا سلطان را جدا ملکان بموجب حکم امیر تیمور که فرستاده بود چون امیر تیمور سید قرا یوسف از بلد بیرون
آمد و هزار سوار که از نگهبان او بمصر رفته بودند جمع شده از حوالی نکهنه بدیار بکر رسیدند و در غرهٔ جمادی الاول
هشتصد و نه در حوالی نجوان با میرزا ابابکر بن میرانشاه مصاف دادند و او را شکسته بتبریز آمد و در هشتصد و ده میرزا
ابابکر بار دیگر با قرا یوسف جنگ کرد لک و میرزا ابابکر برادر میرزا عمر بن میرانشاه بن امیر تیمور در هشتصد و یازده بار دیگر
در حدود تبریز با قرا یوسف جنگ کرد و قرا یوسف استیلای تمام یافته بر جمیع دیار بکر بود آن را که سلطان احمد او را بخشیده
بود بسلطنت نصب نمود و تمام اردبیجان در ضبط آورد و بعد از آن متوجه دیار بکر شد و آن را بعمر بن ماسدغ داد که
حاکم آنجا بود منهزم ساخته در هشتصد و سیزده با سلطان احمد در تبریز جنگ کرد لک

٤٢٥

جلالة الدين ميرانشاه يكي از چهار پسر تيمور بخت سوگلوكه صاحبقران او را در بچان ولايت بلاد ماوراء النهر ولايات تاسه مملكت روم داده بود بعد از پدرش در هشتصد و دو بماوراء النهر باقرا يوسف در آذربيجان كشته شد

هو ـــــ مغرب هشتصد و دو حدان و حرامان شد و فرمود كه خراسات محكوم

در سال ٨١١ تمات بر عفو ما آنكه معفو كرد و ناجر فرخ پادشاه مهر سيد حسن بن محمد خان را دائي كه معفو كرد
و ناشراف شكه يكي از اولاد سيد حسن بن محمد خان

٤٢٦

در هشتصد و دوازده ميرانشاه برخ پسر اخليل جهر سلطان پسر ميرانشاه بن تيمور بسال كه از حبس خلاص يافت بقرا
در بچان فرستاده و ماوراء النهر را ميرزا الغ بيك پسر خود داد ك

سلطان سليمان ولد الدرم بايزيد ولد سلطان مراد ولد اورخان ولد عثمان بيك پادشاه بخم روم در هشتصد و ده از
كشته شد مدت حكومت هفت سال و بعد از او سلطان محمد پادشاه شد و در هشتصد و بيست و پنج در سمرقند
ميرانشاه برخ در سنه هشتصد و دوازده سلطنت ماوراء النهر و ترك كشتا از ميرزا الغ بيك پسر خود داد و تا آخر اين
حيات بدر بدقرف او بود و در هشتصد و بيست و يك بعنايت ميرانشاه برخ ميرزا الغ رسيد ك

قرا يوسف با پادشاهان قرا قيصلو در هشتصد و سيزده با سلطان احمد بايكا في در تبريز جنك كرده او را بگرفت
در بيست و پنج الاخر بكشت و عراق عرب بدقرف كرفت و به پسر خود شاه محمد داد و بكبار ديگر بميرزا الغ بيك رفته
قلعه مرغني را محاصره نمود و عاقبة الامر صلح نموده قرا يوسف بركشت و در هشتصد و هفده امير شيخ ابو اسحاق
كرد ك

میرزا خلیل سلطان پسر میرزا امیرشاه بن تیمور در هشتصد و هفت در مرو قعد بر تخت نشست و میرزا شاهرخ
پدر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان را باو مسلم داشت و چون چهار سال از دولت پادشاهی بگذشت و مدام بر عدالت و حسن
یکی از امرای کبار او بود با او یاغی شد و میرزا خلیل را محبوس نمود و جمیع جهان پادشاه جمجاه سلطان خلد
سلطنته و ملکه انزوی جهان پناه ظل الله ابوالمظفر شاهرخ بهادر خلد الله ملکه متمکن گردید و در وقت ملاقات شمع جهان
مراد را بدو داد و میرزا شاهرخ بخراسان رفت و میرزا خلیل از حبس خلاص شد و در زمان شاهرخ
بخراسان رفت و میرزا خلیل بعراق آمد و بعد از مدتی در شب چهارشنبه شانزدهم رجب در هشتصد و چهار
ده در ری قلعه دانش در هشتصد و شش در شیراز لب

٨١٥

زاید سنان ای پادشاهان ترا قوت نماند در وقت عصاد و ما نند ما امیر تیمور را دانی که ملک عجم و توران
بتصاد کرد و بیکبار امیر حسین را بدار دوار انگرانید و کشت بلکه ما قبها و کشت و شیخ ابو سعید را بتبریز و اوزبک را چون بنها
دست بدار کرد و تبریز و ان ما سر بادشاهان فرستاد

زاید سنه هشتصد و شانزده متوجه عراق شد و بجمله ما رضه از جهان ما زگشت و سلطانیه قزوین قطار مد
ساده نیز بگرفت و در سنه هشتصد و بیست و دو بحلب و صاب رفت لب

فوت میرسید شریف در مسند پادشاه و جلوس میرزا خلد الله ملکه محمد

کتاب مؤلف الیاس و مقتضی بحلب ایام سلطنت سید شریف و محمد ایام سلطنت میرزا خلیل و جلوس میرزا شاهرخ بر تخت سلطنت
و دیگر امور ایام اکثر این اوراق بر سبیل اجمال رقم نموده

جلوس مجمع جهان او ایلدیلر، بابا بید بیر سلطانزاده پیر او رخان بیر سلطان عثمان ایلدیلر، بو دخی پادشاه اولوب

ظهیر الدین بابر در احسن تقویم در ذکر خشک خان کوچک احمد سید کوچم ملیا الکبر

٨١٧

٤٣٩

میرزا شاهرخ بن تیمور در هشتصد و چهار فارس را بمیرخواجه ابن فخر برادر سلطان داد ب

٤٤٠

شیخ ابراهیم شروانی از یوسف در هشتصد و پانزده دمشق گرفته و چون بها گرفته او را بشروان فرستاد و او بیخ
سال دیگر پادشاه بود و در هشتصد و بیست و نهم شیخ خلیل جانی او را در هشتصد و هشتاد و شش ب
و او بمیرزا علاء الدوله بن بایسنقر بن میرزا شاهرخ در هشتصد و شصت و پنج ب
و صاحب علاء الدین عطار در سیم رجب نامه و عشرین بود نجم ملک و الحاوی

نوادیه از سلطانیه از میرزا ابابکر بن میرزا شاهرخ در شصت و سه بابا و قتلش در دشت میرزا ابابکر در هشتصد
چهار و پنج ب

قرا یوسف از پادشاهان قراقویونلو در هشتصد و بیست بجلب و عذاب دفت و در سنه هشتصد و بیست و سه میرزا
شاهرخ بخراسان متوجه اوشدند و قرا یوسف بمقابله استقبال ایشان
شیخ حیدر پادار عزیز قرات در هشتصد و بیست و دو بهرسید مرتع شاهی
خواجه محمود پارسا در نامه و بیست و پنج رفت نسخه اصلی از مکتوبات خواجه محمود پارسا در نامه است
در دست اضعف علی مرعشی طاب ثراه

در سال هشتصد و بیست و سه میرزا شاهرخ بیرم دود از خراسان متوجه قرا یوسف ایل و اولوس شدند و قرا یوسف نیز
استقبال او نمود و در روز پنجشنبه در ایجان در هفدهم ذی قعده سه زبون قرا یوسف با جلیقی ورج و دو پسر افتاد
که بعکس او را دفن نکرد و بعلت کوشوان طلا کوشش دادند و بعد از آن حاجیان او را امیر زاده سر بریده در تبریز
او را بجداد دفن نمودند چهار ده سال کشوری حکومت کرد و نسب او با ستر قرا یوسف بن قرا محمد بن قرا بیش بن بهرام چوبین
مرکبات و اوضاع بر داشت سر بوان در زمان بایسنغر و بعد از آن قرا یوسف سلطنت باسم مذکور و میرزا جهانشاه
او در هفتصد و سی و نه میرزا و امیر شاه محمد در هفتصد و سی و شش خواهند امیر ابو سعید بیرون آوردش ایلکدار
کشته شدند و امیر اسکندر دار در هفتصد و بیست و چهار بدین

امیر اسکندر بن قرا یوسف بکوشش برادر قرا یوسف انجم خاتون قرا قیونلو و چلما و دولتش مراد بود بعد از ان اسکندر قرا قیونلو
مراد جنگ شد در سیصد و بیست و چهار در حدود الشکور در موضع مسی بچنی با میرزا شاهرخ مصاف داد و بنا
روز جنگ شد و میرزا اسکندر گریخت و بعد از مراجعت میرزا شاهرخ از فتح خراسان میرزا اسکندر بتبریز آمد و بجنب
فتنه و فساد بجان مستولی شد و در سیصد و بیست و هفت عزالدین میرزا ملک را کشت اب

سلطان محمد و ابا بکر و عمر با یزید و ابو داود و داور سان و ابا عمر بن سلیمان پادشاه ششم روم در هفتصد و بیست و پنج رد
سیزده سال حکومت کرد و بعد از او سلطان مراد پادشاه شد و در هفتصد و پنجاه و پنج در حسن بیک
ولادت سزاوار صفر میرزا شاهرخ در شهر ارات در سیصد و بیست و پنج مدت عمرش سی و پنجسال اند و یازده
روز فوت شد در هفتصد و شصت و یک اب

خواجوی عصار اشاره فرموده مضمر حواجوی عصار الدین عطار بود در نامه وهشتصد و شش مرد محاکس

امیر مؤید الدین بغدادی کرمانی صاحب اشعار دلپسند در مدح صفیه کرمان در تاریخ وفات او
بیت وهفت در نامه ماهان کرمان فوت شد محاکس

در هشتصد و بیست و هشت سوگنامه شرف الدین علی یزدی تاریخ ظفرنامه را بنام میرزا ابو القاسم بابر سلطان پسر
دویم میرزا شاهرخ نوشت قب
در هشتصد و بیست و هشت سوگنامه شاهزاده اسکندر پسر قرایوسف ترکمان شیرازه کرمان را گشت در رود بل
و در همین سال امیر حسین قرمان حاکم کرمان را گشت و در هشتصد و سی سلطان احمد اکشت ایشان
چون سلطان محمد جهان اول ایل بلد، با برادران سلطانزاده اول ایران و جهان ایشان ملک اولاد سلطان در هشتصد و بیست
و هشت و هلوس در آنشهر بشارد ۵۵۵
و در سنه هشتصد و سی و شش امیر محمد سردار صاحب حاسه در هشتصد و سی و شش در آنشهر محاکس
فوت شاه قطب الدین دلی در هشتصد و سی و شش در دوره ماهان کرمان فوت شد محاکس

کتاب طغای الهیت عشق را بهمراه او کرد و این مثنوی را در تمام نامه و نوع عشق و مولف طغای الهیت عشق را بهمراه او کرد و این مثنوی را در تمام نامه و نوع عشق
و شعرا و غیره شیخ محمد و فیه فاسکون ای بعضه و فیه و اما علی مرات سفیان در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائة شهر

٤٤٥

میرزا سپور هفتم برجهارم از خلیل سلطان و حدود هند و اوبود در زمان پدر و صاحب دهم محرم هشتصد و
نوشتند و لا رفیق دشتصد و یک لب خواجه صائن الدین علی ترکه اصفهانی و این شعر از وست
وضم عینیها عجبا علی العین وضع عینك یا طبیب علی العین میرزا اسکندر میرزا ابوسعید هشتصد
و سی و سلطان احمد کرد ابقتل میاید لب
سیصد و سی و چهار سنه جالس
الله ظل الله و امانه صاحب قاسم آن هشتصد و سیاه الناس آن هشتصد و شت
و طالع اکبر عظم است سلطان ابوسعید را الناس آن هشتصد و سیاه و در بر نصاب کبر را از ابی طالب شده مکن حین از قبل از ابی هشتصد و سی و سه

٨٣١ ابراسکندر میرزا ابوسعید در هشتصد و سی و یک از ولایت دفت و خراسان بیاید کرد لب

٤٤٦

تا بعد اسکندر میرزا ابوسعید در هشتصد و سی و دو سلطانیه را از تقرق شاه رخ بیرون برد و در همین سال میرزا شاه رخ
ابن
بقصد قلع او بان بجانب همدان و همدان و زنجه سه فرسخ در ظاهر سلطانیه ابراسکندر مصاف داد و بعد از روز
قتال و جدال و دست و پا ابراسکندر بجانب روم گریخت و چون میرزا شاه رخ بخراسان رفت در هشتصد
سی و چهار ابراسکندر از بجا مراجعت کرد لب

٨٣٣ فوت استاد القراء المقرئین شمس الدین ابوالخیر محمد بن الجزری الدمشقی انشا فوق در هشتصد و سی و سه در بلاد روم
و سایر بلاد ازدیاد یافت کذا فوق و ابن الجزری کا ابن الجزری کمده سال در هشتاد بوده بعد از فوت جزری قاری
در شیراز می بوده و شرح جزوی بر قصیده لامیه شاطبی نوشته و فقیر هر دو را دیده چند در تبصره با ابن قصیده
می نمودم آن شرح در نظر بود و چند شرح دیگر بر این شرح بر شاطبی نوشته اند چون ابراز المعانی شیخ شهاب الدین ابو شامه
ابو شامه و چون نکز المعانی شیخ ابو عبد الله موصلی و شیخ ابو اسحق جعبری و فقیر آن دو شرح را دیده ام و لحوا از شیخ
شاطبی را نخبر تحریر این اوراق در شرحی که بر قصیده لامیه شاطبی بمانه بکفایه نوشته ام بتفصیل نقل نموده ام و
این قصیده عدیله در اینجا رسم کتابت نیافت و فقیر التماس مینماید از نورنظران اهل دولت که بر شرحی نوشته فارسی
واقف شده اگر

٤٤٧

امیر سکندر پسر ابا یوسف در هشتصد و سی و چهار در بخارا در گذشت و بعد از او پسرش میرزا شاهرخ بجای او نشست و چون امیر ابو سعید که حکم او در بخارا بود از بخارا بیرون کشت و در هشتصد و سی و هفت بمرو آمد

٨٣٥

مرقوم شد که امرای سلطان سنجر را شاهرخ در مصدر سی و نهم در نهضت جام محاصره نمود و سکندر و سکندر در بخارا او را در مقام او مکرر میکشتند و طاقت مقاومت نیاورده جهت محاربه شاهرخ عازم بخارا شده و چون نزدیک رسیدند حاکم بخارا ایشان را استقبال نموده و ایشان را در بخارا جای داده و ایشان را بسیار نوازش نمود و ایشان را بسیار نوازش نمود و ایشان را بسیار نوازش نمود

٨٣٦

٤٤٨

امیر شاه ملک که از شر میرزا یوسف مدت بیست سال باستقلال حاکم ولایت بدخشان بود در سنه هشتصد و سی و شش برادر خود امیر سبان بجای خود گذاشته بمرو رفت و چون امیر شاه ملک بمرو رسید و بوصال امیر ولی استقبال کرده و روز چند در مرو بعیش و عشرت گذرانید و بعزم بخارا متوجه گردید و چون بدامغان رسید خبر فوت امیر سکندر بشنید و بدامغان توقف نمود و امیر سبان در هشتصد و سی و هفت بجای امیر شاه ملک در بدخشان مستقل شد و در هشتصد و چهل و هشت بر او خروج نمود و امیر سبان در آن وقت بر ستوه آمده از امیر سکندر استمداد نمود

٨٣٧

امیر شاه ملک بمرو رسیده و از آنجا عزم بخارا نمود و در اثنای راه در مصدر سی و هفت

فوت کاسم انوار در هشتصد و سی و هفت نعاش بمرو الخ بیک و میر محمد اسماعیل در هشتصد و سی و هفت

ورود عباس

امیر نعمت الله نور الدین کهنه ای معاصر میرزا شاهرخ بود و عباس

میرزا ابا یزید بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان در سنه هشتصد و چهل و پنج در چغانیان وفات یافت

هفت و رود آدینه هشتصد و نود و سه الخ

وفات میرزا ابا یزید بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان

امیر سکندر پسر ابا یوسف در هشتصد و سی و هفت هرات رفت و بعد از قتل وفات نمود الخ

در هشتصد و سی و هشت میرزا شاهرخ بجهة دفع ابراهیم کنده میرزا ابو سعد توجه اوربجان شد و میرزا جهانشاه برادر ابراهیم کنده در بجانت میرزا شاهرخ رسید و امیرزاده شاه علی بن ابراهیم شاه بجانت رسید و امیر بایزید انجلوی بغما یکران نیز رسید و در اجزیه ابراهیم کنده قوت مقاومه نداشت از بجان کذشت و قرا عثمان ترکمان که میرزا شاهرخ بولایت قونیه بود کذشت و شاهرخ باز بجان آمد و عاقبت میرزا جهانشاه را تا حاود روم و شام تاخت

میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان بلکه فتح میرزا شاهرخ مدت بیست سال در فارس حکم بود در زمان پدر و چهارم شوال سنه هشتصد و سی و هشت ورود اوشد در هفتصد و نود و هفت هشتصد و سه دار الصفا یزد را تاراج داد و مولانا شرف الدین علی یزدی در هشتصد و پنجاه و شش کتاب ظفر نامه بنام او نوشت است

[illegible]

میرزا جهانشاه بن میرزا ابو سعد بن میرزا شاهرخ در هشتصد و سی و نه حاکم اوربجان شد و میرزا ابراهیم کنده بقلعه الموت کریخته بدست [illegible] در هشتصد و چهل
و میرزا جهانشاه بن میرزا ابو سعد در سال هشتصد و چهار و نهم کرجستان کرد
صورت مولانا کاتبی در هشتصد و سی و نه مجموعه که در وی در شماره ابیات مجموعه

در هشتصد و چهل میرزا شاهرخ بخراسان آمد و بخود و ابراهیم کنده میرزا ابو سعد با میرزا جهانشاه ابراهیم برادر خود کاری نتوانستند کرد شاهرخ برادر بجان و عاقبت در روم و شام حاکم بود جنانکه کذشت و تاب مقاومه نیاورده بقلعه الموت کریخت و بدست خود شاه غیاث بفتل آمد مدت حکومت شانزده سال تاریخ میرزا جهانشاه را در ابراهیم کنده ابراهیم

٤٥١

٤٥٢

٤٥٣

در سال هشتصد و چهل و شش میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در زمان حیات میرزا شاهرخ بحکومت
عراق آمد و بعد از مدتی بلجاجت نوکران مخالفت نمود بعراق و فارس سوار شد و میرزا شاهرخ متوجه او شده تا کنار زنجان رفت
و میرزا سلطان محمد گریخته بکردستان رفت و میرزا شاهرخ در دربند سلطانیه فرود آمد و ایلچیان فرستاده در این اثنا میرزا شاهرخ
و میرزا سلطان محمد بری آمدند و بعراق و فارس رفته بر تخت نشست و میل خراسان کرد و سه نوبت با میرزا بایسنغر جنگ کرده در اول
ظفر او را بود و در آخر بدست میرزا مراد در هشتصد و بیست و پنج کشته شد

در روز جمعه نوزدهم رمضان سنه هشتصد و چهل و هفت ولادت کیا میرزا علی پادشاه گیلان بود و در این صد
و یازده کشته شد

٤٥٤

ابراهیم برادر امیرشاه محمد که یکی از شش فرزند اویست بود در روز سه شنبه هجدهم ذی قعده سال هشتصد و چهل
هشت بدنیا آمد و در این وقت چون از بخت بد امیر ابو سعید به ستیلا کند بقتل آداب

ساده مولانا جلال سیوطی صاحب تاریخ حسن المحاضرة و اخبار مصر و القاهرة در هشتصد و چهل و نه و هشتصد و پنج یک را نگاشته

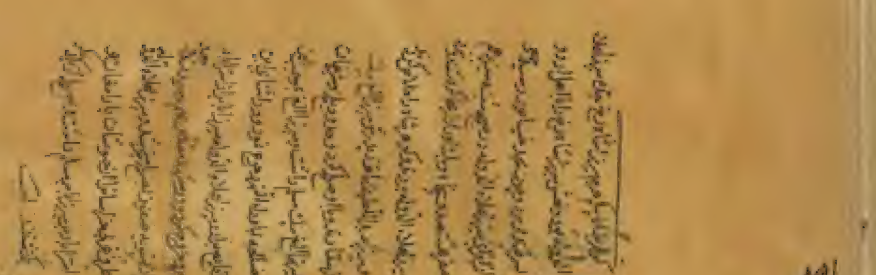

٤٥٧

میرزا عبداللطیف میرزا الغ بیگ میرزا شاهرخ صدارت کشن پدر خود پادشاه شد خدایتعالی اکرمی و دارب
نشستی و مشیت اجلال کنیده دولت عظیم داشت که لشکر اوزبک هیچ به نیم فرسخی ولایت در حکومت او نمیدید
و هیچ نتوانستند نوکرانش میرزا عبدالعزیز منتظر قتل او بودند تا وقتی از ایام صفا بر نمیآمد تیر اجل او را نیافتاد و بقتل
او شاد و کشته شد در شعبان سنه چهار و چهار و او دست بدوا اب زده که او ویکند یعنی تیر سیاه جماعت در سیاه
فی الحال سرخ بر پدید و از پس طاق قدیم میرزا الغ بیگ تاریخ او یافتند تاریخ او احسن کشت و بعد از قتل میرزا عبداللطیف
میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ پادشاه شد و در هشتصد و پنجاه و نهم کشته شد لب
قوله مولانا سلیمی در هشتصد و پنجاه و چهار در سمرقند مجمد

سلطان زاده و ولد سلطان محمد بن میرزا بایسنغر و ولد او ولد او ولد او جان و ولد محسن و ولد او طغرل پادشاه هفت در
که در هشتصد و بیست و نهم پادشاه شد و در هشتصد و پنجاه و نهم در سی سال حکومت کرد بعد از او سلطان محمد
پادشاه شد و در هشتصد و هشتاد و شش در حصار بابک
میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر میرزا شاهرخ در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه در حصار بابک بدو موضع حصاران از
حدود بلخ این زمین کنیده میرزا بهرجه سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه در پنجاه و نهم قتل رسید شش سال در عراق و فارس باستقلال
پادشاه بود در سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه لب
میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبداللطیف پادشاه شد و سلطان ابوسعید بن
سلطان محمد بن میرزا الغ بیگ بن شاهرخ بن امیر تیمور بر او بیرون آمد و او را بگرفت و بکشت و دیگر بار ابوسعید بجای او
در هشتصد و پنجاه و نهم در نخجوان بر او بیرون آمد و او را بگرفت و بکشت و او لاد او را در هشتصد و سی و هشت و میرزا
ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن تیمور بعد از میرزا عبدالله در ماوراء النهر بر تخت نشست عادل و عاقل
و صاحب رای بود و علما و فضلا را عظیم دوست میداشت و میان او و میرزا ابوسعید نخالفت بود و او را در سنه اربع و ثمانین
و سلطان ابوسعید در ماوراء النهر فرمانروا استقلال تمام یافت و بعد از میرزا ابوسعید در خراسان هرج و مرج شد و سنه
ابوهیم و میرزا شاه محمود با هم در افتادند و سلطان ابوسعید در هشتصد و شصت و یک بخراسان آمد لب

٤٥٨

میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بن محمد بعد از فوت سلطان محمد بن میرزا میرانشاه در سنه هشتصد و پنجاه و شش بعراق و آذربایجان
شد و تا عام اصفهان را در هشتصد و پنجاه و هفت لب

٤٥٩

میرزا جهانشاه میرزا یوسف بن محمد مرد اصفهان را در سال هشتصد و پنجاه و هفت بقتل آورد و بجوع قلاع و مصاف
و بلاد عراق را مستقر شد و خراب ساخت و فارس و کرمان را نیز تصرف نمود و در هشتصد و شصت و یک موضع اشعر
خراسان شد لب
قوله سلطان حسین در هشتصد و هفتاد و نهم در سال اول کرد مجمد
قوله میرزا حیدر سنه هشتصد و پنجاه و هفت بوده و در سنه اول در ولایت مجمد

سال یشتصد و شصت هجری

٤٦٠

مولانا سعد الدین کاشغری فوت در ثمانمائه و ستین بود نفحات طبع جامی در بعضی از نسخ مطبوعه

[illegible] اکبر مطبوعه یک عشر هجری [illegible] سلطان ابو سعید میرزا [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] سلطان حسین میرزا [illegible] سلطان محمد میرزا [illegible] سلطان [illegible] نقل است

میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بن قرا محمد در اخر سنه ستین و ستمائه که میرزا ابو بکر با فنه بود بعزم تسخیر خراسان لشکر [illegible] عصه صدوق شکن موجه هرجان شد لب

٨٦١

بود از کشته شدن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در سنه سبع و تسعمائه و نیز سبب انتقال شدن او از راه دریا بعراق و نماندن بشیراز رفته و در انجا شنیده که میرزا علاء الدوله بهرات رسیده و خراسان را بتصرف خود در آورده میرزا ابو بکر از شیراز بخراسان نزد میرزا علاء الدوله از خراسان بعراق آمده و بعد از ان در سنه ثمان و تسعمائه میرزا بایسنغر و فارس را مسخر ساخته و بعد از ان بفارس رفته و بتصرف میرزا جهانشاه بن قرا یوسف در آمده و بعد از ان که میرزا جهانشاه از شیراز بیرون

میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بن قرا محمد در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه شصت و سبعمائة و دو امیرزاده ابراهیم
پسر میرزا علاء الدوله در یاسی سنجی اسرا باد جنگ کرد و مظفر شد و بسیاری از اویجناق و امیرزادگان کشته
شدند و بقیه جنگ و بحر اسان آمده در شعبان آن سال با استقلال در هرات متمکن شدند و شش ماه با استقلال در هرات
متمکن شد و شش ماه با استقلال در اخذ و خرج توقف نمود و میرزا علاء الدوله بن با یسنغر میرزا در روز عید الضحی سال مذکور بخدمت
میرزا جهانشاه رسید و امرا جهانشاه و سلطان ابوسعید از یکدیگر ملول شده و بر و بوم مملکت موجبه میرزا جهانشاه شد
بزخم سنان و هون حسن علی بیرمیرزا جهانشاه که محبوس بود از حبس بیرون آمده میرزا جهانشاه
از بیم سلطان ابوسعید صلح نمود خراسان بر و مسلم داشت لب در دل با یاسا غضب و خصومت و عراق
رجعت نمود و مملکت خود آمده حسن علی را گرفته محبوس ساخت لب

هزار و چهار صد و هشتاد و سه میلادیه موافق است با هشتصد و شصت و سه هجری و در این سال در
متوالیه در میان فرنگان سعی بلیغ واقع و مذهب فرنگان کرد با قصی الغایة و عبادات و قاذورات و روزه داری
هر هفته و در روز نوذا و خوردن از نسان بیار یا کثر قرار داد حواریان را بر هم زد و این همه افساد و بدان بود که
پاپ که بجای نعوذ بالله شیطان نشسته و مطاع پادشاهان بقا تو لیق از یکدیگر است و از گفته و کرده او تخلف جایز نمیدانند
مذکور م در این وقت پاپ اسقف بزرگ که ما یی جمع کننده اند بر ایشان حجت را بر دی خوانی نکان رجوع نمود و لازم
متوقع این بود که با بر تخت او جمع شده او الجاع جهاد داس کرشد و اعتقادات و اعمال مقرر حواریان را بر هم زده و هر
یا یکفت او تر تقیض بر هم او گفت حوا اگفته بود که عیسی جسمانیست موجود تر است در مقابل گفته که چیست
خیالی و ابزلیت در تاریخ یاد دری کوئی نکاف محمد یاد کرده است و فقرا ول تا آخر این تاریخ خدا دیم از میرا ضبط مذهب
مختلفه فرنگان و از آخر تا اول که ما نحن فیه نوزده هشتصد و شصت و سه هجری و هزار و هشتصد و سی و نود و نه میلادیه
کلوس بهر سید

میرزا جهانشاه پسر قرا یوسف پسر قرا محمد پسر خود میرزا اسکندر را در سال نهصد و بیست و سه هجری
سنه شصت و چهار از اعتبار خلع کرده بسیاد ترسناد لب

دهشت و چهار و در میرزا تاج بلخ بحضور میرزا علاء الدوله تحریر میرزا با بسقر میرزا شاهرخ با لشکرهای ماوراء النهر عزم
اهل بیرمیرزا علاء الدوله و در چهار فرسخی هرات جنگ کرد و میرزا علاء الدوله را شکست و میرزا علاء الدوله با ماز و کوچه
برادرش میرزا با بر رفت و بکدیگر دولت تدبیر و سیزده سال دیگر دقیقه حیات بود از آنجا که ما این ذاتی و رفت و با بر آنرا
میرزا محمد و میرزا با بر مخالفت میکرد با آنکه نفر بود امیرزا با بر سال در جنگ کشته بود و دو بعضی اوقات ملازمت میرزا جهانشاه
میکرد و در هشتصد و شصت و چهار که رایات عزم دربار ملک جنود و دخل و اعمال هرات مرتبه اقتدار و دولت گشت

حواجه ابونصر پارسا در جدول تاریخ محمد بن محمد حافظ بخاری نشست در تاریخ نامه و سی و پنج مرتبه عجائب المقدار

٨٦٧

٨٦٩

در هفتصد و هفتاد و هشت میرزا ابوبکر بواق بشورت میرزا جهانشاه میرزا رفت و میرزا ابوسعید خاطر جمع کرده غافل بشته بود که عهد با مدد او نکشت و میرزا جهانشاه بشورت امرای دشت تمام حاکم علی الاطلاق شد و عراق و عجم و کرمان و سواحل دریا تا هرمز و بحرین تا مرو و سنام بتصرف شد و بعد از بیرون او رویه انحطاط نهاد

در هفتصد و هفتاد و نه سلطان حیدر والد ملا محمد شاه اسمعیل بقزلباش در طبرستان در بحبوحه شورش شهید شد و در هفتصد و نود و سه که بیست و سال فاصله شده بود شاه اسمعیل در نوبت دویم که مکونتا امیر واثق شده بود نعش او را با رسول بقزوین فرستاد و تفصیل آن بجای خود مذکور شد و بعد از فوت او میرزا جهانشاه که داشتی و یکی با سلطان ابوسعید بدان حدود رفته بود بکرمان آمد و قلاع محکمه داشته اندیشه باز بود و میان بیرون سوانحات مسلوک میداشته اند سفر دوم خود را بعزم عراق بود چنانچه ابوسعید فرستاده او میرزا جهانشاه را در بحار بلد و حسن علی پسر میرزا جهانشاه از او زار کرده بنزد سلطان ابوسعید رفت بعد از انتها و انتی سلطان ابوسعید با حسن بیک بیاغیگری حسن بیک از اصفهان بیرون آمد و بسلطانیه رسیده با حسن بیک موافقت کرده بسلطان ابوسعید کوچ بیرغو بیک سلطان ابوسعید اکرفته بخدمت حسن بیک آورد و او را با پسرش حسن بیک در هفتصد و هفتاد و چهار عراق را از عراق نیز از رفت و ابویوسف میرزا پسر میرزا جهانشاه بدست لشکر حسن بیک مقتول شد و میرزا را بعربیان بتوبلو داد و بعد از آن بیرجوز سلطان خلیل و تا از عمر داشت و اصفهان را با غرلو محمد پسر نزد کرد خود داد و بعد از آن پسر دیگر خود منصور بیک داد و عراقین و فارس و کرمان و ربیجان بتصرف او در آمد

میرزا جهانشاه میرزا پوسف در هفتصد و هفتاد و دو بقصد حسن بیک حکم دیار بکر را بخاوفت و کاری نیافته بالحاح ایلی کرده او را از پیش میرزا بستاد و خود بیخابید تا آخر حسن بیک فرصت کرده با سه هزار مرد بر سر او آمد و میرزا جهانشاه در وقت کرفتن شد و میرانشن محمد و میرزا و ابویوسف میرزا کرفتار شدند و محمد میرزا بقتل آمد و ابویوسف میرزا میل کشیدند عمر شش هفتاد سال نفس او را میرزا وارثند و مردی بود نیبا و بلاخلاق و بعد از او پسرش حسن علی پادشاه شد و قریب بدو بست هزار کس را رجم شدند و از راه بی باکی چند دانه مبیت کرد و او را بداد نیل کرد و حسن بیک متوجه او رجحان شد و حسنعلی باستقبال بیرون نشد در حوالی ورنداو را از او تخلف جوینده و او مترسم شد در بیوقت سلطان ابوسعید از خراسان بسلطانیه رسیده بود نزد او رفت و سلطان ابوسعید محل تشنه او در ربیع بقین فرمود و چون ابوسعید در قراباغ بقتل آمد حسن علی بعراق رفته بسر او باز جمعیت شد و در هزار و سیصد و هفتاد و سه خود را مکتوب و دولت قزلباش را مرتب شد

ابوالمظفر حسن بیک بن علی بیک بن حمزه بیک بن قتلغ بیک بن جاجی بیک اول پادشاهان اق قویونلو که آبا از امارت کویند در آنجا بوده باصل و فضلا نشئی و تغیر و مهیا شده در مجلس او میکذشت دو تن عظیم در اول دولت او سر شد یکی جهانشاه که داشتی و یکی با سلطان ابوسعید بدان حسن بیک در دیار بکر حاکم بوده اند محال و قلاع محکمه داشته اند و هیئه با دو هزار سوار مقتول مهیا شده اند سفر دوم خود را بعزم عراق بود چنانچه ابوسعید فرستاده او میرزا جهانشاه را در بحار بلد و حسن علی پسر میرزا جهانشاه از او زار کرده بنزد سلطان ابوسعید رفت بعد از انتها و انتی سلطان ابوسعید با حسن بیک بیاغیگری حسن بیک از اصفهان بیرون آمد و بسلطانیه رسیده با حسن بیک موافقت کرده بسلطان ابوسعید کوچ بیرغو بیک سلطان ابوسعید اکرفته بخدمت حسن بیک آورد و او را با پسرش حسن بیک در هفتصد و هفتاد و چهار عراق را از عراق نیز از رفت و ابویوسف میرزا پسر میرزا جهانشاه بدست لشکر حسن بیک مقتول شد و میرزا را بعربیان بتوبلو داد و بعد از آن بیرجوز سلطان خلیل و تا از عمر داشت و اصفهان را با غرلو محمد پسر نزد کرد خود داد و بعد از آن پسر دیگر خود منصور بیک داد و عراقین و فارس و کرمان و ربیجان بتصرف او در آمد

٤٦٧

از حسام تاجر مشهور رواج در مقصد و مقصد و مقصد مورد شد مجلس الامر

٤٦٨

وجود حسن پاشا اول اقرار بلوستقلال نداد در روز شنبه ربیع الاخر هشتصد و هفتاد و هفت رومی شد و پاشا
پادشاه روم جنگ اقا نکرد و شکست با لشکر و مال پاشا بر حسن پاشا که والی قزوین بود در انجا نکشته شد حسن
پاشا بجزیره رفت و سلطان محمد روم معاودت نمود کرن بعد از قتل زنبل پاشا قزوین را به یعقوب برادرش داد و او در هشتاد و یک بگرجستان رفت لک

پادشاه روم از تخلص پاشا در مقصد و مقصد و مقصد مورد شد و مقصد و مقصد مجلس الامر

از سلاله حضرت عیسوی علیها السلام تا هشتصد و هشتاد هجری هزار و پانصد سال است و در هزار و پانصد و
کاین هر سیاه در هشتصد و هشتاد و نه اعوان کابوس مذکوراند
از ولاده حضرت صاحب الامر روحی له الفداء تا هشتصد و هشتاد هجری پانصد و سی و هشت سال
باشد.

حسن بیک اق قویونلو در اوایل هشتصد و هشتاد و یک بکرجستان رفت و هر کس که صاحب سیورغال بود از سادات
و اعالی بکرجستان کذب بسیار یافت و لایت کرجستان فتح نمود و در بن سال تیمور معاودت نمود در هشتصد و هشتاد و
دو در ملک
تاریخ هشتصد و هشتاد و یک مجرد روشن در عالم شهرت و اعتبار افتاده و ظاهر شد. نفع طاعون در دیار کرمان

حسن بیک اق قویونلو بعد از آنکه از فتح کرجستان تیمور معاودت نمود و چون بازده سال و کسری از پادشاهی
او گذشت در سال هشتصد و هشتاد و دو در تبریز وفات یافت و در باغ نظر یه که از مستحدثات اوست مدفون شد و هفت
پسر داشت غازی محمد در اوایل هشتصد و هشتاد و دو بماند و بعد از حسن بیک سلطان خلیل بن حسن بیک بجای پدر
پادشاه شد و شش ماه و نیم پادشاهی کرده با یعقوب بیک در دو دجانه خرد جنگ کرده کشته شد یعقوب بیک بعد از
قتل برادر پادشاه شد و در بیست و نهم شوال سنه ثمان

سلطان خلیل پسر جهانگیر بعد از پدر پادشاه شد و با ابوبکر برادر خود بعقوب بیک پادشاه دیار بکر

در سنه هشتصد و هفتاد و چهار باغش پادشاه ابو الفتح سلطان محمد با ابوبکر پادشاه دیار بکر

در هشتصد و هفتاد و شش مرحوم الدین محمد رشام وفات یافت و ولادت مؤلف این کتاب یحیی بن جمال اللطیف

حسنی در این سال اتفاق افتاد لب و تا جلوس شاه طهماسب را دیدیم و بعد معلوم ما نشد

سلطان محمد ولد سلیمان فرزند ابو یزید و برادر سلطان محمد پادشاه هشت تکه در سنه هشتصد و چهار و پنج

پادشاه شد در هشتصد و هفتاد و شش مدت حکومت سی و یک سال و سلطان فاتح استیلا جهانیان و بعد

از او سلطان بایزید پادشاه شد در هشتصد و چهار در حسن بیک

در اواخر سال هشتصد و هفتاد و شش یا سنه یک کم یا زیاد بود پادشاه یاغی شد بعقوب بیک پسر پادشاه

اق قویونلو با او در ساوه جنگ کرد و او را بکشت و در این سال سلطان محمد پسر سلطان مراد دوم وفات یافت

پادشاه

٤٧٣

مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی کاز توابع در هفتصد و سی و هشت مزارات شیراز

٤٧٤

سید محمد نوربخش در هفتصد و هفتاد و نه در ده هفتاد و سه سال داشت مجالس

و شاه قاسم فیض بخش خلف صدق سید محمد نوربخش در سلطان حسین میرزا و ابی خراسان القاس بخشت آمده
شاه قاسم فیض بخش از سلطان یعقوب بن اوزون حسن آق قویونلو واسطه استشفا و صحبت بشبه لا آله الا الله از دولت این
مجاوز در هفتصد و هشتاد و یک در مجالس و محمد بن یحیی بن علی جیلانی المعروف بنوربخش از طفلان سید محمد نوربخش
و بیست واسطه بنوه و ذکر می برسد و تا در سید که برسد الدین محمد شیرازی و علامه معدانی در وقت سوار کاب
شیخ میکریتماند مجالس

در هزار و بابصد و نه میلاد حضرت مسیح علی نبینا و علیه السلام که موافق است با هشتصد و هشتاد و نه هجری در میان
فرنگ و روم بهم رسید کاوین نام اختراع و ابتداع بسیار نمود در صنایعات در ونه ها را همه بر فرق کرد و در آب بیشتر ایشان
و هفتاد ایشان فرنگ را برهم زد در ارشاد و هدایت و این ارشاد و هدایت کار جواست ملیون و وجوه از خلایق ایشان
که معتزل کوشه نشینند ایشان را بارشاد و هدایت کار نیست مگر ایکه گیرد ایشان را بزکار بطلبد و وضع بلند
در خانه خود معتزل بودن و مجرد بودن راست و ایشان را بارشاد کار نیست و در روز کار کار کاوین صد و بیست
مخترع بهم رسیدند و در یکی دیار دیگر بهم رسید و دعوی پیغمبری کرد و او را مغز یکی نیافتند در علم الهی دانشمند
بود و در موی بینود که در بعضی برین منوخ شده من مامورم از جانب خدا بارشاد و سلطنت باب مردان میشود در
روم کرد و بین هم خطبه و هم باب خواهم شد و اجتماعی نمودند این مغز یکی را انگشت زدند و ورق فرنگان موافق
این تاریخ ها در کوبی هفتصد و هفتاد و

فرنگ شاه اسمعیل در هفتصد و نود و دو سال از فوت حسن یادشاه گذشته بود طلوع مریخ شاه اسمعیل تاریخ
در سماء رجب موروث بود و دولت ترکیان موافق تاریخ جلالت ثانی از [illegible] معدانی ترکیان ایران
بیاد کرفت و مقتدر شد و شاه خواند و سلطان حیدر داد و سلطان حیدر با مرء اتفاق جنگ کرد و کشته شد
بعد از ان مغز یکی اولاد سلطان حیدر را بغارت رسانید و چهار سال بیشتر نتوانستند و سلطان حیدر را بجای سلطان حیدر
پیر احمد شاه بود از تراخوند و حسن بیک خواهر خود را بحبله داد و جنید پدر اسمعیل و ابی بکر بن جنید که کشته شد

عالم از

٤٧٥

نواده شاه اسمعیل [illegible]

شاه سلطانعلی ابن شاه سلطانحسین ابن شاه سلیمان ابن شاه عباس ثانی ابن شاه صفی ابن شاه صفی ابن شاه عباس ابن شاه محمد ابن شاه عباس ابن شاه اسمعیل ابن شاه سلطان محمد ابن شاه یعقوب ابن شاه سلطان محمد ابن شاه حیدر ابن شیخ جنید ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ صفی ابن شیخ صدرالدین ابن شیخ خواجه علی ابن شیخ امین الدین ابن شیخ جبرئیل ابن شیخ صفی ابن شیخ اسحاق ابن شیخ امام الدین ابن شیخ امین الدین

در هشتصد و شش سلطان علی پادشاه در قلعه اصطخر فارس پادشاه مان خلوت کشید در زمان یعقوب بیک و حاکم قلعه منصور بیک پریان بود

یعقوب بیک بن حسن بیک اق قویونلو چون پسر عم خود را در نهم محرم سنه هشتصد و نود و شش در تبریز سلطان بود قرا باغ که در اتحاف ذکر کرده بود فوت شد مدت سلطنت او دوازده سال چون حسن بیک در هفت سال در هفتاد و سه از دنیا رفت پسر بزرگ او یوسف بیک و مادرش سلطان خانون بودند و در زمان او هیچ از مال و ملک و مطلقا چیزی بغارت نرفت و نشد چنانچه بعد از یوسف بیک پسر ماند یعنی میرزا سلطان مراد که از دختر قرا یلک پسر خلیل میرزا بن حسن بیک بود و بعد از یعقوب بیک یعنی میرزا بپریشان پادشاه باشد

رحمه الله و جواهر التفسیر بزیارت و ست و رومنه المهدایا بزیارت

نسوصوفی خلیل موصلو و چون صفر بوداصحابرا صوفی خلیل بود و صوفی خلیل در سنه ثلاث یعقوب بیک علی

سلطان خلیل را که سردار بود کشت و حاکم شد در ده و دیگر را با صوفی خلیل ساخت و دران چند روز شیخ

میرزا بن حسن بیک را بپادشاهی برداشتند و با صوفی خلیل او را موصل جنگ کردند و صبح میرزا و چون یکدیگر نقل کردند

مکرستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک کها و ران قلعه اخنج حبس کرده بودند و محمود بیک اغرلو محمد بن حسنبیک

در بن جنگ که نجنه نجرانی شد و لشکری بر وجم شد لاما تمام شاه علی بیک پادشاه شد و با سنغر میرزا و صوفی خلیل

لشکرها بر داشته بقصد جنگ او رفته در رباط اوبا مانده بر سیدند و با سنغر قاسم شد و محمود بیک و شاه علی کشته

شدند و سلیمان بیک محمد در دیار بکر با صوفی خلیل مخالفت نمود و صوفی خلیل متوجه دیار بکر شد بعزم دفع او و بعضی

امرا از صوفی خلیل رو گردان شده با سنغر میرزا بن سلیمان بیک رفته صوفی خلیل کشته شد و در بن جنگ و سلیمان بیک

صاحب اختیار شد و بتبریز آمد و اینها هدد بقصد او بودند و شش یوقوع پیوست و بعد از این به سلطان ما پندری

اتفاق نکرد و اصحاب و امرا با سنغر بازگشتند و با تفاق عزم قصد او جمع کردند و او چون رستم بیک بن مقصود بیک

حسن بیک را از قلعه بیرون آورده بپادشاه ساختند و در فصلین زمستان بیک دیار بکر گرفته و در گشت

و با سنغر میرزا متوجه دیار بکر شد

در هفتصد و نود و هفت رستم بیک بن مقصود بن حسن بیک

بعد از انهزام با سنغر میرزا سلیمان بیک تبریز را گرفته بر تخت نشست و پادشاه تبریز بود در چهارم محرم هفتصد و نود

در هفتصد و نود و هشت سلطان علی میرزا مشهور بسلطان علی پادشاه بعد از آنکه چهار سال در قلعه اصطخر

بحرکت کرده و بتبریز رسید و رستم پادشاه انهزم در نهم شهر رمضان گذشته و با سنغر میرزا و سلیمان بیک

بتبریز آمدند و سلطان علی پادشاه شد و رستم میرزا بقلعه اصطخر رفت و سلطان علی پادشاه و با سنغر میرزا

و با سنغر ترک تعصب کرده و سلطان علی پادشاه شهید شد حسن بیک الشاکلو و خلیفه الخلفا مشهور بخاروم بیک

و ده دوازده امیر دیگر او را بسیار بردند و بر دار کشیدند و در هفتصد و نود و هفت روز بر دار بود که مخالف

سلطان حیدر کرشته بود و اهی بیک موزخ شهادت او در طی قصاید بنظم آورده و نوشته است که هفت سال بعد

از شهادت سلطان حیدر شهید شد و سلطان

مشتصل دنود و نه

نسب نامه پادشاهان صفویه

شاه طهماسب ثانی ابن شاه سلطان حسین ابن شاه صفی ثانی ملقب بشاه

شاه سلیمان ابن شاه عباس ثانی ابن شاه صفی اول ابن

شاه عباس اول ابن شاه سلطان محمد خدابنده ابن شاه طهماسب

اول ابن شاه اسمعیل اول ابن شاه حیدر ابن شاه جنید

ابن شاه ابراهیم ابن سید خواجه علی ابن سید صدر الدین ابن
شاه صفی ابو اسحق ابن سید جبرئیل ابن سید صباح ابن سید قطب
الدین ابن سید بهرام حافظ ابن سید عزیز شاه ابن سید فیروز شاه
ابن سید کاوس ابن سید نصر شاه ابن سید علی ابن سید حسن ابن
سید محمود قرمیسینی ابن سید ابراهیم ابن سید جعفر ابن سید کاوس ابن سید
اسمعیل ابن سید محمود اعرابی ابن سید احمد ابن سید قاسم ابن
سید ابو القاسم کرمانشاه حمزه ملقب بزوت ابن امام الهمام امام
موسی الکاظم صلوات الله علیه وعلی ابائه الطاهرین

سلطان علی پادشاه برادر شاه اسمعیل بفرمان رستم پاک ترکمان بعد از دراو و یحیی پاک علیخانی
باتفاق بسه سلطان باردبیل رفتند و سلطان علی پادشاه تاج خود را بر سر شاه اسمعیل گذاشته بعد از مدتی
شهید شد در قصد و بعد از این واقعه صوفیان شاه اسمعیل را برداشته بشهر اوردبیل و محمی بداشتند در
اردبیل و بعد از چهل روز دیگر قشون را در اردبیل صلاح ندیدند باد و بیست هزار صوفیان متوجه ایجان گیلان
شد و در پنجاه و شش سال و نهم در ایجا بودند از ایجا خروج و اقصد و در این سال سلطان محمد و میرزا اولاد سلطان یعقوب
و مدت عمرش چهل و سه سال مملکتش هرات و بخارا و بدخشان و بیغ قبر است سلطان سعود میرزا سلطان
میرزا سلطان حسین میرزا با بیقرا میرزا سلطان اویس میرزا و در این سال سید رضی الدین رضی میرزا
شهید شد و اسلان سلطان سلیمان پر سیلم و الغاس به تبریز در این سال آمد و بالاتفاق صاحب حاشیه تغیر
قاضی بعام بر سلیمان بود حسن پاک

رفتن سلطان حسین میرزا بجهاد ارسلان و سلطان سعود میرزا بادشاه و حصار شادمان و قلعه
بجمی بر دلاخود شهر بر کریخت آخر دختر سلطان محمود را باباق ناصب دادند و میرزا بهمان قناعت کرده برات
برگردید و حکومت بلخ بخلف صدق خود بدیع الزمان میرزا داده و در این سال دهم شیراز مزار شیخ سعدی رفتند
و امیر یوسف پاک و اسلان احمد کولان بر سر قاسم پاک بر اندفتند و طیب اقاما کر اصفهان را اسمعیل گرفته
شد و یوسف پاک کریخت و قاسم پاک متوجه رستم پاک شد و او بحکومت هرات رفته و ساده حسن پاک

در سنه ثمانمائه و واحد بیک بن قرا یوسف بن حسن بیک از ییم فرو دخ کرده بعراق و مسلط شد بر حسین بیک طیخانی
و بعد از آن کریم بیک الملقب باقتاصان رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک بویلد در بغداد و سلطانیه بقتل آورد
و در غرهٔ رمضان سنه مذکور خطبه و سکه بنام احمد بیک که برادر زن او بود کرد و در آذربیجان در نوبت میان
رستم بیک و احمد بیک جنگ و در نوبت دوم رستم بیک بدست افتاد و کشته شد پنج سال و نیم پادشاهی کرد و بعد از
رستم بیک احمد بیک بن قرا یوسف بن حسن بیک پادشاه شد و در سنه ثمانمائه و سه کشته شد الخ

ساهی ملک خان بن بوداق سلطان بن قرا یلخی خان از نسل توشی بن چنگیز خان در سال ثمانمائه و چهار سلطنت
ماوراء النهر را از تصرف اولاد تیمور بیرون کرد و چون نه سال در ان دیار حکم کرد سلطان حسین میرزا که پادشاه
خراسان بود در وجون با هم وفاق داشتند ساهی بیک لشکر بخراسان کشید در ثمانمائه و سیزده الخ

حرب محمدی با الوند بیک در سنه ثمانمائه و چهار الخ

محاربه سلطان حسین میرزا با فرزندان در جلوا جنبه در سنه ثمانمائه و چهار الخ

محاربه سلطان با احمد پادشاه در سنه ثمانمائه و سه — تاریخ جلوس سلطان نقلی بن ملک اول سلطانین
وکشته شدن احمد بیک بن قرا یوسف بن حسن پادشاه — قطب شاهیه در حیدرآباد دکن پادشاهی کرد
در ثمانمائه و تسعه بر نقاره بالای باب بارگاه قاضی — در ثمانمائه و نوزده در ثمانمائه و چهل و هشت
کشته شد و بعد از کشته شدن احمد بیک دولت قراقوینلو

در انحطاط نهاد و در زمان وفات نسل حسن بیک سه کودک ماندند بود بندیر بیک بطرفی افتاد یکی سلطان مراد
پیر یعقوب بیک در شیروان بود و الوند بیک قبر یوسف بیک در آذربیجان و برادرش محمدی میرزا در دیار بکر و طایفه افشار
و قراجایلو و قورلو سه فرقه شدند و هر یک از این سه را بپادشاهی برداشتند تا دولت صفویه شد الوند بیک
بن یوسف بیک بن حسن بیک پادشاه شد و در سنه ثمانمائه و نود الخ

ساهی ملک خان بن بوداق سلطان بن قرا یلخی خان از نسل توشی بن چنگیز خان در سال ثمانمائه و چهار سلطنت ماوراء
النهر را از تصرف اولاد تیمور بیرون کرد و چون نه سال در ان دیار حکم کرد سلطان حسین میرزا که پادشاه خراسان بود
در وچون با هم وفاق داشتند ساهی بیک لشکر بخراسان کشید در ثمانمائه و سیزده الخ

محاربه سلطان حسین میرزا با محمدی میرزا در سنه ثمانمائه و هشت و محاصرهٔ قلعهٔ اصفهان و محاربه سلطان حسین میرزا با
امیر حسین بیگ ذوالقدر در سنه ثمانمائه و نه الخ

محاصرهٔ قزوین و محاربه سلطان حسین میرزا با الوند بیک در سنه ثمانمائه و نه الخ

محاربه سلطان حسین میرزا با محمدی میرزا در سنه ثمانمائه و نه و محاصرهٔ اصفهان و محاربه سلطان حسین میرزا با
امیر حسین بیگ ذوالقدر در سنه ثمانمائه و نه الخ

محاصرهٔ قزوین و محاربه سلطان حسین میرزا با الوند بیک در سنه ثمانمائه و نه الخ

محاربه سلطان حسین میرزا با محمدی میرزا در سنه ثمانمائه و نه و محاصرهٔ اصفهان و محاربه سلطان حسین میرزا با
امیر حسین بیگ ذوالقدر در سنه ثمانمائه و نه الخ

محاصرهٔ قزوین و محاربه سلطان حسین میرزا با الوند بیک در سنه ثمانمائه و نه الخ

محاربه سلطان حسین میرزا با محمدی میرزا در سنه ثمانمائه و نه و محاصرهٔ اصفهان و محاربه سلطان حسین میرزا با
امیر حسین بیگ ذوالقدر در سنه ثمانمائه و نه الخ

محاصرهٔ قزوین و محاربه سلطان حسین میرزا با الوند بیک در سنه ثمانمائه و نه الخ

محاربه سلطان حسین میرزا با محمدی میرزا در سنه ثمانمائه و نه و محاصرهٔ اصفهان و محاربه سلطان حسین میرزا با
امیر حسین بیگ ذوالقدر در سنه ثمانمائه و نه الخ

٤٨٣

کرونی شیخ خان اورنات سمرقند را در ین سال بود حسنک قوت میر علیشیر شهرود در ین صد و شش

موافق سال جلوس شاه اسمعیل حسنک و حضرت علی در اوایل شهور ین صد و شش باغاز زان ظفر شاه

رفع شروانشاه منهیه شد ند بمالک شروان و با فرخ یسار محاربه نمود مظفر شاه شروانشاه و فرخ یسار دستگیر

از مخالفان بقتل آمدند و حضرت علی بر تخت شروان برآمد و فتلاق در ین سال در محمود آباد شروان شاه و در ین

فتلاق منصب وزارت با میر شمس الدین ذکر یا داده شد و صدارت را بمولانا شمس الدین کیلانی و اولاد امجد ین پاک

للّه سنا ملوا با دال پاک للّه شاملو داده ایالت یافتند و فرخ یسار بعد ازین در شیخ خلیل در ین صد و شصت و هشت

سلطنت رسیاک بود و سی و هفت سال دگر سلطنت کرد و بعد از و در ین صد و هفتاد و نهم بحال بهرام بیک بن

فرخ یسار و با پادشاهی برداشته قریب یکسال اسم سلطنت براو بود و در ین صد و هفتاد و نهم فرخ یسار در ین صد و هفت

پادشاه شد و او نیز قریب یکسال پادشاهی کرده مرد و بعد از او شیخشاه بن فرخ یسار در ین صد و هشتاد پادشاه شد و بیست

سال سلطنت کرد و در ین صد و سی مرد و بعد از او برتر سلطان خلیل در شروان پادشاه شد و یازده سال پادشاهی کرد

و دختر شاه اسمعیل را نکاح کرد و در ین صد و چهل و دو مرد

طاهر الدین محمد بابر پادشاه و در سال ایضا شمس سمرقند را از سنگ خان گرفت بملک عدم فرستاد و در ین صد و چهل و سوم

سمرقند را با ازبک گذاشت

غازی بیک بن فرخ یسار بن شیخ خلیل بن شیخ ابراهیم در ین صد و هفتاد و چهار پادشاه شد بعد از آنکه در بعضی از بلاد شروان

پیش از و برادر بابک بن فرخ یسار پادشاه شد و قریب یکسال پادشاهی کرده مرد و غازی بیک بن فرخ یسار قریب یکسال پادشاهی

کرد و در ین صد و هفتاد و پنج از غازی بیک شیخشاه بن فرخ یسار پادشاه شد و در ین صد و هفت شاه اسمعیل در اوایل شهور سنه تسع

و تسعمائة قصد اوزبک و تنجر خان را نمود خان از شروان حرکت کرده در حدود خوارزم با اوزبک دار و گیر شد و او را بقتل

جنان کردند و مظفر شده و از اوزبک او قوشیلو قریب بهشت هزار نفر کشته شدند و اوزبک دیار بکر را غارت کرده بهشت و شاه

اسمعیل به تبریز آمد و در سر سلطنت از جان بیک ذوالقدر ضبط دوازده امام را یافت و رسم بعضی خواص اهل بیت بر افتاد

و صلات این سال در تبریز با صد و سی هزار رکا تحریک کردند و تا یکصد و نوزده رکا نیز رسانیدند و این سال در تبریز

بود رقمی دور عیت آن ولایت به تبریز آمد و رقم

عجایب تبریز چون آوازه بود در وقت شاه اسمعیل بود در وقت تبریز شاه اسمعیل بود در وقت شاه اسمعیل

وقت خان خان بود در ین صد و

٤٨٤

اول پادشاهی شیخشاه بر فرخ یسار در ین صد و هشت بود و در ین صد و سی و دو فرخ یسار بر خلیل الله پسر

سلطان ابراهیم پسر اطاعل بر گیقباد پسر فرخ زاد پسر نوشیروان شهر یاران عادل که خاقانی شاعر معاصر او بود و در او اخر

شهور سنه خمس و هشتاد و شش موکب شاه اسمعیل بقصد دفع سلطان مراد پسر یعقوب بیک قصد عراق کرد و در

حدود همدان در ربیع الآخر سنه مذکوره با سلطان مراد نامراد جنگ کرد و قریب بیست هزار کس از ایلی قوملو کشته

شدند و مراد نامراد گریخته بطرف فارس رفت و شاه اسمعیل از پی او رفته در ین صد و نوزده در دیار بکر و دیار ربیعه

صوب ملا حلال الدین ذکر یا صاحب حاشیه تهذیب که سلطان یعقوب او را با فارس گسیل نموده بود و او را بقصد و مشت

و قطب محمد سهو است شاهی در ین صد و شصت و قطب محمد در سنه ثلاث و ستین و تسعمائة در اصفهان

محبوس بود و بعد از حبس قطب محمد در سنه ثلاث و ستین ملا حلال الدین و در سنه اربع و ستین ملا حلال الدین را

او شد و بعد از سه گاه در سنه اربع و ستین و تسعمائة در گذشت قطب محمد را در اصفهان گذاشت و بعد از ان

رای این گفتگو کرد که جمله سرداران قزلباش را بقتل آورد و محمد سلیم را بپادشاهی بر دارد و ملا حلال الدین را بوزارت

و خود بر ان تخت نشیند و

و چون شاه اسمعیل در ین صد و نه نزول فرمود و از آنجا بعزم بغداد کوچ کرد در ین سال ملا شرف الدین محمود

خان دیلم قپوز در وزارت شریک میر شمس الدین ذکر یا شد و در ین سال در دوازده شهور سنه شاه اسمعیل بقصد

قلع حسین کیا بجلاوی که مدتها حاکم فیروزکوه و ورامین بود و عاصی شده منهی وفات و چهار ساله

کرده بر ورامین در ربیع الآخر سنه ثلاث و عشرین و تسعمائة نزول کرد و ایلخانیان قلعه کلندان که در وقت مخالفان بود اند و در این سال قاضی محمد کاشی

در صدارت شریک مولانا شمس الدین ذکر یا گشت و قرة قویونلو امارت با صدارت جمع نمود محرم دوم شوال در هم قلعه را

بقتل آورد و در رمضان نهب و قتل بعمل آمد و در شوال قلعه فیروزکوه را محاصره نموده بعد از پانزده روز کوتوال قلعه

امان قلعه را تسلیم نمود و در هم قلعه بقتل آمد و شاه از راه هبله رود بدیار قلعه اسنا که حسین کیا جلاوی در آنجا

تحصن نموده بود آمد و قریب یکماه قتال بود و اهبله رود که مشرب قلعه از آب و بود مسدود کرده اهل قلعه بجد

از اضطرار حسین بیک بیرون آمده با امراء بیک او را بیک او را بآتش سوختند و کوشتا و را خوردند و حسین بیک در قفس محبوس

شد و در یکران کشته شد قریب بهفتاد هزار نفر و مولف تاریخ همدان در وقت همراه بود و در قلعه اسنا محمد حسین میر الصدر

سلطانعلی بایقرا شهر و دیاربوس آمده بود و والی استراباد بود و کارکیا سلطان حسن برادر کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان

با وی مترقب شدند بصدق نیت و مخلص شدند و چار قب موضع و یکزین و محمد حسین میرزا باستراباد برگشت و برادرش مظفر

حسین میرزا از استراباد گریخته پیش برادر رفت همراه و استراباد متصرف محمد حسین میرزا در آمد و الغرض سیاه او بود

کارکیا سلطان حسن در سایخ بلاغ رخصت داده بگیلان رفت لب

شاه اسمعیل در نهصد و ده شاه نوبیلاق خرقان و تخت سلیمان بعیش و شکار گذاشته و در اثر توجه اصفهان شد
و کارکیا میرزا علی از این سال دست از حکومت کشیده و بعبادت مشغول شد و بعد از غائله سلطان حسین و کشتن کیا
زیدون وکیل السلطنه کارکیا میرزا علی در این سال خود و اکثر که در دست نفیر محمد کرد بود و مدتی بقتال
و جدال گذشت شاه تخم کرد و رضی گشته شد و بعد از فتح نکوشاه اسمعیل بطبس آمد و سلطان حسین میرزای
با تقرار اغلق و اضطراب افتاده نهضت و در اثنای راه قریب بهفت هزار کس از مخالفان بقتل آوردند و قلعه سلطان حسین
سیدا آباد بود لیک مردان الوند در نهصد و دو آمدند و او نتوانست میرزا از تخت حکم ریاست بکرد و رفت
راصبان چنین است حسن یار شاه سلطان خلیل بطلب پادشاه با شتاق میرزا رستم پیام احمد بیک محمد میرزا
میرزا سلطان مراد صدیقا کیا کومت کردند حسن بیک
دوست علی احسن و لطف کاشی در نهصد و دو [illegible] نوروز و هفت شروع کرد و شوشتر تفنگ بسیار بود
طهماسب محمد بار در نهصد و ده کابل را گرفت و محمد مقیم و ذوالنون ارغون کابل را از نهصد و ازاق بر آمدند
این سلطان ابو سعید میرزا که غزاده ما رفته بود و محمد مقیم محمد بعد از حکمرانی در نهصد و ده کابل مصرف مار را در آمد
و در نهصد و یازده بسوی خوشنود شاه تابع الکیس و ملک از اتباع شاه تابع شد و سوی شاه تابع شد و اسماعیل الحسینی
سوی شاه و الا یا ماحه بقاسم احمد بیک و سادی اسحاق از الی مظفر و در نهصد و دوازده کابل و الغ شد سوی شاه تابع شد و اسماعیل
و در نهصد و یازده و نهصد و سیزده و الغ شد سوی شاه تابع شد و اسماعیل
قوتلق خواجه الدین و سهم الدین علی ما نهصد و یازده و در نهصد و شصت و نهصد و سیزده و نهصد و شصت و نهصد و سیزده و نهصد و شصت و نهصد و سیزده و

شاه اسمعیل در نهصد و پانزده از شیراز متوجه عراق عجم گشته و قاصد هفت کشور شد که منصب صدارت بالماریت جمع کرده
بود و حکومت یزد و کاشان هم به جمع مهر و حکومت شیراز را او بود در ماه صفر نیز او را عمل شد و همین سال نهصد و ده را
از حکومت تبریز و ساوج بلاغ و خلخال و قراجه داغ کرده و او را امارت داد بنیابت خان شاملو او را دادند و منصب صدارت بجهت شیخ
شرف الدین شیرازی رجوع شد که او را از کلاه سپید شرف شهرت بود و وزارت عمر بار احمد خوافی و استیفا بقوام الدین
و بجانب اردبیل از دو حرکت خود و در تبریز چند روز ما نده امیر حسین بیک لله را با امرای دیگر و امیر بوداق و امیر ذوالقدر
و الکا را بجهت سفر چولستا جلو روانه کرد و او رفته با دو ساطات دو از تبریز شیخ نجم کیلانی و در منصب صدارت امیر یار احمد خوافی
او را بجنابی فی تعجب داشتند و خوش نرفت و در اثنای راه در سنان شیروان رفتند و آنجا شنیدند که او به رتبه قلع از ریاست
ساقط شده و در بجارا در جهان معاودت خود نداشت

کشتن شاه اسمعیل شاهی بیک خان اوزبک را در ورود در نهصد و نوزده و تسخیر شدن بر کلجا سان و ورود
باوزبک در نهصد و بیست و یک و فتح نمودن ولایات بدخشان و قندز و تسخیر شدن شاهی بیک ایراست شیبان خان و او را بواسطه
خان نوازد و دولت شیخ زاده یلوا و غلات و ولد تکاوا و ظلان و او را به خواجه ولد قبایی و اوزبک سلطان و او جوی و ظلم
جنگیر خان و بعد از شاهی بیک خان را کوچنجی خان مشهور بتکوچم خان حاکم شد و در نصاگو نشست و در هفتاد

در سال نهصد و نوزده خان مسرا که از جانب مرحوم و مغفور سلطان علیه السلام و سعید و شهید و مرحوم و مغفور خلد آشیانی
مناسبات کرده ناچار بعضی از سال سعادتمند سوال سال سعود شده و در نهصد و بیست و یک رحلت فرمود

ظهور الدین محمد بابر از نهصد و نوزده و هفت سر شده و احوال گذشته و تسخیر شدن خان تا یار الکرز

شاه اسمعیل در نهصد و نوزده عزم تسخیر ماوراء النهر نمود و او به را نهضم عساکر ساخت سلاطین و زبک امارت ضافت
کرده مقبول افتاد و شاهی بیک را بحکومت هرات راجحین پاک الله ارزانی داشت و در سال نهصد و بیست و هفت
عراق سند و جمعیت بیشتر رسید قریب پانزده هزار کس از طایفه تکلو که از روم مزیح کرده بودند و با اولاد روم مکرر
جنگ کرده بودند غالب آمد و جمعی از کمال روم غارت کرده بودند و قریب پانصد کس از بجارا در ره و دار بجان
بقتل آورده بودند در بروقت بخدمت موکب گشتند و سرداران را سیاست فرموده دیگر از ملازم ساختند و قشلاق
در قم و اصفهان و سلاطین و خوانین در این هنگام مدد و سلح و سفر از نوسان بر سر پیشکش پیشکش کرده و بر سیده
شریف شیرازی که بزیارت مشهد مقدس مرخص شده صدارت با میر ظهیر الدین عبد الباقی یزدی رجوع شد و او را بعد از
کوپانی و در عشر اخر بجهه این سال میرزا احمد نجم ثانی در عزم تسخیر ماوراء النهر متوجه خراسان شد

امدن ابلجیان از نزد خان و تیمور سلطان بجهت شاه اسمعیل در نهصد و هفت

شیخ علی که مروج مذهب سلطان علیه السلام بوده و حرمان است ملقب شیر در حکومت و امامی رجوع شده
حالتی که او را از سال سعادت
مامی اصفهان که معدن اکرام شهر الصفت جعفر در نهصد و هشت و در سال عشر او در نهصد و سی و دو ولد او در نهصد و سی و یک

در سال نهصد و هجده چندین فتنه و بی‌داد از قبل فترت روم ایلدرم بایزید پسر سلطان محمد به پادشاهی رسید و فرخنده پادشاه بود نیکوی را اتفاق کرده خلع ایلدرم کرد و سلیم را پادشاه کرده او را از مملکت بیرون کرد و سلیم بر تمام ممالک روم سلطنت نمود در سنهٔ ثلاث عشر و تسعمائه بخراسان آمد و در سنهٔ مذکور شاه اسمعیل

سلطان بایزید ولد سلطان محمد فاتح که در رمضان نهصد و هشتاد و شش پادشاه شده بود و پادشاهی نهایت دوستدار صلح و آشتی بود و در سال نهصد و بیست و شش در رمضان سلیم پادشاه شد و در رمضان سنهٔ مذکور

محاربه با پادشاه با عبدخان و خانی بیک سلطان در رمضان نهصد و بیست و شش

کشته شدن نجم ثانی در جنگ با سلطان سلیم

در رمضان نهصد و بیست و شش خان جنت مکان سلطان سلیم پادشاه شد و در سال نهصد و بیست و هفت نجم ثانی را در اصفهان کشتند و در سال نهصد و بیست و هشت سلطان سلیم پادشاه

محاربه با عبدخان و خانی بیک سلطان در رمضان نهصد و بیست و هشت

در رمضان نهصد و بیست و هشت عبدخان و خانی بیک سلطان بخراسان آمدند و شاه اسمعیل بهمراهی بیک سلطان ایلچی فرستاد و ایلچی آمد و در سال نهصد و بیست و نه شاه اسمعیل بجانب خراسان و وزارت نمودن عبدخان در رمضان نهصد و بیست و نه

وفات شاه طهماسب در رمضان نهصد و نود و شش

در رمضان نهصد و نود و شش شاه اسمعیل بامضاء السلام فرمان داد از جمله اصلاح خراسان که بر هم خورده بود و رمضان ثانی گذاشته بود و غیر از او کسی را باقی نداد و منصب صدارت را به میر سید شریف استرابادی داد و وفات شاه اسمعیل

سنهٔ سبع عشر و الف شاه عباس ولد شاه محمد خدابنده بر تخت سلطنت نشست و در سال نهصد و نود و هشت شاه عباس

در سال نهصد و نود و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال نهصد و نود و نه شاه عباس

در سال نهصد و نود و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و یک شاه عباس

در سال هزار و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دو شاه عباس

در سال هزار و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سه شاه عباس

در سال هزار و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهار شاه عباس

در سال هزار و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنج شاه عباس

در سال هزار و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شش شاه عباس

در سال هزار و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفت شاه عباس

در سال هزار و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشت شاه عباس

در سال هزار و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نه شاه عباس

در سال هزار و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و ده شاه عباس

در سال هزار و ده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و یازده شاه عباس

در سال هزار و یازده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دوازده شاه عباس

در سال هزار و دوازده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیزده شاه عباس

در سال هزار و سیزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهارده شاه عباس

در سال هزار و چهارده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پانزده شاه عباس

در سال هزار و پانزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شانزده شاه عباس

در سال هزار و شانزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفده شاه عباس

در سال هزار و هفده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هجده شاه عباس

در سال هزار و هجده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نوزده شاه عباس

در سال هزار و نوزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست شاه عباس

در سال هزار و بیست شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست و یک شاه عباس

در سال هزار و بیست و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست و دو شاه عباس

در سال هزار و بیست و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست و سه شاه عباس

در سال هزار و بیست و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست و چهار شاه عباس

در سال هزار و بیست و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست و پنج شاه عباس

در سال هزار و بیست و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست و شش شاه عباس

در سال هزار و بیست و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست و هفت شاه عباس

در سال هزار و بیست و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست و هشت شاه عباس

در سال هزار و بیست و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و بیست و نه شاه عباس

در سال هزار و بیست و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی شاه عباس

در سال هزار و سی شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی و یک شاه عباس

در سال هزار و سی و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی و دو شاه عباس

در سال هزار و سی و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی و سه شاه عباس

در سال هزار و سی و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی و چهار شاه عباس

در سال هزار و سی و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی و پنج شاه عباس

در سال هزار و سی و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی و شش شاه عباس

در سال هزار و سی و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی و هفت شاه عباس

در سال هزار و سی و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی و هشت شاه عباس

در سال هزار و سی و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سی و نه شاه عباس

در سال هزار و سی و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل شاه عباس

در سال هزار و چهل شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل و یک شاه عباس

در سال هزار و چهل و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل و دو شاه عباس

در سال هزار و چهل و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل و سه شاه عباس

در سال هزار و چهل و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل و چهار شاه عباس

در سال هزار و چهل و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل و پنج شاه عباس

در سال هزار و چهل و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل و شش شاه عباس

در سال هزار و چهل و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل و هفت شاه عباس

در سال هزار و چهل و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل و هشت شاه عباس

در سال هزار و چهل و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و چهل و نه شاه عباس

در سال هزار و چهل و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه شاه عباس

در سال هزار و پنجاه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه و یک شاه عباس

در سال هزار و پنجاه و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه و دو شاه عباس

در سال هزار و پنجاه و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه و سه شاه عباس

در سال هزار و پنجاه و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه و چهار شاه عباس

در سال هزار و پنجاه و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه و پنج شاه عباس

در سال هزار و پنجاه و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه و شش شاه عباس

در سال هزار و پنجاه و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه و هفت شاه عباس

در سال هزار و پنجاه و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه و هشت شاه عباس

در سال هزار و پنجاه و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و پنجاه و نه شاه عباس

در سال هزار و پنجاه و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت شاه عباس

در سال هزار و شصت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت و یک شاه عباس

در سال هزار و شصت و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت و دو شاه عباس

در سال هزار و شصت و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت و سه شاه عباس

در سال هزار و شصت و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت و چهار شاه عباس

در سال هزار و شصت و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت و پنج شاه عباس

در سال هزار و شصت و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت و شش شاه عباس

در سال هزار و شصت و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت و هفت شاه عباس

در سال هزار و شصت و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت و هشت شاه عباس

در سال هزار و شصت و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و شصت و نه شاه عباس

در سال هزار و شصت و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد شاه عباس

در سال هزار و هفتاد شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد و یک شاه عباس

در سال هزار و هفتاد و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد و دو شاه عباس

در سال هزار و هفتاد و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد و سه شاه عباس

در سال هزار و هفتاد و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد و چهار شاه عباس

در سال هزار و هفتاد و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد و پنج شاه عباس

در سال هزار و هفتاد و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد و شش شاه عباس

در سال هزار و هفتاد و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد و هفت شاه عباس

در سال هزار و هفتاد و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد و هشت شاه عباس

در سال هزار و هفتاد و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هفتاد و نه شاه عباس

در سال هزار و هفتاد و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد شاه عباس

در سال هزار و هشتاد شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد و یک شاه عباس

در سال هزار و هشتاد و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد و دو شاه عباس

در سال هزار و هشتاد و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد و سه شاه عباس

در سال هزار و هشتاد و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد و چهار شاه عباس

در سال هزار و هشتاد و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد و پنج شاه عباس

در سال هزار و هشتاد و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد و شش شاه عباس

در سال هزار و هشتاد و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد و هفت شاه عباس

در سال هزار و هشتاد و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد و هشت شاه عباس

در سال هزار و هشتاد و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و هشتاد و نه شاه عباس

در سال هزار و هشتاد و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود شاه عباس

در سال هزار و نود شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود و یک شاه عباس

در سال هزار و نود و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود و دو شاه عباس

در سال هزار و نود و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود و سه شاه عباس

در سال هزار و نود و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود و چهار شاه عباس

در سال هزار و نود و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود و پنج شاه عباس

در سال هزار و نود و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود و شش شاه عباس

در سال هزار و نود و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود و هفت شاه عباس

در سال هزار و نود و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود و هشت شاه عباس

در سال هزار و نود و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و نود و نه شاه عباس

در سال هزار و نود و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد شاه عباس

در سال هزار و صد شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و یک شاه عباس

در سال هزار و صد و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و دو شاه عباس

در سال هزار و صد و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سه شاه عباس

در سال هزار و صد و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهار شاه عباس

در سال هزار و صد و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنج شاه عباس

در سال هزار و صد و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شش شاه عباس

در سال هزار و صد و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفت شاه عباس

در سال هزار و صد و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشت شاه عباس

در سال هزار و صد و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نه شاه عباس

در سال هزار و صد و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و ده شاه عباس

در سال هزار و صد و ده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و یازده شاه عباس

در سال هزار و صد و یازده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و دوازده شاه عباس

در سال هزار و صد و دوازده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سیزده شاه عباس

در سال هزار و صد و سیزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهارده شاه عباس

در سال هزار و صد و چهارده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پانزده شاه عباس

در سال هزار و صد و پانزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شانزده شاه عباس

در سال هزار و صد و شانزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفده شاه عباس

در سال هزار و صد و هفده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هجده شاه عباس

در سال هزار و صد و هجده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نوزده شاه عباس

در سال هزار و صد و نوزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست و یک شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست و دو شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست و سه شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست و چهار شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست و پنج شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست و شش شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست و هفت شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست و هشت شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و بیست و نه شاه عباس

در سال هزار و صد و بیست و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی شاه عباس

در سال هزار و صد و سی شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی و یک شاه عباس

در سال هزار و صد و سی و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی و دو شاه عباس

در سال هزار و صد و سی و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی و سه شاه عباس

در سال هزار و صد و سی و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی و چهار شاه عباس

در سال هزار و صد و سی و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی و پنج شاه عباس

در سال هزار و صد و سی و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی و شش شاه عباس

در سال هزار و صد و سی و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی و هفت شاه عباس

در سال هزار و صد و سی و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی و هشت شاه عباس

در سال هزار و صد و سی و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و سی و نه شاه عباس

در سال هزار و صد و سی و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل و یک شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل و دو شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل و سه شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل و چهار شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل و پنج شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل و شش شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل و هفت شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل و هشت شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و چهل و نه شاه عباس

در سال هزار و صد و چهل و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه و یک شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه و دو شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه و سه شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه و چهار شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه و پنج شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه و شش شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه و هفت شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه و هشت شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و پنجاه و نه شاه عباس

در سال هزار و صد و پنجاه و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت و یک شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت و دو شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت و سه شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت و چهار شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت و پنج شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت و شش شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت و هفت شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت و هشت شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و شصت و نه شاه عباس

در سال هزار و صد و شصت و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد و یک شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد و دو شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد و سه شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد و چهار شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد و پنج شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد و شش شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد و هفت شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد و هشت شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هفتاد و نه شاه عباس

در سال هزار و صد و هفتاد و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد و یک شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد و دو شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد و سه شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد و چهار شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد و پنج شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد و شش شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد و هفت شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد و هشت شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و هشتاد و نه شاه عباس

در سال هزار و صد و هشتاد و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود شاه عباس

در سال هزار و صد و نود شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود و یک شاه عباس

در سال هزار و صد و نود و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود و دو شاه عباس

در سال هزار و صد و نود و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود و سه شاه عباس

در سال هزار و صد و نود و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود و چهار شاه عباس

در سال هزار و صد و نود و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود و پنج شاه عباس

در سال هزار و صد و نود و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود و شش شاه عباس

در سال هزار و صد و نود و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود و هفت شاه عباس

در سال هزار و صد و نود و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود و هشت شاه عباس

در سال هزار و صد و نود و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و صد و نود و نه شاه عباس

در سال هزار و صد و نود و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست شاه عباس

در سال هزار و دویست شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست و یک شاه عباس

در سال هزار و دویست و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست و دو شاه عباس

در سال هزار و دویست و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست و سه شاه عباس

در سال هزار و دویست و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست و چهار شاه عباس

در سال هزار و دویست و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست و پنج شاه عباس

در سال هزار و دویست و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست و شش شاه عباس

در سال هزار و دویست و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست و هفت شاه عباس

در سال هزار و دویست و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست و هشت شاه عباس

در سال هزار و دویست و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و دویست و نه شاه عباس

در سال هزار و دویست و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد شاه عباس

در سال هزار و سیصد شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و یک شاه عباس

در سال هزار و سیصد و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و دو شاه عباس

در سال هزار و سیصد و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهار شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و پنج شاه عباس

در سال هزار و سیصد و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و شش شاه عباس

در سال هزار و سیصد و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و هفت شاه عباس

در سال هزار و سیصد و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و هشت شاه عباس

در سال هزار و سیصد و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و نه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و ده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و ده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و یازده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و یازده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و دوازده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و دوازده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سیزده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سیزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهارده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهارده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و پانزده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و پانزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و شانزده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و شانزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و هفده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و هفده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و هجده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و هجده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و نوزده شاه عباس

در سال هزار و سیصد و نوزده شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست و یک شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست و دو شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست و سه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست و چهار شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست و پنج شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست و شش شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست و هفت شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست و هشت شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و بیست و نه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و بیست و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی و یک شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی و دو شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی و سه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی و چهار شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی و پنج شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی و شش شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی و هفت شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی و هشت شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و سی و نه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و سی و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل و یک شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل و دو شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل و سه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل و چهار شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل و چهار شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل و پنج شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل و پنج شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل و شش شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل و شش شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل و هفت شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل و هفت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل و هشت شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل و هشت شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و چهل و نه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و چهل و نه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و پنجاه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و پنجاه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک شاه عباس

در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و پنجاه و دو شاه عباس

در سال هزار و سیصد و پنجاه و دو شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و پنجاه و سه شاه عباس

در سال هزار و سیصد و پنجاه و سه شاه عباس بر تخت سلطنت نشست و در سال هزار و سیصد و پنجاه و چهار شاه عباس

در سال هزار و سیصد و پنجاه و چهار شاه

در نهصد و بیست و دو قتل شاه اسمعیل در تبریز واقع شد و در اخر این سال سلطان سلیم پادشاه قسطنطنیه
مصر و شام و حجاز و یمن را تسخیر کرد و او را کشت و دیار مکه نیز بتصرف در آورد

در نهصد و بیست و سه ولادت شاه طهماسب در تبریز واقع شد

در نهصد و بیست و چهار قتل شاه اسمعیل در تبریز واقع شد

در نهصد و بیست و پنج سلطان سلیم پادشاه روم در اندرون و بیرون

چراکسه

در نهصد و بیست و چهار قتل شاه اسمعیل در تبریز واقع شد

والا مسیه را مانند آن سه مادر همیون در نهصد و بیست و چهار و مادر کشته شدن ضحاک در نهصد و پنجاه و هشت مادر اکبر

تولد سلطانم فتح شاه اسمعیل در نهصد و بیست و پنج

فوت شاه با تفاق در نهصد و بیست و پنج

رسیده و بتها یافته و خوش بسیار بوقت با ایشان شاد و ایشان مظفر سلطان ملتفت شده و بعد از این شیخ اوین فرخ سار پادشاه فرزان تر بدرگاه شاه اسمعیل آمده او را و خویشان کشته و در این سال قتل شاه اسمعیل در تبریز واقع شد

باید دانست که در نهصد و سی و سه سلطان سلیم پادشاه روم و اندرون و بیرون و الکای خود قتلغ سلیم در روم واقع شد

در نهصد و سی و سه قتل شاه طهماسب در تبریز واقع شد

٤٩٣

در سال نهصد و بیست و شش پادشاه ابو سعید سلطان را مدت سه سال محارم کرد و معاندت سلطان محمد شاهرخ میان قندهار و بلاد زم سلاماتی پیوسته و متواتر خراسان شد و حکومت قندهار [illegible] و بکاران میرزا ابو سعید خواجه جلب و در این سال سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان الملقب بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن عثمان بن طغرل شه غزطاعون در مملکت اناطولی اروم ایلی ذکا بکی برعثمانی کفه شام حلب مصر دیار بکر و چاریجنک کرد اول پادشاه روم بلاد شرق احمد سیم پادشاه اسمعیل چهارم ما قلقسا و بعد از و حکم خند سلطان سلیمان هو حکم شد و در نهصد و هفتاد و چهار درو عبد خان در این سال بهرات آمد با سی هزار سوار و خفیف بخارا برگشت و در این سال قولی خان حاکم کرمان یاغی شد و در پی سلطان رفته سازکاری شد و در این سال خواجه سلمانی اصفهانی صاحب تاریخ عالم آرا و صحیح بود در گذشت سنبک و در این سال قتلاق شاه اسمعیل در اصفهان وفات یافت اولاب

٤٩٤

سلطان سلیمان پادشاه روم در سال نهصد و بیست و شش اروس را مسخر کرد و در این سال میرزا شاه حسین وزیر اعظم او که اول بشاه و معاروف و بعد ازان ملازم دودمان شد و لقب وزیر اعظم شد و در تجریجا بی رسیده که کسی را چو وی بنداد کشته حسینک

در سال نهصد و بیست و هفت با التماس اسماعیل بن بنیاد خان مفوض شد و زمانی سلطان حاکم استرابن شد و احمد سلطان افشار در ولایه حاکم شد و شاه اسمعیل در این سال در تبریز بود و در دامغان در خراسان و در این سال امیر خان بزرگ پدر امیر بیک موصلو که در زمان حسن پادشاه معتبر و مقرب بود مرد حسینک در نهصد و بیست و هفت قتلاق شاه اسمعیل در مجلس وافتاد و در این سال امیر سلطان موصلو پسر محمد یوسف را که سالها صدر نخجوان الملکی و اوجود در اخر بمنصب حکومت و ولایت رسیده صاحب جبل بعلبک بود بجهت مخالفت در هفتم رجب کشت لب

در سنه نهصد و بیست و شش حضرت شاه در بناه اسمعیل شاه طهماسب را از خراسان طلبید و در شوخان شاهزاده باشاهزاده سلیم میرزا بخراسان فرستاد و در دقتقای روز سه شنبه بیست و هفتم ماه مست و نهم جمادی الاخر و سنه مذکور مهر شاه علی ایخار مان خاصه حضرت علی میرزا شاه حسین دار در دولتخانه تبریز ناکاه مکشت و مکریخت و بعد از تفحص بدست افتاد و حسب الفرمان بدیار ست رسید و بعد از میرزا شاه حسین منصب نظارت دیوان اعلی بنا بیاو خواجه جلال الدین محمد تبریزی مصدر لب

در این سال محاربه شاه طهماسب با امرای استاجلو واقع شد و در این سال محاربه با پادشاه قندهار و هند با افغان واقع شد و با بر متولی شد بر هندوستان و بر عکوت سلطان ابراهیم و الپ هند و سلطان ابراهیم مذکور گریخته و بعد از زمان متوفی شد و عبد خان در این سال طوس را گرفت و در این سال کسکن قرا سلطان اوزبک را گرفت و در این سال با بر محمد زمان میرزا را با گروه طالبید و در این سال ابو الدین سلطان حلم اسفزار این بلغتای تجا در جنبک کرد و خواجه حبیب الله کشته شد در دست غازیان حسنک

فوت دوم شعبان این سنه و سی و دو و محمود

ولادت محمد فاروق پسر بابر در شهر سال این سنه و سی و دو و محمود ولادت در این سنه و سی و دو ماه اکرل

در این سال قتل سلطان و جهم سلطان و امرای استاجلو واقع شد چنانکه در دنبال سلطان کشته شد و در این سال عبد خان استرآباد را از نیل خان گرفته بابر چون عبد العزیز خان سلطان داد و در این سال محاربه سلطان سلیمان با پادشاه بخارا واقع شد با فتنک و در این سال دیو سلطان کشته شد و چهه سلطان و کیل شد و هفت ماه عبد خان عراق را محاصره نمود و چون عزیز چه شاه طهماسب رسید گریخت و در این سال ابراهیم خان والی بغداد کشته شد بدست ذوالفقار خان حسنک

ولادت محمد هادی پسر بابر در اکره سنه سبع و ثلثین و تسعمائة ماه اکرل

در سنه ثمان و ثلثین و تسعمائة ماه اکرل

مرسلگرای خواهر او در مشهد بابر شد و صلح شد و مارچ فتح پادشاه اسلام سعادتمند

۹۳۴

فتح لاهور بابر در ماه جمادی الاول سنه ثلاث و ثلثین و تسعمائة

در سنه اربع و ثلثین و تسعمائة بابر بهمایون و محمد سلیمان و محمد عسکری و محمد هندال و محمد یادگار و محمد سلیمان و محمد ابراهیم و محمد صالح

نامه دهصد و سی و چهار از اگره که بنای کرده بود

بسیر کوک کوچ کرده وارد کجانات و بعد از کشته شدن نجم ثانی در سال نهصد و چهل و در شهور سنه نهصد و سی و چهار عبد سلطان کوکی از اعاظم سلسله و کاشف ماساکره طایفه از یکبیه بود محاربت خود با کوچ خان بانجام خان او زبک مجزا سان انداخته و در روز اول انجام در محرم سنه نهصد و سی و پنج جنان کوشیدند

فراغ مرده اما مؤلف محقق دانش پیشه از کار بصنف حاشیه قواعد این نفوس مرد در نهصد و سی و پنج جلد دوم اخوان این جلد بنظر رسید و در ابتدای دیباچه نخستین فرمانروای دهصد و سی سی سوم خراسان خذ و خواجگان او زبک با کوچ خان تجربات عبد سلطان بنوردا باد امان جنگ کردند باشاه طهماسب در نهصد و سی پنج و از کیفیه نکبت یافته بماوراء النهر برگشتند و در سال دیگر که نهصد و سی و شش باشد بروند بدند

حکومت ابو سعید خان پسر کوچ خان در نهصد و سی پنج جنگ عبد خان در این سال بود گرفتن عبد خان سنه مذکور را گرفتن عبد خان مراترا لشکر کشیدن شاه طهماس در این هنگام بعداد و گشته شدن ذوالفقار

نصیب الطالعین سی و سه مجلد در اصول این دو هزار و سی و پنج سانح شریف احمد حاذق از سامانه [illegible] و در حصار و بهمار و تریف آن کتاب خطه مرسوم اکبر شهر است و احداث

مراد آل سه یاد بارگاه امه و مادر را یعنی مادی اکبر

بعد از اینکه کوچ خان و عبد سلطان در پانزدهم محرم نهصد و سی پنج باشاه طهماسب در روز اول باد جنگ کردند و شکست یافته بماوراء النهر گریختند و در سال نهصد و سی و شش باز بر ولایت و هجوم کردند و شکست یافته بماوراء النهر گریختند و در سال نهصد و سی و شش باز بر ولایت و هجوم کردند و بصلح باز گشته بجوجان باز رسیدند کوچ در زمین وفات یافت و بعد از او بسعید خان پسرش بجای او نشست و در نهصد و سی و نه در لب تولد سلطان محمد میرزای ولد شاه طهماسب در نهصد و سی و شش حبس کردن شاه اسمعیل ثانی در قلعه قهقهه در نهصد و سی و شش رفتن شاه طهماسب بجانب خراسان امدن ایلچی عبد خان بدرگاه جهان پناه و رسانیدن جواب مکتوب شاه طهماسب آمدن دین محمد اوزبک با فراری بر سر جزو او و منکوب شدن

افغان سال بلاد داده در تکیت علی طلاق الا الله و دلالان کلمه توحید بعنوان احصار یا جمع عبد خان او زبک در نهصد و سی و شش حاذق نامه از قابل این سال معلوم

سعید خان کوچ خان در نهصد و سی و شش بعد از نهصد و سی و یک بر سر محمد سلطان بن سلطان محمود خان رفته او را با جمعی از امرای او کشته و بر تمامی ماوراء النهر و خراسان مستولی شده و در نهصد و سی و هفت هجری وفات یافت

در این سال همه سلطان گشته شد بیت حسین خان شاملو در این سال به روم رفت و در این سال او باد و زبان با شاه خراسان رفتند و در این سال باز پادشاه هند بر عزم تسخیر سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن بهمو صاحبقران ثانی پادشاهان مدت حکومت او بسی و شش سال است

سنه علی اکبر پادشاه در نهصد و سی و شش مورخ خراسان سده رفاقت محمد بسر و در نهصد و سی و هفت کوشه کرده و در خراسان ابیات شاه دانشمند قواعد الاسلام

صورت پادشاه نهصد و سی و هفت هجری تاریخ اکبری و در اعیاد همایون و در اعداد کامگار نشان یا اکبر

مراکاران کوبار فرد ناراوا و بود حوض خشتفاشان یا بر شنبه قصد ناراد عبد علی کرده بود

مفرد سکه سال سنه کرسالد کاران بر تخت برد و ماکامران ماوراء النهر و عبد سلطان و مراکاران ماوراء النهر سکه بنام خود کرده

و از او سکه نخستم کرده سی و شش علیا امد و مراکاران ماوراء النهر و اگر امد تخت امد و قصد خراسان کرده بود

و کی از بیرهاکاران سپاه و مراکاران ماوراء النهر کرده بود الملا مور سلسله و سهر مشهد رشت و سر بلوک علی ملازم او الیچه سی و امد یا اکبر

و سر بخاراد عمر بود اکبار سپتیا کسهر باشد بود بلوک سر باکاران گفت و همایون مراکاران ماوراء النهر و عبد سلطان او کشته بود یا اکبر

قسم

نهصد و سی و هشت هجری

ولادت نواب سکندر شان شاه خدابنده محمد پدر شاه عباس اول در نهصد و سی و هشت روی داد و در این سال ابهریان الدین منصور معزول شد از صدارت و میر معز الدین محمد اصفهانی صدر شد و هشت سال صدارت کرد و در این سال احمد پاشا بوکال عظیم شد و امیر قوام الدین حسین مروارید بوزارت رسید و در منزل سکاوند رسید و در این سال جمعی اوزبکان تباخت بسطام آمدند و ذوالقدر سلطان حاکم دامغان ایشان را گریزانیدند و در این سال عبد خان اوزبک بهرام میرزا را در هرات محصور ساخت و در این سال اوبله نیز هم رفت و سلطان سلیمان را بر این داشت که لشکر بزرگ فرستد تا ایشان را بچاهر اسوار بر سر ترکمان حاکم سلدوز بفرستاد و ترکمان خانه بدر خانه رفت و شاه طهماسب چون بتخت شد و بیان نوشته ایم یا نه لشکر بسیار حسینک

عهد منصور میرزا عم صفی السلطان اصفهان را که بر این صد و سی و هشت سال از عهد او سلطان صفی کرده ام را با سال شمار صفی السلطان صفوی است سال اول محمد شاه را هم نوشته

قسم

نهصد و سی و نه هجری

در این سال ابو سعید پسر کوهخان مرد مدت حکومت چهل سال و بعد از او عبد خان پسر محمود خان حاکم شد و در نهصد و چهل شروع شد و در این سال قزاقان اوزبک بر سر اردوی محمد خان ذوالقدر ریخته یاغی کرد و در این سال اقاموا با محمد خان ذوالقدر شاه را بکردند بر سر قزاقان اوزبک و بر ایشان یاغی کردند و در این سال شاه طهماسب توبه فرمود از شراب و در این سال ابو سعید بن کوهخان بن ابو الخیر خان در سمرقند در گذشت و عبد المطیف جای او نشست

حسینک

در این سال دقم پیشوای امام نامیان علیه السلام متصل آذری و مروج مذهب امامیه علیهم السلام علیه الوجه المعین صادر شد بر امضای ارقام و احکام که سالیانه داده شود در نهصد و سی و شش و در سال نهصد و سی و هفت در رمضان بار عام صادر شد و مجلس بزم و عطا جاری شد و در این سال عطا الدین قم اعلم علمای حکام و صدور ارشد عباد و عالم منصور الحرار او مورد او صدور و بار او مصدر سهای او صفات بار بکر عفا شاه و با کمدات تحمل و بکرم سادات و در دو صد و دو این رقم تحمل در خط نوشته و مصدر این رقم و محور این سه ده رقم مزبور صدر ماس تاریخ داخل بدار او اول آخر

فوت و رحلت شیخ محقق مدقق ورع متصلا آیت علیه السلام شیخ علی برحمة الله روحه صاحب حاشیه قواعد و جعفریه در نهصد و چهل و اتفاق در روز دوشنبه هفدهم ذیحجه و مقدار سی و سه تاریخ شاعر بعضا سه چهل شیخ ابو علی طبرسی بعضا مرتبه بود و در رساله خراج با کلیکر نزاع داشتند شیخ علی رحمه الله بجانب ایران رفت و بر رفت امیر بغداد الله و در بغداد بتخ فوت شد حسینک

فوت سلطان حسین میرزای بایقرا در نهصد و چهل و در این سال سلطان سلیمان لشکر کشید و در جهان بجوای اوبله و اخیر بنه اول بود و ابراهیم پاشا او و فرا سوار سعادتی لشکر شد و اوبله مدبر شد و تبریز را متصرف شدند و اوبله را بدر و ستاد و شاه طهماسب در خراسان بود چون خبردار شد متوجه تبریز شد و این خبر بابراهیم پاشا رسید و عزمه سلطان سلیمان فوت شد و سلطان سلیمان باعتمام تمام با بر عیم پاشا بموت و شاه طهماسب با یلغار با هفت هزار سوار رسید بابراهیم پاشا بر سر خان راه بیش و ستاد و تبریز بود و تبریز ماند و از تبریز ماند و از قزوین ماند و از همدان ماند و ای قزاباش با بر عیم ساسیر جوردند و هیچ کرد و سلطان سلیمان متوجه بغداد کردید و بغداد و اگرفت و اوبله و عساکر مهر دار دار سال در و کردان شد و بیش سلطان سلیمان حسینک

سلطان محمد بن سلطان حسین میرزا کیلان در نهصد و چهل و در وفات پدر از احوال در نهصد و یازده در نوشته ایم

ولادت شیخ بهاء الدین محمد عاملی در احوال آورده در نهصد و چهل یا در تاریخ شعر یافته در احوال آورده در نهصد و چهل یا در تاریخ آورده اظهر است

در نهصد و چهل و سال قشقای اوزبک بر سر اردوی همایون یاغی شدند و در سال نهصد و چهل و یک همایون بر سر ایشان رفت و در سال نهصد و چهل و دو در ماه جمادی الاول سه شنبه دوم ساعت یک و نیم روز بود یکشنبه بیست و یکم ماه جمادی الاول سنه نهصد و چهل و دو

سلطان سلیمان از بغداد متوجه ادرنه شد شاه طهماسب ایلغار متوجه بغداد شد و بغداد را متصرف شد و قلعه بایرون برخاسته متوجه تبریز شد از آنجا متوجه قلعه وان شد و قلعه وان را محکم قلعه کرد و سه ماه در محاصره وان بود و وان را حصین تر قلعه در اسلام نبود و بعد از سه ماه وان را فتح کرد و قلعه وان را خراب کرد و رفت و نکبت بافتاد انبهر کاران وان را ویران کرد و صوفیان خلیفه روملو در این سال حسینک کردند ابراهیم پاشا و بهرام و قلاندر و سیاوش در این سال در تبریز بودند و در این سال الوند خان افشار کشته شد حسینک

فوت مولانا الشاه در نهصد و چهل یک هروی در خیابان هرات محله

حمامی بود شاه در نهصد و چهل و یک در سلطانیه بود شاه طهماسب را بخانه خان حاکم آورد خان حاکم علیه چهره کرد شاه طهماسب الاولیا را بصفه برد و یک حمامی کشت آقا میر خان استاجلو بسلطان ابهر شاه طهماسب را بخانه خان حاکم آورد خان حاکم علیه چهره کرد شاه طهماسب الاولیا را بصفه برد و یک حمامی کشت آقا میر خان استاجلو بسلطان ابهر

نهصد و پنجاه و چهار ... در این سال القاص میرزا با سپاه بیکران با قزاقان سپهر را شتابزده و شکست بافتان آنان را دنبال کرده ... رویم رفت ... در این سال قلعه کهستان شد از مزدوات ... و فتح قلعه ... رسید ... در این سال شد و محاربه قانیس سلطان ... و رسید و حاکم شد ... از سال سلطان سلیمان ... در این سال ... بکر و ... سلطان ... و اقدام ... کهستان ... در این سال ... کرد ... سلطان پادشاه ... شاه ... سال الملک کرد ... سلطان سلیمان ... آنکه ...

... سلطان سلیمان پادشاه روم ... فرستاده ... در نهصد و پنجاه و ... و ... سلطان سلیمان ... و ... سلطان سلیمان ... و ... سلطان سلیمان

ذکر جلوس همایون بادشاه بر تخت سلطنت و نشستن بر مسند

ذکر جلوس همایون بادشاه بر تخت سلطنت و نشستن بر مسند

قصد دشت وهفت از وقایع این سال امدن سلطان باین بلاد از روم واستقبال خورشاه معصوم بیات مذکور
وبرخورد دشاه وهیاسب وبرصاقی وه الله وحملت کردن بوداق سلطان وکاجار وسفیان وزیاد اغلی
دربناورد وقتل سادات قوشچای وبیداد شاه وحمله اوبدروطه اوسلطان قورت بیک جان غیر اوزبک
حاکم کوجسفان

قصد دشت وهفت از وقایع این سال جلوس شاه ومرد سلطان ریاد اغلی حاکم کوجسفان وکشته شدن
کرکن وامدن امیان سلطان سلیمان قزوین وعزیمت شاه بدفع او وفتح جهان قزوین وکیل شاه ومرد
ورستم پاشا وزیر سلطان سلیمان ودیدن سالاور

قصد دشت وهفت از وقایع این سال برگشتن سلیمان جانب اول ایلچی رسیدن امیان خوانکار از روم واستدعای
بخط خوانکار دستادن سلطان ایزدیار وجهای خوانکار وامدن امیان سلطان ایزدیار سلام خورد
داده بیک دیوانیان باجوانان وایستادن قزوین وجلوس شاه زاده سلطانم پسر شاه اسمعیل در ین سال

نهصد و هفتاد در چنین سال امیر محمد خان مزخانی پیل سلطان حاکم بلخ ما بازماندگان
خود و در سنه سال شاه دین پناه و صفویه پناه صفوری بجنجر بازندران رسیده و با امیر هرات خان و هندو خان اتفق نموده
شد نوبت خانی خانم بیگ پادشاه دین پناه در سنه سال بیع و اربعین نهصد و یازده در سنه سال

نهصد و هفتاد و دو در سنه سال اغزار خان که در تبریز بان در بگاه سپهر سوار سلطنت و ولایت باقی شده بود
شد و در سنه سال مذکور با پادشاه جمجاه کرد و در بستاد و از نظر زیاد شاه و نظر شاه و حرکت کرده
مذکور بستگر شده کشته شد و در سنه سال تعالی کل مالک غروسه ولی شاه دین پناه و غنیمت که هزار تومان

نهصد و هفتاد و سه از جمله وقایع این سال خاموکردن و اقعه اسود در او در بستاد و ایلخانی سلطان
و امات طلبیدن شاه دین پناه و در سنه سال مذکور سلطان ابن الیاس خان ابن خواجه ابن بارکاز ابن غوری شیخ اوغلی که
از قوریه شیخ هشت واسطه محمود پسر سلطان ابراهیم و خراسان بود و حکم خواندن رسیده نافرمانی از او در سنه
سنه رفت و بعد از و حاجی خان بخوارزم مسموم شد

سنه تسع وتسعين وتسعمائة

ذكر سلطنت ثالث سلاطين آل عثمان سلطان محمد بن سلطان مراد خان

سنه تسع وتسعين وتسعمائة

سلطان مراد خان بعد از فتح قلعه ايگري بوز و عقد صلح با نمسه و ايران و تنظيم امور مملكت و تسكين فتنه جلالي و تعيين سرعسكر و سپاه بجهت تسخير قلعه كانيژه و تعيين وزير اعظم و صدر اعظم و ساير وزراء و ارباب مناصب

سلطان سلیم پادشاه دولتمند روم در نهصد و هشتاد و دو بسلطانیه آمد و بجای او نشست و در تاریخ حسنک تفصیل
احوال پادشاهان روم را در دولت سلیم نوشته است و در بین سال نزاع میان او و برادرانش بود و پادشاه ولایت دیر سال
شیستانام که بر تکال استیلا دارد ایلچی با تحف فرستاد حسنک
سیانه اورا قرنها خراج در نهصد و هشتاد و دو باو ایلچی با تحف و هدایا بدربار شاه طهماسب فرستاد حسنک
برتکال پادشاه فرنگ است مسمی بآن شبا در نهصد و هشتاد و دو ایلچی با تحف و هدایا بدربار شاه طهماسب فرستاد حسنک عالم را

در نهصد و هشتاد و سه عبدالله خان اوزبک بن اسکندرخان بن خانی میک سلطان لشکر ها جم نموده متوجه
کوهستان شد و در کنار رود کوک رود لشکر او را از طرف ماما سلطان ولد دیوان سلطان حرکت کرده عبدالمؤمن خان
برگشت و با با سلطان با برادرش در پیش خان مذکور معاودت نمود و امراء ارکان دولت در دیوان
خان را گرفته و لایت ماتکند را متصرف شد حسنک
حاجم خان والی خوارزم فرزند خود محمد قلی سلطان را با سه سر بدربار شاه طهماسب در نهصد و هشتاد و سه
مخلص شد حسنک

انتقال شاه جنت مکان شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن شاه حیدر بن شیخ ابراهیم شاه الحسینی صفوی
که در نهصد و سی و نه شب چهارشنبه نوزدهم صفر سنه نهصد و هشتاد و چهار هجری مدت سلطنت بجاه
و سه سال و شش ماه و بیست و پنج روز و ایام عمر شصت و چهار سال و بیست و پنج روز بنیابت شاه اسمعیل بدون
هشت سال سلطنت خراسان کرده بود و در طول اسلام بیزار ستم شعار پادشاهی بقدر زمان او حکومت نکرده
بود و در باب رفع و دفع شرع متقین بنوعی جد و جهد نمود که هیچ حاکمی بقدر او نبود و در شجاعت و بسالت
ملک داری مثل و یکم پادشاهی بهم نرسید و سادات زمان شاه دین پناه مذهب جعفریه است

سادات زمان شاه طهماسب

سادات اسکویه بر چهار برادر بودند میر صدرالدین محمد و امیر نظام الدین احمد و میر فخرالدین و امیر ابوالمعالی و هر چهار
میر ابوالقاسم و صدر نشین بودند ابوالمعالی محمد مشهور بمیر بزرگ برادر شاه علی الدین محمد از سادات حسینیه
اصفهان و نقیب اصفهان و صدارت کرده و بعد از او پسرش میرزای محمد و مرشد فاضل و دانشمند و میر ابوالمعالی الدین
محمد میرزان یزدی و میر شاه نعمت الله و شاه نعمت الله و شاه خلیل الله هروی و بابا دیوانه دوره مارضین شدند
شاه قاسم نوربخش از آقا سید محمد نوربخش ساکن قریه طرشت میر سید حسین جبل العاملی پدر میرزا حبیب الله
صدر دختر زاده شیخ عبدالعالی مسلم علمای معروف میر فخرالدین سماکی از تلامذه میر غیاث الدین منصور شیرازی
میر زخانه چشمه از نجفی میر جلال الملک مرشدی در قزوین میبود و میراث داشت فاضل نزکه قاضی عسکر بود
میر محمد مؤمن استرابادی خواهرزاده میر فخرالدین سماکی که شهید رفت و بیتوا شد میر محمد اقر داماد خلد الله الصفا فی
سید محمد داماد و دختر زاده شیخ عبدالعالی میر شجاع الدین محمود اصفهانی ولد میر سید علی مشهور بحلیه سلطان
از سادات خلیفه از اهفاد میر بزرگ خان مذکور[۷] سادات قوام الدین محمد اسفهانی به شیراز رفته از تلامذه شاه فتح الله شیرازی
معاصر سلاطین شیراز اجداد میر محمود سنوسانی شاگرد میر غیاث الدین منصور سکنی شیراز
انجو و میر ابوالعلی و اولاد میر شاه محمود انجوی شیرازی سوگوار کاشانه میرکه نقشه و بیانه او و بیانه شاه ولی
سلطان ذوالقدر حاکم شهد متین نزاع شد و متولی معزول شد میر احمد محدث مشهور ولد میر سید حسین
شیرازی دختر زاده قاضی جهان وزیر که اسمعیل مانی او را تربیت کرد و بسبب نشستن مکتوب شد شاه ولی
الله نقیب اصفهانی از سادات حسینیان میر سید علی پسر میر بزرگ ولد میر اسد الله صدر میر کمال الدین استرابادی
و میر ابوالقاسم اصفهانی متولیان مزار و فخر آثار بتولیت و نجوم و سنی میرزا ابراهیم همدانی مشهور بفاضی زاده
طباطبای حسینی همدانی قاضی بود و بسیار دهر و فاضل شد برجعفر محتسب اهالله که بسبب آبات بینات
عبادتها داشت میرزا صدرالحسین جهانشاهی ولد میر نجیب متولی بقعه مظفریه شاه عبدالعلی زوزنی
از سادات یزد بود منتسب بسلسله نوربخشیه میرکلان استرابادی از سادات استراباد و نوه میر فخرالدین
سماکی میر سید علی استرابادی میر ابوطالب اصفهانی اماموی از سادات طبقه امامویه و متولی امامزاده زین العابدین
میر جمال اشرف استرابادی از سادات و راز کیسو استرابادی میرزا ابوطالب رضوی بود و اولاد جلدش
میرزا ابوالقاسم از سادات شهد مقدس و از میرزا ابوالقاسم دو پسر ماند میرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم
وفات سید سند فاضل مدقق میر فخرالدین سماکی در نهصد و هشتاد و چهار حاشیه الهیات تفویض از دست

۷ حلما اصدقا ثانی میرزا نیع الدین عبدالصمد والد میر ابوطالب[illegible]

کرامة اشاله حسنیک

اسمعیل میرزا پسر دوم شاه اسمعیل ثانی در چهارشنبه اول سنه نهصد و هشتاد و چهار بپادشاهی نشست و دو ماه و نیم اشطار ساقی بود که خود دید بود و مدت حکومت شاه اسمعیل ثانی هشت ماه و ان نهصد و هشتاد و چهار سال دوازده ماه و ان نهصد و هشتاد و نهم که مجموع نوزده ماه باشد و دو ماه و نیم ایران بی پادشاه بود بعد از ختم دو ماه و نیم مدت سلطنت اسمعیل میرزا بیست و یکم ماه و نیم شد و از و پیری ماند یکساله شجاع نام و الکاشاه طهماسب اکثر دنیا را و شهید شد سلطان سلیمان میرزا بیست و یکم ماه و نیم شد و از و پیری ماند یکساله حاتم نام روضه مقدسه شد و سلطان حیدر میرزا که معصوم بیک صفوی الله بود و سلطان صفی میرزا و سلطان محمود میرزا و سلطان علی میرزا حاکم گنجه و سلطان محمد میرزا کشته شد ند فرمان دا اسمعیل میرزا و زین العابدین میرزا در مغرب سن زد و سلطان مراد میرزا هم بود بجند رفته و سلطان محمد خدابنده در شیراز بود و در نگوعلیخ کردن او بود که چنین شد و شاه عباس که در عراق بود ادم رفته بود و در بیست و هفتم شهر رمضان رسید بود و تعلل و انتظار بود تا روز عید فطر که متوهلاکت اسمعیل میرزا رسیاق بود

علیقلی خان پسر سلطان حسین خان دا برادر تهمه تا پ نگان سلطان هروند هفتاد و دین سال

سال نهصد و هشتاد و چهار هجری

جلوس نواب سکندر شان خدایند مخور دین شاه طهماسب انار الله برهانه در سیم ذی حجه نهصد و هشتاد و چهار و احوال نواب سکندر شان اینکه در نهصد و شصت و سه او را شاه طهماسب بجنگ عبد الخان فرستاد و در نهصد و شصت حاکم هرات شد و در تاریخ جلوس در شیراز بود که جزو نا اسمعیل میرزا انجا نفرستاد و چون نهصد و نهتاد شاهی متمکن شد و میرزا شکر الله ان وزارت معزول شد و منصب وزارت بمیرزا سلمان تفویض کرد و منصب صدارت عنایت الله اصفهانی داد ند و سلیمان پادشاه بن سلطان اویس بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان شاه محمد بن میرزا شاه رخ بن امیر تیمور در کاه سکندر شان امده اکرام یافته بکردو و نهصد و شصت و نهال باعزاز بر جان خانم رکاب داد و بعد از نصب خدابنده بخال بد سزی کار رفته شنیع حالات بیک افشار اورد و اعمالات بیک سر بر دا و را و بحال مذلت او نهصد و بر جان خانم خود را محروم انداخته او را نیز ما خوذ صاحب بند و سواجب چهار ده ساله افشرین داد و از این از جمله نوادر احوالات و عجز از روزگار است که گریبان خویش انا خت کردند بوساطه مافوق کری و ادبار اهل قاضی بلنکرد

نهصد و هشتاد و چهار قبطی

در بیان اول نهصد و هشتاد و نه شاه عباس در خراسان جلوس بمود و بود و در نهصد و هشتاد و نه سید فاضل عالم عامل امیر سید حسین بن الحسن الحسینی که کمال ادراک در سر داشت و مرجع فضلا باوت سید مرحوم در نهصد و هشتاد و نه الصق حلیه اول مدارک کمالات ظاهر و معلوم است

عبدالله خان ابن اسکندر خان در نهصد و نود هجری بجای پدر سلطان و جای پدر شد و بن محمد خان وافی خان است در نهصد و نود هجری از اسخون فوت و عبدالمومن خان بر جای عبدالله خان است و عبدالمومن خان کشته شد و بن محمد خان در عراق بادشاه شد و خان در ماوراء النهر و بن محمد خان ولد جانی بیک سلطان خواهر زاده عبدالله خان است و بن محمد خان در وقت صدر زمان خان بخراسان بادشاه بود و عبدالله خان برادری داشت هادی نام و عبدالله سلطان بر و دانست عبدالمومن خان و ابن بیرا بادشاه کرد و مدار ش رتق و فتق امورا و میکرد نظر خان نرجای بیک سلطان است و جای بیک سلطان داماد عبدالله خان باشد

سال نهصد و نود و یک هجری

۹۹۱ هـ

در امام صلف ستره الله آخوند ملا عبدالله حسن شوشتری رحمه الله ماجد اجوبه مولانا شیخ علی سلمه الله و اجداد کرام شریف عمر شان بحد تقریب صد و نود و یک هجری جای کرا و بوجه الله سلم شد

سال نهصد و نود و دو هجری قبج

موسم بهار مجمع حافظ شیرازی مشوش عالم و ناظار او موقوف خوانی امد نود و دو بود و بعضی طلعام

۹۹۲ هـ

در نهصد و نود و سنه بعضی بیطان عبدالله بقتل نود و خان رضع طلی در نیت تا کی کشاه اسمعیل تا و شیخشاه رفته بود بیت و دو سال از واقعه سلطان عبدالله کشته بود طالبا

طهماسب از اردو عجوس سکندر شان ارکاوس نهصد و نود و سه کرطا بطلوع کاکی کجر و بیل ایرخان کاکی با صاحبزاده محمد زا اعاهما و سنا ایاد نوا تبریز او اردو لها و نوه و عراق حمل و بار کشته و بعام عرب سا هراه و اندا عمر زا معالیک سنه یک نهصد و نود و سه طهماسب زا اصاحبقران ثانی شد و سال بیصد و نود و سه از اسرای طهماسب شاه آزاد

سلطان ابوسعید پسر ابوسعید خان بن کوچم خان با اتفاق عبدالله خان بن اسکندر خان بجای پدر سلطان
در سال نهصد و نود و چهار بتوجه فتح مرو رفته شدند سر بکیر

قتل هرو سرنا بدست خود بدکاندر نهصد و نود و چهار و ابطال امرنا و اسامی سلاطین نهصد و نود و چهار سنه وقایع
سوانح ایام جلوس ثانی شاه عباس و سنه نهصد و نود و شش عالم آرا
نزاع و عدم رضایی امرا از نوبت قلیچخان و غلبه رستم قلیچخان و مرتبا مرا عالم آرا

۹۹۳

در اصول ایام [illegible] سلاطین شهر براز [illegible] سلاطین ایام [illegible]
[illegible] سر جلوس [illegible]

در انوار سکوبال سنه نهصد و نود و یک [illegible] عالم آرا

۹۹۴ قی

احوال سلطان ابوسعید پسر سلطان محمد خان بن سلطان ابوسعید خان بن کوچم خان

احکام هم
در رسالهٔ اصول و فروع ارشاد
[illegible]
تعداد اصول و مالکیه اصحاب چنین فرموده اند

سوانح احکام کرد [illegible] سنه نهصد و نود و یک عالم آرا

۹۹۵ قی

سنه نهصد و نود و دو عالم آرا

۹۹۶ قط

۵۲۸

جلوس ثانی شاه عباس در نهصد و نود و شش عالم آرا
نزاع و عدم رضایی امرا از نوبت قلیچخان و غلبه رستم قلیچخان و مرتبا مرا عالم آرا

۹۹۷ قی

سنه نهصد و نود و هفت جلوس ثانی شاه عباس و اسباب [illegible] در بکیه هرات در بن سال دوم جلوس بود و بعد الله خان حاکم
شد در هرات در بن سال و طیقلی خان شاملو الملقب شاه عباس و جهی از سپاهیان کشته شد بعد از اینکه بغاوت
دیکر ملقب خان را از قلعه بیرون آورده بودند و قتل عام نزدیک شد و حکومت هرات بمقر قلیخان کرکلتاش یاد نمود که
از اصیان سرقند و فاضل صاحب علیه الرحمه شهید شد و چون رسید شاه عباس بخراسان بیش
شد بعد الله خان بر کشت و بپای قلعه رسش رفته [illegible] چهل روز بعد از کشتن و کوشش بسیار با ندک سهکتی بعد الله خان از ان قلعه کذشت و روز بام محاربه بعد الله
خان شهید و اکثر اتباعش یا اولاد اکثر بجراب ملا قلیخان شاکی واقعه

سال سیم جلوس ثانی شاه عباس
در هصد و نود هشت اصلاح نمایند که طهماسب زاده فلوطرکان اصفهان عادت داشتند سی هجده را سکه کرده ضرب آرا

اسدالله الغالب المتوسل بحاجة نور الائمة مرتضی علیه السلام در هصد و نود هشت شد و در لاهور در هزار و دو امام یافت

سال چهارم جلوس ثانی شاه عباس در هصد و نود و نه توجه سنان پاشا و فرهاد پاشا لاجل اجرای امر السعرة الی الملیحه و سایجه
و از انجا در استیلای شاه عباس بر کیلان در هصد و هزار و خان الحاجب الروم و مورد مراحم و عطوفت الملوک سبحان
و تعالی فریدی دوبی

تمامی دایل معاون سه هزار هجری که سال یازدهم جلوس شاه عباس باشد و فوت شاه عباس بحاجت کیلان در فتح
اودر بر سال بود

سید ابو محمد حسن بن حسن بن محمد بن سلیمان الحسینی المغربی الجزایری در هزار و یک فوت شد از فضلای بحرین

ولادت مولانا محمد محسن کاشی از علمای معتبر مذهب در هزار و سه و نامه و یازده و فوت بنگاه او در هشتاد و شش و نه من
من العرب هشتاد و هفت سال

سلطان ابراهیم عادل عهد شاه عباس ماضی در هزار و صد و هفت و سلطان محمد خان ثالث عهد شاه سلیمان در هزار و یازده و دوازده و سیزده

تصنیف کتاب زینت المجالس در این ایام شده و سامانش محمد الدین حسینی تخلص بحزین

دادن شیراز بانه و ورود جان در سنه هزار و پنج و سیصد و نه اصل الصلاح الحرم و اهل الاکرام السید محمد عارف الحسینی

مع هزار و دویست دویست هزار و پنج

شروع در بنا و طرح چهار باغ دار السلطنه اصفهان در سنه هزار و پنج

ایلچی فرستادن نواب کیهان ستانی پیروم در این سال ۱۰۰۵

تاریخ شرف بن شمس الدین در احوال اکبر و سوم سال شرف نامه احوال سال هزار و نوشته شده و کلان در تاریخ احوال
خاتمه پورخ خود در حوادث مذکور مذبور است

ذالوه و فتح حصار اکوری من قلاع الکفار و فتح حصن الکفار و فتح جمیع الکفار و فتح بهرا بهر الحرام العظیم و دار عشر ربیع الاول و دو هزار و شصت
و استیلا ساعی علیه جمیع سال و قصد سال امر شد قلعه جان و قلعه الغار از نیک خوش طبیعت فصل ساده و در جان المذکور و نصب
حصار جان در موضع او و در سیم دار و لاهجان ۱۰۳۱

۵۲۲

فوت عبد الله خان پسر عبد المؤمن خان در هزار و شش

قتل عبد المؤمن خان و زلزله در هزار و شش

متوجه شدن نواب گیتی ستانی جهة فتح خراسان در هزار و شش

در بیان جلوس همایون پادشاه گیتی ستانی

وقوع هزار و هفت در صادر شد که ترمانیان پاهیان راقر جهانی بدیار دهلی سه هزار دیناد و اوسط دو هزار دیناد
و اقل یکهزار دیناد و جمع موجوه [illegible]

۵۲۴

تا قی سلطان در یکهزار و شش

وفات [illegible] حقیر [illegible] مولانا [illegible] در [illegible] تمام [illegible] در یکهزار و [illegible]
[illegible]

وفات ملا محمد تقی سنابی مرثیت شهید مقدس معلی در سنه یکهزار و ده

ولادت فرزند مولانا محمد علی استرابادی در هزار و ده و وفات والد ماجد در هزار و شانزده و هجرت

ولادت فاضل کامل عالم مولانا محمد حسن مشهور بنجاح اصفهانی در هزار و ده و یا هزار و نود و شش در

حوالی سنه دهم و دوازدهم و سیزدهم سه سر صفر سنه هزار و صد و شش و وفات الامیا اورا در امامزاده حسن اصفهان

۱۰۱۲ صد

یا یقتل جهان دارالسلطنه اصفهان در هزار و یازده

شیخ حسن و شیخ زین الدین شهید ثانی صاحب کتاب مشترک المجان و کتاب معالم در اصول و کتاب ابن

طاوس و کتاب حج در هزار و یازده فوت شد رحمه الله تعالی علیهما ثانی عشر ذی الحجه در وقتی که شیخ زین الدین شهید گردید

بقصد و شصت و پنج سنه و دوازده ساله بود

ولادت مجمع فضایل و کمالات عمدة العلماء المتبحرین مولانا محمد باقر مشهور بمجلسی در هزار و ده و وفات در هزار و نود و شش

۱۰۱۲ صد

فتح قلعه کنجه و بنا یافتن اساس ایروان کنجه در هزار و سیزده

ولادت استاد الفضلا واستاذ الاجلا من العلما افراق اعلی درجات الفضل والعلم والکمال واسنی مراتب الفوز
والجلال الذی لا یشق غباره فی الفطانة والذرایة المستغنی بکمال فضله وبراعته عن الاطراء فی القابها بالمنیفة واوصافه
الشریفة افاحینا خوانساری دام مباهاته بوجوده فی عمره ودرق الاودیه بسابغ برکاته
وکثر تلامذته علیه فی العقه والحدیث فی عمره وقصاه الله فی عمره بما هو اهله
فوت شده از بابا کمال الدین در سال ثمان وسبعین وسبعمایه بقریه ابیوه ودر جصاص دفن شده
مولد او سنه سبع وسبعین وسبعمایه بود

اسداد اولاد سلیم شه جهانبانی سه بار با سایه معاضد شاه عالمیان ابوالمظفر شاه شجاع ابوالفوارس شاه محمود شاه شاه شجاع

مادر نوکلام در شهور
سنه اثنی عشر مادر اکبر

محاصره قلعه اردوان بدست شجاع بادشاه وی در سنه ۷۶۵

ولادت استاد فی الفنون مولانا اظهار فی شرح مطوله وفضایله واخلاقه وورقه وتحقیقه وتنقیحه وتحشیه
مولانا قوام الدین محمد الله بغفرانه در سنه ۷۶۵ وفات او در سنه ۷۶۵ واقع شد قدس الله روحه

فتح قلعه شاهجهان واسدت حصار الموی در یکهزار وچهارده

تصنیف فاضی فرید الدین شوشتری بالحاق الحواشی در سنه

تصنیف شرح کافیه مسمی بکشف الاسرار الدین محمد جهانگیر بن سلطان جلال الدین اکبر شاه در سنه ۱۰۱۴ هزار وچهارده

ابن است جسم سمال ارکس عمر دگفت رحمی ورحمک الله یا اکبر

فوت امیر نظام الدین احمد بن ابراهیم بن سلام الله بن هزار الدین سعود بن مسعود الدین محمد بن غیاث الدین منصور الحسینی
ملقب بسلطان حکمدار هرموز
در هزار و پانزده صاحب اثبات وجب کبیر و صغیر و متوسط و برادرش امیر نصیر الدین حسین در هزار و بیست و سه فوت
شدند

قصاید سبع المعلقات که عبارت از اشعار شش نفر از شعرای عرب و یک نفر از شعرای عجم است یعنی امرؤ القیس و طرفه و زهیر و لبید و عنترة العبسی و حارث بن حلزة الیشکری و نابغة الذبیانی و اعشی قیس که در سنه ۱۰۱۴ هزار و پانزده در شهر سیاه در هزار و سیصد و چهل و دو

نظیری شاعر شیعه امامیه در سنه ۱۰۱۴ قصیده که در مدح حضرت امیر علیه السلام و در مدح جلال الدین اکبر پادشاه هند گفته بود و مطلع آن این است

ای ز مدحت مرکب اندیشه را آراسته

آمدن طهماسپ خان در هزار و هجده

و آمدن علیه سلطان در هزار و هجده و ایشان از نصاله مذکوره ساکنان دیار ماوراء النهر بودند و نسل ایشان
تا کنون اینجا باقی و بدانش موصوف و بصفات شان معروف انشاء الله تعالی

۱۰۱۹ فو

فتح قلعه دهلم در هزار و نوزده

فوت سید سند سید تقی الدین محمد شاه شیرازی در هزار و نوزده و مشهور است به میر محمد که ساکن مشهد اردبیل بوده

هزار و بیست هجری

فوت مولانا عبد الله خونجی یزدی فوت مولانا حسن جلی در هزار و بیست

آمدن ولی محمد خان اوزبک در هزار و بیست

بنا و فتح آباد مازندران در هزار و بیست و یک

جلوس سلطان محمد خدابنده بخوان پادشاهان ضابطه آباد مازندران در هزار و بیست و یک و در هزار و سی و یک فوت شد

وکالت شیخعلیخان وزیر اعظم بکلاستقلال و الاستبداد ارطایفه زنگنه
در هزار و بیست و دو و کلاه شیخعلی اسمعیل بابا بخشیخعلی نامیخست و الحال که خروج
شوال سنه ۱۰۲۲ که هزار و بود و نیز اورا و اعتماد الدوله است از بابع سنه هزار و شتاد و دو خورش ۲۴ و در بابع مارم محرم سنه ۱۰۲۳ الحمد قوب شد
و میزد شتاد نام بود

رفتن بکیجستان در روز نه اول هزار و بیست سه
فوت امیر بقا الدین حسین برادر نظام الدین احمد حسینی فاضل حکیم در هزار و بیست سه
وکالت و وزیر اعظم شاهی بکی و ثروت و سامان ارمیه جناب امیر الامرا العظام و الخواقین الفخام
شیخعلیخان زنگنه در سال هزار و بیست و دو

رفتن علیقلیخان بکجستان هزار و بیست و چهار

سانحه زلزله و قحط بحری

بای فرمانی خدام بهستان استشاد علامه محقق الزمان حضرت مولانا محمد تقی مجلسی از اصفهان از تصنیف جلد کتاب لوامع صاحبقرانی
ایشان المسمی بروضة المتقین که از مجلدات شرح من لا یحضره الفقیه است بعد سنه هزار و بیست و چهار و در هزار و بیست و پنج از عهده خروج بهست اسمال از عهده
ولادت او بسنه ۱۰۰۳ ثلاثة
خارکنان بهمان ایام انجمن الدوله که قبل از این نام داشت و بعد از این بخانه مشهور شد بکلی خراب شد و بر اثر
سقف بای آن مصروف الدوله که قبل از این مشهور بود خراب شد

۵۴۳

در هزار و بیست شش سلطان احمد پادشاه در گذشت و سلطان محمد خان ثالث بسلطنت برادر خود نشست و سلطان سلیم پسر سلطان احمد بجای پدر نشست و در سنه هزار و بیست و هفت سلطان مصطفی که اول بجای او نشسته بود در سنه هزار و بیست و هفت خلع شد

ش

رفتن قراجا خان بلسکون و سلطنت اردن دوم هزار و بیست و شش

۵۴۴

آمدن خان عالم از هند و ستان بابلکوه در هزار و بیست و هفت

شیخ جعفر بحرانی که اسم او جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن ناصر بن صدقا الامام الشهیر بالحلی البحرانی المعروف بابن عتبة العقیص بن شش بن فضل بن دعیر بن تجدیله بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان و سید ماجد بن هاشم بحرانی با او معاصر بودند و معاوضات میانها بیان بود در هزار و بیست و هفت فوت شد و ضریح بهاء الدین او در اصفهان در باغ سید سند ابو علی ماجد بن هاشم بن علی الرضی بن علی بن ماجد حسینی بحرانی که در بحرین مشهور و مابافته در بشیراز فانی شد

و در هزار و بیست و هفت فوت شد سلاله

مولنا عالم فاضل نحریر میرزا علی بن ابو هیم استرابادی صاحب کتاب مجالس المؤمنین مکه مشرفه سیزدهم ذی قعده سنه هزار و بیست و هفت

دلارام گوهر یک دانه حرم ولد اکبر ولد سلیم ولد اکبر ولد همایون ولد بابر پادشاه سند در هزار و بیست و هشت بایران آمد و بملازمت شاه عباس اوقات عالیات بسیار بکار است

و فوت او در یک روز در هزار و صد و هفده یا نوزده واقع شد و بعد از ان پسرش معظم پادشاه شد و بعد از چهار ماه معظم که ملقب بشاه عالم بود و بزرگتر از اعظم بود در جنگ اعظم و پسرش بسیار بخت با گشته پادشاه هند و ستان شد

و دو سال پادشاهی کرد و بعد از ان صوم شد و چهار سال داشت معظم الدین و معز الدین و دو پسر دیگر و معز الدین او در برادر متفق شده با معظم الدین جنگ کردند و معظم الدین بعد از ان بقتل رسید و بعد از ان معز الدین در دهلی در رکشت و خود پادشاه شد و بعد از چهار شش ماه پسر معظم الدین از ظرف شاه بالشکری عظیم باعانت سر بلند خان قصد پدر بامعز الدین نموده او با گرفت و مقتول ساخت و خود پادشاه شد در سنه هزار و بیست سه و الحال پادشاهست که هزار و بیست و شش

شیخ بهاء الدین محمد عاملی مجتهد بعد از سنه هزار و بیست و شش

نوشتهٔ شیخ بهاء الدین بن شیخ حسین بن عبد العالی در قزاوین

نوشتهٔ میرزا ابو طالب میرزا محسن متولی مشهد مقدس در قزاوین و میرزا محسن پسر شیخ در قزاوین بجای او مقرر شد

در اربع عشر و سبعمائة سلطان محمد خدابنده عزم تسخیر سلطانیه نمود و در قزاوین بیمار شده فوت شد و در همان جا مدفون گردید

فتح بغداد در قزاوین بر یک غلط واقع شده

در سنهٔ چهار و سبعین و تسعمائة ایل سنه قزاوین و توابع چغاخان را یکجهتان نهاده بودند سورا گرجی باقی شده بجیله و کرمی سپلا العقله قرچغاخان سپلا سالار و یا یوسف خان یکدیگر را بقتل آورده در میان تو سلجیه و تومورث و مطالبک که از نژاد و اتباع گرجستان بودند بنزاع نموده بر روی یکدیگر شمشیر کشیده بنای جنگ و جدال گذاشتند و در میان سلطان محمد پادشاه خود را گرفته بقتل آورده سلطان مراد نام برادر کوچک او را پادشاه کردند و او را تسخیر عراق عرب کردند که سی سال تمام بود که از تفرقه میان امرا رفته بود و حافظ پاشا وزیر اعظم بر سر بغداد رفته عالم آرا

فتح بغداد در سنهٔ هزار و سی و یک

اگر فرمان روایان هند و سنان پروا نمودندی

در سنهٔ هزار و سی و یک بغداد را از تصرف متغلبه بیرون آورده شد

زیادات معرفت شده عالم آرا

در عهد دولت شاه عباس ماضی پادشاه روم سلطان مصطفی که از طرف پدر سلطان سلیم و از طرف مادر سلطان محمد خان بود بر تخت سلطنت نشست و در سنهٔ هزار و سی و دو

در سال هزار و صد و شصت و یک بحرین میر ویس افغان قندهار را گرفته و کرکیجان بقتل رسانیدند

ولادت سید سند فاضل عالم عامل محمد الزمان المتخلص بفضلی امیر محمد اسمعیل ابن امیر محمد صالح الحسینی الخاتون آبادی

در سنهٔ هزار و دوازده هجری در عهد دولت شاه عباس ماضی ولادت سید مشار الیه و در سنهٔ ۱۱۸۱ وفات سید مشار الیه واقع شد

کرکیجان بفتح کاف و سکون راء و فتح کاف ثانی و سکون یاء و فتح جیم و سکون الف و نون

ولادت سید سند فاضل عالم عامل محمد الزمان المتخلص بفضلی امیر محمد اسمعیل ابن امیر محمد صالح الحسینی الخاتون آبادی

در سنهٔ هزار و دوازده هجری در عهد دولت شاه عباس ماضی ولادت سید مشار الیه و در سنهٔ ۱۱۸۱ وفات سید مشار الیه واقع شد

کرکیجان بفتح کاف و سکون راء و فتح کاف ثانی و سکون یاء و فتح جیم و سکون الف و نون

ولادت علامهٔ زمان فهامهٔ اوان شیخ علیل الاذهان جامع فنون العلوم و مقنن مهمات و دقائق الرسوم

در سنهٔ هزار و سی و یک بغداد را از تصرف متغلبه بیرون آورده شد

زیادات معرفت شده عالم آرا

در عهد دولت شاه عباس ماضی پادشاه روم سلطان مصطفی که از طرف پدر سلطان سلیم و از طرف مادر سلطان محمد خان بود بر تخت سلطنت نشست و در سنهٔ هزار و سی و دو

در سال هزار و صد و شصت و یک بحرین میر ویس افغان قندهار را گرفته و کرکیجان بقتل رسانیدند

ولادت سید سند فاضل عالم عامل محمد الزمان المتخلص بفضلی امیر محمد اسمعیل ابن امیر محمد صالح الحسینی الخاتون آبادی

در سنهٔ هزار و دوازده هجری در عهد دولت شاه عباس ماضی ولادت سید مشار الیه و در سنهٔ ۱۱۸۱ وفات سید مشار الیه واقع شد

کرکیجان بفتح کاف و سکون راء و فتح کاف ثانی و سکون یاء و فتح جیم و سکون الف و نون

هزار و سی و چهار ع

جنگ کرستان و کشته شدن آقا خان در هزار و سی و چهار

ملا عبد الباقی تبریزی کتابه تو شرح صاحب فضل و علم و در خوبی بوده و در هزار و سی و چهار کتابه دو رحلی مسجد سه جلد بدعا بی راصفهان را در هزار و سی و چهار نوشته و کتابه در [illegible] مسجد جدید بدعا بی راصفهان را در هزار و سی و چهار نوشته

سال هزار و سی و پنج و شش تاریخ فوت [illegible] هزار و سی و شش

هزار و سی و شش نوزجلوس آیات کجهه بداود خان در سال هزار و سی و شش

جنابذه بهان مکری و مغلوب شدنا و در بن سال بود

فوت فاضل علامه ملا محمد امین جرجانی صاحب فوائد معدیه بمجاورت مکه مشرفه در هزار و سی و شش

فوت علامه العالم [illegible] در کنار بوس در هزار و سی و شش در بحار الانوار و سه عباس فاضل اورا ما صفهان اورد و [illegible] شاگرد ملا علی [illegible] بوده مشهور بود

فوت سلطان سلیم پادشاه منزل [illegible] سال حکومت کرده بود در هزار و سی و شش و حکومتش [illegible] و پیش کمای او و [illegible] خلقی بدار [illegible] هزار و سی و شش

کتابه خط ملا عبد الباقی و حوش بطس در تاج او در دکمند مقصود جامع عباسی اصفهان

هزار و سی و شش عام شده نسایح حکومت [illegible] کتیبه و کتابه در دکمند و بشتر و حرا کاسی [illegible]

قاضی نور الدین علی بن [illegible] کون خوارزم بسیار [illegible] الثوبه

هزار و سی و هفت قلعه اصفهان در هزار و سی و هفت فتح شد

اسکندر بیک ایجاد در صحیفه او خود نوشته [illegible]

فوت شاه سلیم پادشاه هند [illegible] در بن سال بود و بعد از او خرم پادشاه شد و در

و در بن سال علامه علی [illegible] و سرخ و عبد الوهاب و صدر المتألهین شیرازی و [illegible] فاضل سیاه کامل سیع الاسلام [illegible]

مولانا عبد الله یزدی و علامه علی [illegible] و [illegible] و [illegible] در هزار و سی و هفت تاریخ او بنداست و در [illegible]

و سنه پادشاه سلیمان پادشاه سلیم پادشاه [illegible] برادر [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

که روضه [illegible] هزار و صد و چهار [illegible] عامه خاصه اهل [illegible] و [illegible]

او سعد و مسع بشود [illegible] بطوار [illegible]

هزار و سی و هشت فوت شاه عباس ثانی در هزار و سی و دو جمادی الاول هزار و سی و هشت

وقایع خود است

هزار و سی و نه مدرسه و باشاه بر بغداد در هزار و سی و نه

داخل سنه دو سی جمادی در هزار و سی و نه وکشته شدن سلطان خان حاکم کرد و در بغداد فوت شد

هزار و چهل فوت شاه سید محمد محقق مدفون در بصره و در هزار و چهل و چهار فوت شد

ملا محمد صالح مکتابه نویس مشهور بتولی در بهبهان و در هزار و چهل و شش به دو کوه بابس رسید جامع جلد

در اصفهان از نوشته و تاریخ فوت یافت شاهد

کشته شدن امام قلی خان حاکم شیراز بدست روز خان غلام حاکم شیراز در سال هزار و چهل و شش

کشته شد امام قلی خان حاکم شیراز بدست روز خان غلام حاکم شیراز در سال هزار و چهل و شش

هزار و چهل و یک فوت شاه عباس ثانی در هزار و چهل و یک و فوت شد در هزار و هفتاد و هفت

فوت سید محمد باقر داماد در هزار و چهل و یک

فوت سید محمد باقر داماد در هزار و چهل و یک

سرداری رسیده بلده ورفتن بکجستان و ارتداد داوخان در هزار و چهل و دو

ولادت شاه عباس ثانی در هزار و چهل و دو باید

وقایع سال کاوی ایل که صفحه ماوی و ابعد الف در خط ماوی ملک و ابعد الف در خط ماوی ملک و ابعد الف در خط ماوی ملک

در سنه سوم سر حصار المارک بود و قصه و واقعه خط ماوی ملک و ابعد الف در خط ماوی ملک و ابعد الف در خط ماوی ملک

۱۰۴۳

تاریخ طوی و داماد دادن کوه ولی عهد دوم پادشاه هند در هزار و چهل و سه هجری و در این باب مرثیه و قصیده گفته و در اصفهان خوده

در سنه اکبر ماوی ملک و ابعد الف و در این سنه دوک سلطانی کوکان امام قلیخان سپهسالار مرحوم را برای سیاست و طلب باج از کوه

کهف مشهور به ماکر که کنجهای کار و بیکج و کران و علوه بر فصل الخبر خوده و ملک سلیمان الخبر را کوکان را سیاست کرده و ملک مراد

کران را ملک مراد او نه و ملک اصار الدین را حکم ماوی ملک او نه و ملک حمید و حال الدین حاکم سیستان را به سپهسالار مرحوم

سپهسالار مرحوم کرکوه مستقل امام سپهسالار مرحوم بر کران ملک را کرکوه و ملک حمید و حال الدین حاکم سیستان را به سپهسالار مرحوم

بر سر ملک حمید و ملک مراد سپهسالار مرحوم کرکوه و ملک حمید و حال الدین حاکم سیستان را به سپهسالار مرحوم

در سنه ماوی ملک و ابعد الف و در این سنه دوک سلطانی کوکان امام قلیخان سپهسالار مرحوم را برای سیاست و طلب باج از کوه

کهف مشهور به ماکر که کنجهای کار و بیکج و کران و علوه بر فصل الخبر خوده و ملک سلیمان الخبر را کوکان را سیاست کرده و ملک مراد

کران را ملک مراد او نه و ملک اصار الدین را حکم ماوی ملک او نه و ملک حمید و حال الدین حاکم سیستان را به سپهسالار مرحوم

سپهسالار مرحوم کرکوه مستقل امام سپهسالار مرحوم بر کران ملک را کرکوه و ملک حمید و حال الدین حاکم سیستان را به سپهسالار مرحوم

بر سر ملک حمید و ملک مراد سپهسالار مرحوم کرکوه و ملک حمید و حال الدین حاکم سیستان را به سپهسالار مرحوم

در سنه سوم سر حصار المارک بود و قصه و واقعه خط ماوی ملک و ابعد الف در خط ماوی ملک و ابعد الف در خط ماوی ملک

۱۰۴۵

آمدن سلطانمراد بحکم ولدم بر ایروان و محاصره کردن و گرفتن او در هزار و چهل و پنج

گرفتن ایروان از سلطانمراد در هزار و چهل و پنج

اند سلطان زاد بر بغداد و صلح ما بین روم و عجم در هزار و چهل و هشت

مزار در بیجاه و دو

هزار و چهارده و نه مو

سید نورالدین علی بن ابوالحسن الحسینی الشامی العاملی مجاور مکه مشرفه سن اربعین و مائة و الف توفیت شد در زنجه
هزار و شصت و هشت از طاعون الماعونات

تاریخ طاعون که عجالت فاضل کامل عالم عامل صاحب نفس قدسیه مولانا نعمت الله الحسینی در رساله زنجه نوشته
نوام سنه ثمانین و الف هجریات و ان خان بحظه الاوفر من الصبیان مکه مشرفه شاده
فوت مولانا سید علی بن مولانا صدرالدین محمد الحسینی در زنجه نوشته در کارطت دکهن و بجهندر مال

تمام شد این رساله الفرا در شصت و شش سید نورالدین علی بن امیر ابراهیم جوان
شبی و نصف شبی بطلب ارکان محمد از اجوبه الاعطاء السنیه و در هزار و شصت و شش هجری حساب کرده شد
جلوس سلطان محمد غازی خلد ملکه در هزار و شصت و شش و ایام پادشاهی او در هزار و شصت و هشت و هم هجری سال حکمرانی او در اسکندریه کرده
سال ملک صاحب القاب اسم و حساب او بحروف نوشته

هزار و شصت و هشت
سید نورالدین علی بن ابوالحسن الحسینی الشامی العاملی مجاور مکه مشرفه سن اربعین و مائة و الف توفیت شد در زنجه
هزار و شصت و هشت از طاعون الماعونات

فوت استاد و استاد و پیشوای محدثین و استاد و اعلم و افقه و الحائز لمراتب المجد و الشرف ذی الفضل المتسلسل
مولانا محمد تقیا ملقب بمقرب خان در هزار و هفتاد و دو اتفاق افتاد و مولد او در هزار و سیصد و هفتاد و هشت بود
حرف جیم بر سال مقابله حاذیت اهل بیت علیهم السلام در خدمت کردم مولای علی و علی بحیدر الغیبه بالتمام در خدمت
انحنا معاً اجیاند

فوت سپهسالار شاه حاکم بیجاپور بسرا برهیم عادلشاه در هزار و هفتاد و بعد از او پسر عادلشاه
در هزار و هفتاد و سی که بسیر دانشه بود مسمی بعلی عادلشاه شد و بعد از علی عادلشاه اسکندر
نام پادشاه شد یکصد و هزار و نهصد و هشتاد و اخر بود و هفت او را نیز در عهد او رکن سلطنت او را برانداخت
خانه از معا انقراض اسمی محو شد

اسعلی شاه اورنگ سه بود از جمله این سلسله تا امروز شاه تخلص و ملوک اورنگ عالمگیر

ولادت سعادت عادت والا حضرت سلطان العلماء المتصف بالاخلاق الحسنه الصلاح امیر محمد باقر ابن سید محمد حسین الحسینی الحسنی الاسترابادی
مزار نور بر سنه [illegible]

ایم ولادت علامه ملا میر محمد باقر بن امیر محمد اسمعیل الاسترابادی سنه ۹۶۰ الف و سیصد و شصت و یک هجری و قبر سید شارح
در مقبره سرایت کرد والد ماجد سید مرحوم در سنه [illegible] و در اوان [illegible] در واسط اطلاق

سید سند آبو عبد الله محمد بن عبد الحسین بن ابرهیم بن ابی شاه الحسینی الجزائری در اصفهان بوده و در هزار و هفتاد و یک
قصبا بازده منقول شده سال ماده

و مزار عبد الله بن محمد تجانی بوده و وفات او معلوم نشد

امیر ملا حسین بادشاه کرمستان شمال بحار سال دهم از قامت برداو

سوم استعین بن [illegible] در [illegible]

فرستادن شاه عباس ثانی از اصفهان بقندهار برای تسخیر آن ولایت از ملکی آن عساکر ایران بازپس شاهنده و عاجز مانده رهسپار

سال ماده و هفتاد و دو بیرون آمد

فوت سید سند اصل سید فاضل سید حسین ابن سید عبد الله بن امیر محمد باقر ابن امیر محمد اسمعیل
ابن امیر محمد اکه در شانزدهم رجب سنه ۱۰۷۳ هزار و هفتاد و سه و قبر او در مقبره سید فاضل تقی امیر محمد اسمعیل
کوچ سید شارح است واقعست رحمهار

۱۰۷۳

در بیان سنه هزار و هفتاد و هفت

جلوس مأنوس اشرف اقدس ارفع اعلی بساط ظل الهی در قوی ایل و در روز شوال سنه هزار و هفتاد و هفت
و انصاف رحیم علما در مجلس سامی در وقتی که واخوند ملا استاد العلما ملا محمد اسماعیل اصفهانی سلمه
در مجلس سامی حاضر بود و حضرت اعلی علما و فضلا و علما عامه سر بپا استاده بودند و علما و صلحای معمر سر بپا معاینه
بود و بنا بر نکته خط طولات حضرت اعلی فارسی بود و طولها را نمی نویسند و حضرات را استاد داری کتب می دهند
و بعد از جلوس حضرت اعلی بمجلس سامی شروع شد که ملا محمد باقر مجلسی این رساله را از خط خود خواند و بعضی تمام کرد
شود از اعلا تا اواسط و بعضی را از اول حاضر بود و کرارا مضطر آمده که از جهت ازدحام نشستند و بعضی ایستاده
و اسم سامی نواب اشرف و صفی سلیمان نیز باشد انشاء الله تعالی و شکر کنند سلیمان آباد شود و ما توفیقی و تأیید

وارث شیخ بهائی نکته دان محمد سلیمان مال الله که در دوران سلیمان دانسته از اشتباه محترز تقریباً و طالب دعای خیر
شرح مشنوی شریف رومیه کلیتی خوانده مالتجلیل فرمود بتاریخ غفرانه در هزار و هفتاد هجری
فرمتنیه بصدق فاضل محقق مدقق العلامة الفهامة فرید دهره و وحید عصره استاد یوم استاد یوم هزار و بیست و نه
الله رومه در هزار و هفتاد هجری
فوت آخوند مولانا رضیعلی زاهد عفیف صابر قانع الطبع در هزار و هفتاد هجری
قبر شیخ محمد مهدی بحر العلوم بالای سر سید مرتضی الملف و ملا و سال الشعرا و الحکماء العلامة که از سنه هجری در اوایل محرم شنبه الف

سال هزار و هفتاد و نه هجری
محمد شفیع خان فوجدار قاسم کوه را مالک محکوم نموده تمام روانه کاشه سه در سال اول جلوس اقدس سال آخر

مرا مهدی علیه السلام را صاحب این صفت دانند و در هزار و سیصد و دوازده شد رحمه الله کاری این سال انتهای اسم ایشان

امام حسن در سال هشتاد و دو المتوکل علی الله اسمعیل بن قاسم است و فقیر محمد را وقتی در سالی که بچه شده بودم در صفا

در وقت جمعه عام شد که خطبه بنام اسمعیل بن قاسم خواندند

شیخ فاضل عالم و زاهد ورع شیخ فخر الدین ساکن صاحب بحرین در هزار و هشتاد و دو فوت شد در سال اربعین تقریباً و هشتاد سال داشت تذکر

نوح از تالیف سلافه در مجمع صدو بیست و شش کس از اعیان علما و شاعر یگانه و مدبه و مجم و عجم و عراق در هزار و هشتاد

دو

پادشاه مغرب المنصور الله احمد بن ابی صدا قائم المهدی با قائم و الله اثر یف الحسنی سلطان المغرب و این سلطانه در عصر

صفتاد و دو سلافه

در سنه هزار و شانزده و دو ام حرره عبد الله الحسنی در مشهد معلی رضوی علی ساکنه السلام بودم که تجمل احاکین سنان ایشان

مشهور بیاورد با مکتوبی بسیار عجز و نیاز مشتمل بر مکاتب عربیه مصحوب کتوب مسطوره استدعای آن داعی مصلی الله علیه و آله و سلم کرده

که از سمت دره رأی علیه طریق تشریف بطور امانیه و دعوت عنایت نموده باشند و در وقت مسافرت مکه سر راه بوده و صلی الله علیه و آله و سلم

حلف سابقه بجا آورده شرف ملازمت حاصل نماید و سلوک مرور سلاطین گذشته علی الخصوص سلطان اسمعیل قدس سره و پادشاه مغفرت پناه

و پادشاه معصوم رحمهم الله شد که مکاتیب مشتمل بر مواعید و مواثیق مرور و مقرر شده بود و مقرر شد که در وقت مراجعت از زیارت

که تمام اطراف و نواحی بحکم خود آورده شما تعجیل طاعت بجا آورید که مسافت بعیده در پیش است و موسم حج که انعقاد آن

و جمع کثیر از ممالک بعید مجتمع شوند و از راه دور و دراز بمکه مشرف شوند و در سال آینده مراجعت نمایند و در سال سیم انجام یابد

ابو الحسن قضیه پادشاه هشتم از پادشاهان سیدا باد هند جلوسش در هزار و هشتاد و سه و المال که هزار و نود و

او پادشاه است ع در زمان او هند گلزار شد

در فاضل عالم کامل عبد اهل زمان السید هاشم القنوری مولانا محمد علی استرابادی در هزار و هشتاد و سه

وفات یافت رحمه الله

فرزند ارجمند اول حبیب القلوب تصنیف علامی فهامی مولانا محمد طاهر الحسنی ادام الله افاداته در هزار و هشتاد و پنج در سنه هذا

در شهور صلوات الله علیه و علی آبائه و علی اولاده

فرزند اهدی مفتخر فاضل دانشمند همه معلوم و مربوط رشید اداه که در وقتی که در شیراز سکونی داشته در یکهزار و هشتاد و پنج تخمینا

رحمه الله خوش اخلاق بوده و از جمله شاگردان مولانا عبد الله شوستری بوده و مولانا عبد الله صفاهانی رحمهما الله بوده

هزار و هشتاد و شش

تاریخ اجازه که سید محدث فاضل کامل عالم عامل مجاور بیت الحرام مرحوم مولی آقا بن دوست محمد الحسینی الاسترابادی رحمه
فقیر جزء کثیر التقصیر نوشته در بعضی هم زیچی سنه یکهزار و هشتاد و شش است و خارج خط شریف او معلوم و در موجود است و رسالی
که این فقیر در یکهزار و هشتاد و شش تالیف نموده در سنه هزار و نود و سه بخدمت ایشان فرستاده و اجازه که در جواب مرقوم فرموده اند
فوت عالم فاضل کامل مهذب الاخلاق متدین قانع بیسیر و متوسط و محترز و محتاط علی الحقوق سید ابو الحسن محمد کاظم
مقرب و معتمد شاه عباس ثانی در یکهزار و هشتاد و شش تاریخ فوت او واقع هزار و سه و در بیش هشتاد و سه قدس الله روحه

هزار و هشتاد و هفت

هزار و هشتاد و هشت

شهادت سید مهدی بن سید ابو طالب حسینی مرعشی مازندرانی مجاور بیت الحرام در هشتاد و هشت در مکه مشرفه واقع شد رحمه الله
فوت فاضل کامل عالم عامل شیخ صالح متورع زاهد متقی ورع ناسک حاج آقا محمد بن مولی آقا جمال الدین گیلانی رحمه الله
در سنه هزار و هشتاد و هشت تاریخ فوت او واقع شد در مکه مجاور بود رحمه الله
فوت فاضل صالح ورع تقی متورع زاهد عابد شیخ آقا حسین خوانساری در سنه هزار و هشتاد و هشت رحمه الله

هزار و هشتاد و نه ١٠٨٩

ولادت سید نجیب جلیسه مرتضی ابن مرحمد باقر سبزواری در دهم شهر ربیع الاول سنه ١٠٨٩

سال سیم هزار

ی هزار و نود و نه

در بعضی از محال ایلات چون دشت و حوالی دزپن سال طاعون عظیم واقع شد که زیاده از حد و حصر وقوع و وهم تلف شد انشاء الله
خدا بفضل خود عافیت دهد در هفده ماه شصت هزار از او بجا تمام والله
موسی محمد سعد طاعون ایجاد سال این سال نوشته

ولادت با سعادت امیر عبد الکاظم ابن امیر محمد صالح ابن امیر عبد الحسین الحسینی العلوی ابا عن جد در اراق در بیست
و هفتم شهر ربیع الاول سنه ۱۰۹۱

ط هزار و نود و شصت هجری

اصلاح زمستان که بعلق چندگم بیاض شده بود در یکهزار و نود و شش بعهد شاه سلیمان صفوی بامر حاجی محمد
طالب اصفهانی بخط نستعلیق خوش نوشته شد

ح هزار و نود و هفت در بعضی سال عزیز بعد از تالیف صورت تالیف علوی خانه العهد الدین سید الحسن الحسینی الخوانساری
والحمد لله اولا و آخرا والصلوة علی محمد و آله و صحبه اجمعین انما عرضنا المعصومین من الرجس الذی یدنس و فهم نظیر و
الاسطرلوم الشت لاحد یمسه الا المطهرون منزلة من رب العالمین والله الذی و آله

در این سال در تبریز وبای عظیم بهم رسید الحمد لله که زود فرو نشست و کمتر در یکان شهر بانه موضع ارم تلف شد

هزار و نود و نه

طلسم شاه سلیمان صفوی بامر حاجی محمد طالب اصفهانی بخط نستعلیق خوش نوشته شد

هزار و نود و نه موسی محمد مهدی اصفهانی در این سال طاعون عظیم واقع شد

هزار و نود و هشت موسی ملا محمد محسن کاشی در هزار و نود و یک تاریخ امام کتاب حاوی خوانده شد است

هزار و نود و هفت موسی سلطنه والده محمد مهدی اصفهانی در این سال طاعون عظیم واقع شد

هزار و نود و شش موسی سید صالح ابن سید محمد رضا حسینی حکیم تبریزی طبیب حاوی موسوم به سید صالح در هزار و نود و یک

هزار و نود و پنج موسی ملا محمد رضا حسینی حکیم تبریزی طبیب حاوی موسوم به سید صالح در هزار و نود و یک

هزار و نود و چهار موسی ملا محمد رضا حسینی حکیم تبریزی طبیب حاوی موسوم به سید صالح در هزار و نود و یک

هزار و نود و سه شهادت محمد مهدی استرابادی امام موسی محمد

امیر ابراهیم کرمانی معظم سال نود و سه ولد امیر حلمی ابن امیر محمد

سید محمد صالح ولادت در هزار و یک نود و سه ابن امیر

در سنه یکهزار و نود و سه سید معظم مکرم معصوم سید ابراهیم ابن سید محمد صالح

هزار و نود و دو موسی سید معظم مکرم معصوم سید ابراهیم ابن سید محمد صالح

هزار و نود و یک برس کاشان در اصفهان شهادت یافت

هزار و نود و یک

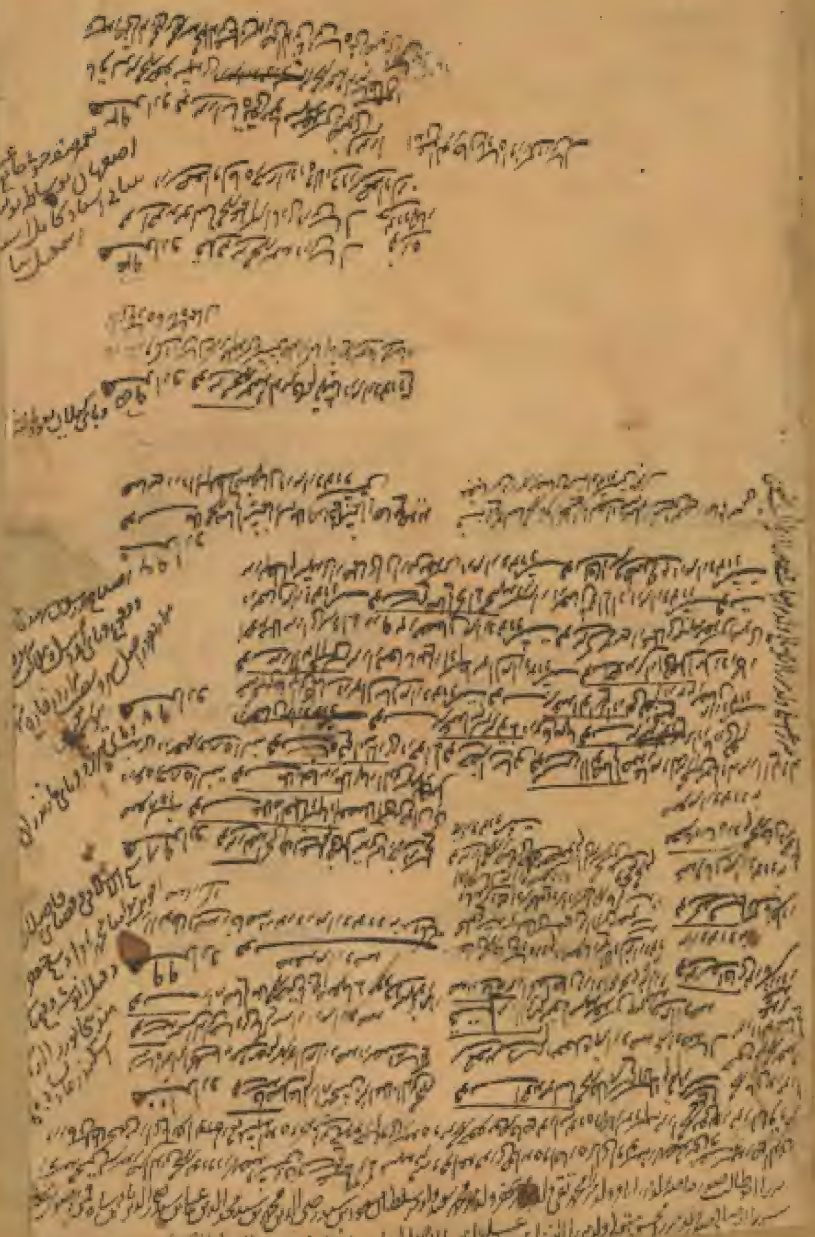

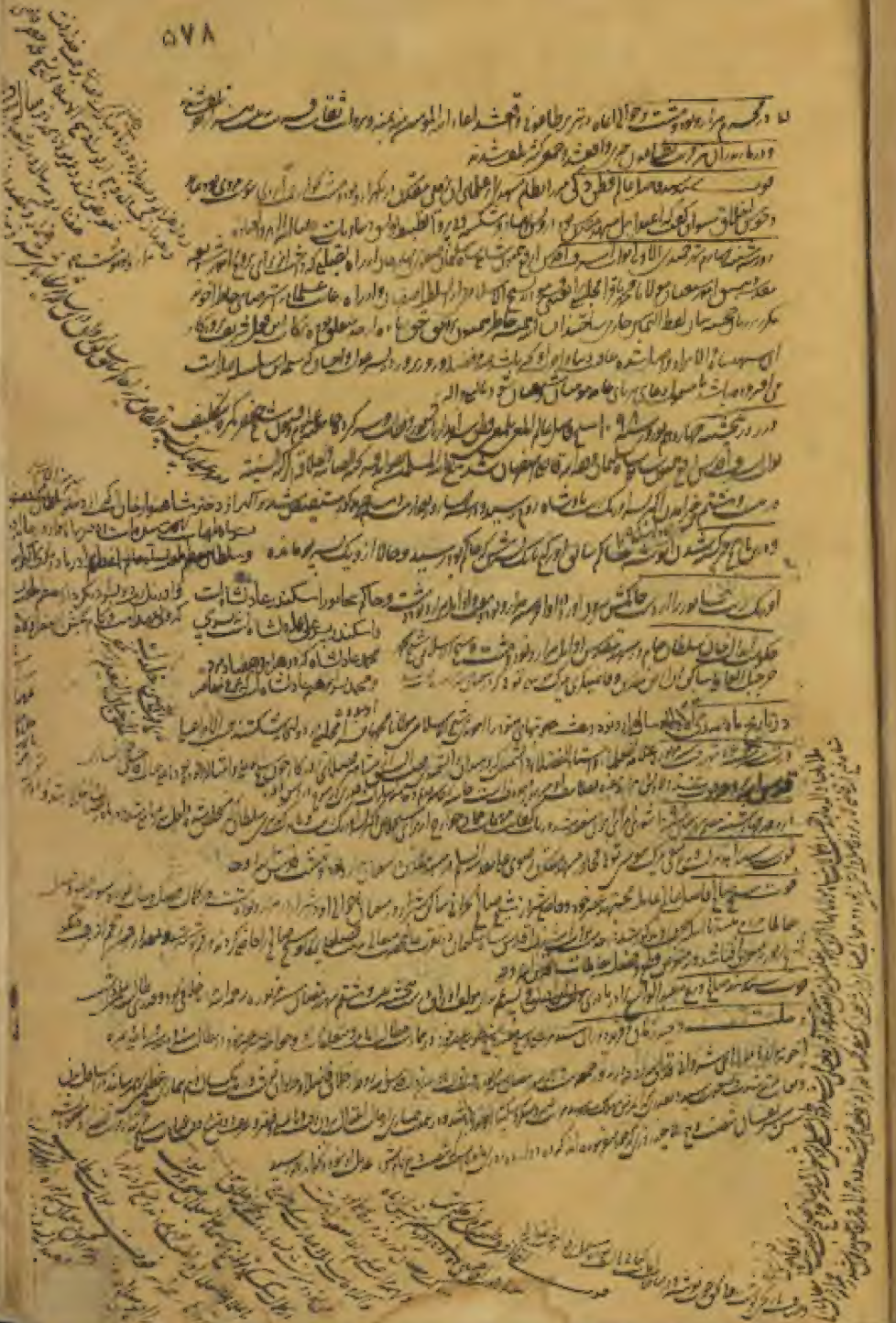

تاریخ ولادت سید سند فاضل عالم عامل امیر عبد الغنی ابن سید ورع زاهد عالم فاضل امیر محمد معصوم
خلف صدق علیهمرت علامة العلماء امیر عبد الحسین الحسینی الخاتون آبادی در دیست و سیم شهر رجب سنه
یکهزار و یکصد و شصت که ماده تاریخ مغفرت است وفات سید سند در شصت و یکسال و وفات سید فاضل

[illegible]

در اواخر هزار و صد و چهارده نظر علیخان والی گرجستان زاده شهید سپهسالار را با برادری علی نقیخان
کشکولی و اولاد تولی اتابکی و والی گاهت نموده بعد از رده با برادری علی و طاقات خواب اشرف دو پسر او را که با لباس اقا
برادری پسر او بودند چون بکمال رسیده بودند با سپهسالار و اوایل سنه هزار و صد و بارده حالا سنه هزار و
که چکی که قرب بعهده سالداشت والی گاهت کردند داماد او اسامقلی خان است و بعد از قتلی پسر بزرگ او را که قریب
به بیست و دو سالست سن او تو با اشرف دار علی صفاهان را باو و خود و نام او محمد قلی میرزا است و بنابر
که داشت عرض نموده که جرعه فیکوم و بیمار ایستاده گی نموده در قبول نکرده باین خدمت نامزد کرده و خونخوار را باو
داده اند و سوی یک طرفانی را حاکم تبریز نموده اند و در اوایل هزار و صد با نزده صفاهان و علی باشی را حاکم مشهد مقدس
نموده اند و صفی علیخان شفره چی باشی را تو چی باشی کرده اند و در ماه جمادی الثانیه سنه مذکوره والی گاهت را و ادار
متاهل ساخته با اشرف صفیر القاص میرزا ابوالی و صفیر محمد علی یک میرشکار باشی را بدار و فرده اند
و بعد از نظر علیخان گرجستان داده شد گرکین خان و اولاد سه سالار کرده شد و بعد از ان قندهار و گرمسیر
علاوه گردان شده باوده اند و شاهقلی یک برادرش که دیوانه یکی بود بنیابت رفت بگرجستان و دو چتای سمیر باشی
نایب دیوانه یکی شد و بعد از سه ماه پسر شاهقلی یک خضر و میرزا از سفر گردان و مشهد مقدس مراجعت نموده اولیا
نایب بدرستی کردند

و در سنه هزار و یکصد و نوزده میرزا [illegible] عاصمه کاه ماه رجب المرجب متوجه سفر حج بیت الله الحرام
شد از راه بندر کنگ و بمبا

و در سنه مذکوره در ماه مبارک رمضان در شب ستیم نواب اشرف عم حقیر میر اسمعیل سلمه الله را با نفاق
حضرت علامة العلمائی فرید دهره و وحید زمانه علامی میر محمد با قر سلمه الله تعالی ارنم حقیر بجهة
افطار طلبید و با ایشان افطار کرده و ناهفت ساعة با ایشان مشغول صحبت بود و کمال آداب رعایت
کرده و ازشاد الیه علامی میر محمد با قر سلمه الله مسایل نماز را تفتیش نمود و امر کرد ایشان را به تصنیف
رساله مختصره در اجابات نماز نحوی که خود ترجیح داده باشد با قدری از تعقیب و ایشان تصنیف
نموده در دو شب و بنظر نواب اشرف رسانیدند و بسیار مورد رشب بیت و هشتم این ماه نیز علامی
میر محمد با قر را طلبیدند و با او افطار فرمودند و هفت ساعة با هم مشغول صحبت بودند و امر
فرمودند به تالیف رساله در شرایط و آداب دعا کردن و دعا خواندن

در ماه مبارک رجب سنه مذکوره نواب اشرف امور ساخت حضرت فضیلت پناه محقق مدقق فاضل عالم عاملا جامع
جمیع کمالات صوری و معنوی علامة الدهر و وحید العصر میر محمد با قر سلمه الله بترجمه و شرح مجمع البیان و الجناب متوجه شده
تدوین پوشتند و لیفه نوشته شد تمیز بیت اید از مجمع البیان و فقه الله تعالی لاتمامه و طول الله عمره و نشر منه
علوم الشیعة

و در ماه جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و نوزده محمود آقای [illegible] حج بیت الله الحرام رفت و شیخ کاظم را خویش را برده با
خود نموده در ماه شعبان المعظم و مشغول تعمیر کربلای معلی شده و بقرار حکمی است محمد علی [illegible] نموده در سنه یکصد
باور سیده و ده هزار تومان بمحمود آقا بان سپرده رفت با جمعی از [illegible] عازم و آقا سعادت ناموافقه از پیش بجهه
اهل عزم شده و جمعی از آقایان همراه رفتند و بشلفهای خطیر با خود برده و الفه خمسا [illegible] ذکر میشود در این سال
قریب بصد هزار تومان بجهت خرج این سفر جمیعا از بدو بیت از راه و در این سال میرزا محمد از حکم
بابی بیرون رفت بزیارات و حج و میرزا محمد نفی و بیرون رفت و جمعی کثیر از اعاظم بزیارت عتبات شتافت
رفتند و بسر عالی اعتماد الدوله سه نفر رفتند بزیارت عتبات و میرزا حسن صاحب قم بزیارت
و حجج رفتند و حاج قریب بده هزار نفر رفتند و حجاج قریب بسه هزار نفر بودند و از اطراف
جمعی رفتند و میرزا ابو الحسن مستوفی الممالک بزیارت سال رفت و بحمد آقا در کمال استقلال
و اهل بعداد شده بود و جمعی استقبال او فرستادند و با شایستگی او رفت و تا حال چنین با نفاق
نیفتاده بود که با شایستگی دین کسی از اعاظم رفته و در این سال فاضل مدقق صاحب فطن عالیمقدار شیخ محمد
جعفر کرکی شیخ الاسلام اصفهان اراده حج نموده با نفاق عموما فتند و در کرمان شاه میمان شده و در
امام موسی ملحق شده و از انجا مکی کرده مکرر رفت و از انجا متوجه عتبات شرف شده و در دو فرسخی نجف
اشرف بر حمت حق پیوست رحمه الله و در نجف اشرف مدفون شده و بحوالی مدفن علامه
و در این سال آخوند ملا محمد صراب بزیارت رفت و صباغ بغیر بر حمت بناه شیخ محمد جعفر نوشته بود و جمعی
از اشیاء شیخ مرحوم بزیارت شتافتند در این سفر وصیه بشیخ مرحوم نموده بود و در این سال ملا محمد رضا
پسر مرحوم آخوند ملا محمد با قر شیخ الاسلام بزیارت رفت

هزار و صد و پانزده نظر علی بیک و اداعف علی بیک با مرحومات با یلی گری و بجانب بخارا معرر شده و رسیده ماه مبارک رمضان
رایات اعلی بیکریه ورفت تا به بلدهٔ قرسید و دران حوالی بضعهٔ رفته جواز زدن ایلچیان انکه بگردنی ایشان رفته
و قطعهٔ منحوس دوده آورا بدور انداز کشته در هشتم شهر مذکور اعتقاد انجام سنه مذکوره و سوز شد که ناصوا ایلچیگری او
یلچی کری برده و قابل را بدست ورنه اعتقاد بر هفتد بانی را بمرور نه بعد رانه و در آن در شبانی که جهت مرقد نواب طوبی مکان
ساخته بودند مدفون شد

در روز یکشنبه نهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و صد و پانزده طرف صبح نواب اشرف پادشاه زمان
حضرت علای یمانی بکانه زمانه بی عدیل و نظیر در جمیع اوصاف کامله بمجد باقر احفظه الله راطلبیده تکلیف منصب
شیخ الاسلامی نمود و بعد از ابرام بسیار از نواب اشرف دعا گفته اجازه یافتند و باسی و پنجم آقای یوزباشی و
جیادار باشی و جعفر قلی آقا و هما هما ن سه سر را بحضور نواب اشرف بخانه باشی و سر را محزر حکم باشی
سید جب ناظر کاملا با نوه و بوجوه شرعیه رسانید مدعی این شغل اباء و قبول ننمود و باز بجدا ن
نواب اشرف فرمودند که لابد است شما را از تکاب این شغل و جدا ن حضرت علامه اعلی ناچار تشریف آورده تکلیف
این و نواب اشرف باز استماع از کرده ند ریگه این شغل را بپیدشا را لیه الزام کنند که قبول کنند و حضرت مشار الیه عذرها
مرقوم ایشان جواب فرمودند حاصل آنکه بعد از مدتی بدیدن و گفتگوی نواب اشرف عذر ایشان را پذیرفته ایشان را از
منصب معاف داشتند و بعد از ان خواستند از شما را به داد اجمالی که کسی را نخواهند فرمود باید سید شما را یه عرض کرده که
هرگاه بر بنده اعتماد نداشته باشید دیگری را که اعتماد خواهید داشت و اجمالا عرض کنند که همین که هستند شما خاطر جمع
باحوال بشان دارید و هیچ یک مجتهدید و شرعا قابل نیستند اما از برای کار دین شریک را که متدین تر و وطا بعمل خود
با دیدیم از الامر مرد رشد میان چهار نفر سیح علی مدرس محمد رضا مرحوم بیگ و میرزا عبد الله افندی و میرزا علیخان و
وجیادار باشی عرض نمود که میرزا علیخان قبول نمیکند او را طلبیدند و نواب اشرف تکلیف کرده و او بلا مضایقه قبول نمود

وبعد ازان ظاهر شد که با اشرف شرط بسته بودند باو انعام بنویسد ولایت تومان و با حضرت قبلی اما بدیت اشرف و با
سپاهی نیز قدری که ایشان میگفته اند که سید سند فاضل و عالم قبول نمیکند و نواب اشرف میفرمود که من چنین گمان کرده او
قبول کند و میر محمد صالح در شش ماه و هشت سال داشت و از جماعتی که درین عرضه بودند لایق بوده باین منصب
و طالب علم نبود از باقی و حضرت علامی بگانه زمانه میر محمد باقر اسلمه الله تعالی سن شریفش چهل و نهم
سال بود و از راقم حروف سه سال بزرگتر بود و حقا که کمال مردانگی و همت و دینداری بود از چنین منصبی
گذشتن و بتحقه الله تعالی بغایه مناه و صول الله محموه فی طاعته و رضاه و میر محمد صالح در چهارشنبه
روز چهارم ماه مذکور با بوس منصب شیخ الاسلامی کرد و مشغول کار دیدن شد و در اواخر ماه مذکور

خلعت پوشید

و در روز چهارم ماه محرم ۱۱۱۱ هزار و یکصد و شانزده میرزا محمد امین پسر میرزا مهدی اعتماد الدولة را بمنصب قضا
اصفهان سرفراز کردند و از جمله نجباء و سادات بود و فی الجمله طالب علم بود و از میرزا صبیه الله صدمه
بود و پدرش میرزا مهدی اعتماد الدوله بود و بکمال این منصب را نگرفت و فوت شد و بعد از و این منصب
به قرزند او که فاضل و متدین بود و اثار نجابت در او ظاهر و لایح بود داده شد و اشتهر میرزا سید محمد بود
و این منصب را بکمال خوبی و اصالت بین الناس میکند و بسیار خوب سلوک میکند و او را در خانه خود در پیشوا کردن و اطعام

فوت فاضل عالم عامل مجتهد مدقع امجد میر اسمعیل الشهیر بخواتون ابادی روز چهارشنبه چهاردهم ماه
ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و شانزده دفن او در مقبره که خود ساخته بودند در قبرستان بابا رکن الدین
و شغل بر کنیدی ات و هفت مجرد و هفت نفر طالب علم در انجا سکنی دارند و موظفند و هر ساله چهارده تومان
در وجه طلبه انجا مقرر است و عمر شریفش هشتاد و پنج سال و کسری و اثار خیراتش زیاده فاضل عامل بیادگار
مدرسه شهید و بدرسه اسمعیل و حمامی در خواتون اباد و باغات که در خواتون اباد ساخته و وقف نموده
و متروکات او بدو تومان نمیرسید و بعد از و بخلده در نجف اشرف خلعت فاخر حضرت علامی
میر محمد باقر سلمه الله این عم حقیر شفقت فرمودند و میر علیرضا نیز خلعت شفقت شد و بتقریب تعزیه
عم مرحوم حضرت علامی محمد محمد اعم دیگر حقیر و بفضیلت پناه میر محمد صالح شیخ الاسلام نیز خلعت مرحمت شد
و دیگر نواب اشرف غایة تعظیم و توقیر مینمود امیر محمد باقر اسلمه الله را و در خلوات با او صحبت میداشت
و بناء مدرسه نمود در چهار باغ اصفهان در هزار و صد شانزده و در هزار و صد هفده مدرسه
مشرف برتمام شدن شد و در ذی الحجه الحرام ان سال تدریس مدرسه مزبوره را بحضرت علامة العلماء
امیر محمد باقر اسلمه الله تفویض نمود و اتصال داعی بزیارت بیت الله الحرام از راه شام رفت و در
و در وجه او دویست تومان مقرر فرمود و مخلع ساخت ان علامی را خلعت فاخر و در اثنای
او فرود زبدة العلماء المتبحرین را و از جمله مجربان و مخصوصان نواب اشرف بود و در جمادی الثانی
هزار و صد نوزده نواب اشرف اراده زیارت مشهد رضوی نمود و صد تومان انعام بحضرت علامی
داده باخود باین سفر خیر اثر برد و در منزل ریگ جنة پادشاه دار فانی را وداع نمود و نواب اشرف
را بیماری عظیم عارض شد و با این حال فتح سفر خود نشریف بردند و در بلده طهران رستاخیز کنداینه
و در خارخوریل اجل شده روانه معبود شدند و در تمام راه با ان علامه العلمای صحبت میداشتند تا
الاسلام را در طهران رخصت ساختند و بخدمت مشهد مقدس رضوی و اقا جان با اردوی معلی حرکت
میفرمود و در طهران خلعت فاخر حضرت استادی امیر محمد باقر اسلمه الله شفقت شده و در مشهد مقدس
نیز خلعتی شفقت شد و انجان را در مشهد رخصت کردند و او لیاه مبارک رجب روانه اصفهان شد
هشت روز بماه مبارک مانده وارد اصفهان شدند و محمد مومن خان اعتماد الدوله در اواخر جمادی الثانیه
در مشهد مقدس فوت شده و بعد از شش روز شاه قلی خان توپچی باشی سرافراز بمنصب وزارت شد
و در روز خروج از مشهد مقدس با بوس نمود و محمد زمان خان توپچی باشی شد در انروز و در ماه صفر الاول
سنه هزار و یکصد و بیست نواب اشرف خانه بجهت حضرت علامة العلمائی استادی اینیاع نمودند
بمبلغ سیصد تومان و افتاده در حوالی خانه قدیم ایشان بود و تبرعا از خزانه عامره شفقت فرمودند
و مدرسه سلطانی صدر و بنجاه حجره دارد و در کمال تکلف ساخته شده بسرکاری و اکمال صاحب جمع خزانه عامره

در سلسلهٔ صفویه ادام الله دولتهم به تشرّف و اخلاص پادشاه دین پناه شاه سلطان حسین بن
شاه سلیمان بن شاه عباس بن شاه صفی به سام میرزا بن شاه عباس الماضی بن شاه خدابنده
بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل الحسینی الموسوی بنامه و همهٔ کارهای خود را موافق شرع شریف
میکند و مسائل را جمیعًا از حضرت استادی علامة العلمائی میرمحمد باقر ادام ظله السامی اخذ میکند
و اعتقاد کامل بحضرت استادی دارد و این هم از آثار توفیق حضرت پادشاهست بجهت آنکه در این زمان
شرایط افتاء در غیر حضرت استادی مفقود است و در اکثر کارهای خود با حضرت علامی استادی مشورت
میکند و سلوک نواب اشرف با آن علامة العلمائی و سلوک آن استادی با نواب اشرف سلوک
استاد است با شاگرد و شاگرد با استاد ادام الله دولته الی قیام القائم علیه السلام

در تقع شهر جمادی الثانیه سنه هزار و یکصد و هفده با قوم و عیال از راه سفر همدان خوده از راه شام و بعد از تشرف بایران شرفیاب راه
دریا معاودت اتفاق افتاد و ایام سفر یازده ماه و سه روز کشید و در نهم ماه مبارک رمضان وارد دار السلطنة اصفهان
شدم و غرایب در این سفر مشاهده نمودم و در ماه ذی قعدهٔ بقبه توقف کردم در کمال رفاه و نهایت اطمینان و اکثر اوقات با دانشمندان
مربوط شدند و نهایت رعایت و اعزاز میکردند بعد از آنکه حساد و نباشا شاختند مرا و این غرایب و معجزات حضرت رسالت پناه بود

وقایع سنه هزار و یکصد و بیست تفویض حکومت هرات به صفی قلی خان حاکم سابق توران
بعد از انکه مدتی حکومت اشک آقاسی باشی دیوان بود بعد از عزل از حکومت ثانی هرات و بعد از
عزل از این منصب حکومت مشهد رضوی باو تفویض شد و بعد از ورود نواب اشرف بمشهد مقدس
معزول شد و حکومت مشهد رضوی مفوض شد بمحمد خان برادر اصلان خان و مدتی دار دو بود و در
ماه ربیع الثانی مرخص شده رفت بهرات و کشته شدن کلبعلی خان سردار استراباد بحیله که ترکمانان
کرده بودند و بعد از او اصلان خان سردار و حاکم استراباد شده روانه نمودند و در این سال افاباقا
کهنه محمد رضا خان خلفا را که نایب بود در انجا عاصره نمودند و وقائی کاخت امور شد که برود بکنجه داقاباقا
گرفته بفرستد و نایب باشد در انجا و دیگر آقایان که کیتوبه عاصره نمودند صفی قلی خان حاکم کرده کلدوبه را
و قائی گرجستان مامور شد که با سه هزار نفر تفنگچی آقایان را که گرفته بفرستد و شاهوردی خان بوادر کلبعلی خان
سردار استراباد را که حاکم استراباد بود طلبیدند و حاکمی دادند و میرزا داود متولی مشهد رضوی
با اردوی جلی امد و دار دوات و مکرر خدمات لایقه باو میفرمایند و در ماه ربیع الثانی حضرت
فضلا و ثلثه اعنی آقا جمال و حضرت استادی و رحیم الاسلام مخلع بخلاع فاخره نمودند و در ماه ربیع
پادشاه از غایت صلاح و دین داری علما را امر نمود که مرتبه دیگر رسمهای دولتخانه را اجاره کنند
بخوی که صرفه وقف را رعایت کنند و قدری از اراضی از موقوفات تقسیم مشهد به بسیدا مام رضی
العابدین علیه السلام است و قدری از اراضی میر لشکری است که با اولاد او مصالحه بایت نمود
و قدری از موقوفات سرکار فیض آثار دچها رده معصوم است علیهم السلام

در سیوم ماه صفر سنه مذکور که گذشته شد از گرمی خان ملقب بنادرخان والی کابل و ساکنان قندهار و گرنگ و دیگر ولایات جمله و قندهار را از دست سلطان سلطان ابدالی معزول کرد او را بیرون برد از قلعه قندهار بیرون آمده اکثر سرداران و افواج خود را روانه خود ساخته تا مدتی با معدودی چند در قلعه بسر برد و کشته او را در صبح چهارشنبه ششم صفر در بیرون شهر قندهار دفن کردند و بعد از آن سلطان و افواج قندهار مستولی شده بقتل و نهب اموال و اسباب و اجناس و مواشی و غیره پرداختند و بعد از چند روز ناراضی گردیده

و در اواخر ماه ربیع الثانی سنه مذکور بعلت تقصیری که از محمد یعقوب خان سرزده بود او را مقید ساخته و میر شکارباشی خود را با فوجی به تنبیه او مامور گردانید و محمد یعقوب خان از این اقدام اطلاع یافته در صدد مقابله و مقاتله برآمد و در نواحی قلعه غلجائی با یکدیگر مقابل شدند و جنگ عظیم واقع شد و در اثنای جنگ محمد یعقوب خان از اسپ افتاده گرفتار شد و میر شکارباشی او را بند بر پا نهاده نزد خود نگاه داشت و بعد از چند روز او را با چند نفر از همراهان او روانه قندهار ساخت و در قندهار او را و همراهان او را در حبس نگاه داشتند و بعد از چند روز او را با همراهان او بقتل رسانیدند

در شهر ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سی و چهار شاهزاده عظیم الاقتدار شهریار تاج و تخت شاه سلیمان علیه الرحمة را بعد از آنکه در مشوای روضه رضویه در نزدیک مشهد مقدس با جماع الدین عقد مناکحه واقع ساخته بودند در همان شب اهل خانه خیمه داود در شهر مذکور مقیم بود و در هفتم ماه مبارک او را مسموم گردانیدند

در روز چهارشنبه هفتم شهر ربیع الثانی سنه مذکور حضرت میر محمد صالح شیخ الاسلام اصفهان از منصب شیخ الاسلامی و صدارت و منصبهای دیگر که داشتند معزول شده بودند بایشان فرمان شد که از اصفهان بیرون روند و در شهر نباشند و ایشان از اصفهان بیرون رفته در قریه کهک که از قراء قم است توقف نمودند و بعد از چند روز بقم رفته در آنجا توقف نمودند و بعد از چند روز بقم رفته در آنجا توقف نمودند و بعد از چند روز بقم رفته در آنجا

در ماه مبارک رجب المرجب سنه ۱۱۴۲ هزار و یکصد و بیست و دو در جمعه دهم شهر مذکور را اهل حرم
راه در مدرسهٔ جدید سلطانی که در سمت جنب چهارباغ اصفهان جا دادند و علامة العلما
محمد ابن امیر محمد باقر اخلف مرحوم ساه ابی المجد امیر اسمعیل در روز مذکور شروع بباحثه
کردند در آن مدرسه و امرا و علما و فضلا را احضار فرمودند در مدرسه سمت مبارکه
جدید سلطانی

فوت فاضل عالم تقی نقی عامل اتقی جمال خلف مرحوم مبرور آقا جمال حسینی خوانساری در ماه مبارک رمضان بعد از آنکه شاه در ماه رجب
در آن ماه شعبان از انجام راجعت فرمودند در اوائل ماه مبارک بنویه فتنی سنه هزار و یکصد و بیست و دو وهم در آن ماه مبارک
علامی امیر محمد باقر اسلمه امیر بیاری صعب گذشته مسئله وزرا افطار نمودند

در دوم شهر ذی الحجه سنه ۱۱۵۰ وارد دار السلطنه قندهار
پرسش و حسن خان والد مرحوم را کرده و جمعی کثیری را کشته و اسیر بسیار کرده

در ماه مبارک رجب سنه هزار و یکصد و بست و دو هجرات مدرسهٔ مبارکه جدید سلطانیه بنیابت اهل علم تحت تخود تدریس
روز عالیحضرت مجتهد الزمان متفرد در جمیع فضایل یگانهٔ زمانه امیر محمد باقر الله تعالی شروع بدرس کردند و جمیع اهل فضل دران
مجمع حاضر بودند علما و سادات و پادشاه زادگان و اهل کمال همگی حاضر شدند و پادشاه مقرر شود که اطعام پادشاهانه مرتب
و اقسام تقلات مهیا نمودند و عالیجاه مهدی آقای ناظر بیوتات خود با قوابین و ریش سفیدان کارخانه جات خدمت میکردند
و حاصل آنکه در دولت صفویه چنین اجتماعی هرگز نشده بود و در وقت شروع بجهت رعایت آداب عالیحضرت مجتهد الزمان تکلیف
علامة الطغان آقا جمال را آقا و ایشان شروع نمودند و بعد از آن خود شروع کردند و به یاد فیضهم درکمال متانت درس گفتند
آخوند ملا محمد علی از فضلاء آقا جمال و میرزا محمد صالح شیخ الاسلام و ملا باقر الذی شهور بفاضل هندی و ملا محمد جعفر و ملا محمد هادی اولاد ملا محمد
باقر خراسانی علیهم الرحمة و ملا محمد رضا و ولد ملا محمد باقر شیخ الاسلام و ملا محمد حسین و والد ملا شاه محمد بیدخی و شیخ یوسف الذین فوادح شیخ زین
الدین صاحب شرح لمعه و سایر اهل فضل و ارباب و سادات میرزا باقر صدر خاصه و سادات حسینیهٔ خلیفه سلطان و ملا آقا و میرزا محمد
قاضی زیاده میرزا مهدی اعتماد الدوله و میرزا داود متولی مشهد مقدس و آقا محمد علم خان ایشک آقاسی باشی دیوان و محمد زمان
خان توپچی باشی و موسی خان تفنگچی آقاسی و شاهوردی خان توپچی باشی و میرزا ابراهیم واقعه نویس و میرزا رفیع مستوفی خاصه
و سایر ارباب مناصب و شاهقلی خان اعتماد الدوله چون صاحب فراش بود بعذر تعاهی بجناب خان تعلل و ستاده خود نیامد

و در هزار و یکصد و بست و سه در ماه شوال سنه هزار و یکصد و بست و سه باعتبار کثرت اشغال ان مجتهد الزمان و باعتبار انکه
اکثر اوقات در خدمت نواب اشرف بایت حاضر شود در خلوات و فوضت مباحثه و مدارسه نمشد و بافت تعطیل طیه مشد و مقرر
فرمودند که خلف صدق ان مجتهد الزمان امیر سید محمد بجنابت و الد ماجد خود بشغل تدریس اشتغال نماید و حقا که باستحقاق
باین شغل قیام مینماید

[illegible] و یکصد و بست و دو در ماه شوال سنه هزار و دوازده هزار ازبک از طرف [illegible] متوجه خراسان شده [illegible]
[illegible] و بعد از عبور از [illegible] عبد الله خان ازبک با سپاه عظیم بقصد تسخیر خراسان از بخارا حرکت نموده و در [illegible]
[illegible] حضرت امام ثامن ضامن بیت اندک مسافتی که فیما بین او و طوایف سپاه و سپاه قزلباش واقع شد طایفهٔ از عساکر [illegible]
[illegible] و [illegible] یاری نمودند و این معنی شده که سپاه با یکدیگر بمبارزت شروع نموده جمعی کثیر مقتول شدند

[illegible] ابو المعصوم خان حاکم هرات معزول و حبیب قلی خان دیوان بیگی حاکم هرات و صفی قلی خان حاکم کوه کیلویه دیوان بیگی
[illegible] سپهسالار خراسان و حاکم کوه کیلویه شد و فتح علیخان حاکم نیشابور و درون و ابیورد شد و حسین قلیخان حاکم
[illegible] شد و علیمردان خان از حکومت مشهد معزول شد و در این سال سلطنت و الحسادات و المعالی میرزا عبد الله [illegible]
[illegible] و او متولی و وصی روضهٔ رضویه بنیابت و الد خود مقرر شده بان استان ملایک پاسبان شتافت و بجریان شغل
شد

وقایع سنه ۱۱۱۲ هزار و صد و یست و دو هجری فوت آقا هشیار ریش سفید حرم اصفهان
در ماه ربیع الاول و فوت دده خاتون در اوایل شهر مذکور و سکونت شدن مدرسه
جدیده سلطانی که واقع است در خیابان چهارباغ اصفهان در هجدهم شهر ربیع الثانی
ده روز روز در مدرسه مذکور حسب الامر ایزد مجبی منعقد شد انا مراء و ارباب منصب و علماء
اعلام و مدرسین و پیشنمازان و طلبهٔ مدرسه و جمع از طلبه و ده روز روز مدرس مدرسهٔ
مذکور یعنی زبده العلماء المتبحرین علامه العلمائی مجتهد الزمانی المتفرد فی عصره فی الکمالات العلمی
و العملی و الخلقی و الخلقی امیر محمد باقر اصلح الله خلف مرحوم میر محمد از هد اهل زمانه و اعلم
میر محمد اسماعیل خواتون ابادی شروع بدرس نموده و تهذیب حدیث و شرح مختصر اصول
و شرح لمعه را شروع فرمود و از اداب او تکلیف نمود اقا جمال را که شروع نماید و او شروع نمود
و تا این زمان در دولت صفویه چنین مجمعی منعقد نشده بود و محمود اقای ناظر بیوتات و محمد جعفر خان
انشک اقاسی باشی و عمله مجلس پادشاهی در خدمت بودند و هیچ یک نه نشستند و در ان روز
دویست خان از تنقلات و دویست خان ماحضر و دویست غاب طعام از سرکار پادشاه صرف
شد در مدرسه و اعتماد الدوله شاهقلی خان زنگنه بعلت از دنیا رفته و پنجاه خان شیرینی
و پنجاه خان شیرینی مزبور دو نفر دیگر فرستاده بودند

و ایضا از وقایع تجدید عید مولود حضرت سید الاوصیاء بود که پادشاه از علمای تهیئه نمود
روز تولد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و چون خلافی مذکور شد از علمای شیخ الاسلام
امیر محمد صالح خواتون ابادی و او را اعتقاد روز هفتم شهر شعبان المعظم بود بمقتضای حدیثی
و قائلی معلوم نبود بجهت ان قول و حضرت علامه العلمائی اقا جمال و حضرت اعلم العلماء امیر
محمد باقر مدرس هرد و را اعتقاد این بود که سیزدهم رجب روز مولود با سعادت است لهذا
پادشاه فرمود که اشک اقاسی باشی همه علماء اعلام و مدرسین و متوسطین را اجتماع نمود
در خانهٔ میرزا باقر صدر خاصه و بعد از منازعات اقا جمال و میر محمد باقر سلمهما الله و قریب بهشاد
نفر ترجیح دادند که روز ولادت با سعادت حضرت سیزدهم رجب است و شیخ الاسلام و بسر

ملا عبد الکریم
و الماء من هفتم شعبان را روز ولادت حضرت گمان کرده اند و هر کس اعتقاد خود را نوشته
محضر امر نمود بنظر اشرف رسانیدند و این مجمع در یکشنبه هفدهم شهر رجب منعقد شد
و پادشاه و الاجاه ترجیح مجمع علیه داده سیزدهم را عید قرار داد و شب تا صبح بطریق سایر
اعیاد نوبه را نوبت کوفتند و ان روز را مجلس ساختند و قول هفتم را که از قدماء و متاخرین
قائلی نداشت و مستند او بغیر حدیثی نبود اعتبار نفرمودند چنانکه قول بانکه ولادت باسعادت
در هفتم ذی حجه است یا دوازدهم و مضافات نیز بغیر حدیثی دیگر سندی نداشت و کسی
اعتبار نکرده بود پس هر سه قول دیگر بتبه است لهذا ترجیح قول اول دادند و این عید از مخترعات
شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بن شاه عباس بن شاه صفی بن شاه عباس بن شاه
عباس بن شاه خدابنده بن شاه طهماسب بن شاه اسماعیل است نفعه الله به فی المعاد

ایضا سایر علما اقا جمال
امیر محمد باقر شیخ الاسلام ملا عبد الکریم
الادب ملا محمد حسن لنبانی ملا محمد حسین ملا
محمد صالح ملا محمد تقی ملا محمد باقر خلیفا
جعفر الاردبادی محمد باقر خلیفا
متولی و میرزا سید محمد قاضی

از وقایع سنه هزار و یکصد و بیست و سه هجری زمن پادشاه باغ جدید معروف باغ دولت آباد در راه شجاعان در راحیت بوده در روز دوم
شهر رمضان المبارک و امر نموده به بناء عمارت در باغ مزبور در راه مبارک رمضان شروع کرده ابراهیم آقا بوزباشی و امر نموده باشی
از مقربان که بنا و خانه نماید در حوالی باغ از قبله بنا بحضرت علامة العلماء المحققین المتقدمین المتأخرین مدرس مدرسه جدید سلطانی ابو محمد اسحاق اصل ارسم
واه الحساب باعدم رغبت حسب الامر الاعلی اطاعت را لازم دانسته ایشان بنیسی و بنای قاری نموده و صاوی ده بیرشاه آباد نامیده
سعادت آباد بان فرید الدهری بحقهما از نامی شهرت شد گردان ده جریب زمین موات که احیا نمودند شرب شود
و از جمله وقایع سنه مزبوره وقف نمودن بقیه زمین باغ سعادت آباد و اب ان و وقف نمودن باغ فرح آباد است
و ایضا در سنه مذکوره وقف نمودند نواب اشرف اقدس سید سلاطین آفاق شاه سلطانحسین خلد الله ملکه
قریه نهبار را بر مدرسه جدیده سلطانی بعد از انکه بنیچ شرعی ان را مالک شدند
و ایضا در سنه مذکوره وقف نمودند بر مدرسه مبارکه نخور و ملک و قریه سی رود و نعیم آباد و غیرها
و ایضا در سنه مذکوره احیاء نمودند قریه طهرانچی را از ورثه ملا بیک بچهار صد و چهل تومان بعد از انکه دو نصف
دیوان بود و نواب رضوان مکان انرا از ورثه ملا بیک گرفته بودند و او وجه نموده بود که از مال پنج ساله بپردازند
احیاء شرعی نموده احیاء نمودند و وقف نمودند حاصل انکه از شرع و دین داری شاه سلطانحسین خلد الله
ملکه بمرتبه ایست که انچه از املاک وقف نموده دران غایت احتیاط را مرعی داشته بلکه انچه را که تصرف
نموده تا ملک شرعی او نشده بات تصرف نکرده است و دران سال میرزا ابو القاسم خلف بالجباه متوجه دار
رضویه متوجه اوردن اب کون و بحور گردیده قدری کار کرده و مقتضا اینست که نقبی بوده که اب می امده نموده
بوده اند و تنقیه ان دهنی لیت میشود و الله یعلم

در سنه هزار و یکصد و بیست و سه محمد قلی بیک پسر محمد مؤمن خان اعتماد الدوله حکومت هرات تعیین شده بجا پاری رفت
وحید قلیخان حاکم هرات ناگرفته محبوس نمود و مالا و ناطبط و خود مشغول حکومت شد

در روز چهارشنبه ششم ماه مبارک رمضان سنه هزار و یکصد و بیست و سه ویس با عیان قلعه قندهار بیرون آمد بناگاه دختر خان سپه سالار و
که بجدائی خود کین او را فرستاده بودند بکوتل قندهار باره پاره کرد و کرجیانه را جیها کشتند و از مسلمانان افتد کشته نا شدند اما طوی منفرد
و گرفتار شدند فذا لک فضل الله یؤتیه من یشاء ویداوا در شهر شوال سنه مذکوره محمد زمان خان توپچی باشی را سپه سالار و حاکم کرمان
و حاکم تعیین کردند و مامور شد بسوی قندهار غصه که قتن ویس طول بکشد دل محمد زمان خان بر توپچی باشی را حاکم فراه و محمد قلیخان توپچی باشی را حاکم
هرات کردند و وحید زمان از حکومت هرات معزول شد و علیقلی خان حاکم کرمان که از جنگ فرار نموده بود از حکومت کرمان معزول و حاکم توپچی باشی شد
و حسین قلیخان حاکم فراه معزول شد و الکسندر در هفدهم رجب سنه مذکوره در جنگ ویس مقتول شد و میرزا رحیم ستوفی خاصه در بکتقوش
خرم باد در ماه مبارک رمضان فوت شد کذا بزیارت عتبات عالیات عبرت

در روز سه شنبه بیست و پنج جمادی الثانی سنه ۱۱۲۳ الیاس آقا یوزباشی فوت شد سه ساعت از شب سه فوت شد و نعش او را صاحب الوصیة ابو بکر باشی قول کردند

[illegible] ربیع الثانی سنه [illegible] در روز یکشنبه نواب اشرف همیون اعلی مقرر فرمودند که طالبیه سید الرفعا امیر محمد با فواصله در کلاه علما و اشراف و عظماء باشند و در عمل همیون هیچکس را یارای تقدم بران نباشد در نشستن توانایی دارند و چون [illegible] و هر کس [illegible] مقدم دانند هر کس حاصل اکه در هر باب همکار صدور و علماء و سادات بدشار ایشه تقدم نکند امرا را مقرر فرمودند که بتهیه [illegible] قشون و اسلحه و اسباب [illegible] قوت و ورد کار ثابت نکنند و در هیجدهم شهر جمادی الاولی فاخره بان تجهیل ایران شفقت و عنایت فرمودند و فانیا امرا و اکابر و اعیان از هر طبقه بتهنیه اعلاء [illegible] آمدند زیادت انا هر شمار و حاصل جام خسروانا که بهت سکتاب کتاب مقرر شده بود هکی بان علامة اعلاء مفوض شد عارف مقرره صرف نمایند

در فرح ابام عمر رافع [illegible]

رشید خرخرد اول ماه رجب بامون عبد العزیز افغان باغوا فرار کس از سب [illegible] بعد ازان محاصره عرات و ناخت افغان بدار کنز عمال
خواصان [illegible] و اخراج و جابر دلکنز ناحوالی مشهد مقدس معاصر

هزار و یکصد و بیست و شش در اواخر شهر ربیع الاول نصب نمودند در سی و یکم آن ماه که از تفرج مجدد به سه مبارکه سلطانی ساخته بودند
که قسمتی از ساحل نقش برده بود و مخیماً و تب بیشتر همان صفحات در گذرانده بودند و هراجعت کردند بعد از آن

مراسم
سیع الاسلامی اصفهان متصل سیاه مولانا محمد حسین پسر ملا شاه محمد تبریزی تفویض شد در ماه مبارک رجب سنه هزار و یکصد و بیست و شش در عهد دولت
خلیفه شد

از توابع سمیرم یکهزار و یکصد و بیست و پنج در صفر الظفر عنایت فرمودند [illegible]

[illegible] جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و بیست و پنج در صفر الظفر عنایت فرمودند [illegible]

جمعی از رعیات گزارشات نواب جنت مآب مجدالدوله خان عالیجاه امیر الامرای العظام و زبده الخوانین الکرام شرف صدارت قرین اشرف اعلی یافته عنوان مکاتب سریر آرای
بحضرت بلند اختر جهان پناه رفته بود و در اثنای توقف کوکبه نواب جنت مآب موکب همایون بسمت [illegible] از آنجا عازم گلپایگان شده
چنان مقرر شده بود که در [illegible] نواب جنت مآب موکب همایون بسمت [illegible] از آنجا عازم گلپایگان شده
[illegible] نواب جنت مآب موکب همایون بسمت [illegible] از آنجا عازم گلپایگان شده

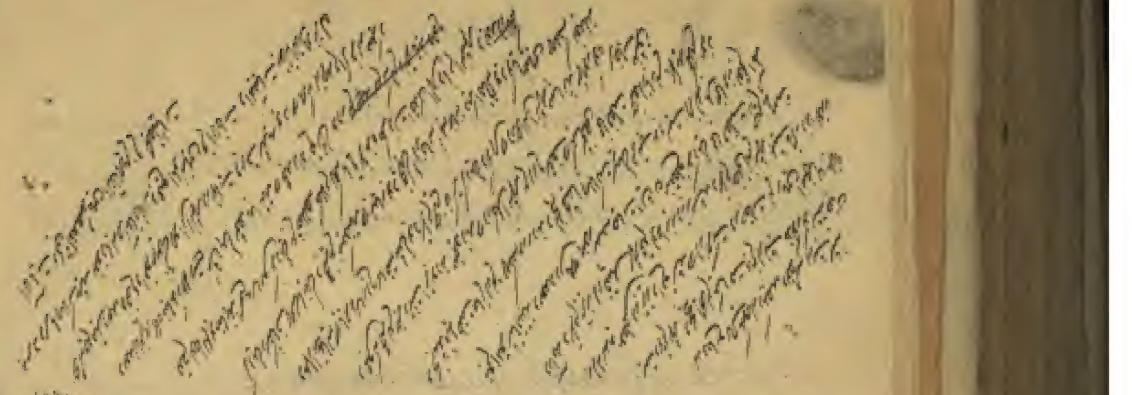

وقایع هزار و یکصد و بیست و هشت هجری در صفر این سال نیت کنم وارد دوان توقی که دارشش میتی بیت بیستی سید و حمی اضافان بدین
تریک نتیجه از زبان سید فاضل کان عالم عامل مجتهد زمان ایمحمد باقر اندرس مدرسه سلطانی افتتاحی کنند و تشهیر کرده ند که اویه پادشاه
گفته که روم تنها کو بیت هشت عباسی بیتاج میتابد چه مانع از اینکه تان را بهشت میتی آسیا نماید و این معنی را اسم عوام کرده ند و تقریب خود ند
جمعی از زنان و اراش دانا حمت خود به دربخانه پادشاه رفته فریاد کرده ند و ادعا دربخانه سید فاضل عالم شان الیه رفته اغاز فریاد و فغان
کرده ند و الاخره منتهی شد کار بانجان که انش زده ند بدرخانه سید فنا الیه و این جمعیه پادشاه رسید داروغه شهر را توسط کرده عوام را متفرق
از ایشان حل و جدا زان داروغه معزول شد و داروغه جدید کرده ند و مقرر شد که جمعی از جزایریه باغبان داروغه عافظه خانه سید فنا الیه
رفته از باش دامن و رخ غایند و چند روز بود که سید فنا الیه جمعه از اسبه مشغول عبادت بوده بعد از انکه جزایریه را فرموده ند
که باغبان داروغه بیاید عافظه خانه میرجزایریه سمت خود قبل از اندن داروغه رفته خانه میرتوپ بدست تفریوده بدر باشیرها
افتاده و دور اندازها و اردا خانه شتافته بقصد اسر و نهب و قتل و توپ صد نفر در اخانه بودند اطلبه و اقارب ان سید عالیجناب
در لحظه جنبت کرده ند که جمعه اهل اخانه را برهنه کرده ند و زخم زده ند و میکفته که حیالا ما مورم بلچه میکنم تا انکه اخانه حضرت که جمعه
علی میکه بر شتی تکیه بود او ان بیرشتی را از زیر بکشیده بر زمین انداخته و بر سینه حضرت نشسته ریش حضرت را بدست کرفته و میکشید
و میکفت که ای بیدین تو بودی که بر پادشاه ما خروج کردی و بر ما لعنت میکردی و میکفت که ای بیدین تو بودی که بر پادشاه ما خروج کردی و بر ما لعنت میکردی

بسم الله

از وقایع سنه ۱۱۲۳ اندک رخنه افغان بارض فیض بنیان در غزه مخرب بقعه آل احرام فتون نزلباش در محال
باخرز وخافه بهرات میرفتند بر سر افاغنه ملعونه کجر کرفتن دار السلطنه هرات رسیده وجمعی افغان
بجاول آمده بودند فتون نزلباش خوف نموده قدمی متفرق واز خاف مراجعت وداس در تربه
جنید بیرون آتون نفاق داشتند نامردی نموده متفرق وبهکلی بیت خانهای خود رفتند
وبندکان آستان ملایک پاسبان ما بایشان ظفیر خان جلایر وصادق خان فراهی وفرید محمد خان قلاچر وداس دار ارض اقدس وتوپ
وامیاب را انداخته وخبر بر خورد ن قزلباش باجد ملعون موعود [illegible] رسیده کوچ بکوچ متعاقب مشارالیه
ارض اقدس ودر آمد آستان ملایک پاسبان ما بکعبه مراد ارض اقدس ما بجاهر [illegible] نموده باقرب فرصت عزیمت هلنا وخبر باو کس ویکطف وجهار قاب
دقیان وفیل خانه وزمبورکخانه ودیوان وقت جماعه آرادیا جعفر خان تعریض باستنقاذ ارض اقدس ملعون قریب بوجوه آن نفر کرد
دار دو دو هزار نفر دیکر با جعفر خان در کونا باد بودن احمد ملعون ده هزار نفر بر سر جعفر خان فرستا
ده غافل بر سر ایشان رفته جنکی عظیم واقع وجماعه افغان را شکست داده لکوشک مهدی تعاقب وخبر باحمد
مرسید سیصد شش هزار نفر دیکر فرستاده غافل بر سر جماعه کرد یخته جدالی سخت بنوداده آخر الامر کردناب
بناورده بخجوشان رفتند واراده کرده در ارض اقدس بودند آیشان هم بخجوشان رفتند ومحمد حسین خان
کرکوه

[illegible]

بالنبی الکریم صلوات الله علیه وآله

[illegible]

ذکر شیخ علامه العلماء

[illegible]

السید علی المشتهر بکفیله السلطان ابن [illegible]

الامیر نظام الدین علی بن الامیر قوام الدین کاکا بن الامیر تاج الدین الحسین بن الامیر السید الاجل صدر الدین [illegible]

بلاد مازندران بن الامیر السید علی دارا مازندران بن [illegible] العابدین [illegible] نطنز استاد وآباد
وقزوین والموت ابن الامیر الکبیر صاحب الکرامات والمآثر الصادق الشهیر بمیر بزرگ المدفون ببلده امل وقبره مزار
مشهور وهو ابن السید کمال الدین المهذب بن الامیر الشریف الکبیر تاج الدین ابی الصادق بن السید [illegible]
الله عبد الله الحافظ بن ابی الحارث هاشم بن الشریف ابی الحسن علی بن ابی عبد الله الحسین بن ابی علی الحسن
الحدث بن الشریف السید عطاء الله الحسن بن عبد الله بن ابی الحسن بن الشریف ابی الحارث الاکبر بن الشریف ابی الحارث الحسن
بن ابی عبد الله الشریف الطاهر الحسین الملقب بالمحدث بن الامام الهمام موسی الکاظم بن الامام الصادق بن الامام الباقر بن الامام السجاد بن الامام الشهید
سلطان الشهداء وابن سید الاتقیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین

ذکر اولاد امجاد امیر الاجل الاکرم صاحب الکرامات والمآثر الصادق الشهیر بمیر بزرگ

ذکور واناث این امیر کبیر بسیار بوده اند ذکور ایشان سید کمال الدین سید [illegible] سید [illegible] سید [illegible] سید [illegible]
سید [illegible] سید [illegible] سید [illegible] سید [illegible]

فوت سید [illegible] در سال هزار و سیصد و هفت هجری

فوت میرزا کوچک طبیب در شب چهارشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه الف و مائتین و ثمانین و ثلاثه و مائه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۱ غفقا

فوت علامه فاضل عامل مرحوم مغفور مبرور جنت و رضوان آرامگاه آخرت ملا محمد مهدی برغانی در بیست و یکم شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۹۳ هزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۱ المقدر فی المسجل ۳ غفقف

فوت سید [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۱ غفقف

فوت علامه فاضل عامل مجتهد آقا محمد باقر بهبهانی در شب چهارشنبه بیست و یکم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۰۵ هزار و دویست و پنج هجری سنه ۱۲۰۵ غفقف

فوت علامه فاضل عامل مجتهد آقا محمد علی کرمانشاهی در شب چهارشنبه بیست و یکم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۱۶ هزار و دویست و شانزده هجری سنه ۱۲۱۶ غفقف

فوت علامه فاضل عامل مجتهد آقا محمد باقر بن آقا محمد علی کرمانشاهی در شب چهارشنبه بیست و یکم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۱۶ هزار و دویست و شانزده هجری سنه ۱۲۱۶ غفقف

فوت [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۳ غفقف

فوت [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۳ غفقف

فوت [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۳ غفقف

فوت [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۳ غفقف

فوت [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۳ غفقف

فوت [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۳ غفقف

فوت [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۳ غفقف

فوت [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۳ غفقف

فوت [illegible] در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بعد الف من الهجرة النبویه سنه ۱۱۹۳ غفقف

١٠ بن السيد مرتضى وهو واخاه السيد امير حسن والسيد اسماعيل ابناء المرحوم
السيد مرتضى

١١ السيد امير حسين وابنان لهم السيد حسن

١٢ السيد محمد ولد السيد شرف الدين وهو واخوه المرحوم المذكور ولدا
السيد شرف الدين

١٣ السيد حسن بن السيد شرف الدين بن ١٤ محمد بن ١٥ ناج الدين ١٦ حسن بن ١٧ شرف

١٨ الدين حسين بن السيد الكبير ١٩ عماد الشرف

٢٠ عباد بن ٢٠١ محمد بن ٢٠٢ حسين

في شجرة محمد بن عبد الحميد نصير الى عباد من الحسن الاطرش
لاريب في صحة الاتصال به ولا شبهة

٢٠٣ محمد بن ٢٠٤ حسين بن

٢٠٥ محمد بن ٢٠٦ محمد بن ٢٠٧ حسين

في شجرة دانة الكبيرة بمحمد هذا المشهور

٢٠٨ علي بن ٢٠٩ عمر الاكبر

كنيته ابو علي وهو ... واعقب من خمسة اولاد ابو طاهر ابراهيم والمشار عنه
والد ابي القاسم محمد وفخار سيدي ابراهيم ابو السعود الحسيني
وهو ممن سادت الحسينية في اصفهان وفي قاسان اليوم

٢١٠ حسين الاطرش بن ٢١١ علي الاصغر

بن امام المجلي ادم ال عبا بقية

الشهداء والصالحين ٢١٢ علي زين العابدين

بن امام المتقين ٢١٣ الحسين ٢١٤ امير المؤمنين

وبعوب المسلمين ودلي رب العالمين

بن ابي ٢١٥ طالب

عبد المطلب
هاشم
عبد مناف

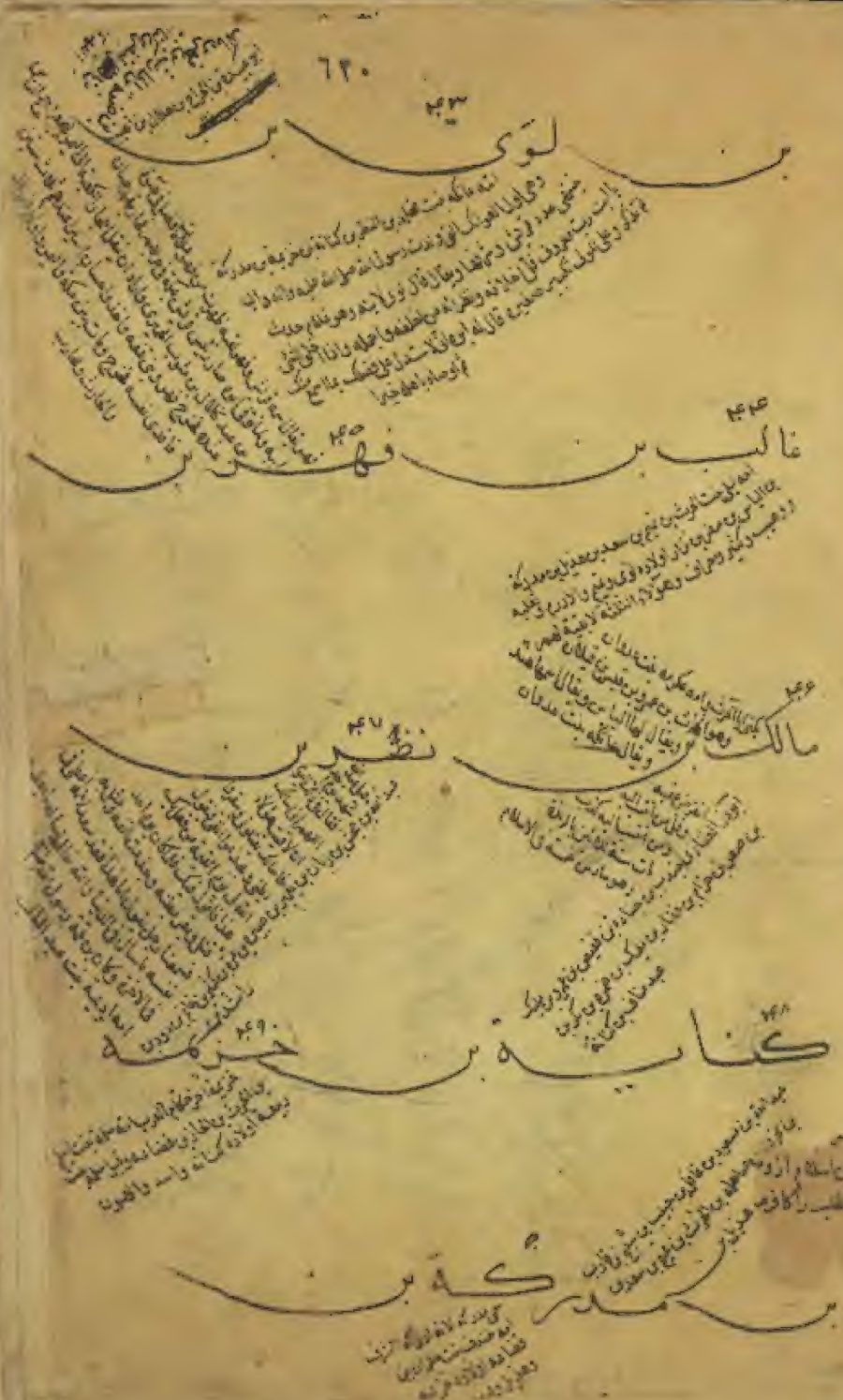
لوي
غالب
فهر
مالك
نضر
كنانة
خزيمة
مدركة

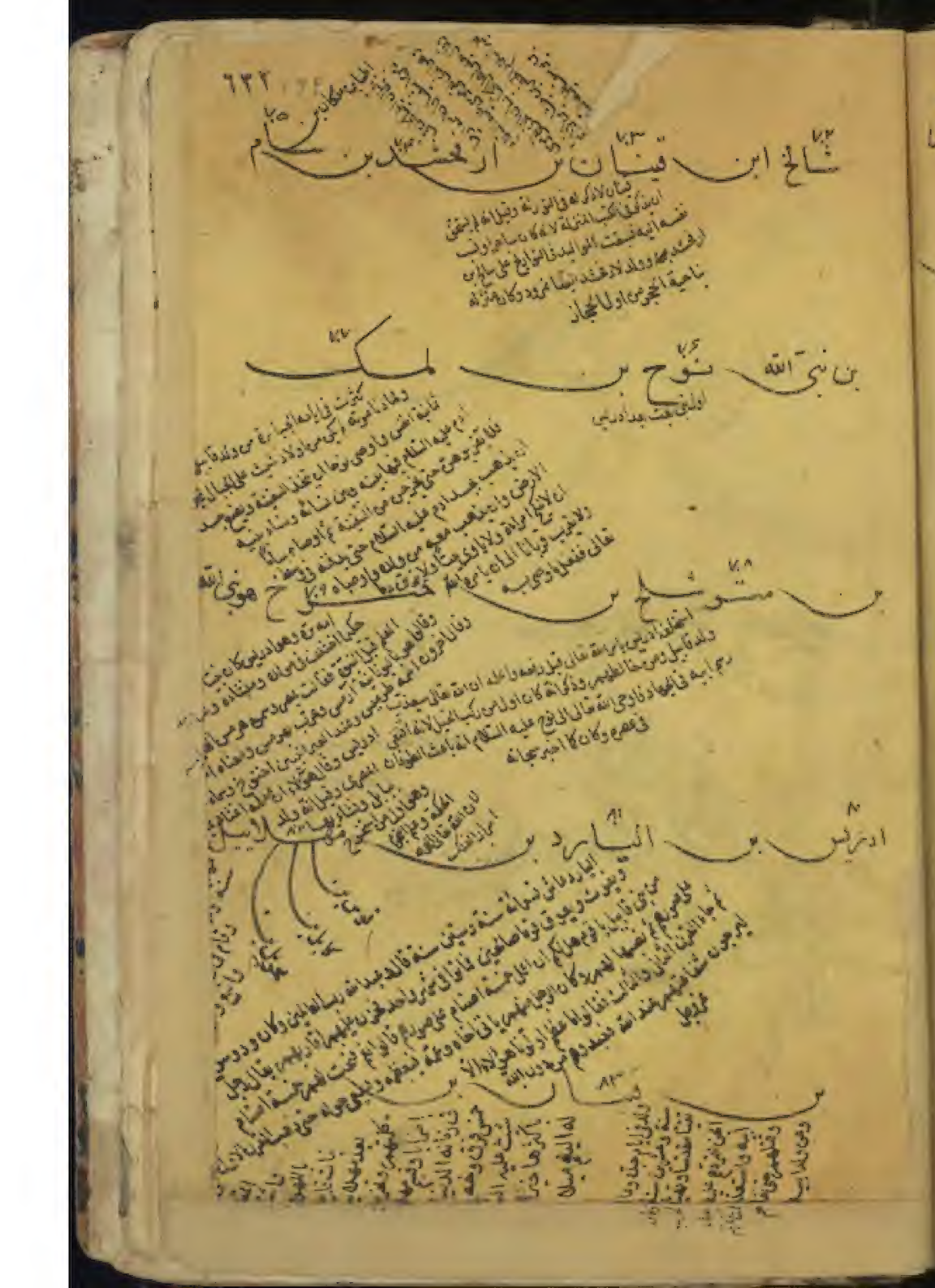

الياس بن مضر بن نزار

عدنان بن ادد بن

النبع بن الهنع بن سلامان بن

نبت بن حمل بن قيذار بن نبي الله

اسمعيل الذبيح ابن نبي الله ابراهيم الخليل بن

تارح بن ناخور بن ساروغ بن

رعوا بن فالغ بن عابر بن

شالخ ابن قينان بن ارفخشد بن سام

بن نبي الله نوح بن لمك

ابن متوشلخ بن خنوخ هو نبي الله

ادريس بن اليارد بن

مهلائيل بن

قينان بن

وهب بن منبه

وهب بن آدم ابو البشر عليه السلام

عمر ابو بكر عفان سعد بن ابي وقاص عتبة ابن ابي وقاص عائذ ابن ابي وقاص
عمر عمر

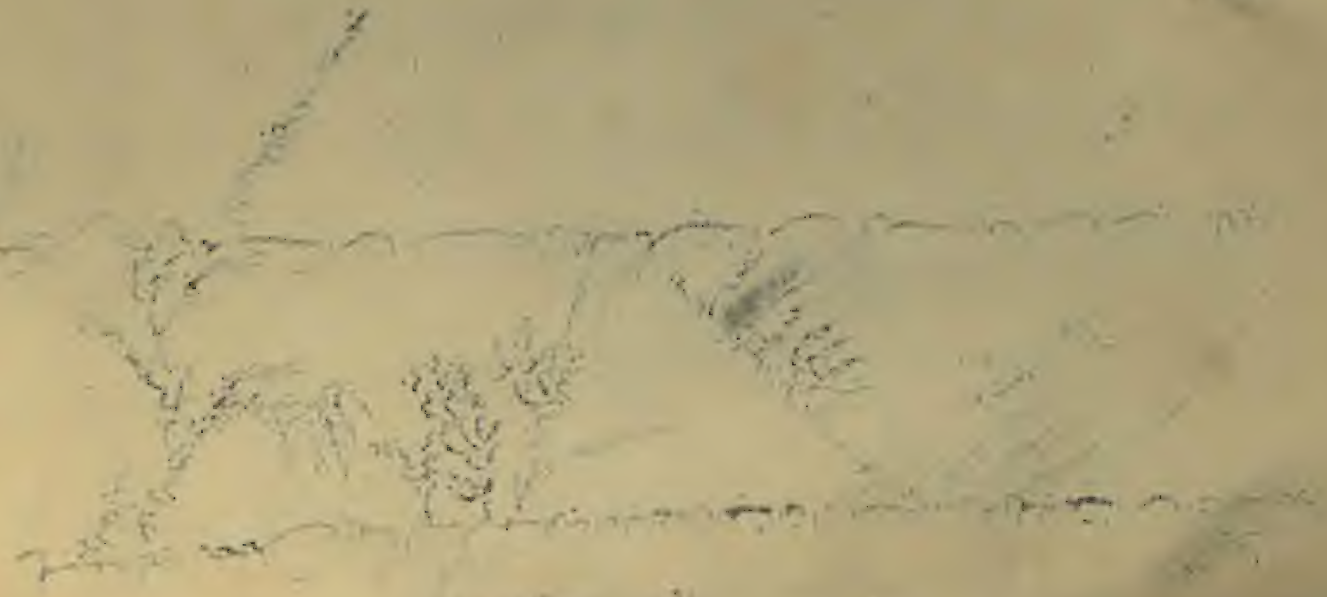

المذكور ولدا السيد حسن بن السيد شرف الدين بن مجد الدين محمد بن تاج الدين حسن

بن شرف الدين حسين بن السيد الاكبر عماد الشرف بن عباد بن محمد

بن حسين بن محمد بن محمد بن حسين بن علي بن عمر الاكبر بن حسن الافطس بن

علي بن امام المجتبى ادم الغبايتة الشهداء والصالحين علي زين العابدين بن امير المؤمنين حسين بن امير المؤمنين

وامام المتقين ويعسوب المسلمين وولي رب العالمين علي بن ابي طالب صلوات الله وملائكته والناس عليه

احمس

در سنه هزار و یکصد و سه در روز سه شنبه یازدهم شهر ذی القعدة الحرام علامی میرسید محمد اخلف مجتهد الزمانی آمد و باتواسله تقدم جمیع الاوقات و العادات
و ابیات بمرتبه والا منیات و الدوده در تدریس مؤسسه جدید سلطانی سرافراز شد و در آن روز شروع بدرس نموده درس کفت و مجلس عظیم آنا فانا ضرابی اعلام مرتب شده
شیرینی بسیار آورده شد و بانی و باعث براین نایب شرف صیون خود شدند باعتبار آنکه از مجتهد الزمان اکثر اوقات در صحبتان پادشاه و الاجاه بسر میبردند در
محل اقامت و اسفار

صورة منجر سادات سلسلهٔ علیهٔ امیر اسمعیل خوانوناباری که سادات خوانوناباد باشند

سید امیر محمد حسین بن السید امیر عبد الحسین بن السید امیر محمد باقر

ابن میر اسمعیل بن امیر عماد الدین بن امیر حسن

ابن سید جلال الدین بن السید مرتضی وهو واخاه

السید امیر حسن والسید اسمعیل ابناء المرحوم

السید امیر حسین وابنان السید حسن والسید محمد

ولد السید شرف الدین وهو واخوه المرحوم

۶۴۴
۳۲۲
کتابخانه
مجلس شورای ملی

ت عالیحضرت سیادت ونجابت پناه حقایق ومعارف اکاه فاضل عالم عامل
سید علی بن مرحوم میر محمد اسمعیل مشهور بمیر داماد اصفهان در روز شنبه پنج
محرم الحرام سنه هزار صد شصت سه هجری وقوع یافت ۱۱۶۳

فوت مرحوم میر عبد الغنی ابن مرحوم
میر محمد معصوم در روز دوشنبه غره شهر
المبارک سنه ۱۱۶۳

سید علی ابن محمد اسمعیل ابن علیرضا ابن میر فتاح ابن سید علی ابن عماد الد

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۲۸۶۴